کرشار رقم و آمال و کالها عجب حالتی دارد و سیره دانشمند مهدی جعفر خادم ابن العالم الفاضل والبارع الکامل
والورع الباذل التقی الزاهد النقی علامة الزمان فرید الدهر والدوران جامع المعقول والمنقول المجتهد
فی الفروع والاصول قطب دایرة الفضل والکمال و شمس فلک الرفعة والفخر والاجلال الفائق المتبحر
والفائق فی البحر الزاخر للعلم والورع المعلی صاحب الغرة الدریة و مقتبس الانوار القدسیة شارح
جوامع الکلم العلیة زین الملة والدین مروج احکام سید المرسلین ماحی آثار المفسدین اعلم العلماء
المتقدمین والمتأخرین الملقب به الامام الرابع زین العابدین تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحات
جنانه و افاض علیه شآبیب رحمته و رضوانه بر الواح قلوب صافیه ارباب الباب ایمان و صفایح صدور
زاکیه اهل ایمان واضح است که بعد از معرفة الله و ایمان به پیغمبر خدا افضل عبادات در فضل
محبت و ولایت عترة طاهرین آن بزرگوار است صلوات الله علیهم اجمعین پس بر هر مؤمن معلوم
و مفصل است فضیلة علم و کتابت و خوض در اخبار و حفظ آثار پیغمبر و عترة اطهار آن بزرگوار
خاصه اخبار مشتمله بر فضیلتی از فضایل سنیه و متضمنه بر مقامی از مقامات علیه آن بزرگواران عام
فضل و سعادت است و استخراج درر فوائد متلألیه و غرر فرائد متعالیه بغوص نظر و فکرت از آن
دریای بلا نهایت موجب کمال و مؤید ترتب است و در هر یک از ذکر و کتابت و استماع
از آنها فضیلتی با اجر و مثوبات بسیار است چنانکه فاضل بارع و زاهد ورع علامه اردبیلی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۳۷۴۰۲۳
کتاب سواطع الانهار
مؤلف محمدمهدی بن زین العابدین
موضوع
شمارهٔ اختصاصی (۲۱۴۱۹) ازکتب اهدائی: مرحوم محمود عظیمی زواره‌ای
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
فهرست ۲۱۴۱۹
ثبت ۳۷۴۰۲۳
کرشار رقم و آمال و کالها عجب حالتی دارد و سیره دانشمند مهدی جعفر خادم ابن العالم الفاضل والبارع الکامل
والورع الباذل التقی الزاهد النقی علامة الزمان فرید الدهر والدوران جامع المعقول والمنقول المجتهد
فی الفروع والاصول قطب دایرة الفضل والکمال و شمس فلک الرفعة والفخر والاجلال الفائق المتبحر
والفائق فی البحر الزاخر للعلم والورع المعلی صاحب الغرة الدریة و مقتبس الانوار القدسیة شارح
جوامع الکلم العلیة زین الملة والدین مروج احکام سید المرسلین ماحی آثار المفسدین اعلم العلماء
المتقدمین والمتأخرین الملقب به الامام الرابع زین العابدین تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحات
جنانه و افاض علیه شآبیب رحمته و رضوانه بر الواح قلوب صافیه ارباب الباب ایمان و صفایح صدور
زاکیه اهل ایمان واضح است که بعد از معرفة الله و ایمان به پیغمبر خدا افضل عبادات در فضل
محبت و ولایت عترة طاهرین آن بزرگوار است صلوات الله علیهم اجمعین پس بر هر مؤمن معلوم
و مفصل است فضیلة علم و کتابت و خوض در اخبار و حفظ آثار پیغمبر و عترة اطهار آن بزرگوار
خاصه اخبار مشتمله بر فضیلتی از فضایل سنیه و متضمنه بر مقامی از مقامات علیه آن بزرگواران عام
فضل و سعادت است و استخراج درر فوائد متلألیه و غرر فرائد متعالیه بغوص نظر و فکرت از آن

گرفتار رفیق و آمال و کانا عبد جانی فانی و در سیه واثق محمد مهدی بن فانی ابن العالم الفاضل والبارع

والورع الباني التقي الزاهد التقي علامة الزمان فريد الدهر والدوران جامع المعقول والمنقول المجتهد

في الفروع والاصول قطب دائرة الفضل والكمال وشمس فلك الرفعة والتقى وللاجلال الفائق

والفائق في البحر الزخر للاعلم والاوعى البحر صاحب الغرة الدرية ومقتبس للانوار القدسية

جوامع الكلم العلية زين الملة والدين مروج احكام سيد المرسلين ماحي آثار المفسدين اعلم العلماء

المتقدمين والمتأخرين المشتهر الملقب به الامام الرابع زين العابدين تغمده الله بغفرانه و اسكنه بحبوحة

جنانه وافاض عليه شآبيب رحمته و رضوانه بر الواح قلوب صافيه ارباب ايمان و مفاتيح صدور

زاكيه اهل ورع و تقوى پنهان حاوی جمع مراتب معرفة الله و ایمان بعد خدا افضل عبادات و اشرف

محبت و ولايت عترة طاهرين آن بزرگوار است صلوات الله عليهم اجمعين پس

افضل است فضيلة علم و كمالت و خوض در اخبار و حفظ آثار نبي مختار و عترة اطهار آن بزرگوار

خاصه اخبار مشتمل بر فضيلتي از فضايل سنيه و متضمنه بر مقامي از مقامات عليه آن بزرگواران

فضل و سعادت است و استخراج درر فوايد متلاليه و غرر فرايد متعاليه بغوص نظر و فكرت از ان

درياي بلا نهايت موجب كمال و بهترين رتبه است و در هريك از ذكر و كتب و استماع

ازان فضايل بسيار اجر و مثوبات بيشمار است چنانكه فاضل بارع و زاهد ورع ابا سعيد اربلي

در كتاب صريفة الشيعه نقل فرموده از بعضى از كتب در مناقب و فضايل كه بعضى از صحابه

نوشته است حديثى و ترجمه آن اينست كه رسول خدا فرمود بدرستيكه خدا قرار داده است از

براى برادرم على بن ابيطالب فضايلى كه از بسيارى شمرده نمى‌شود پس هر كس

ذكر كند فضيلتى از فضايل او را در حالتى كه قرار داشته باشد بآن مى‌آمرزد خدا گناهان گذشته

و آينده او را و هر كه بنويسد فضيلتى از فضايل او را ملائكه از براى او طلب آمرزش مى‌نمايند ما دام

كه از آن نوشته باقى باشد و هر كه گوش كند فضيلتى از فضايل او را كه ديگرى ذكر نمايد مى‌آمرزد خدا

آن گوش كه بان معاصى كرده است و هر كه نظر كند بكتابى كه در آن فضايل آنحضرت نوشته شده مى‌آمرزد

خدا جميع گناهانى كه بنظر كرده است و جميع معاصى چشم او را و اين حديث اگر چه در فضيلت امير المؤمنين

لكن نوشتن و شنيدن و گوش دادن و نظر كردن در فضايل و كتاب فضايل پيغمبر و ساير ائمه

و نيز همين حكم را دارد و طالبين سعادت و بقاء درجات و راكبين سفينه نجات را سزاوار است كه

در تحصيل اين تشريفات و استجلاب آن مثوبات جد و جهد نمايند و نهايت سعى بكوشند و در جميع

منظور دارند و خود را از اين سعادت عظمى و عطيه و موهبت كبرى محروم نسازند و كسالت و سستى

نكنند و لمثل ذلك فليعمل العاملون و في ذلك فليتنافس المتنافسون و از اين جهت

از قديم الايام الى الآن علماى شيعه جهت حفظ و ضبط اين احاديث كتب بسيار در فضايل و مناقب ائمه

نوشته‌اند و بتدريس و تعليم و تعلم و نظر در آن مشغول شده‌اند كه باين فيوض عظيمه برسند

و اين حقير نيز اقدام در متابعت علماى اعلام نموده تصميم كرده كه كتابى در فضايل و مناقب بنويسد تا اينكه

از اين فيض عظيم محروم نباشد و جد والد علامه اعلى الله مقامه در اين باب رساله تصنيف فرموده كه مشتمل

بسيارى از تحقيقات و اسرار و محتويه بر بعضى از فضايل ائمه اطهار است و آن كتاب مستطاب بلغت عرب

بود و نفع آن بعوام كمتر عايد ميشد بخاطر فاتر چنين گذشت و بنظر قاصر اين رسيد كه بعضى از مطالب

بلغت فارسى ترجمه نموده بحسب مقتضاى حال و مقام در اين كتاب درج نمايم كه مرحوم مبرور

اعلى الله نوره و خلده في دار السرور نيز در فيض شريك باشد و خود اين كتاب را بلغت معه كونها قرار دادم

تا طبقات ناس از عوام و خواص از آن مستفيض گردند و نصيب اين حقير از اجر و ثواب اكثر و حظش

اوفر باشد و آن را بسواطع الانوار مسمى نموده و مرتب ساختم بيك مقدمه و پنج زر بعد و الله هو ولى التوفيق

و فيها تشبيه للانفس و تلذ للاعين و تعطر مشام الارواح و يحيى به رسم للاشباح و تصف به العقول

جم اليكم را اميد از حضرت رب مجيد آنكه بر اين حقير عيب منت گذارد و از عثرات و زلات

اين حقير را محفوظ دارد و از ناظرين جهان مستدعى است كه بخطا يا و نقصها بر اين حقير ببخشند

و از خطيئات او كرامت در گذرند كه چون زمان در تاليف اين اوراق جمعه فقير را اسباب

و فقدان حواس از هر جهت فراهم بود گاهى باين امر اشتغال مى‌نمود و گاهى بكثرت اشتغال

در جنگ جدال بعضی زمانی سر در جیب فکرت داد و انا مستغرق بحر حیرت دیدار این
سؤال را جواب است که رشته مطیع طبع اصحاب بصیرت و ارباب الفقه باشد
به زر عزیز وجود داشت این کتاب را به عنوان الفتح الفتیه کیمیا این باشد و در انار تیغی
و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و هو حسبی و نعم الوکیل و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ا ما مقاصد پس در بیان غرض خلقت و دلیل رد بعضی از قوائم
متعلقه بمقام است بدانکه حق سبحانه و تعالی حکیم مطلق است و ایجاد موجودات عبث و لغو نکرده
چنانکه خود میفرماید افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا چنین گمان میکنید
ما شما را عبث و لغو خلق کرده بیمقصود و غرض ایجاد نموده ایم و اینکه شما بسوی ما رجوع دیگر
نخواهید نمود و ازین آیه مبارکه مستفاد میشود که در وجود صانع تعالی جده شبهه نیست حق تعالی
درین آیه و آیه دیگر که بعد مذکور میشود و در غیر اینها خلقت را از مسلمات گرفته و دلالت لفظ
خلق که در قرآن و آیات است بر وجود مبدا ظاهر است بلکه این مرحله فطری مردم است که
دانا عوام است و لا غرض خلقت پس آن نیز فی الجمله از آیه معلوم میشود که از خلقت بوده
مقصود و غرض البته است لکن بالخصوص بیان آن نشده است و لا سعادت این آیه دلالت دارد
چنانچه خواهد آمد و بعضی از سنه لدل بر وجود عالم و زمان بخصوص الجلال حفظه الله معنی رجوع

عبارت از بازگشت بسوی او است قبل از آن در اینجا بهر حال از آنچه ذکر شد مفهوم شد
که حق سبحانه و تعالی ایجاد مخلوقات و خلقت موجودات عبث و لغو نفرموده بلکه مقصود و غرضی داشته
دانستن آنکه حکم مقتضی آن است که صدور لغو از حکیم در غایت قبح است و از آیه شریفه و ما خلقت الجن
و الانس الا لیعبدون ظاهر میشود که غرض اصلی و مقصود کلی از خلقت موجودات عبادت و در حدیث
شریف است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی بودم
گنجی پنهان پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق کردم خلق را تا شناخته شوم
و مفاد حدیث اگرچه با آیه در معنی متحد است و تناقض ندارد لکن بظاهر مختلف است در بیان این غایات از دو
راه اول آنکه در آیه چنانکه دانستی عبادت را علت خلقت قرار فرموده و در حدیث معرفت قرار داده
دوم آنکه در آیه خلق جن و انس را ذکر فرموده و در حدیث خلق همه مخلوقات را مذکور داشته و در دفع
در رفع مخالفت از راه اول سه جواب میتوان گفت اول آنکه معرفت و ایمان نیز از عبادت است
زیرا که عبادت بر اعضاء و جوارح و اجزاء بدن قسمت میشود و هم چنین معصیت پس هر یک از دست
و سر و چشم و گوش و زبان و سایر اعضاء را سهمی است پس هر یک از چشم و گوش و زبان
را عبادتی چنانکه در جوارح است و هم چنین سایر اعضا و هم چنین معاصی و هم چنین است عبادات بدنیه
مثل صلوة و زکوة و غیر اینها و این امور در اخبار نبویه و ائمه مذکور است چنانکه وارد شده است که

و افضل عبادات معرفت و ایمانست و بعد از آن حب اهل بیت و دیگر زبان و گوش و چشم
و سایر اعضا قسمت میشود و همچنین پس بنا بر این میگوییم عبادات دل که اشرف اعضاء است معرفت
و ایمان بخدا و رسول و ائمه و بروز صفات و بهشت و دوزخ و نحو اینها است و معصیت آن کفر و انکار
و نفاق است و از این معلوم شد که میتوان معرفت را عبادت حقیقی گفت بلکه غایت امر آنست
که در حدیث قدسی با دل و اهم و اعظم عبادات است و در آیه مطلق عبادات ذکر شده و دیگر آنکه
و دیگر آنکه بگوییم هر یک از طاعت و معصیت را تأثیری در دل است و بطاعات و عبادات
و ریاضات دل نورانی میشود و نور ایمان زیاد میگردد و به معاصی و تکرار آنها دل سیاه و تاریک
میشود حتی آنکه بجائی میرسد که ایمان از عاصی سلب شده منجر بکفر میشود نعوذ بالله چنانکه این مضمون
در قرآن و اخبار در مواضع بسیار است انسب مذکور است پس از جمله ثمرات طاعت و عبادت
استحکام ایمان و زیادتی معرفت لازم عبادتست پس در این تعبیر بعبادت در حکم تعبیر
بمعرفت است چنانکه در حدیث تعبیر یافته و آنکه بعضی عبادت را بمعرفت تفسیر کرده اند
بلکه نسبت آنرا باکثر مفسرین داده اند پس درین صورت هم آیه و حدیث دیاره دلالت
چنانکه ایمان و معرفت بعبادت زیاد میشود همچنین صحیح عبادات و طاعات بی ایمان و
معرفت صحیح نیست پس تحصیل ایمان و معرفت فی نفسه مطلوب و لازم است و از جهت صحت عبادات

و طاعات نیز لازم و مطلوب است و بعد از حصول آن سعی و کوشش نمودن در تحصیل عبادت و طاعات
نیز لازم است که ثمرات آن در دنیا استحکام و زیادتی علم و یقین و نور ایمان و رفع شبهات و در آخرت
خلاصی از جهنم و دخول در بهشت مترتب میشود سیم آنکه در حدیث تعبیر بمعرفت از
آن است باین که معرفت است چون خود فی نفسها مطلوب است و از جهت صحت عبادات نیز
مطلوبه دانسته پس در حقیقت حدیث شریف بمنزله آنست که چنین فرموده باشد خلق مخلوقات
از جهت عبادتست خصوصا عبادتی که اعظم عبادتست از معرفت پس آن افضل و اهم و اول عبادتست و
صحت آنها موقوف بوجود آنست پس در این صورت که اعظم عبادات بیش و بر همه آن عبادات
ثمری مترتب نشده گویا عبادات جز آن نیست پس مراد از معرفت نیز عبادت است و بالجمله خلافی ندارد
انه بر حمله بنابر قول مجوزین بسیار درست است زیرا که ظاهر این است که دو طایفه در لفظ طاعت و عبادت
مجاز باشند و نزاع مختص بالفاظ انواع عبادات مثل صلوة و غیر آن بحقیقت شرعیه نه در لفظ عبادت و طاعت
و هرگاه قایل باعم باشند در الفاظ طاعت و عبادات چنانکه در الفاظ انواع قایلند امر مشکل تر خواهد بود
الحق و لا قول الفاظ عبادات مطلق یعنی ما و انواع ما مرضیه از بر دی مجاز است و در مقام
محقق و مبرهن شده است صحت قول بصحیح و فساد اعم پس قول باعم مطلق فاسد است خاصه
ما نحن فیه بالفاظ عبادات که دهن آن او نحت و لا جواب و رفع مخالفت از وجه دوم پس آن نیز

بجهة وجوهی چند اول آنکه بگوییم مراد از جن و انس در آیه شریفه نیز جمیع موجودات است
و مراد از اولی در اینجا معنی لغوی آنهاست یعنی آنچه مبطون و مستور است که و هر چیز که ملائکه و حور
از دیده‌ها غایب‌اند نیز شامل می‌شود و آنچه ظاهر و هویدا است که دیده می‌شود و انس با آن خاص شد پس
آیه برطبق حدیث می‌شود و ابدا منافی نفی ندارد دویم آنکه بگوییم اگرچه جن و انس اسم مخصوص‌اند
در آیه با آنها اکتفا شد و سایر مخلوقات اگرچه مکلف‌اند لکن چون شعور آنها جزئی است تکلیف آنها
نیز جزئی است و چنانکه جن تابع انس است آنها تابع جن و انس‌اند پس مراد از نفی در آیه نفی تکلیف
از غیر جن و انس نشده است و تعمیم در حدیث با عدم نفی تکلیف از غیر آنها منافات با آیه ندارد
لکن این وجه با نسبت به ملائکه درست نمی‌آید سیم آنکه بگوییم تکلیف مخصوص ثقلین است و غیر آنها
چون عقل و شعوری ندارند تکلیفی از آنها نیست پس در آیه مکلفین را مذکور داشته و در حدیث که
تعمیم داده شد مراد این نیست که همه مخلوقات مکلف بمعرفت‌اند بلکه مراد این است که خلقت
مخلوقات بجهت معرفت و عبادت شده باینکه بعضی مکلف شدند بتحصیل معرفت و ایمان و
عبادت مثل ثقلین تا بتوانند استدلال بنفس خود و سایر مخلوقات و بعضی دیگر که غیر از آنها باشند
خلق شده‌اند بتبعیت مکلفین و از برای آنکه ثقلین که مکلفین هستند بنظر و فکر در آنها
و در نظام آنها استدلال کنند بر وجود صانع و توحید او پس در این صورت صحیح است که

بگوییم

بگوییم همه مخلوقات بجهة عبادت و معرفت خلق شده‌اند و صحیح است بگوییم جن و انس برای
معرفت خلق شده‌اند و منافاتی نیست لکن چون همه مخلوقات مکلف بمعرفت نیستند باستدلال
بنفس خود بلکه مکلف بعبادت تمام‌اند سلسله موحد و مشرک سنی و شیعه محب و مبغض دارند چنانکه
از اخبار مستفاد می‌شود و این وجه راستی و وجه مذکور تمامیت ندارد بلکه در ملائکه نیز درست نمی‌آید
چهارم وجهی است که بنظر قاصر رسیده و آن اینست که بگوییم سایر مخلوقات چون شعور آنها
جزئی است تکلیف آنها جزئی است تکلیف آنها جز معرفت‌اند و ایمان نیست انهم بقدر شعور داده که
آنها و مطلق عبادت که شامل معرفت ذات نیز باشد خاصه ثقلین است باینکه عبادت را در آیه بتخصیص
تفسیر کنیم بغیر از معرفت و ایمان و مخصوص بثقلین دانیم و در حدیث خلق را عام بگیریم که شامل
ثقلین و غیر آنها باشد پس معنی این می‌شود که خلق کردم جمیع خلق را بجهة معرفت و ایمان و
جن و انس را بجهة عبادت پس تکلیف جن و انس بمعرفت از عموم حدیث و تخصیص عبادت
با آنها از خصوص آیه مفهوم می‌شود و لکن این در ملائکه تمامیت ندارد و الا در صورتیکه از
لفظ جن چنانچه ذکر شده معنای لغوی عام مراد باشد و شامل ملائکه نیز باشد و ممکن است بگوییم
عبادت معرفت معبود را لازم دارد پس از اینکه حقیقتاً عبادت خود را علت غائیه خلقت
قرار داده مستفاد می‌شود که معرفت هم در کار است بجهة عبادت و در این صورت عبادت

و معرفت نیز خاصه ثقلین می‌شود و معرفت بالخصوص مخصوص غیر آنها و بعضی از عموم حدیث مستفاد
می‌شود و اختصاص معرفت و عبادت بثقلین از آیه پس در این صورت معنی حدیث این است
که خلق کردم خلق را از ثقلین و غیر آنها بجهة معرفت و آیه معنی این است که خلق ثقلین از برای معرفت
و عبادت شده و این وجه با بعض وجوه سابقه متحد است لکن از راهی دیگر اختلاف دارد
چنانکه بتامل واضح است و در حدیث و آیه از جهات دیگر نیز اشکالات هست اول
آنکه انس اشرف از جن است و تقدیم اشرف در ذکر اولی است پس در تقدیم جن بر
انس در آیه اشکال است و جواب از این به سه وجه است اول آنکه بگوییم جن خلقت
در این نشئه مقدم بر انس است بملاحظه انطباق ترتیب ذکری با ترتیب واقعی جن را مقدم داشت
دویم آنکه چون انس از جن اشرف است ترقی از ادنی باعلی شده و مقام مقام ترقی است پس گویا
چنین خبر داده که من خلق کردم جن را بلکه انس را که اشرف است از این مراتب مکرر از برای
معرفت پس در تاخیر انس تنبیه است باظهار شرف و رفعت مکان آن سیم
آنکه بگوییم استعداد انسان در معرفت و عبادت اتم و اظهر است از جن و معرفت و عبادت
او قریب است در واقع پس در ظاهر نیز قربیت ملحوظ شده و قریب بعبادت و معرفت ذکر
شده که مشعر باشد بقربیت بحسب واقع و اظهار شرف و رفعت و علو معرفت انسان شده باشد

اشکال

اشکال دویم آنکه در آیه و حدیث خلقت بلفظ ماضی ذکر شده و عبادت و معرفت بلفظ مستقبل پس معنی
چنین می‌شود که خلق جن و انس تا زمان صدور آیه و حدیث قدسی از برای معرفت و عبادت
بعد از زمان صدور است و این مختص است بموجودین که باقی باشند و بعد عبادت کنند
و شامل آنها که پیش از نزول آیه مرده‌اند و آنچه بعد خلق می‌شوند یا زمان صدور خلق شده
باشند نیست و جواب از این اینست که زمان ملحوظ نیست و مراد اینست که طرح عالم را
برای معرفت و عبادت است پس همه مخلوقات از گذشته و آینده نیز بدین جهت است چنانکه
از اخبار مستفاد می‌شود که خدای تعالی خلق کرده هزار هزار آدم و هزار هزار عالم که این آدم
و این عالم آخر آنهاست و آخریت در اینجا بالاضافه است نه اینکه منحصر در این باشد بعد از این عالم
عالم دیگر خلق نخواهد کرد بلکه بعد از انقضا و فنا و دخول اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم
جهنم خلق دیگر در عالم دیگر ایجاد می‌فرماید که نه ماده بسته و طریق توالد و تناسل آنها
نوعی دیگر است که عبادت و پرستش کنند او را و بشناسند و علة خلقت که در آیه و حدیث
ذکر شده قاصر است و در تعبیر بلفظ مستقبل در عبادت و معرفت نکته اینست که از نسبت
زمان معرفت و عبادت بزمان خلق مثل نسبت زمان حاضر است بمستقبل یا معنی آنکه خلقت
مقدم است بر معرفت و عبادت یا فایده علت غائی سیم اینست که لکن خلقت ... معرفت

و عبادت قرار فرموده و خدا عالمست که بعضی ایمان نمی‌آورند و عبادت نمی‌کنند و هیچ جبری که
کاری که بجهت مصلحتی رسیده‌اند مستحق تحقیق نمی‌شود و بچهار وجه این اشکال را دفع میتوان
کرد اول اینکه فایده ملحوظ حاصلست بجهت اینکه همه مخلوقات اقرار بوجود صانع دارند بلکه عارف
مفطورند چنانکه از اخبار مستفاد می‌شود و لهذا در وقت اضطرار بجانب او ملتجی میشوند چنانکه در آیه شریفه
است امن یجیب المضطر اذا دعاه باین اشاره شده و جواب دویم اینست که در انکار
دهریه ناشی از عنادست لکن این جواب درست نمی‌آید که مراد معرفت اهل
معرفت فطریه اضطراریه باشد نه آنچه خاصی بنظر و اختیار است و نه آنچه بعبادت
حاصل می‌شود چنانکه دانسته شد و این تعبیر بعبادت در آیه منافات دارد
مگر اینکه بگوئیم فطری بودن با اختیار منافاتی نیست بلکه مراد اینست که هر کس مشاهده
مخلوقات غریبه و ملاحظه اجزای عالم این معرفت او را حاصل میشود بمقتضای فطرت
سلیمه در غایت وضوحست لکن بعضی بمقتضای شبهات دست از فطرت اصلیه
بر داشته امر بر آنها مشتبه می‌شود و در حال اضطرار که غافل از مذهب و حب آن
می‌شوند با اختیار بمقتضای فطرت از برای نجات خود و دفع مکاره بخدا
ملتجی می‌شوند و هر کس این معامله با خدا بکند از این حق بلکه واضح است بلکه

جمیع مردم و ولادت آنها بر معرفت و فطرة اسلام می‌شود چنانکه از نص حدیث
شریف است که کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابویه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و فطره در
حدیث تفسیر باسلام و معرفت شده چنانکه در مجمع البحرین در تفسیر حدیث کلام گفته
و ترجمه آن اینست که هر مولودی تولد او بر معرفت الله و اقرار باو شده پس هیچ
کس نیست الا اینکه اقرار باین دارد که از برای او صانع و موجودی است و اگر چند
برای او اسمی دیگر گذارد یا با او دیگری را شریک در عبادت کند پس هر گاه او را
گذاشته شود بر این فطرة هر آینه مستمر و لازم بر آن خواهد بود و عدول از آن نیست
الا بجهة آفتی از تضلیل مثل تهوید و تمجیس و تنصیر تمام شد کلام مجمع البحرین و در تعبیر بتهوید
و تمجیس و تنصیر در حدیث اشاره است باینکه مراد از فطره اسلام و معرفت الله
هر دو است چنانکه مخفی نیست و آنچه گفته شد که بعضی بشبهات مریب دست بر داشتن
از فطرة اصلیه میشوند نیز از حدیث مستفاد میگردد و مؤید آنست آیه شریفه انا وجدنا
آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون و آیات دیگر نیز از این قبیل است جواب سیم
اینکه خلق همه مخلوقات برای معرفت است لکن مؤمنین اصلند و ایمان و معرفت
آنها کافیست در علت خلقت جمیع و فایده خلقت کفار معرفت مؤمنین است باستدلال

کردن بانها بر وجود صانع و انتفاع مؤمنین بآنها در امور دنیا و معاش و در امور آخرت
بایذا و اذیت آنها و جهاد کردن با آنها در راه خدا پس خلقت کفار از برای معرفت
مؤمنین و انتفاع آنهاست و مراد از جن و انس کاملین و مؤمنین است چنانچه بجهت اینکه مطلق
بفرد کامل منصرف می‌شود و از این جهة است که در حدیث لفظ اعرف را در لیعرفون
بصیغه مجهول تعبیر فرموده پس شناخته شدن معرفة بعض بعضی میشود چنانکه دانستی و بالجمله
پس مراد انس و جن حقیقی هستند و معنی و صورة انس و جن نه انس و جن صوری
که در معنی اضل از انعام و بهایمند چنانکه در قرآن تعبیر باین شده آنجا که میفرماید اولئک کالانعام
بل هم اضل اشکال چهارم اینکه در حدیث خفا ذکر شده و این عبارت منافی است بجهت اینکه
اگر مراد بر خفای ذاته است بمطلق فاسد است و اگر خفا بر غیر باشد غیری پیش از خلقت نبود
و اگر خفا تا وقت خلقت جن و انس باشد نیز درست نمی‌آید زیرا که ملائکه معرفت و عبادت پیش
از خلقت جن و انس داشته‌اند و جواب از این اشکال اینست که مراد بخفا عدم ظهور بر غیرست
بسبب عدم وجود غیر نه خفا بمعنی ظاهر آن که مستلزم وجود غیر است پس معنی اینست که چون کسی نبود مرا
بشناسد خلق کردم خلق را تا شناخته شوم و از بعض قرائن ظاهر در معرفت خدا آیات و آثار صنع او است
پس مراد اینست که خلق کردم اشیا را تا باینها شناخته شوم و با جمیع صفات جمالیه بالکمال [illegible]

خاصه اشکال سیم میتواند بود بلکه از اینجا جواب از اشکال مخالفت میان آیه و حدیث نیز
معلوم می‌شود بجهت اینکه بر این تقدیر محصل حدیث اینست که خلق کردم خلق را تا مرا بشناسند بلکه مقصود اینست
که راهی است شناختن من نیز بجز با آثار و آیات که خلق مخلوقات طریق معرفت خود را منحصر کردم و در آیه
فرموده که فایده خلقت جن و انس اینست که بعد از آنکه راه شناختن مرا پیدا کنند مرا عبادت کنند و از
اینجا معلوم می‌شود که مراد از آیه عبادت و معرفت اختیاریه است بعد از فتح باب معرفت فطریه اشکال پنجم
در آیه شریفه لیعبدون را بصیغه مذکر ذکر فرموده پس شامل نمی‌شود اناث را و حال آنکه خلق اناث نیز
بجهت معرفت و عبادت شده پس نکته گفتن مذکر چه چیز است جواب اینکه در آیه تخصیص بذکور داده نشده
بلکه در اول مطلق جن و انس را ذکر فرموده و ارجاع ضمیر مذکر بسبب تغلیب است و مراد جن و انس است
و بر تقدیر تسلیم میگوئیم حال اناث چنین و تبعاً معلوم می‌شود چنانکه در جمیع احکام تقریبا حال این
منوال است و از این جهة نیز اشکال مرتفع است نور اول در تحقیق معنای معرفت و حقیقت عرفان است
و در بیان نور و لمعه است لمعه اولی بدانکه معرفت کنه و حقیقت حضرت خالق البریة از برای کسی
و ما سوای او از احاطه باو عاجز زیرا که او محیط بهمه اشیاست پس [illegible] ادراک
احاطه باو محال است نه مثل و چنانکه ابصار را از ادراک او عجز حاصل است عقول نیز از معرفت او
قاصرند ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار حق تعالی شناسا کسی نشود [illegible]

باد بهشت را امرا و هرکه در این باده چیزی تصور کند و از خدا نام بگذارد آن شده است و
مخلوق اوست چنانکه نفس جعفر است کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود
الیکم آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست غایت فهم توست الله نیست هرگاه معرفت کنه میسر بود حضرت خاتم
لا ابالی با عرفناک حق معرفتک اظهار قصور نمی‌نمود پس این جمله مخصوص ذات پاک مقدس خداوند است
و دوام کبریائیش از آن ارث امکان منزه است و ماسوای او را هرچه معرفت زیاد شود حیرت در او
افزون‌تر گردد کلام حضرت خیر الانام رب زدنی فیک تحیرا را انبساط دلیل است و از این ممکن را
کی ارتباط با واجب میسر است و نعم ما قیل ای کرده توئی در ره زیبائی او شکی تو خار بار داری
ریحان توئی و خط سبزش او تازه و تو غبار داری پس کثرت نظر را جز حیرت حاصلی نیست
و پرشدن یقین دگر تدقیق نظر جز آن نتیجه نبخشد سیاح ماهر در این بحر عمیق
غرق غمرات حیرت گشته و چه بسیار سیاح ماهر که در این بیابان بی‌منتها واله و سرگردان
مانده و چه بسیار [illegible] متحیر در این دریای بی‌کران که هر کدام به ضلالت فرو رفته در این ورطه
کشتی فرو رفته هزار که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار لکن در هر صورت مخلوقات را لازم است
که بقدر وسع و افهام خود معرفت حاصل نمایند و بعقول قاصره خود بحسب طاقت هر یک از
تفکر در آیات و تدبر در صنایع خالق ارضین و سموات اثبات او نمایند و نعم ما قیل باد

نسیم یار داری زان نفحهٔ مشک داری زنهار مکن درازدستی با طرهٔ چه کار داری
آفتاب عالمتاب را اگر دیدن رخسار او ممکن نباشد نور او جهان را روشن و وجودش را دلیل و
برهان دارد شاعر گوید یارب که [illegible] این نکته را در عالم رخساره به کس ننمود و آن [illegible]
هر جائی دیگری گوید نیست قربان لبت [illegible] و آن جا با وجود منع اللّهم فلا
والله ما کان محجبا ولکن طرفی کان من حسنها عمی پس با تصور در اجزای عالم وجود حضرت
صانع تعالی در غایت ظهور و بروز است در هر ذره دعاست که یا خفیا من فرط الظهور حجاب روی او هم
روی اوست در همه جای هویدا از همه عالم نهان پیدا است دقیق محقق دوانی اراده کرد که رساله در
اثبات صانع برای کسی [illegible] داشت [illegible] اراده داری گفت در اثبات صانع تعالی میخواهم کتابی
تصنیف کنم گفت افی الله شک فاطر السموات والارض محقق جمی [illegible] و این کلام شنیده صرف رأی
و شیخ عطار [illegible] پیرزالی در همه احوال خدا [illegible] پرسش و از وجود خدا
[illegible] و از حوب [illegible] سال [illegible] چرا [illegible] البعرة تدل علی البعیر و اثر الاقدام
تدل علی المسیر افسماء ذات ابراج وارض ذات فجاج کیف لا تدل علی اللطیف الخبیر [illegible] بکلی شخص
[illegible] از این [illegible] شده [illegible] شخص [illegible] گذشته [illegible]
و این آسمان [illegible] کواکب نورانی و زمین با این وسعت از برای تصدیق [illegible] وجود [illegible]

در وجود حضرت واجب الوجود دلالت نکند و از این قبیل حکایات بسیار در اخبار است و علمای اعلام [illegible]
صانع معبود از بدیهیات شمرده در آن نیست و اثبات او محتاج به ادله و براهین عقلیه از قبیل دور و تسلسل [illegible]
انتها بر این تطبیق و تضایف و توقف شیء بر نفس و لزوم وجود شیء قبل از وجود آن و غیر ذلک نیست بلکه بر وی
شعور را جبلی و فطری است و هیچ کس منکر او نیست اگر چه با ادله ارباب عقول را در انها اشتباهات [illegible]
و ابهام [illegible] که لا یقین از آنکه در کلام و ادلهٔ یقین [illegible] و هر [illegible] دارند و در درد
اشتغال بر این ادعا [illegible] بر این [illegible] و دیگران با نهایت [illegible] کرده و اگر این عقول
استقلال داشت مستقیم بود هرگز اختلاف و نزاع در میان آنها واقع نمی‌شد و در این مرحله دلیل متقن
و اتم و ادل آیات و علامات و صنایع بدیع و بدایع صنع حضرت باری تعالی است و با نها استدلال [illegible]
او نمائیم چنانکه علامهٔ مجلسی در عین الحیات [illegible] در [illegible] عبارت او را بعینها نقل بکنیم و آن این است
و بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تحقیق مردم بوالهوس در بیان اثبات مثل آن جماعت است که در دی
بخانه ایشان آمده بود و از پی او رسیده و بهر نیکی دزد را گرفت و در دست دزد دیگری او را فریاد زد
که بیائید که او را یافتم او دزد را از دست بگذاشت و بجانب آن شخص دیگر آمد گفت بیا که جای پای
دزد را یافتم اما چنین جاهلانه در ایجاد معرفت صانع خداشناسی که پیش با خدا در خود در مقام مکالمه و مناجات
و مناجات [illegible] از او لطف و احسان [illegible] و روز برروز [illegible] عبادات یقین او در تزاید است

و هیچ چیزی نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست آن حکیم مشرب از خدا دور میکرد و بهر پادشاه
تسلسل برای خدا را و از راه آثار را در انشاء شش و الا ابدان تو در دست نیست تمام شده کلام
عین الحیات هرگاه این امر را دانستی نیز معلوم شد معرفة الله بنده بر در آثار و قدرت کامله و تفکر در صنایع
حضرت باری حاصل می‌شود بلکه میگویم معرفت مراتبی دارد که بعضی از آنها تخصیص به بعضی دارد و همه کس
با آن مرتبه نمی‌رسد و تفاوت مراتب بتفاوت اشخاص و تفاوت عقول و استعدادات آنهاست و از ترقی
از مرتبهٔ دنیا به مرتبهٔ علیا بکثرت مجاهده و عبادات و مجاورت حاصل می‌شود چنانکه از بعض عرفا حکایت
شده مراتب معرفة الله بالتشبیه شش مراتب معرفت آتش است اول مرتبه ادنی و اولی است که کسی شنود
وجود شیء را که با هر چه ملاقات کند او معدوم سازد و اثر او در هر چه ملاقی او شود ظاهر گردد و آن موجود را
آتش نام کرده‌اند و نظیر این مرتبه در معرفة الله معرفت مقلدین است که تصدیق بدین بر خدا دارند
دارند لکن اطلاع بر حجت و براهین ندارند و محض اینکه شنیده اعتقاد کرده‌اند مرتبه دیگر است که شخص دودی ببیند
و از آن استنباط کند که تا چاره این دود را مؤثری داشته باشد پس حکم کند بشیئی را از برای آن
اثر بین شیء دود و از بنا اعتقاد بوجود آتش کند و این مرتبه اعلی از مرتبه اولی است و نظیر آن در معرفة الله
معرفت اهل نظر است که با استدلال بر این قاطعه و تدبر در صنعت کامله حکم بوجود صانع نمایند مرتبه ثالثه است
که کسی بخود حرارت آتش را بسبب مجاورت آن احساس کند و آن موجود را از اثر آن است که دیده باشد

و بازان آن منقطع گردید و این مرتبه اعلی از مرتبهٔ ثانیه است و نظیر او در معرفة الله معرفت مؤمنین مخلصین است و اطمینان قلب
بمحاورهٔ خاصیت حاصل شده و یقین یافته که خدا نور آسمان و زمین است که شبهه ندارد چنانکه در قرآن فرموده الله نور السموات
والارض مرتبهٔ رابعه آنست که کسی با کلیه با آتش محترق شود و جمیع اعضای او مستلاشی شود و نظیر این مرتبه در معرفت
معرفت اهل الله و اولیا و انبیا است که محو و فانی فی الله گردیده و هیچ وجه خود را منظور نداشته باشند و این مرتبه ما فوق همه مراتب است
عارف کو بی که اندر مقام نیستی حرّیت جمیع هستی اندر عالم اسرار داشت و در حدیث نبوی نظیر معرفت
چنانکه بعضی از رهبران گفته اند مرتبهٔ ثالثه و رابعه شش مرتبه دیگر نیز ما فوق مراتب اربع مسطوره است از حدیث مستفاد
میشود و ذکر حدیث شریف مناسب است در آن آنست که من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنّی نفسه
بالصیام والقیام قالوا بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا
و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة
لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب یعنی هرکه خدا را
بشناسد و او را عظیم و بزرگ داند دهن را از کلام و شکم را از طعام منع سکند و نفس خود را بصیام و نهار
و قیام لیل رنج و تعب میفرماید عرض کردند پدر و مادر ما در راه شما فدا باد یا رسول الله اینها همه اولیاء اند حضرت
فرمود بدرستیکه اولیاء آنها ساکت میشوند و سکوت آنها فکر است و تکلم میکنند پس کلام آنها ذکر است و نظر میکنند
پس نظر آنها عبرت و اندرز است و سخن میگویند پس سخن آنها از روی حکمت و مصلحت است و راه میروند پس راه رفتن

آنها در میان مردم برکت است هرگاه نبود اجلهائیکه برانها قرار داده شده است ارواح انها در ابدان انها
قرار نمیگرفت و ساکن نمیشد بجهة خوف از عذاب و شوق بثواب و از این حدیث چنین مستفاد میشود که مرتبه
اولیاء الله اعلی و ارفع از مرتبهٔ علیای این معرفت است اگرچه مراد از معرفة الله در حدیث مرتبه ثالثه و رابعه باشد
چنانکه جمیع بیان معرفت و عظمت و عظمت ثانیه با ولایه مستفاد است از این حدیث مستفاد میشود در حصول مراتب مذکوره معرفت
خدا و تعظیم او مراد رضیه و ثمرات مذکوره پس از حصول این مراد حاصل میشود معرفت نتایج و ثمرات مذکوره
میشود چنانکه صفات جلال و کمال مستلزم از دیاد محبت است پس هرکه خدا را بشناسد و عظمت او را بداند محب او خواهد شد
و از نتیجه است حضرت ثمرات محبت را بجهت معرفت ذکر فرموده و باین مطلب اشاره فرموده باینکه معرفة الله
مستلزم محبت اوست چنانکه از بعض فرمایشات نیز استفاده میشود و این مطلب بسی واضح است که هرکه کمال و جمال از کسی
بداند و محب او میگردد و هرچه تفکر در صفات او زیاد گردد محبت او متزاید و زیاد میشود تا بحدی میرسد که منظور
نظر او جز محبوب نباشد و از هرچه ما سوای اوست تنفر میشود و اعراض مینماید حتی اینکه از خورد و خواب و غیر آن
منع میشود چنانکه غفلت میکند در شب اعلی مراد او تا بشر نحیف گردد و از الم و اذیت آنها متأثر نگردد چنانکه این معنی
در احوالات عشاق مجازی و حقیقی معلوم میشود در احادیث در حق شهدا کربلا است که لم یجدوا الم الحدید ثم
در ذیل حدیث شریف از جمله آن خصال است که هرکه خدا را دوست داشت خدا او را دوست داشت و از اولیاء الله باشد چنانکه ظاهر است
در آن تقریرات زیرا که آنها ابدا عقاب در نار نباشند و از وقوع و عذاب و ثواب نیست که ارواح ایشان بسبب آن در اجساد ایشان

نه بجهة خوف از عذاب است نه بجهة طمع در بهشت و ثواب چنانکه حضرت سید الساجدین علیه السلام در مناجات فرموده ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک
بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک این مرتبه مرتبهٔ اهل الله و اولیاء الله است و این اعلی از همه مراتب و درجات است و از آن
است که جمیع اولیاء الله شربت محبت محبوب را نوشیده و لذت ملاقات و وصال را چشیده اند که دنیا جایی از برای ایشان
نبوده فانی فی الله گردیده اند و نظر از ماسوای محبوب برگرفته و بغیر او ملتفت نمیشوند و بعضی از صفات حسنه او را دانسته گریه و ناله میکنند از صفت
جلال و عظمت و قهاریت و خوشحالی میکنند از صفت لطف و رأفت و رحمانیت او و لهذا آنها همیشه مابین خوف و رجا میباشند و همچنین
میشود از ابتهال و نیاز خالصانه که در حقیقت نزد آنها موجب اشتعال شوق میگردد و بسی عجب میشود چنانکه جناب خواجه
نصیر الملة و الدین فرموده در این مرتبه با عبادت مشغول میشود و درین ترس از خوف هیبت و نیز با خبر باشد پس اولیاء الله
در این حال همین حالت را خواهند داشت و لیکن در نظر خوف ظاهر لفظ خوف منافی این است و لیکن میتوان گفت که همین مطلب است
خوف است از بلیات و آثار آن که عبارت است از عذاب آنها هجران و فراق از ذات محبوب و از عدم استقرار لذت
بر قضای محرم آمال شده و بجهة شوق وصال و ملاقات محبوب و خوف از هجر و حرمان میباشد و الا انها ابدا در عبادات نظری
و وزنه زیاد نیست باینکه بهشت را بخواهند بجهة اینکه محبت ایشان بغیر خدا نیست و وصول بمقام قرب محبوب منتهای مقصود است و جهنم
مگر از آن سبب که بواسطهٔ اینکه مکان دوری از محبوب است و محل بعض از شقاوت و جاهلیت است در حقیقت مطلوب ایشان بهشت نیست
از جهة تقرب بخدا است نه بجهة خود است و از جهنم نیز در فقره مذکوره در ذیل حدیث شریف است
مساوی مرتبهٔ خوف و رجا در آنها شده و با جمله هر یک از مرتبتین از برای آنها حاصل است و هر دو از این

علیا و درجهٔ قصوی رسیده چنانکه از جناب باقر علیه السلام روایت شده که بنده مؤمن نیست الا آنکه در دل او دو نور است
خفیه نور رجا که هرگاه یکی از آنها وزن کرده شود بر دیگری زیاد نمیشود و از جناب صادق علیه السلام روایت شده که در وصیت
خوشتر چیز در وصیت لقمان است که به پسر خود وصیت کرد و فرمود ای پسر بترس از خدا نوعی که اگر
عبادت ثقلین را بکنی ترا عذاب کند و چنان امیدوار باش که اگر گناه ثقلین بجا بیاوری ترا رحم کند پس
لازم است که بعبادت نازد و مغرور نگردد و بواسطه معاصی از رحمت خدا مأیوس نگردد هر چند عبادت او بقدر
عبادت ثقلین و معصیت او بقدر معصیت ثقلین باشد و مأیوس از رحمت خدا نیست زیرا که ما نیست و لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون پس باید همیشه خوف و رجا هر دو در یک مرتبه باشند و زیادتی خوف موجب یأس
میشود و کثرت رجا غرور میآورد و هر دو مذموم است و حق تعالی بنده گان را میان خوف و رجا نگاه داشته میفرماید
نبّئ عبادی انّی انا الغفور الرّحیم و انّ عذابی هو العذاب الالیم و طریقه حکمای الهیین در ارشاد مبتدین بر همین طریقه است
از حکایت مروی است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نهی میفرمود از رحمت خدا مأیوس مباش و هم از ترس
نه از معصیت تو و در این امر اراده معصیت عرض کرد فرمود در شوره مترسم از آتش تو بسوزم استغاثه در
و بالجمله پس خوف و رجا هر دو در مرتبه ساوی باشند الا در حال حقیقت رو زیاد رجا بهتر است لکن بحقیقی رجا
است که در این دو جهت ملحوظ است جهت عبد و جهت خدا و از ملاحظه جهت اول نظر بقلهٔ حسنات و کثرت سیئات
باید مأیوس از جان داشته باشد و بملاحظه جهت ثانیه نظر با کرم حق تعالی و غفور و رحیم و منتصر است و از جمله

پس با در یکدیگر بباید مرتبتین را مساوی باشد و از اینجاست که جناب سید سجاد علیه السلام در دعای سحر که مروی از ابو حمزه میفرماید
نقص ذلک یا الهی بمن خرجه منک الکرم طلعه فیک و لم یاسیم النجاة اوکدیم رجائه للخلاص للمان یکون
یا سه فرقا اذکرمن طمه امرار اسن لعقوبتک ساتره و ضعف حجته فما حجتی فانا انت یا الهی فاذا
ان لا تقربک الصبر بقرن و لا یامس منک المجرمون لانک الرب العظیم الذی لا یمنع احدا فضله
و لا یستقصی من حقه تعالی ذکرک علی المذکورین و تقدست اسمائک علی المنسوبین و فشت نعمتک فی
جمیع المخلوقین فلک الحمد علی ذلک یا رب العالمین و در دعای ابو حمزه میفرماید فواسوأتاه علی ما احصی کتابک
من عملی الذی لولا ما ارجو من کرمک و سعة رحمتک و نهیک ایای عن القنوط لقنطت عند ما اتذکرها و
و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که خوف و رجا هر دو لازمه اعمال صالحه و حسنات است از اعمال سیئه
فیمه است لکن عبادت که بعد از ترک معصیه مودن بجهت ثواب و فرح باشد هر چند صحیح است خوب است بلکه
اگر بسبب معاوضه باشد از طمع فاسد و غیر آن بیرون بیفتد قبول است و بنابر قول اصح اگر چه اهل دل
مرتبه ای حسنه لکن اشرف از این مرتبه در میان اولیاء الله است که بهشت و جهنم را امیدی که نه امرا انتظار رو
ندارند در مراتب اهل عبادت است بعضی اهل دنیا هستند که اعمال ایشان بجهت دنیا است و عبادت
ایشان مقبول و صحیح نیست و بعضی اهل آخرت هستند که اعمال ایشان بجهت طمع در بهشت و خوف از دوزخ
و این مرتبه ادنی مراتب است و اعلی المراتب مرتبه اولیاء الله و اهل الله است که بایسته وصال او نیست

دارد

و سرور نه و از خوف آتش جحیم مرتعش و مضطرب نه و بنا و آخرت نعیم و فنیت آن محجوب نیست
چنانچه جناب سید در مناجات میفرماید یا نعیمی و جنتی و یا دنیای و آخرتی و بیدار از که ابنجا دانسته شد
رجوع مطلب مینمائیم و میگوئیم مراد معرفت الله چنانچه پیش گذشت معرفت کنه نیست بلکه تعلیق باین قدر است
و طاقت و تمکن است و همین قدر که فی الجمله اقرار بوجود صانع داشته باشد و او را از صفات نقص مبرا داند و
صفات کمال را از برای او ثابت و منتهی داند پس آنچه مقدور بشر است همین است که از صفات اشرف طرفین نقیض را برای
خدا ثابت داند مثلا در جنبه وجود و عدم آن را اشرف داند و در غنی و فقر او را غنی داند و همچنین در
تجرد و جسم آنچه گفته شد و گویند هر چه از صفات و لا اخص در معرفت خدا نیز مقدور بشر است و در احادیث وارد شده
که از حضرت ابو الحسن سؤال نمودند از ادنی معرفت فرمود الاقرار بانه لا اله غیره و لا شبه له و لا نظیر له
و انه قدیم مثبت موجود غیر فقید و انه لیس کمثله شیء و در خبر دیگر است که جناب علی بن الحسین میفرماید ان الله
عزّ و جل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله قل هو الله احد الله الصمد و الآیات
من سورة الحدید الی قوله و هو علیم بذات الصدور فمن رام ما وراء ذلک هلک و در معانی این اخبار
خاتم بین هر روایت است از حضرت ابو الحسن علیه السلام در جواب سؤال آن حضرت از چیزی که در بیان آن معرفت
مجوز است نوشته بود لیس کمثله شیء لم یزل سمیعا و علیما و بصیرا و هو الفعال لما یرید و باطلی
پس هرکس بقدر وصول فهم خود مکلف بمعرفت است و جمیع مخلوقات بالغ تکلیفند و در مرتبه

بقدر شعور و فهم خود از شناختن او چنانچه از حدیث سابق که جناب صادق علیه السلام میفرماید ان النمل الصغار
تزعم ان الله زبانیتین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمها نقصان لمن لا یتصف بها مستفاد میشود
پس مورچه خود شاخ دارد و از برای آن انها کمال و فقدان آنها نقص است از برای خدا این دو
ثابت میداند و فقد آنها را از نفس پندارد و لکن تقلید تقلیل داده برای آن میتواند آنچه را که در عقل آنها کمال است
نسبت میدهد چرا که از برای خود کمال داننده از برای خدا ثابت میدانند بلکه در بسیاری از صفات با خدا آنچه را از برای او
اعتقاد کنند چنانچه در حدیث شریف من عرف نفسه فقد عرف ربه ذکر شده و در احادیث بسیار است
و اعوذ بالله تقیه است و شارح در شرح این حدیث وجوهی ذکر فرموده اند و امیر المؤمنین در شرح کلام
فرموده که ترجمه آن این است که بعضی گفته اند که این از باب تعلیق بمحال است پس معرفت نفس محال است
و معرفت ذات الهیه نیز محال است و بعضی گفته اند که آن از قبیل قیاس و ادعاست و هر کس که خود را شناخت خود را جبر
مینماید پروردگار خود را بنهج کسیکه شناسد نفس خود را بعبودیت پروردگار خود را بقدرت کسیکه شناسد نفس
بانکه آن در مکان از جهت او است و مکان از جهت او هم غایب و آنکه او محتاج بجهت و مفارق از ابدان است
و آنکه بهر او آنست و در غیر از او غیر شریک است و در امثال این اشیاء پروردگار خود را بآن
سلوک در حق او و در این و جهت آن و جه سابق است که ذکر نمودیم و گفته شده که اگر کسی نفس را دارد
عقل را هم شناسد که خانه ای ملک هم و چراغ آنها را بچه شناسد با آن اضافه نموده غیر از آنها است

بی‌شک‌ما

پس هرگاه آنقدر را شناختی شناخته پروردگار خود را که او که بنده را زمین و آسمان و مالک و خالق
ملک بین پس آنچه را اضافه نمودی با آن این اشیاء را آن خدا او نیز مستحق است و بعد از اینها ترک
دارایی از همه اینها از برای کسیکه طالب معرفت حقه کامله باشد این است که انسان مرکب است از
ماده و صورت و حقیقت ماده از فیض کرم خدا است و آن صنعت خدا است نفس خود را از برای شناختی
بعد اینکه چنین معرفت او را ذات او از برای غیر او ممکن نیست و دانسته و شناسانیده او را بنده او
که نفس خود را بصفت تعریف و تعرف این وصف را حقیقت بنده خود قرار داده و آن حقیقت ماده او وجود او
از جهت پروردگار او است و آن نور خدا است که نظر کسیکه بان نور متوسل و آن قرار داده
و آیه خدا است در نفس او که نور خدا با آنها آن آیه را و آن آموزنده فهم او است پس هر که نفس او را شناسد
از این امور سبعه است پس ما ارائه کردیم بانها وصف حقیقت نفس خود را از برای بنده خود پس هر که خود را شناسد
موصوف را شناخته و از برای معرفت آسان و طریق است مجمل و مفصل پس اول آن است که او را وجود
بعضی بنحو سابقه ذکر کردیم و این است که نفس خود را از در صنع و اثر و دلالت میشمارد و او را ازین
سیکند بر میزان صنع جهان پس این اجمال است از برای معرفت نفس و دویم طریق مفصل است
و تعرف در وجهه این نحو هستی نفس خود را آنکه بنماید که نفس خود و آن حقیقت است که یک از جهت
سوال نمود از آن پس آن حضرت فرمود مالک و الحقیقة یا کمیل پس کمیل گفت آیا من صاحب سر تو نیستم

فرمود ای کمیل ... علیک ... من کبیر گوید ... فرمود المتقیت ... سماوات والارض

بی غیر اشاره ... فرمود محو الموهوم وصحو المعلوم پس گوید زدنی بیانا ... فرمود

السر وغلبة السر گوید زدنی بیانا فرمود نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره گوید زدنی بیانا

فرمود اطفئ السراج فقد طلع الصبح پس کتابت ... بجهات ... و آن نور ... واکن ... در

افعال و احوال و اوضاع ... و ملک ... و انفعالات ... و امثال اینها پس ... ذات

از ذات تو ... پس حرکت ... غیر ذات ... و سکون ... غیر از نفس تو است ... بیاید

بگذار ... بگذار ... اما ... تو ... ترا ... فرموده ... تو باشی ... و همچنین هر چه بسوی تو نسبت

داده ... باد ... صفت ... تو ... آن ... صفت ... اینها غیر نفس تو است پس هرگاه از دیدن

... غیر آن ... محو ... بنماز ... تحقیق ... فرمود ... زائده ... آن ... و صفت تو

نفس خود ... دان ... آن نفس تو است ... خطاب ... تو ... خطاب ... بغیر ... اشاره پس آن

چیزی است لیس فی شی ولا علی شی ولا من شی ولا منه شی ولا الی شی ولا الیه شی ولیس کمثله شی

ولا داخل فی شی ولا خارج عن شی ... ولا ... بعید ولا قریب ولا عال ولا دان

ولا ... ولا مجوف ولا قائم ولا قاعد ولا نائم ولا ... ولا صغیر ولا کبیر ولا ... ولا رقیق ولا ...

ولا ... ولا ... است ... آن ... است ... لیس کمثله شی ... است ... غیر ذات ... و هرگاه ... تو جدا

... ۲۸ ...

کردی نفس خود را از هر چه غیر نفس تو است پس بتحقیق ... شناخته ... و این ... غیر آن ... است

نفس خود را پس بتحقیق ... نشناخته ... خود را ... شناخته است ... حقیقت ... و هر وصف را

شناخت ... مخصوص است ... اینکه خدای تعالی ... لیس فی شی ولا ... شی ولا من شی ولا ...

و هکذا چنانکه ... غیر نفس تو ... بعضی ... ذکر کردیم ... پس ... غیر نفس تو ... از ... بعضی

... غیر نفس تو ... و ... غیر خطاب ... متکلم ... است و ...

... شناسی نفس خود را ... چنانکه حضرت ... فرمود ... غیر ...

پس ... غیر نفس تو است ... از جمله ... مقدمات ... رجوع ... است ... تمام

... ایم ... بعض ... اینجا کلام شیخ مرحوم ... علامه ... از ...

شیخ ... و از بعض علما ... کلام ... روح ... در

... دلالت دارد ... حرکت ... او ...

و ... آن دلیل است ... عالم ... دوم ... او ... دلیل ...

خداست سیم ... دلیل است بر قدرت حق تعالی چهارم اطلاع ... بر ...

... است ... پنجم ... دلالت دارد بر ... او ...

خلق ... ششم تقدم او ... بقاء او ... فنای ... او ... دلالت دارد بر ...

هفتم عدم اطلاع علم بر کیفیت روح دلالت دارد بر اینکه احاطه ... هشتم عدم ...

دلیل است بر اینکه خدا را ... نهم عدم حس روح دلالت دارد بر ... حس خدا

... دهم ... روح دلالت دارد بر اینکه ... تمام شد کلام ...

... کلام ... تکلم کردن ... بهتر است پس ... شناختن انسان نفس

خود را ... بعرفان خدا ... سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق ... آثار قدرت کامله خود را در عالم ... انفس ...

تا ظاهر ... است ... پس ... شناسد خود را ... و ...

خود ... شناخت ... خود را ... ذکر ... خود را ... ذات

... نفس ... و هر ... شناسد ...

خدا ... و همچنین ... صفات ... و هر ... خود ... را

... ۳۰ ...

بعث ... در این عالم ... و این که ... هر چه ... ظاهر ... نیست ...

پس ... آن ... آید ... باید ...

باید ... و معرفت نفس ... و ... آنچه ... آمده ... کجا ...

و این اعضاء و جوارح ... چه سبب داده ... و ... این ...

... است ... است ...

و صفات ... و صفات ... و ... صفات ...

و ... سعادت و شقاوت ... و ... معرفت نفس ... ظاهر ... چشم ...

استخوان ... عروق ... و ... خشم ... غضب ...

... آب ... و ... امثال اینها

... صفات ... سباع ...

است ... پس انسان ... از ... ظاهر ... است ...

تن ... مرکب از عناصر اربعه است خاک و باد و آب و آتش ... از ...

... استخوان ... رگ ... عصب ... امثال اینها ...

... نفس ... روح و جان و عقل و دل ... و ... معرفت ...

از برای عامهٔ ناس در این عالم صورتی تمام دارد و بکلی منقطع نشود و مقتضای حکمت بالغهٔ الهیه بار دیگر
تعلق یابد و از جمله است که چون از حضرت رسالت سؤال از روح کردند آنحضرت بحسب حکمت بیان آن
بیان نفرمود چنانکه نص آیهٔ شریفه است که وَیَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ
رَبّی و بالجمله پس روح جوهریست مجرد از عالم ملکوت و لاهوتیست پس عزیز و در بیت کرامت و
مقتضای حکمت بالغهٔ حق تعالی او را در این بدن ظلمانی مقید و محبوس کرد و انبیا و در میان آنها بطن تام و تفحص
تمام قرار داده تا وقتی معهود و اجلی مقرر و قطع العلاقه شود بعالم خود رجوع خواهد نمود و نعم ما قیل ز راز نگار
عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاده است و این چشم ظاهر ادراک او نتوان
نمود بلکه به بصیرت باطنیه بعد از آنکه نفس را کمال حاصل شود و علاقهٔ او به بدن کم شود فی الجمله معرفتی حاصل خواهد
شد چنانچه بعد از حصول تجرد و استکمال نفس و قطع علاقه نیز ممکن است که وجود مجرد را ببیند
لکن هر که تدبر کند و تفکر نماید در حالت خود این جمله را او ممکن است که حرکات و سکنات و افعال و
اقوال و اعمال او را این بدن تعلق ندارد و بمنزلهٔ جامه است بلکه مدبر او همان است که این بدن معمور است بدو
و این قرار از برای شد از برای معرفت حاصل است و از اینجا امر در بعضی وجوه است و در حدیث شریف ذکر شده
وارد شده و از آنچه ذکر شد معلوم شد که روح از عالم دیگر و تن از عالمی دیگر است و هر یک را
با دیگری تفاوتهاست آن لطیف و این کثیف آن از علوی و این از سفلی آن نورانی و این ظلمانی

و این عنصری و دیگر از پس این دو بدن بمنزلهٔ مرکب است و روح راکب آن مرکب است و عنان اختیارش بدست اوست
از هر طرف که براند میرود و از هر سمت که بتازد میدود و این عالم بمنزلهٔ شهریست که بسر آن بتجارت آمده
و بجهت تجارت تهیهٔ خود را دیده و در سفر است تا آنکه از زیان بر نفع حاصل شود و یک روزی اندر در بدن اصطفاف
بسته است و خلاف جهان تا ابد و باز بوطن مألوف خود مراجعت کند که عالم اعلی و وطن حقیقی خود را
فراموش نکند و به جسمانیات مشغول و غرقه خواهد بود تا آنکه جنبهٔ روحانیه بر جسمانیه غلبه نماید و کی آید
و به مضمون آنکه در این عالم ظلمانیست در هر لحظه کسب فیض حاله کند و نور او در تزاید و علاقهٔ او با این عالم خواهد
و این عالم از برای او در حکم زندانیست که در آن مقید و مغلول گشته و دائم الاوقات در فکر استخلاص
و در فکر رهایی و خلاص است بدن او مقیم خطهٔ خاک و دلش مصاحب سکان عالم افلاک است
اندرین چنگال ما جان گشته در کمین بالا بالها هر دو این خطه یکی را راه زن همچو انجان که فرد
مانده زن و بالجمله پس تکلیف ما آنست که معرفت از جهت دلیل و اعتقاد و اقرار بآنست نه بادراک و دید
صانع فی الجمله از فطریات و مقتضیات عقول است و بملاحظهٔ مخلوقات و تدبر و تفکر در آثار و
صنایع و انفس و آفاق بر همه کس یقین بوجود صانع و ثبوت او و حکمت مطلقه و قدرت کاملهٔ
و اراده و مشیت لیس که درست تامل کند در نفس و بدن و احوال خود امر از برای او
در غایت وضوح است و شبهه از برای او نیاید در وقتی که او ملتفت شود و بمراتب دهشتی از این بینوده و از علوم خود

و از جا و بنای متعدد شد و از نا مکرر نیست و انتقال یافته است از آن کار و مصلحت کار مراتب کار
جز کاهی نیست و از این تقلبات و اختلاف احوال و دقایق خلقت خود و سایر مخلوقات و تفکر در خلق آسمانها و زمین
و سیارات آسمان را در دوش و هموار است آیت حقیقی و تعالی میفرماید اِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَ
الْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَاٰیَاتٍ لِاُولِی الْاَلْبَابِ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَامًا
وَقُعُودًا وَعَلٰی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی بدرستیکه در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز بطلوع و غروب
با آنکه هر یک عقب دیگری میآیند و میروند هر آینه آیات و علامات از برای صاحبان عقل که با نهاد استدلال
بر وجود صانع و وحدانیت و کمال او مینمایند و آنها کسانیکه ذکر میکنند خدا را در حالت قیام و قعود و
اضطجاع و تفکر مینمایند در خلق آسمانها و زمین و مجملا مراد بتفکر آنها در آیهٔ شریفه خلق آسمانها است
نه مخلوقات و بهر حال مراد این است که مصنوعات و مخلوقات او استدلال بر او میکنند پس هر گاه به
آسمانها و زمینها و شب و روز و نظام و ترتیب آنها را به رویهٔ حکمی و ارتباط حکمت و مصلحت و آثار و
نفع شده و دیده اند که صانع قادر سمیع و بصیری است قادر قاهر لیس کمثله شیء پس کمال انتظام آیات
و علامات که دلالت بر وجود و حکمت او دارد چنانچه جناب صادق در ترجمهٔ مفضل میفرماید است مفضل
اول عبرتها و دلیلها بر صانع عالم تعالی شانه تهیه و نظام این عالم است و تالیف اجزای آن و نسق آن

بر وجه کمال زیرا که اگر تامل کنی در این عالم بفکر خود و تمیز کنی بعقل خود خواهی یافت این عالم را مانند سرائی که بنا کرده باشند
بنده گان را احتیاج باشد و زمین ... فرش آن و آسمان رفیع مثل سقف این خانه است و زمین وسیع مانند
بساط است و از برای آن نجوم و ستاره‌ها مانند چراغهاست که از این
...

حکیم پس حکیم و نیز آیهٔ شریفهٔ ربّنا ما خلقت هذا باطلا راجع و باین سابق یکی است و ازان
تیزست قادری که خلق کرده باشد در جود است لعبث و لغو نشده و لیکن افعال او معلل باغراض است و بتحقیق
این مطلب پس ذکر شده مکرر از تتمهٔ آیه سبحانک فقنا عذاب النّار مستفاد میشود که حق تعالی منزه است
ازانکه خلق او عبث و لغو آفریده باشد و ازینکه متصف بصفات مخلوقین باشد و انکه غرضی دارد عاید بخود او [illegible]
او غنی مطلق است و احتیاج ندارد و نعم ما قیل من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم پس
غرض از خلق احسان و جود و کرم است و چون بدون استحقاق عیب لازم می آید [illegible] استحقاق باشد و استحقاق بخرج
طاعت و عبادت و این دو امر و نهی و امر و نهی فرع تکلیف پس خلق بجهة رفع عبث و اظهار و حاجة
مستلزم تکلیفات متعدده است والله العالم اعلم باین مقام در بعضی اوراق نوشته شده در
تفسیر آیه الّذین یذکرون الله [illegible] گفته [illegible] آن است که نماز میکنند در حالت قیام
و قعود و اضطجاع یا معنی میکنند نماز و غیر آن در جمیع احوال و حالات و جمیع حرکات و سکنات و
عبادت میکنند حق تعالی را و تقرب میجویند باو در جمیع عمر و مقصود اصلی در اینها اینست که علی الدوام
در ذکر خدا باشند چنانچه حق تعالی میفرماید اقم الصّلوة لذکری بعد ازین فرموده [illegible] و محتمل است که
از آیه این باشد مراد از صلوات و طلب رحمت را بجهت ذکر [illegible] خدا باشد چنانچه در آیه
شریفه فرموده انا ارسلنا الیکم ذکرا رسولا از لفظ ذکر آنحضرت اراده شده پس مراد صلوات

ابر

و طلب رحمت است از برای آنحضرت [illegible] اشتغال بطاعات و استغفار و ترک معاصی
و اینها کلا از اصناف رحمت است و هر رحمتی که از مبدء فیاض به بندگان میرسد اشرف و اعلای آن
بر آنحضرت نازل میشود و بواسطهٔ آنحضرت بسایر خلق میرسد و بانها میرسد پس مراد طاعت و
ترک معاصی صلوات بر آنحضرت بلسان حال و استعداد و بلسان مقال فافهم تمام شد کلام
والد علامه اعلی الله مقامه و قدره در توضیح طلب [illegible] طلب [illegible] بلسان مقالست بالخصوص بیان
طلب کننده [illegible] بلسان حالست [illegible] میکند برای فایده [illegible] مقصود او در حقیقت طلب
لمن فایده است پس در مقام هرگاه بگوید اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد مقصود او نزول رحمت برای حضرت باشد طلب
رحمت است از برای آن بلسان مقال و اگر عبادت بکند طلب رحمت میشود از برای او بلسان حال هر چند عمل را بجهت
خود کرده باشد بر واسطهٔ آنکه واسطهٔ فیض میان خدا و خلق آن بزرگوار است و نزول فیض و رحمتها و برکات از
مبدء فیاض اول بآنحضرت میرسد و بعد از شرفا بیاران او است ثم بعد از ایشان بدیگران میرسد در هر وقت
حال بر تمیز است پس بتقریب ذکر جمیع عبادات و اعمالیکه موجب نزول رحمت و فیوضات است جمله آن
برآنحضرت و نیز بر لیل در این آیه شریفه که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها [illegible]
نبوی صلعم که من صلّی علیّ مرّة صلّی الله علیه عشر مرّات [illegible] منقول باشد و نیز
جمع میان حدیث نبوی صلعم میفرماید خداوند عالم جناب ابراهیم را خلیل خود [illegible] بجهت انکه

بسیار بر من صلوات میفرستاد و حدیث دیگر که بجناب خلیل وحی رسیده که انّک سألت مالک للضّیفان
وولدک للقربان ونفسک للنّیران وقلبک للرّحمن اتّخذناک خلیلا
باین وجه ممکن است اگر چه خدا از بعضی وجوه دیگر در این مقام ذکر کرده اند که این معنی ذکر از نهایت و در ترجمه
ذکر شده خصاص [illegible] که در امم سابقه جاری است و در حال انبیا سلف و امم انها نیز جملات
برآنحضرت است بتقریب ذکر شده بلکه انها اسم از انحضرت بر چنانچه بعد ازین خواهد آمد القائط
و نور و شعشعانی در جمیع [illegible] حدیث شریف مرتضوی لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
باطل کردن حضرت رسالت پناه را معرفت خود را بانکه میفرموده ربّ زدنی فیک معرفة
و بیلطلبنا فانّا نبشر ملعر بغالبا حق معرفتک اشکالست بجهة آنکه بر حسب ظاهر لازم
می آید که حضرت امیر در معرفت اکمل از حضرت رسول باشد و این درست نمیباشد و جواب ازان
بوجوه چند داده اند اوّل اینست که چون استعداد و مراتب معرفت جناب رسالتمآب کمتر از
حضرت رسول بوده پس آنحضرت بر درجهٔ اعلی و مرتبهٔ قصوای آن رسیده بکیفیتی که هرگاه کشف حجاب میشد و
انچه بیصیرت ادراک میفرمود بسبب ادراک میشد و علم و یقین آنحضرت زیاده نمیشد و این جواب از کلام
جاحکایت میشود لیکن درست نیست و تمامیت ندارد و زیاده در حق حضرت رسول بجز تمامی کلام جاریست
و قول او در بیت علیا فانّا نبشر او در حق حضرت امیر نیز صادق است دویم آنکه بگوییم قول حضرت

حضرت امیر المؤمنین ع منزل بر درجات عقلیه و مراتب انها است پس مراد اینست که هرگاه کشف حجاب از مراتب
آخرت و دیگر انبیا در وصف آن گفته اند بشود علم من در معرفت انها زیاده نخواهد شد در حال یقینم در
اینجا در دنیا یکیست پس مراد حضرت امیر معرفت درجات آن نیست بلکه احوال نشأهٔ آخرت است چنانچه از حضرت
صادق ع روایت شده میفرمود که حضرت رسول روزی نماز صبح در مسجد کرد در پس نظر آنحضرت بر جوانی
افتاد که سر او از کثرت بیداری پست پایان میرفت و رنگ او زرد و جسمش ضعیف و بدنش نحیف گشته و چشمهایش
در کاسه سر فرو رفته حضرت فرمود که چگونه صبح کردی یا فلان عرض کرد یا رسول الله صبح کردم با یقین و
حضرت از کلام او تعجب فرمود و فرمود هر یقینی را حقیقتی است چیست حقیقت یقین تو گفت یا رسول الله یقین است
که مرا محزون داشته و خواب از دیده ام ربوده در اوایل روزها مرا تشنه میدارد که با نظر میکنم بعرش
پروردگار خود برای حساب نصب شده و خلایق برای آن محشور گشته و من در میان انها هستم و گویا نظر
میکنم باهل بهشت که متنعم اند در بهشت متنعم اند و بر سریرها تکیه نموده اند و گویا نظر میکنم باهل آتش در انها را
در ان معذب میبینم و فریاد میزنند و گویا الان زفیر نار را میشنوم که در گوش من و در میان [illegible] پس
آنحضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور کرده بعد از این بآن جوان فرمود که
خود را از دست مده عرض کرد یا رسول الله دعا کن که خدا مرا روزی کند که بایشان شهید شوم حضرت دعا کرد
و طولی نکشید که در بعضی غزوات حضرت با او بیرون رفت و بعد از نه نفر بفیض شهادت رسید

واو دیم انها بود و در بعضی روایات که از حارثة بن مالک الانصاری بود واین وجه از شیخ بهائی حکایت شده و سیم اینکه لفظ یقین را که در حدیث ذکر شده منصوب بکریم بنا بر مفعول له نه اینکه تمیز باشد و معنی در اینصورت این می شود که از برای یقین که در مراتب معرفت است هر گاه کشف حجاب شود و یقینی دیگر غیر از این یقین که موجب تغییر و تبدیل علم باشد و علمی دیگر غیر از علمی دارم برای من حادث شود و از برای حاصل شدن و هیچ یقینی زیاد نمیکنم پس مراد این میشود که آن یقین که غیر از این یقین من است زیاد گردد و قابل زیاده و نقصان نیست اگرچه این یقین که دارم قابلیت زیادتی داشته باشد که خود آن حضرت فرمود زیاد نمود چنانچه در اینجا مذکور هم رسید که در مدت عمر شریفش مراتب معرفتش روز بروز در ترقی و تزاید بود و از برای او و جود الهام در جمیع از معرفت حاصل میشد که در در جهٔ سابقه نسبت به گناه محسوب میشد چنانچه فرموده اند حسنات الابرار سیئات المقربین و از اینجهت بود که پیغمبر هر دم استغفار میکنم خدا را در هر روز هفتاد مرتبه از غیر آنکه گناهی کرده باشم پس حضرت طلب زیادتی معرفت میفرمود و آن بآن براو افاضه میشد تا آنکه در مدت عمر شریفش بحد کمال رسید و آنچه لایق بآن ذات منیر بود از افاضهٔ علوم لدنیه بذات شریفش و منتهای مراتب بشر بود تا بشر کامل گردیده بود در مرض موت که انتقال بدار قدس و از بعد حضرت امیر را طلبید و در زیر دو تک خود جا داد آنچه از علوم که در مدت عمر بر او افاضه شده بود در یک لحظه تعلیم او فرمود است چنانچه حضرت امیر میفرماید

انه علّمنی رسول الله الف باب من العلم ینفتح من کل باب الف باب و از علم

و بواسطهٔ آنکه علوم در صدر منیر شریف بود او را طلبش میکشید پس معنی کلام حضرت امیر که فرموده اند حضرت شاهنشه خدا را بآنچه حضرت پیغمبر تعلیم فرموده یقین و معرفت حاصل نموده ام و هر گاه کشف حجاب شود زیاد نمیگردد یقین و مرا همین یقین و معرفت که دارم اضافه تام و این وجه را والد علامه فرموده که ظاهر آنست بعد از آنکه در شرح شیخ علا استاد بر شرح لمعه در همین تغییر توفیق بیان کلام بهمراه آن رسالهٔ مرقع است بلکه کلام حضرت رسول در حضرت تنزیه چاره ای نیست و راه بسوی کمال چنانچه دانسته شد معرفت کنه حقیقت ذات مقدس باری تعالی محض محال است و از برای احدی از فحول فیض نیست و بشر و غیر او در اینجا مساوی است و همچنین است حال در عبادت و شکر حق تعالی و بر وجه کامل و لایق مقدور کسی نیست و همچنانکه سزاوار است احدی را استطاعت آن نیست بواسطهٔ کمال عظم قدرت و استطاعت بر معرفت واجب بر وجه لایق ندارد و تمکن از عبادت و شکر حضرت باری تعالی بر وجهی سزاوار باشد برای او نیست و اینمعنی از کلام حضرت خیر الانام بیت علینا فانا بشر است استفاده میشود با وصول حضرت امیر المؤمنین بمعالی درجهٔ معرفت و اقصی مراتب آن که بشر را تمکن و استطاعت ادراک آن باشد نتایج فرار دست نمودند در جهٔ ادنی از نبی بوده چنانچه دانستی که بلا تشکیک او بحسب ظاهر در مقام ایست از حیثیت با وجود اینکه درجات انها قابل زیادتی بوده و از زوال فیض آن بآن برانها میشد چنانکه از لفظ علی معلوم میشود در لیالی قدر و غیر انها از زمان افاضهٔ علوم جدیده ما و بشر بر ایشان ... عدم از دیاد یقین ... درست نباشد مرام بکلام دیگر حضرت که رب زدنی فنیک معرفة و رب زدنی علما منافات دارد و مراد

از این است که یقین و یقین است یقین عینی یقین شهودی که بروش حاصل میشود و اول حصول آن بجز ایمان میشود است زیاده بر علم و در درجهٔ حضور آن حاصل است بلکه این یقین را برای انها زاید بر یقین کشفی شهودی است پس کشف حجاب حصول یقین کشفی موجب زیادتی یقین عینی میشود بلکه اگر هر دو با هم در درجه مساوی باشند نیز تفاوت میکند بی اگر یقین کشفی از بدیهیات حرف دیگر است و از حدیث شریف مرتضوی انا اللّه اعبد ربا لم اره و خطبهٔ همام فرموده تعبیر ای که این دو بنیه بچشم زبان در حقایق زبان نه بکشف و عیان استفاده آن مطلب میشود پس مراد با فصل درجهٔ یقین این است که فرق منظور نباشد تا اینکه بازیاد شدن یقین منافی باشد و ربما قائمه علوم جدیده و طلب کثرهٔ معرفت و جسم ترنات و داشته باشد بلکه مراد این است که یقین ایشان بر وجه کمال است که فرق میان یقین است و در هر لحظهٔ این مرتبه از رای انها است و در ترقی از مرتبه به مرتبه و دیگر مرتبهٔ یقین از ترقی حاصل میشود و علوم منزله بیکد دیگر چه ممکن است که تفوق در مرتبهٔ سابقه فرق بلند منظور به مرتبه نباشد و در لاحقه هم استعداد زیادی شود درجات ترقی بآیه و بر آنکه ذکر شده محمول است حدیث حارثه بن مالک که پیش ذکر شده و ظاهر این است جواب شیخ بهائی از بر اجوبه ذکر و اظهر باشد و در زمینه اول در نعمت میکنم مراد یقین حضرت امیر حقیقت از قبیل یقین ... و در رنج و حساب و آنچه متعلق بآنست چنانکه از حدیث حارثه معلوم شده و هم چنین ... است اسلوب ظاهر را دارست و مراد معرفة و علم معرفت و علم بباری باشد و هر دو بایسته بهره دانسته برآئه درست میرسد پس اگر کشف حجاب میشد و آخرت را بر دینه شهود میدیدیم

میدیدند و بنظر ادراک میشود و نه با وجود که هر گاه حجاب مرتفع شود بعد ادراک او بیشتر و نیز زاید بر آنچه بعین بصیرت اوراک کرده بودند برای انها حاصل نمیشد و حقیقت آن زیاد نمیکرد و هر آنچه بود ادراک ایشان بعین بصیرت و نور ایمان و حقایق زبان بر وجه کامل و لایق ادراک آن کرده بودند و از طلب زیادتی علوم و معرفت باری تعالی منافات ندارد که علم معرفت سمعیه است چنانکه مکرر ذکر شده و به آنچه دانسته و تحقیقات وجه علی که جهت زیادتی ترقی درجات معرفت بطی یابد امر یقینی است و اینمرحله و غایت ندارد بلکه هر کس بحسب استعداد و قابلیت خود معرفت حاصل میشود و هر گه و هستی معرفت را مراتبی است و این مرتبه دنیا را تمکن از تحصیل مرتبه علیا میکند هر یک از اهل این مرتبه را اگر اطلاع بر حالت دیگری رسد او را تکفیر میکند اینکه در احادیث وارد شده که لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و در نظرات وعکس هم روایت شده و مراد روایت این است که اگر ابوذر مطلع بر حال اعتقاد سلمان میشد هر آینه او را میکشت و اگر سلمان عالم به مرتبهٔ ابوذر او را میکشت بجهت عدم کمال عقاید او بایسته نمود و عکس بنا بر انعکاس حدیث است اگر صحیح باشد و وجهی دیگر از برای حدیث ذکر شده و آن این است که ضمیر مستتر در لقتله راجع بابوذر است و راجع مرجوع بکریم در اینصورت قال متعین حرف اگر سلمان میدانست ابوذر هر آنچه در زمان علم ابوذر ... ابوذر هلاک میشد و هلاک او باعث آن است که در قلب سلمان است و بنا بر انعکاس مطلب منعکس میشود بنا بر علم ... است ... مرتبه هلاک ... و بنا است و عکس ... ثابت است و

وبنر در اخبار است که اعلم سلمان ما فی قلب ابوذر لکفره

امر در هر مقام جاریست بلکه معلوم است که اگر عوام الناس امر به علم بجوید یا بعضی از علما را نفت علم سلوک بدهد
یا زنان مرد بودند یا بعکس چه بسا مفاسده بر اینها مترتب می‌شود و همچنین است حال در عبادات و فقر و منقبط
و منصب و نحو اینها پس هر مقامی از مقامات و هر نعمتی از نعمتهای خدا که به مردم عطا شده مکرر رسیده قابلیت
و استعداد اینها بوده اگر خلاف وضع آن به آنها عطا شده بود هلاک می‌شدند و از تجربه حالات مردم این مطلب استعداد
در کمال وضوح است و از اخبار نیز مستفاد دیگر دلیل مرا معنی است که در وقتی از اوان مردم حصول این
و قابلیت موجب هلاک است و نعم ما قیل اگر گیسوی او زنجیر زنم فروغ تجلی بسوزد پرم و از اینجاست که بسیاری
از فضایل حضرت امیر در پرده خفا محجوب و مستور ماند و حضرت رسول اظهار آنها نفرمود از راه اینکه برای اینها شنیدن
و اگر بر مردم اظهار می‌فرمود هلاک می‌شدند بعضی غالی و بعضی منکر و مرتد می‌گشتند و اشاره به این معنی فرموده
حضرت امیر المؤمنین اشاره است بسینه خود مکرر و گفتند اینجا دانش زیاده است آه آه ان هیهنا لعلما لو اصبت له حملة یعنی اینجا علم
در اینجا علوم بسیار است که اگر حمله آنها را میافتم با آنها بذل میکردم و میگفتم و نعم ما قیل در کجی بی‌بال بسی در
نهفت و اصحابت اگر چنین باز ناسفت دردی چوی زان که نی زان گفت که به زبان درد فریاد رزدی
که از آن شنوان گفت و از تتبع در امارات و نحن آنکه بسیاری از مقامات عرفان و فضایل ائمه اطهار نیز از این مطلب
در نهایت وضوح است پس اگر چه بیشتر آنها بینه و در نظر اینجا بعید آید چه مطلب در دست نزار نزد از
ما و هر هم سکه زند و تضعیف صدیث میستنید و اگر عالمی بمقتضای خدا داننده اخبار چیزی بگوید تکفیر می‌کند و

کند و این نیست مگر از عدم اطلاع و ضیق صدر است فی الحقیقه آنها تقصیری ندارند یا کسی را البته بر حجم بعضی
از جانب حق بیاید و اقع نشده و نعم ما قیل که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است که ای شیخ خراب باده و جام
نزنی ما عاشق و رند و مست و عالم سوزیم با ما منشین و گرنه بدنام شوی و بالجمله پس چون مراتب حال
اشخاص متفاوت است و همه کس قابلیت و اهلیت و استعداد بعضی علوم نیست و لهذا بسیاری از ارباب تحقیق مرا از بعضی
علوم کرده و حرمان حاصل است و اطلاع آنها را از آن علوم بود و با عدم استعداد موجب هلاک آنها است کما است
قاصر فهمی حرف و هم کس آن کلمات اینکه شنیده از ذکر به کس آن است که عرفا بعضی مطالب را بکنایات و اشارات و
سری نمیده و بعضی را مجمل و مخفی گذاشته و پاره را در حجب و ستر آنها پوشانیده اید اظهار رمز نیاید و در اینجا هم فصلی تحقیق این
ساده است بخود اینکه ظاهر بی‌بضاعت خیره بعد از تتبع در اخبار روایات ائمه اطهار حقیقت امر در غایت ظهور است و معلوم میشود از اظهار
بسیاری از مطالب بحسب خطرناک است و از حکمت و صواب دور است حکیم و عاقل و دانا کسی بود که سخن بفهم کسی گوید که بهره لع یفهمند و
مکرر گوید و بالجمله پس افاضه علوم و معرفت الهیه بر هر کس بقدر قابلیت و استعداد او می‌شود و مراتب متفاوتست و مرتبه معرفت
هر یک از اهل حرمت در مرتبه دنیا و علم هلاک و برکت کلی هم در مرتبه خود معرفت و عبادت و هر یک بقدر و در محل خود بر اوست
است والله العالم بحقایق الامور و هو الملهم والمشکور

لمعهٔ دویم

در تحقیق معنی عبادت و وجوه حقیقت
اینجاست بدانکه عبادت بمعنی اطاعت و نهایت خضوع و تذلل است و با این جهت از برای غیر خدا جایز و نیز
نیست و در اصطلاح فقها و مفسران آنست علیهم اجمعین بقصد قربت و اقع شود از عبادات که نیز خواه در جمیل عمل و ...

و چون آن قصد مزبور معتبر و منوط باشد با آنکه در جمیع عبادت محتاج باشد پس اعمال و فرزندی قسمی است که از آن قصد
قربت در آن ممکنه عملی لغو و عبث و یا فاسد و باطل است بلکه از جنس حرام و معصیت است اعم از اینکه منحصر در جنس
شل حج و صوم و امثال آنها یا اینکه جنبه دیگری نیز در آن منوط باشد نیز زکوة و خمس و عتق و وقف و نظایر اینها و از
اینها بقصد مذکور در اول واقع نمودی برای ما مترتب نشود است و در قسم اول امر واضح گاه در قسم ثانی پس اطاعت آنها
و هم از آن نیز شرط و مربوط بجهت اخروی است اما بر حسب دنیوی ترتیب اثر قسم ثانی است که اگر بقصد مذکور واقع
شود برای عامل اجر و ثواب اخروی نیز است والا ان عمل نافعه نخواهد بود اثر دارد و برای اسقاط او
مثل معاملات و افعال مباحه اگر به قصد قربت عبادت می‌شود و در جمیع آن هر چند عبادت باشد و علاوه عبادت برای اینها ترتب
ترتیب آثار دنیوی آنها از قبیل نقل و انتقال و غیر ذلک بر اینها ملاحظه شده و از این است جناب ختمی مآب در نصایح اباذر
یا ابا ذر ولیکن لک فی کل امر نیة حتی فی الاکل و النوم سر رشته و ثانی برای در یک ...
و این عمر عزیز است گذار بفقر یدی چاهم که سعادت کار بیدار نخفته چشم جانب یار پس جمیع اعمال
از حرکات و سکنات و کردار انسان بجهت تقرب عبادت می‌شود و به سبب آنها اجر و ثواب است بشرط آنکه انسان را به
یاد خدا باشد و مرجع بنا شده و تقرب بآنها حاصل شود و از اینجا که شده معلوم شد عبادات جهت قصد بعضی
واجبه و بعضی مستحبه و بعضی مکروه و بعضی حرام و جهت عبادت و معامله مرکب‌اند و اینها منوط است و هم معلوم شد که در عمل
بعضی جهت عبادت آن عمل حصول تقرب شرط است و بعضی معلوم حصول و در این صورت اتحاد بعد از آن است

جایز نیست چنانکه جزم بحصول ترتیب غایه نیز لازم ندارد و پس در ترتیب غایه مطلق اعتقاد کافیست در حصول
آن رجا کافیست پس خواه بعلم باشد یا ظن یا شک یا وهم الیه هر چه اختصاص بعبادات ندارد و بلکه
در جمیع اسباب افعال جاریست اما رجاء حصول در جواز خرام که فیت به در تحصیل غایه قصد حصول بجهت
تحقق قصد و اراده و عزم و نیة در افعال اختیاریه مأخوذ است جزم لازم است پس در اینجا و قصد ارادم
ترتیب غایه و بجهت فعل و تحصیل آن و خصوصا وهم و چنانچه احمد ها دارای وسیله و اسباب است
اسباب علل غایات می‌شوند در هر دو امر بعکس است پس قصد تحصیل غایات بجهت حصول آنها در عرض آن
از برای قصد و یکی از اسباب آنها و ظاهر است که در افعال صادره از خود شخص و اراده آنها از غیر فرقه نباشد و با علم
پس نیت را در افعال تأثیرات است عبادات را توجیه نکنید و توصیف العبادات مینماید به بنیانی که تحقیق شده پس
بر وفق تنفرات بر افعال هر کس مترتب میگردد کما اینکه از مضمون حدیث شریف لکل امری
ما نوی استفاده می‌شود پس احادیث دیگر است که افاده این مطلب می‌نماید و در این صورت استجلاب ثواب
و اجر از برای شخص همه اعمال خود ممکن است و میتواند همه عمر خود را در عبادت مصروف دارد و دوام
از عبادات حضرت رب العزت غفلت نورزد و در اینکه فرنگی که از اکل و شرب و نوم و سکوت و تعلم و تعلیم و
و حرکت و سکون و غیر اینها همه یکی غیر آنها باشد و در هر یک از اینها استجلاب غرض و اجور اخروی نماید
جز در آن در نظر نیا به ما را جز آن نورانی که رسید به ما را و وضیح این مقال و بیان حال بر وجه کمال

این هم در مقدمه ذکر کردیم که غرض مقصود حضرت واجب الوجود از خلق دنیا و اهل دنیا غیر وجود عبادت و معرفت
نیست بمقتضای حکمت کامله انسان را در این دنیای فانی مجوف قرار داده که بجز آب و هوا لازم دارد و خوردن و از
برای او قرار فرموده و بقای نوع او را بانکه مرتبط ساخته و به این جهت از برای انسان بعضی از امور معاش لازم است
با اشتغال امور معاش عدم انتظام و اتساق آن غرض محال میشود بلکه بالمره از میان میرود اگر
خوردن و خوراک موقوف و اگر بالمره ترک شود ... و با کثرت امور دنیوی و نفیسی با نیها مربوط است
نه انسان قلیل شکه را از آنها ... غرض از میان میرود بس حضرت حق تعالی زاد و تناسل قرار داده
و آن منوط به تزویج و نکاح است و گرد شرایط قرار فرموده و انها مربوط بزراعت و مکاسب و تجارت و امثال اینها
همه اینها ... هم چنین هر یک از اعمال معاش و افعال آن هم انسان بر محتاج مربوط بهم دیگر است و امر هم از دو
واضح است در هر یک تحریر ... بس امر معاش مقدمات امر معاد و بنا شده بر پایه اینها امر عبادت
نظم و نسق اینها و جمع برجود است هر یک از انواع اجتماع بر یکدیگر است خاصه بنی نوع انسان که در امر معاش و معاد
محتاج به یکدیگرند به استقلال امر تمام نمیشود بس بعضی بمکاسب و تجارات و زراعات و دیگر اینها بعضی
افراد انسان و بعضی دیگر بتحصیل علوم و استنباط احکام در امر معاش دینی و امثال اینها اشتغال مینمایند
و بس از تحصیل با ایشان تعلیم کننده بس اینها در امر معاش با ایشان و ایشان در امور معاد با اینها محتاج شده و کل
بجهت انتظام امر عبادت و اتساق است و اینها مقدمات عبادتند و اینها را از عبادات گرفته بس اگر

پس اگر بقصد قربت و اتیان بنحو عبادت خواسته اید و الا ثواب بر آنها مترتب نخواهد شد لکن مقصود از آنها
از اصل این حاصل میشود و اینطلب در غیر تحصیل علوم است پس در این نیت مذکوره نیز مدخلیت دارد اگر چه
در این باشد بلکه تحصیل علوم و مسائل بر همه کس واجب است با جتهاد یا تقلید تحصیل بعضی از آن
یا اجتهاد از برای همه کس ممکن نمیشود پس اگر کسی در تحصیل آن گذشته امر دیگر ممکن میشود
... بعضی مجتهد و بعضی مقلد باشند نقصی دارد دنیا و غرض حاصل میشود و در این هنگام که
لعل امور و جهات لغایته هر ترک آنها از کمی حاجت و اقدام برهمه واجب است علی سبیل الکفایه
بهر حال پس خبر شناسی اینها جمیع اعمال و اداء از حرکات و سکنات و خطرات و نظارت اینها هم
بجهت خدا و رضای او باشد و بقصد قربت و اخلاص غرض و مقصود حقیقی و تمام مرده اوقات خود را در تحصیل
رضای خدا مصروف دارد و همت خود را تحصیل مراد حضرت رب جواد کرد و آنا غفلت نورزد
بر همه واسطه مقامات عالیه خدا او رسیده و انقلاب ... کثیره در رتبه خود به خواهد نمود و همت ... جهان
عقل و کمالات از فهم اهل ... اغراض که همت عالیه خود را بتحصیل مراتب و درجات ... نظر
جز عبادت خالق اکبر حضرت داور منظور نداشته و هر یک بقدر همت و استعداد خود بمقامی ... رسیده اند
همت ... از مردان روزگار از همت بلند بکجا رسیده اند بزرگان دین بر هیچ حد
از جان و مال و اولاد و عیال نگذشته بر هیچ غرض ادراک قرب لقاء حضرت خالق ارض و سما تمود

انبیا و اولیا و ائمه طاهرین را ببینید که بهمت و کثرت عبادت بمقام رفیع و درجات عالیه میرسیدند
کسی در آغوش نگرد ما ترک از زر و سیم و همه را پشت نکرد بس بهره عبادت حقیقی ... تعالی
پیشه کند در بنده که را عشق نباشد در بنده هر چه او را رفع و مرتبه اش است خواهد بود بلکه از کثرت عبادت
دشته و مجاهده و فرط محبت مظهر افعال حضرت رب العزة خواهد بود و افعال خدائی از او ظاهر میگردد آن
سر در از مجاورت آتش تاثیر آتش حاصل میشود و صفات آن از او سلب میگردد لکن ... تحقیق
آتش است و آهن آهن است و هر چه از صفات آن سلب میگردد در عوض کسب صفات نار مینماید
میرسد و بجای سیکو مراد آتش است و عالم میگوید که با آتش و از اینجاست که جناب صادق

بفرماید العبودية جوهرة كنهها الربوبية فما فقد من العبودية وجد في الربوبية
وما خفي من الربوبية اصيب في العبودية بس که از صفات عبودیت مفقود گردد
و به نفس خود را از آن سلب نماید حقیقی تعالی از صفات ربوبیت باو عطا میفرماید و آنچه از صفات ربوبیت
مخفی است ظهور آن از او بجهت ... بهم هوش علاوه در حق حضرت امیر المؤمنین گفته
و عالم با ... بهره چشم نظر کنند و در اتصاف او بصفات ممکن از جمله جسمیه و حدوث ... و
مرض و سقم و امثال اینها در وی ... ملکوتیه کانه هر و سیانه ... حق تعالی اعم و از این
اعلا است و اینکه او از عبادالله مکرمین است و هر او بر وفق امر حضرت رب العالمین انتهی

و اینهمه او از ... ارشاد بود که چه از معصوم علیه السلام رسیده معصوم میفرماید ان لنا مع الله حالات
نحن فيها هو وهو فيها نحن ونحن نحن وهو هو اگر همه دلی دلبر کرده
دارد و دلبر ... همه ... زانکه ... دلبر کرده و بالجمله حقیقت و کنه
عبودیت ربوبیت است ... بکمال عبودیت ... باتصاف بصفات رب حاصل میشود و در تعبیر حضرت
ربوبیت نه الوهیت ... واضح ... عبودیت است که شخص بالکلیه خود را در راه خدا بذل نماید
و نفس را از آنچه با آن مایل است منع نماید و آنچه مکروه او است از طاعات و عبادات و مجاهدات
متحمل گردد و بر نفس ... مفتاح آن ترک کردن راحت و محبت عزلت است و طریق آن
اقتصار بحضرت رب العزة است حضرت میفرماید یا اباذر اعبد الله كانك تراه فان
لم تكن تراه فانه يراك یعنی چنان عبادت کن خدا را که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا
می بیند و در این تعبیرات رتبه ... خدا را ... در مقام عبادت از بابت کسی
باشد ... که بچنین در حضور او خدمت کند و وجوه دیگر در این باب و الله علامه در حاشیه ... حق
الیقین نوشته اند و در اینکار ... حدیث شریف احتمال دیگر دارد و آن نیز در نظر من مذکور است
یعنی خود را خالص و فارغ سازد از برای عبادت خدا و غرض از خلقت کاملست در همه احوال
خود چنین باشد که با خدا می نگرد و از او ... بس بغیر از عبادت و اشتغال معاش

و از معصیت اجتناب کن و همیشه در ذکر خدا باش و غافل از او مباش که کفایت مهمات تو بکند
و شبهه نیست که اینجا جمع حرف عبد است اوقات خود را بعبادت خدا مشغول شدن از
از ما سوی عبادت تا اینجا کلام والد علامه بود و از جمله فقیر است که حضرت سید العارفین فرمود
انا لا اصل بالدار و بالجلیس [illegible] مفارقت [illegible] و از برای کسی حاصل نشود مگر کسی
و از برای این مقام تجرد ارشد [illegible] صاحب پیدا شود بعضی از خراسان با
اویس از قرن عبد را سه حرف است عین و با و دال و در هر یک از رموز
نهان و گفته است پنهان پس عین اشاره به علم است پس عبد از زوال ربوبیت و کسب صفات
خالقیه است چنانکه در احادیث قدسی است عبدی اطعنی اجعلک مثلی انا حی لا اموت
اجعلک حیا لا تموت انا غنی لا افتقر اجعلک غنیا لا تفتقر انا
مهما اشاء یکون اجعلک مهما تشاء تکون و فرق جمعی در کشتی نشسته بودند و باد
مخالف وزید و کشتی مضطرب و دریا متلاطم گردید اهل کشتی را اضطراب عظیم روی داد
از خوف [illegible] یکی از عرفا در میان ایشان بود سر برهنه کرد و لب حرکت داد فی الفور دریا
متلاطم ساکن شد از او پرسیدند که چه گفتی جواب داد [illegible]
نیست و در حدیث قدسی است ان الله عبادا اطاعوه فیما اراد فاطاعهم فیما ارادوا

ارادوا فیقولون لشیء کن فیکون و از جمله فقیر است معجزات انبیا و اوصیا از قبیل احیای
اموات و ابراء اکمه و ابرص و غیر اینها پس همه اینها کارهای قدرت خدا است که بعضی بندگان خود ظاهر ساخته [illegible]
و عدم اکل و شرب در ایام متعدده چنانکه در فقیه روایت کرده که حضرت رسول از صوم وصال نهی
فرمود شخصی سؤال کرد از وصال کردن فرمود انی لست کاحدکم انی اظل عند ربی یطعمنی و
یسقینی و در امثال اینها ملاحظه اتصاف بصفات [illegible] جلوه قاهریه ربوبیت والوهیت [illegible]
درست نیست و تغییر احوال و اتصاف اینها بصفت [illegible] راه راست [illegible]
خواسته باشد و از اینجاست که بسیاری از نصاری و غلاة گمراه گشته و بالوهیت مسیح و حضرت
امیر قایل شده‌اند چنانکه در اخبار است که حضرت رضا [illegible] یکی از علمای نصاری [illegible]
انکار نمود حضرت عیسی باذن خدا احیاء اموات مینمود گفت بجهت اینکه مرده احیا میکرد و ابراء
اکمه و ابرص مینمود [illegible] سزاوار است مستحق عبادت حضرت فرمود آنچه از حضرت عیسی صادر شد
از یسع نیز بظهور رسیده بر روی آب راه میرفت و احیاء اموات مینمود و ابراء اکمه و ابرص نیز میکرد ولی
امت او او را خدا نگفتند و کسی او را عبادت ننمود و همچنین حزقیل نبی آنچه را که حضرت
عیسی کرد احیاء [illegible] کرد [illegible] از مرد را بعد از شصت سال از مرگ ایشان زنده کرد
پس فرمود ای نصرانی اینها پیش از عیسی بودند یا عیسی پیش از ایشان بود گفت اینها پیش بودند فرمود

اجماع نمودند خدمت حضرت رسول و از آنحضرت خواستند که زنده کند مردگان ایشان را پس آنحضرت امیر را
فرمود که برو بسوی قبرستان و ندا کن با بلندترین صوت که ای فلان و ای فلان و فلان
محمد رسول الله میگوید برخیزید باذن خدا پس حضرت امیر چنان کرد که آنحضرت فرموده بود پس ایشان
و خاک از سرهای خود ریختند و بقریش رو کردند و از امور ایشان سؤال کردند گفتند محمد بن [illegible] مبعوث
گشته ما دوست میداریم که ادراک فیض خدمت آنحضرت نموده باو ایمان آوریم و همچنین امر دیگر
از آنحضرت مثل ابراء اکمه و ابرص و مجانین و تکلم بهائم و طیور و جنیان و شیاطین بظهور رسید و ما او را خدا نگفتیم
و فضل جمیع ارباب انبیا را نیز انکار نداریم پس چرا شما عیسی را خدا [illegible] از برای شما [illegible]
و قائل گردیدید [illegible] بجهت آنچه صادر شد از ایشان آنچه از عیسی بظهور
رسیده از احیاء مرده و غیر آن همچنین قومی از بنی اسرائیل که چند هزار نفر بودند و از طاعون ترس
مرگ از بلاد خود بیرون رفتند و خدا در یک ساعت ایشان را میرانید و [illegible]
پس یکی از انبیای بنی اسرائیل گذارش بر ایشان افتاد و از بسیاری استخوان پوسیده ایشان تعجب نمود
حق تعالی بسوی او وحی فرستاد که میخواهی ایشان را از برای تو زنده کنم گفت بلی ای پروردگار
وحی فرستاد بسوی او که ندا کن ایشان را و بگو ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدا پس جمیع ایشان
با هم برخاستند و خاک از سر و صورت خود بریختند و همچنین جناب ابراهیم [illegible] مامور شد و طیور را گرفت

گرفت و ایشان را قطعه قطعه کرد و بر سر هر کوهی جزوی از ایشان گذاشت پس ایشان را ندا کرد زنده شدند و بسوی
او آمدند و هم چنین جناب موسی که هفتاد نفر از اصحاب خود را جهت میقات برگزید و بکوه طور برد
گفتند ایمان نمی‌آوریم تا آنکه او را آشکارا ببینیم [illegible] پس صاعقه ایشان را گرفت [illegible]
و حضرت موسی عرض کرد خدایا هفتاد نفر از قوم خود را از بنی اسرائیل برگزیدم [illegible]
با خود آوردم و حال تنها برگردم و اگر ایشان را از این قضیه خبر دهم چگونه از من قبول خواهند کرد و تصدیق
خواهند نمود فلو شئت اهلکتهم من قبل و ایای اتهلکنا بما فعل السفهاء منا
پس حق تعالی ایشان را زنده کرد و آنچه من از برای تو گفتم قدرت بر دفع آن نداری زیرا که [illegible]
در انجیل و قرآن بآنها ناطقند و اگر چنین باشد هر که احیاء اموات کند و ابراء اکمه و ابرص و مجانین نماید
او را خدا بگیرید پس این انبیا را نیز خدا بگیرید چه میگوئی ای نصرانی جاثلیق گفت ما ایمان داریم بآن
عیسی و محمد [illegible] ایمان آورده [illegible] عیب و نقص [illegible] الا آنکه ضعیف بود
نماز و روزه کم بجا می‌آورد جاثلیق گفت علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی
و من چنین گمان میکردم که تو اعلم علمای اهل اسلام بودی حضرت فرمود [illegible] علم من از چه
سخن گفت از اینکه گفتی عیسی ضعیف و قلیل الصلوة والصیام بود و حال آنکه هرگز افطار
نکرد روزی را و خواب نکرد شبی را و همیشه قائم اللیل و صائم النهار بود فرمود از برای که [illegible]

بس تا راز برای یکبار در روزه را برای یکرف جانیق با دیگر قدرت تکلم نمانده و از
برای عاجز آمده دلف القول فولک ولا اله الا الله پس آنکه بتر در صفات الهیه است
در اولیا الله است از عجز و قصور و عجز و مرض و همچنین عباد الله که میکنند وانچه میکنند بامر او
سیکرده حقیقت حق تعالی از عز واحد است و اینکه انها عباد مکرمند لا یسبقونه
بالقول وهم بامره یعملون و ما را است عبادت کردن مقربان با این همه احکام و کثرت
صورت ندارد و کلمات حکمت آیات حدیث شریف صریح در مطلب است چنانکه دانستی
و از اعظم الطاف حق تعالی تسلیط اعدا انها بر انها و مبتلا ساختن انهاست بانواع
بلیات بجهت تنبیه عباد خود که بدانند انها نیز بنده و مخلوق و مربوب و حق سبحانه اجل
وارفع است از انکه متصف بصفات مخلوقین باشد پس حاصل اینست که هرگاه عبد
عبودیت را کامل کند و حق عبادت و بندگی بجا آورد و بخدا عالم شود و از ما سوای
او برون حاصل نماید و باو تقرب جوید بادا فرایض و فانی فی الله گردد و نور بصر و
سمع و همه قوی و سایر اعضا و جوارح خود را فانی سازد در طاعت خدا از برای او حاصل
میشود در تبعهٔ بقا بالله و حق تعالی باز انچه فانی کرده [illegible] بدل و قوه [illegible] عطا خواهد
فرمود چنانکه خود میفرماید قل ما انفقتم من شیء فالله مخلفه پس در اینصورت

نظر بکند بنور خدا وانچه میکنند همه از جانب خداست و تصرف مینماید از خلق خدا
باذن خدا و سایر خلق همه مطیع و منقاد او خواهند شد چنانکه حضرت امام حسن میفرماید
من عبد الله عبد الله له کل شیء و نعم ما قیل بزیر دلق ملمع کمندها دارند
دراز دستی این کوته آستینان بین و از ان قبیل است قلع در خیبر و شیر شدن ذو
صورت شیر بامر حضرت علی بن موسی الرضا و زن شدن جوان نبی [illegible] و مرد شدن
زن او و برگشتن انها بحالهٔ اولی بامر حضرت مجتبی وغیر انها از چیزهائیکه در اثار مسطور است
و بعد از این خواهد آمد بلکه بعضی این مقامات اختصاص بائمه طاهرین ندارد خلص
شیعه و محبین از عباد الله مخلصین مثل سلمان و ابی ذر و امثال انها را نیز بعضی
از این مقامات بوده چنانکه حکایات بر طبق آن هست و در اواخر کتاب ذکر
بعضی از انها خواهیم نمود و بالجمله بنده کامل خدا بعبادت و بندگی بمقامات
عالیه میرسد انشاء الله و کسب فضایل میشود انه لا یزال یتقرب العبد الی
بالنوافل حتی کنت سمعه الذی به یسمع پس ای عزیز تو نیز در تحصیل غرض
حق تعالی سعی نما و امر عبادت را حقیر مشمار [illegible] عمر عزیز
را باشتغال بامور واهیه ضایع مکن [illegible] بطالت [illegible] این مقصود از خلقت تو چیز

دیگر است نه جمع کردن مال و خوردن و خوابیدن فریب دنیا مخور و از ان وفا مخواه
سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی
رسول خدا میفرماید یا باذر ان الله تعالی لم یوح الی ان اجمع المال
بل اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین هرکه دارای مقامی شد و کمالی کسب کرد و بمراتب
عالیه داخل شد از بندگی بود نه جهت بود [illegible] کبر و نخوت و غرور و خودبینی را چرا
کی دل شریفت خوردن و خوابیدن از برای بهائم نیز هست اگر تو در عبادت سستی کنی
واز طاعت غفلت ورزی و تسامح نمائی تفضیلی بر بهائم نداری بلکه آنها بمراتب از تو بهترند
بلکه مگر بخود آئی و به بین چه کسی بچه دلبسته و بکه هم نفسی تامل کن به بین چه بوده
و چه شده و بکجا بچه جهة آمده و بکجا خواهی رفت که ترا آورده و که خواهد برد بکجا
میبرد اگر گوئی از جائی نیامده ام و بجائی نخواهم رفت انکار بدیهی است همکی از
کوئی خود آمده ام و کسی مرا نیاورده و تربیت نکرده حقیقت تکذیب میکنند و اگر مدعی
شوی که عبث و لغو آورده و خواهد برد بطلان آن بسی واضح است زیرا که همچه
صانع قادری که تدبیر تو کرده و ترا از کتم عدم بوجود آورده و انواع حکم

در ترکیب تو [illegible] بیطلان فرموده مکرر [illegible] عیان و حکم عقل قاطع
در کمال وضوح و ظهور است پس ای عزیز عبرت کن بانچه از دنیا گذشته و فکر کن بر این
ابنای زمانه برای سایر دوران باقیمانه [illegible]
درست و [illegible] و انچه بر دنیا بوده چنانکه در حدیث است الدنیا است انداز آب باب
کاروان رفت و تو در خواب بیابان در پیش [illegible] پس با خبر از غفلت مانند جرس
رسول خدا میفرماید کفی بالموت واعظا وبالعقل دلیلا وبالتقوی زادا
وبالعبادة شغلا وبالله مونسا وبالقرآن بیانا و در حدیث دیگر میفرماید
لم یبق من الدنیا الا بلاء وفتنة وما نجی من نجی الا بصدق الالتجاء
دنیا بمنزله خانه دو در است که از دری داخل شوی و از در دیگر بیرون بلکه چون [illegible] رباط است
که از هر طرفش راهی بیابان عدم [illegible] پس بر طالب سعادت و رستگاری لازم است
که در مراتب مسطوره تامل کند و بدیده [illegible] در دنیا بنگرد و از احوالات سابقین رفته
عبرت گیرد و احوالات خود به پیشینیان قیاس نماید و عبرت را فراموش نکند و در آیات
[illegible] حق تعالی [illegible] و در آفاق و انفس سیر کند [illegible] عبادت [illegible] عقل
[illegible]

برد بلکه بدین واسطه شخص بمنزله‌ای که پایه بپایه بمرتبه‌ای رسد که در حدیث است فکر ساعة خیر من
عبادة سنة و در حدیث دیگر است تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة
و این بسبب آنست که مطلق فکر کردن را این ثواب نیست بلکه مقصود فکر کردن در امور است
که تعلق بمعرفة الله و لوازم آن دارد و در مجمع از فخر رازی در ترجمه حدیث کلامی نقل کرده
ترجمه آن اینست که فکر نور گنجانیدن است و عبادة برآوردن است و آنچه باعث وصل است بگنجانیدن
بهتر از آنچه باعث وصل است بغیر آن است باینکه فکر عمل دل است و طاعت عمل جوارح است
و قلب از جوارح اشرف است و مؤید این مطلب است قول حق تعالی اقم الصلوة لذکری
باینکه تعریف حق تعالی صلوة را وسیلهٔ ذکر قلبی قرار داده و مقصود اشرف است از وسیله و بعد از
این گفته علم از غیر علم اشرف است و از آنچه ذکر شد معلوم می‌شود که این مقام مقامی رفیع و منزلتی
عظیم است بالاتر از سایر مقامات و معرفت منور شود رزقنا الله الوصول ا
الحق والوصول دار و اوصلنا الی مناهج الحق و طرق السالکین بشرف بیشتر ...
شده که خلقت جمیع موجودات و مخلوقات از برای معرفت و عبادت است پس هر موجودی بقدر
فهم و شعور خود عبادتی دارد و تکلیف بمعرفت بر او هست پس این مرحله مختص به یک نوع از
انواع ... تکلیف جمیع است و سایر مخلوقات غیر از ملائکه و جن و انس شعور از جمادات

تکلیف

تکلیف ایشان نیز ضرورت و ثواب و عقاب ایشان نیز ضرورت پس از ارض و سما هر کدام اطاعت کردند
محل زراعات و عذب و گوارا گردید و غیر مطیع ایشان شوره‌زار و اجاج و ناگوار شده و از نباتات
مطیع ایشان مثمر و غیر ایشان بی‌ثمر شده و همچنین اشجار مطیع ایشان ماکول و با عیب و غیر مطیع
و ضایع و ناچیز گردید و در طلق ایشان بسیار وارد شده چنانکه در حدیث است که روزی حضرت امیر
از جایی می‌گذشت نظر بر حجرهٔ خربزه افتاد و درهمی با خود داشت ببلال داد و فرمود از آن بخر و بلال
خربزه را خرید و در خدمت آنحضرت آورد پاره کرد دید تلخ بود فرمود که ایشان را از او و بیار تا بار دیگر
ز دکان و مدینه را پیش خدا ... فرمود بلال که بیرون آور چون دست آنحضرت بتکلیف ...
بر رسیده خدا ... مبارک ... عطوفت سخت دستی چرا دیگر و مر و بگار و جیال ...
آنچه از این ایات حق تعالی ... خبیث ... که ... ببرم که این خربزه از ایشانست و حجت ... قبول
نکرده ... در شرح زیارة ... و معطی ... نقل کرد و در حدیث دیگر است
که شیر روایت ... روزی در خدمت حضرت امیر بودم که مردی از آنحضرت در خدمت ... خربزه
که خربزه می‌دادم پس آنحضرت ... فرمود خربزه بیاورم پس از ... دادم و سه دانه
خریدم بیار از ایشان ببریدم دیدم تلخ است گفتم تلخ است فرمود ایشان را از ... الی النار
پس ... را پاره کردم ... کردم ترش است فرمود ... الی النار

پس سیم را پاره کردم ... بود گفتم ... است فرمود بیندازیم الی النار پس درهمی دیگر
دادم و سه دانه دیگر خریدم آوردم چون ایشان را بریدم شیرین بود گفتم شیرین بود فرمود از آن بخور و بلال
بده پس قدری از این خوردم و قدری بخدمت حضرت دادم و قدری ... دادم در خدمت آنحضرت
بود ... بعد آنحضرت ملتفت ... شد و فرمود ... حق تعالی ... دوستی ولایت
ما را بر ایشان ... از جن و انس ... غیر ایشان پس هر چه قبول ولایت ما نمود پاکیزه
پاکیزه و گوارا شده و آنچه قبول ننمود خبیث و ناچیز گردید و نیز روایت شده از آنحضرت که ...
در بعض از رطبهای ... چیزی ... کرم ... و بعض ... پر کاه ترک ذکر نماید ... بمقام
نیزند و هر نخله ... انجام ... در مقام است و این اخبار را که در خصوص محبت و ولایت
و ذکر وارد شده لکن منافات با آنچه ذکر شده ندارد چنانکه ... و تفصیل آن بعد از این ان شاء الله
خواهد آمد پس بجهت شرافت و فضیلت ... بجهت اطاعت حق تعالی و قبول ولایت و محبت ائمه
طاهرین است بلکه سبقت بر اقرار و ایمان موجب کثرت فضیلت و شرافت است پس سابق
باقرار از سایر مخلوقات افضلیت هر یکی ثابت است هم چنین هر جنسی از هر نوع از جمادات
سابق ایشان افضل از مسبوق است و این مرحله در همه مخلوقات معلوم است و از اخبار مستفاد
می‌شود چنانکه در تحقیق ... است که ... اوّل کسی که اقرار بولایت کرد حضرت

و حضرت سبقت از سایر فضیلت ... قرار فرمود پس همه مخلوقات ... دارند و طایفه اولی از ایشان
فضیلت و شرافت است و طایفه ثانیه مبغوض و مغضوبند مثلا از کوهها عقیق و فیروزه و یاقوت و مروارید
و امثال ایشان اعتراف بولایت نمودند بلکه بواسطه سبقت ایشان بر ایمان از سایر کوهها فضیلت دارند و کوه کبریت و قرود
جهنم است چنانکه در آیه شریفه فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة حجاره بکوه کبریت تفسیر شده
و در حدیث از حضرت امیر روایت شده که فرمود روزی با جمعی ... کذر ما بر کوهی افتاد که اشک از بعضی
آن جاری بود و بنا له و گریه اشتغال داشت حضرت از وجه گریه آن پرسیده گفت مسیح ... گذر ... افتاد و مردم را
تخویف می‌نمود از آتشی که حطب آن ... سنگ است ... از این جهت ... حضرت از آن
فرمود و فرمود ... از آن جاری ... جهنم است ... کبریت است پس ... دیگر
اینها ذکر شده ... تکلیف ... اختصاص ... دارد و ثواب و عقاب ... مختص ایشان است و سایر مخلوقات
جمیع ... تکلیف ایشان ... و ثواب و عقاب ایشان نیز ضرورت ... سنگ یا ... باشد یا
اب عذب و ... گردد یا زمین ... زراعت ... گردد یا ثمره ... بی ... گردد
امثال ایشان ثواب ایشان ... و عقاب ... معلوم است و از آنچه ذکر شده وجه فضیلت ازمنه
و امکنه نیز معلوم می‌گردد پس از ... شریفه شب ... ایام رمضان و ... جمعه و ایام و ساعات ایشان و ایام قدر و
بقیه ... و امثال ایشان فضیلت و شرافت بواسطه اقرار و اعتراف بتوحید و ولایت است ...

بعضی از بعض دیگر بواسطه سبقت و عبادت است و همچنین است حال بالنسبه با اراضی پس شرافت بعضی
دیگر بلاد و بقع و نظایر اینها بلکه بعضی از اراضی را علاوه بر شرافت و فضیلت ذاتیه شرافت عارضی از حلول
سر نور شریف ذیحیات کربلا و نجف شرافت ذاتیه است و بالجمله مدفن سید الشهدا اگر چه در فضیلت بر فضیلت ذاتیه
افزوده بر سایر اراضی اشرف و افضل بقاع ارض شد حتی از ارض کعبه چرا که از اخبار افضلیت آن از زمین
مکه و حرم و مدینه نیز ظاهر میشود چنانچه بعضی از علماء طاب ثراهم در حدیث کربلا کعبه بکر بلا بان افزوده در فضیلت مدفن شریف و ایراد بعضی از اخبار
دلالت دارد اگر چه این حقیر از بعض ثقات فضلا شنیدم که سکیف در تفسیر آیه و فی الارض قطع
متجاورات است که در مدفن هم فرات از خاک کربلا است که قبر مطهره اینها از خاک کربلا است و
بر فرض صحت این مطلب دلالت بر فضیلت ارض شریف از حرم ارض ارافی دارد و فا هر در تفحص و تتبع تمام
بر طبق این مطلب سعی تمام نمودم و در تفاسیر که نزد خود داشتم رجوع کردم صریح در این مطلب حدیث نیافتم لکن در بعضی اوان که بتالیف این رساله اشتغال داشتم در مزار بحار الشیعه فضایل زیارت
حضرت ثامن ائمه را ملاحظه می نمودم که بیش از خبر دوم که ممکن است تایید این مطلب نماید و آن حدیث است
که محمد بن سلیمان زرقان از جناب علی بن محمد عسکری روایت کرده و حدیث اینست یا زرقان
ان تربتنا کانت واحده فلما کان ایام الطوفان افترقت التربة فصارت قبورنا شتی والتربة واحدة و مراد از طوفان طوفان نوح یا غیر آن است

ایام ازان

و با نحو ذکر شد منافات ندارد و بالجمله پس قطعات و بقاع ارض که مدفن نبی و عترهٔ طاهره و ارض
شده از سایر اینها افضلیتی ذاتیه بلکه مدفن اینها نیز بر فضیلت و شرف آن افزوده تفضلا از حضرت
لم یزل ثم عن قریب سیجی بالجمله که همچنین است حال در از منه و ایام پس
رمضان خود شرف و فضیلت ذاتیه داشته و با بعض بواسطه نزول کلام الله در لیلهٔ و صعود کلام الله
ناطق و اشتمال آن بر لیلهٔ قدر و اشتمال اینها فضیلت از سایر ان حاصل شده و با بحث بواسطه
امری دیگر متضمن شده بر فضل و شرف او افزوده گردید پس ایام رمضان افضل اینها جمعات و از لیالی
افضل لیالی قدر و اوقات سحر و از ساعات ساعت آخر جمعه و امثال اینها است و بالنسبه با یکدیگر
نیز تفاوت میکنند پس اعمال واقعه در اوقات مخصوصه از علما افضل از سایر است و همچنین در طبقات
انبیاء هر یک از دیگری افضل است و اوصیاء افضل از انبیاء و اختلاف احادیث در فضیلت زیارت
جناب سید الشهداء و سایر ائمه در تفاوت زمانها نیز از همین قبیل است و بالنسبه بزایرین متفاوت است
وجه دیگر هم دارد که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله و بالجمله پس جمیع مخلوقات از ازمنه و اراضی
و امکنه و مکانیات و غیر اینها حال بر همین منوال است در فضیلت و ازدیاد بواسطه ایمان و اعتراف
و اقرار بصانع و افضلیت بر یکدیگر از انبیاء ما و اثر اعمال جمیعه سبقت و عبادت و اعتراف
چنانکه دانسته شد و با تعلیل افضلیت در بعضی بسبقت در قبول ولایت منافات ندارد و با چنین

در همه جا بسبب اعتراف بتوحید و اقرار بصانع یکتا میشود و وجه افضلیت نبی و عترهٔ طاهره از کل که
ذکر شد معلوم شد پس اول کسی که سبقت کرد و عبادت نمود و در اجابت دعوت حضرت رب العزة
و امتثال امر مبادرت نمود نبی و عترهٔ طاهره بودند و لهذا بر همه مقدم شدند و حقیقت عبودیت
در اینها ظاهر گردید و در عبادت که زبان و اطاعت نمودند و حقیقت طاعت او را محکم کردند و کار را استوار
و نفسهای خود را در رضای خدا از نیز بذل نمودند و در مصایب و بلیات صبر جمیل نمودند و در حب خدا
حجب و حواجب را خرق و رفع کردند در کار او را از عظمت غرق در بحر حقیقت و فنا اینها را بیفکند و نیز و
تعلیم علم ما کان و ما یکون باینها نمود و مردم را متابعت اینها کرد و اطاعت ایشان قرار داد پس
و نما و بر وجه ایمان امانت اینها را اولیای خود قرار داد و طاعت خود را منوط بعبادت خود امر نمود و
متابعت ایشان گردانید و حجت ایشان را بحجت خود مربوط ساخت و ایشان را میان خود و خلق واسطه قرار
فرمود پس جمیع مقبول از حق تعالی بالاصالة سبقت گرفتند و عبودیت و اقرار بتوحید را بمبدع و واسطه الهی
کامل نمودند بمشیت حق تعالی بر سایر فرار گرفت که عبادت کنند او را بمبدع و واسطه از همین جهت که در امتثال
امر و استحکام میثاق او واسطهٔ اینها نمود و جمیع غیر ایشان متابعت ایشان نمودند و هدایت اینها
بتسبیح ایشان ملائکه و ایشان هدایت و ارشاد و ولایه بر ایشان امانت در مقام تربیت و تکمیل
عبادات و طهارت ایشان خضوع و تمکین و قبول از ایشان در قبول ولایت و اقرار بافضلیت

منتهی

متابعت ایشان و رضای ایشان نمیشد از مسلمان و معروف و ترتیب عبادت در ظهور غیر ایشان بوجه
عبادت بایشان از برای ایشان و سرایت و اقرار بامامت و خضوع از برای اینها و تقدیم آنها نمی خواهد است پس هر که در این امر
سبقت نمود از مقربین و اولو العزم شده و هر که توقف کرد و یا انکار نمود و با فضیلت اینها اقرار با عقد دل و علانیه
هلاک شد پس مناط و معیار در سعادت و شقاوت و نجات و هلاک در جمیع موجودات و ذرات عالم از انسان و غیره
اقرار و اعتراف بولایت و افضلیت عترهٔ طاهره و انکار و جحود آنهم هست و از بیان اینکه ولایت و توحید و نبوت
اشاره بآن نمودیم معلوم شد پس در این مقام صحیح است که بگوئیم مدار بر توحید و نبوت است با تحقق شرط اول
و ولایت نیز صحیح است بگوئیم معیار نجات ولایت است و صحیح است بگوئیم مناط ایمانست و بالجمله پس از جمله مقصود
از توحید و اقرار و قبول و اتصاف بآن اعتقاد و قرار و عمل بجمیع آنچه ائمه هدی ارشاد نموده اند پس بعد از آن
در حدیث از در این باب حق تعالی مقرر فرموده دخول از غیران با امرات اینست که جناب رضا در منزل و قتی
که وارد نیشابور گردید جمعی از اصحاب حدیث عرض کردند یا ابن رسول الله از این شهر رحلت میفرمائید و از برای
ما حدیثی بیان نمیفرمائید حضرت در میان عماریه تشریف داشتند سر از عماریه بیرون کرد و فرمود از پدر بزرگوار خود شنیدم که
فرمود از پدرم شنیدم و او از پدرش و هم چنین تا جناب رسول و او از جبرئیل و او از رب جلیل که فرمود
لا اله الا الله حصنی من دخل حصنی امن من عذابی بعد از این حدیث راحله بحرکت آمد و بعد از چند قدم فرمود
بشروطها و انا من شروطها یعنی انا من شروطها و از بعض قبیل اخبار ظاهر میشود معنی قدرت

دیگر نیز وارد شده پس نتیجه در نصب مرفی ولایت مؤثری نزد دارد و در ولایت با عوض نتیجه نیز مؤثر نیست ایشان و
بهم منوط و مربوطند بلکه از یکدیگر منفک نگردند و در بطن این مطلب تتمه بیش است که در حدیثی از حضرت رضا
روایت کرده که فرمود از پدرم شنیدم و او از پدرش و هم چنین تا حضرت پیغمبر و آن حضرت از جبرئیل و او از میکائیل
و او از اسرافیل و او از لوح و او از قلم که حق تعالی میفرماید ولایة علی بن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی
و این خبر از اولاد رضا نیز ذکر کرده و مراد از ولایت در عنوان کتاب نیز ذکر شده و با وجود این نتیجه در حدیث
معلوم است که هر که در این حصن داخل شد ایمن است و هر که داخل نشود با دخول او از جزء در این شد که حصن مفقود است و در بهاست
ها ک است لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها
و در صافی در تفسیر آیهٔ شریفه از جناب امیر روایت کرده که فرمود نحن البیوت التی امر الله ان
تؤتی ابوابها نحن باب الله وبیوته التی یؤتی منه فمن تابعنا واقر بولایتنا فقد اتی
البیوت من ابوابها ومن خالفنا وفضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها ان الله عز وجل
لو شاء عرف الناس نفسه حتی یعرفوه ویاتوه من بابه ولکن جعلنا ابوابه وصراطه
وسبیله وبابه الذی یؤتی منه و در ذیل حدیث است که فمن عدل عن ولایتنا او فضل
علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها وانهم عن الصراط لناکبون و نیز در این کتاب از مجمع
حکایت نموده از جناب باقر روایت کرده که فرمود آل محمد ابواب الله وسبیله والدعاة الی الجنة

والقادة الیها والادلاء علیها الی یوم القیمة و در تفسیر دیگر آیهٔ شریفه و اتوا البیوت را از مجمع البیان
حکایت کرده که اینها از جناب باقر روایت نموده اند که فرمود مراد اتیان امور است از راه آن یعنی هر کاری را از راه آن
مرحوم فیض بعد از نقل این مطلب میفرماید از امور هر کاری وارد شده احکام دین از حضرت امیر المؤمنین و عترهٔ طاهرین او است
زیرا که ایشانند ابواب علم پیغمبر چنانکه خود میفرماید انا مدینة العلم وعلی بابها ولا یؤتی المدینة الا من
بابها و از حضرت امیر در احتجاج روایت کرده و در کافی روایت نموده که حق تعالی ابواب علم و اعلی قرار داده و اطاعت
بر عباد واجب لازم فرموده بآیهٔ شریفه و اتوا البیوت من ابوابها و مراد بیوت بیوت علم است که در نزد انبیاء است
و ابواب آن بیوت اوصیاء آنهایند و بالجمله از آنچه ذکر شد معلوم میشود که نتیجه با ولایت و اطاعت و
اقرار بامامت ائمهٔ طاهرین ابواب خدا و سبیل و طرق نجاة مخلوقاتند تمامیت دارد و مقرر است که هر آن
بلکه هر حدیث مختص بنوعیه نه از جمیع عبادات نیز بعمل آنها موقوف بتحقق این قوه است و هم از آن جز نیکی
معنی و مقصود از درگاه احدیت و ارتقاب بمدح مؤثری ندارد چنانکه با تحقق ولایت و محبت معاصی و سیئات
جبران آن است که حب علی حسنة لا یضر معها سیئة وبغضه سیئة لا ینفع معها حسنة
هر کس که نزار در برابر تو در هیچ حقا که بود طاعت او ضایع و باطل و همچنین در آیهٔ شریفه من جاء
بالحسنة فله خیر منها وهم من فزع یومئذ آمنون ومن جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی
النار حسنه و سیئه تفسیر بحب و بغض اهل بیت شده است و بنابراین مطلب است ...

آن بیشتر است که هر که بیاورد حسنه را خواه با او سیئه از سیئات بود یا نبوده باشد حکم بهتر از آن
میفرماید در روز فزع روز قیامت ایمن است و هر که بیاورد سیئه را که بغض اهل بیت باشد خدا او را بر رو
در آتش میاندازد خواه از حسنات چیزی بعمل آورده باشد یا نیاورده باشد اگر چه بر آنچه ذکر شد بعنوان ولایت
حسنه بتحقیق میتوان الا اینکه مراد از حسنه حسنات بیش نیست اطلاق آیهٔ شریفه در آنجا راه یکی است
سامان بولایت اهل بیت و باعث هلاک بغض ایشان که از آیه مفهوم میشود معلوم
میشود که آیه با احادیث مفاد یکی است اگر چه در تعبیر تفاوت دارند و دلیل بر اینکه
مراد بحسنه و سیئه حب و بغض اهل بیت است اخبار ائمهٔ طاهرین است از آن جمله در غایة
المرام از ابی عبد الله جدلی روایت کرده که گفت داخل شدم بر علی بن ابی طالب
پس فرمودند میخواهی ترا آگاه نمایم بحسنه که هر که او را بیاورد خدا او را داخل بهشت
میکند و بسیئه که هر که او را بیاورد او را بر رو در آتش میاندازد و عملی با آن سیئه از او قبول
نمیفرماید گفتم بلی حضرت فرمودند که ان حسنه حب ما و آن سیئه بغض ما است و از آنجمله
چهار حدیث دیگر است که در کتاب مذکور است بطرق دیگر روایت نموده که در
مدعی صریحند و اگر فی الجمله تفاوتی در مضامین آنها با این حدیث بوده باشد ضرر
ندارد و غیر اینها از احادیث که استدلال بآنها توان نمود بسیار است و از طریق

عامه نیز چهارده حدیث باین مضمون در کتاب مزبور روایت شده و پس با بغض
حضرت و عدم قبول ولایت اعمال صحیح و مقبول درگاه احدیت نخواهد شد و منکر
امامت و ولایت ائمهٔ طاهرین در آتش معذب و مخلدند و موالین و محبین آنها را
حق سبحانه و تعالی عذاب نمیفرماید و دخول آنها در جهنم چنانکه از عموم اخبار مستفاد
میشود بجهة تعذیب نیست بلکه تطهیر است و تکفیر است بلکه دخول آنها در طبقات جهنم است
و علیهم ... پس از تطهیر بیرون آمده داخل بهشت میشوند و بنابراین
در مقام میآید که از جهنم اینکه دخول در جهنم موجب خلود است و هر که داخل شد مخلد در آن
خواهد بود مرتفع است و با عدم منافی نیست و در اخبار است که جبرئیل بحضرت رسول خبر داد که
خدا میفرماید بشر لخالک علیا انی لا اعذب من والاه وان عصانی ولا
ارحم من عاداه وان اطاعنی و رفع میکرد وجه میان این حدیث و سایر اخبار که
بحسب ظاهر منافی گفته باشد آن وارد دارد این وجه وجه اول است عرفانا و از آنها ...
اعلی الله مقامه است که در انوار رضویه متعرض شده اند و نیز مکرر از ایشان استماع نمودم
... مع مراجعه ... دخل در جهنم بجهة تطهیر و تکفیر از برای فساق شیعه است
و قریب بکفر نه و در دنیا و عالم برزخ و وقت تطهیر نشوند و الا غالب تطهیر آنها در دنیا است

از الطاف کامله جمیع بلیات و صدمات دنیوی با ایشان رو بسکنه و تطهیر شوند چنانچه از بعضی احادیث مثل حدیث
صفوان ابن مهران جمال که از جناب صادق روایت نموده در حدیث دیگر حسین بن مختار(؟) [illegible]
هر الیمن(؟) ازین دنیا بیرون نرود مگر ... صدقات مینماید و حال اینکه گناهی از برای او نمانده
باقی نمانده باشد و علی ای حال این صدمات و نیز بیان شدن این اثرات بسیار است حق تعالی لطف لطفی که به بندگان
خود دارد آنها را بانواع بلیات و عروض عوارض و مکروهات از قبیل مرض و سقم و مرگ احباء و فقد اولاد و
اقرباء و فقر و امثال اینها مبتلا مینماید و کل اینها مصلحت اینهاست و ثمرات اینها یا تکفیر و تطهیر از اثر معاصی
یا علو و ارتفاع درجات اینهاست و هر که لطف خدا با او بیشتر است بلایش در این دنیا اعظم است چنانچه
از تتبع در احوال بزرگان دین معلوم میشود هر که نظری دارد با بزرگان ابرار پاره هم از این
بهره همه بیگانه‌اند پس بلا هر به ایشان از جانب حق تعالی بسوی بنده خود میفرستد بجهة رفع درجه که
از برای او ممکن نمیشود مگر از آن یا بجهت تکفیر ذنوب او یا بجهة دفع بلائی اعظم از بلای اول پس چنانچه از
از جناب رسول خدا روایت شده کرم یک عطا(؟) زیارت بکنم ... [illegible] نظری ... [illegible]
پس بلاهای جسمانی(؟) اثرات بسیار است و احادیث بسیار در این خصوص وارد شده از آنجمله از امام
حضرت کاظم روایت شده که فرمود هر که در دنیا زنده کنانکه بطریق دلخواه او و آن زنده گانی
گوارای او باشد پس در این دنیا مخصوص است بجهة اینکه مقرّب بلا نزدیک نیست ازبهر او از

و از جناب صادق روایت شده که مومن کثیر البلا است و فقیر الشکوی است و نیز از جناب رسول روایت شده
که هر که ایمان او بیشتر و عملش بسیار است بلایش سخت و شدید است و هر که ایمانش سست و عملش کم است
بلایش کم است و همچنین جناب صادق فرمود که هیچ مومنی نیست مگر اینکه یاد کرده میشود و مبتلا
در هر چهل روز ببلائی که باو برسد در مال او یا اولاد او یا نفس او پس بجهة آن اجر داده میشود
و از یکی از جناب رسول خدا روایت شده که هیچ چیزی نیست از رنج و تعب و نصب و هم و اذیت که مومن به او برسد
الا اینکه خدا او را بسبب آن تکفیر مینماید خطاهای او را و هم از آنحضرت مرویست که فرمود هرگاه شیعه ما در ورطه
بلا برداشته میشود از برای او قربی مگر اینکه برای او ثابت میشود قربی دیگر و سعد ابن ... [illegible] از جناب صادق
روایت کرده که فرمود که مومنی بیاید که خرسال [illegible] اگر بلا صبر کند و قضای خدا را تسلیم نمود
گویا گفتم ... ممتحن ... [illegible] شده ... [illegible]
کند و اگر ... [illegible] پس از ... [illegible] صبر کند و همچنین از یونس ابن یعقوب حکایت شده
که گفت از حضرت ابا عبد الله شنیدم که میفرمود ملعون است ملعون است سه دفعه پس آنحضرت ... [illegible]
برای ... [illegible] فرمود ... [illegible] در انقطاع شسع و ... [illegible]
باشد و ... [illegible] است ... [illegible] نزد خدا از زینت بلند تر
برای ... [illegible] از ... [illegible] در ... [illegible]

که یکی از شما در راه خود را ... [illegible] حسنه شده ... [illegible] پس این است جنت
نقل کنند ... [illegible] بلکه با وصف ... [illegible]
... [illegible] وعده آن داده شده که شخصی
خدمت حضرت رسول آمد عرض کرد که ... [illegible] فرمود ... [illegible] عشق که خدا را
دوست میدارد فرمود ... [illegible] عشق که دنیا را ... [illegible] فرمود ... [illegible] دشمنان
باش و همچنین ... [illegible] که ذکر آنها ... [illegible]
خدا ... [illegible] و از جانب که ... [illegible]
صبر ... [illegible] بلا ... [illegible]
انبیا ... [illegible] و ... [illegible] فضل
خود ... [illegible] لذت آن ابرد ... [illegible]
از لذت ... [illegible] بنهایت مشتاق ... [illegible]
زیرا که ... [illegible] نعمت ... [illegible]
... [illegible] ما اثنی الله
علی عبد من عباده من لدن آدم الی محمد الا العبد ابتلاه ثم وفاه حقّه

العبودیة

العبودیة فیه فکونات الله فی الحقیقة نهایات بل بدایاتها البلاء و بدایات نهایاتها النعم
من خرج عن ... [illegible] سراج المومنین و مونس المقربین و دلیل القاصدین
خبر ... [illegible] الی ... [illegible]
اشعار ... [illegible] ان ... [illegible] نازل بمنتظره ... [illegible]
واشتیاقی ... [illegible] رجوع ... [illegible]
فضیلت مخلوقات و افضلیت بعضی از بعضی دیگر و افضلیت بعضی از کل موجودات معلوم و مشخص ... [illegible]
معنای افضلیت ... [illegible] بعضی از ازمنه و امکنه ... [illegible] در همه موجودات از
ازمنه و امکنه و زمانیات و مکانیات ... [illegible] مخلوقات ... [illegible] موجب ... [illegible]
... [illegible] پس
معنای اینکه فلان افضل است ... [illegible] دو
و فلان زمان افضل است ... [illegible] و غیر
ان ... [illegible] از امکنه و مکانیات و جمیع موجودات ... [illegible]
و مراد ... [illegible] پس مراد
با فضیلت شهر رمضان از سایر شهور ... [illegible] ماه ... [illegible] است

و فضیلت عشق و فقر و زهد و صبر و جز اینها که منبعث از اینها منبعث است و فضیلت دارد و نیز از این قبیل است و در کل اربع
بر او را جز لطائف عالمین است و وجه تفضیل بعضی از اینها بر بعضی دیگر حکمت آن است که کل موجودات و مخلوقات
خلقت اینها بجهت عبادت و طاعت و ایمان و معرفت و توحید بوده و فرق میان ایشان است و آنکه و غیر اینها بجهت
و در مقام تکوین کل مسخر و مطیع و منقاد او بوده و از برای او خاضع و خاشعند و ان من شیء الا یسبح بحمده و
لکن لا تفقهون تسبیحهم و اما در مقام تکلیف پس تکلیف کما اینکه مکرر ذکر شده مخصوص ثقلین و ملائکه است
و در این مقام بعضی مطیع و بعضی عاصیند و آنچه از اخبار مستفاد می‌شود این است که جمیع مخلوقات را تکلیف بولایت و
و فروع آن است و ترتب ثواب و عقاب بر اینها خواهد شد و اجرا اینها بر حسب تکلیف اینهاست چنانکه بیان ذکر
کردیم پس ای دلکی موجودات و زینت کون و سبب بودن اسباب و جعل طبایع و علوم کلیه طاعت است و عبادت
و صنعته منشی قدیم غرض و مقصود حق تعالی را نموده و آثار اشتغال بغیر عبادت نور زیده از جهت از عبادت
بر ملحه و جهه غیر اینها از افعال جهت راجحه در اینها ملاحظه شده و بالعرض عبادت شده بتقریبی که گذشت پس ملائکه
دائم الاوقات اشتغال بعبادت مواظب و دارند و یسبحون باللیل والنهار وهم لا یفترون و عبادت اینها از
شرف و صبر است و شهرت است و مناجات صادقه از طاعات و در اینها نیست و انبیا و اوصیا و اولیا و جن
و اولیا و جمیع مناجات صادقه دارند و در این نسبت با سوره و بهره از قبیل اکل و شرب و نوم داشته اینها بجهت
تقوی بر عبادات و استراحت و تحصیل نشاط در عبادت و نحو اینها بجهت عبادات اینها بعضی بر ظهور و بعضی غیر ظاهر است

بر ظهور است سایر اعمال اینها نیز بجهت تقوی بر عبادت و سایر جهات راجحه بجهت اینکه بر ظهور پس اعمال اینها کل
عبادت و اینجمله با انبیا و اولیا نیز عموم دارد و در اختصاص با انبیا و اوصیا ندارد چنانکه پیش اشاره شد پس
انبیا و اوصیا و اولیا را کل اعمال و افعال عبادت و بغیر از عبادت هوائی لذا و شهوانی اشتغال ننموده از دلیل
اینکه عبادت ملائکه مواظبت و از روی سرور و شوق صعوبت و مشقتی ندارد و از برای انبیا و اوصیا با اینکه
معارضات مشقه دارد و عبادات اینها بر ظهور و غیر ظاهر هر دو است و حکایات اشتغال بر هر دو و صبر و سایر از
انبیا و اوصیا و مخلصین عباد الله در تمام عمر شان بطاعات بسیار است بلکه در غایه شهرت است خرم و دل
انکه محبت با ناتعالی الدوام دارد صنف دوم اشخاص هستند که در تمام عمر ایشان بر عبادت مواظب
نه بر ظهور و نه بغیر آن هیچ بعلم سبب است که عبادات اینها مستدام نیست و از امراد غفلت میرزند و در تحصیل عز و
سستی میکنند بمقتضای حکمت بالغه از نسبه و آنکه خاصه بهشت و ادعیه مخصوص قرار فرموده و تفضیل اینها را بر غیر اینها از امثال اینها
و اجر اعمال و ثواب را در اینها مضاعف فرموده و خلقوا السبیل اینها است فرموده اینکه بعبادت و طاعت در اینها
از برای اینها اجر مثل ستیم در عبادت باشد در تمام عمر مثل روزه داشتن سه روز در هر ماه و فهم آن با اجر
رمضان و مثل شب قدر و ماه مشرفه و رمضان مطهره و سایر از نسبه و آنکه مخصوصه و امثال اینها پس حکمت
اینست حکمت در تفضیل بعضی از ازمنه و امکنه تفضیل و لطف بر عامه ناس است که بعبادت در اینها و فرد اجر و
و ثواب بجهت اینها حاصل شود و با اینکه بر ظهور نیز اینها در اجر مثل مستدیمان در عبادت باشند و اما اولیا الله پس اینها

همیشه بعبادت اشتغال دارند و آنی غفلت نمی‌ورزند و ثواب اینها بواسطه فضل خود اینها مستزاید و متضاعف است
هر شب از برای اینها مثل شب قدر و هر ماه مثل ماه رمضان و هر مکان مثل امکنه شریفه است بلکه فضیلت از منه
و امکنه و سایر مخلوقات نیز بواسطه اینهاست لکن اعمال این اشخاص در ازمنه و امکنه مخصوصه در قیمت و نحو آن افضل است
از اعمال در غیر اینها بی آورند پس فضل زمان و مکان در اعمال اینها نیز تاثیر دارد و در اینجمله بیان کردیم ذکر
شده منافات ندارد و هرگاه اینها دانسته شد رجوع بمطلب اصلی مینمائیم پس میگوئیم عبادت اقسام
و مراتبی دارد و عباد چند صنفند صنف اول شاکرانند که عبادت اینها عبادت شاکرانه است
و نعمتهای غیر متناهیه حضرت حق تعالی محرک و داعی اینها می‌شود و بملاحظه اینها عبادت میکنند پس این عبادت از
بابت شکر منعم است که عقل بوجوب آن حکم میکند و در اخبار از اینمرتبه تعبیر بعبادت احرار داده شده چنانکه
از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که فرمود جمعی عبادت الله کردند برای رغبت در ثواب و این عبادت
تاجران است و جمعی عبادت الله کردند برای شکر و این عبادت آزادگان است و از این حدیث مرتبه دیگر
از عبادت و صنفی دیگر از عباد معلوم می‌شود تا جران اند که باشند و عمل اینها بجهت استرباح و در استجلاب ثواب است
و در حقیقت بر سبیل معامله است و معلوم است که این مرتبه ادنی از مرتبه سابق است بلکه خالی از اشکال نیست
و همچنین است عبادت خائفین که عمل اینها بجهت خوف از عذاب است پس این مرتبه و مرتبه سابقه را اجر
و قریب بهم اند نیست چنانکه سابقا دانسته شد و ظاهر این است که این دو مرتبه از همه مراتب پست تر باشد و ادنی است

و از مناجات جناب سجاد و سید عابدین انی لا اکره ان اعبد الله لا غرض لی الا ثوابه فاکون
کالعبد الطمع المطیع ان طمع عمل و الا لم یعمل و اکره ان اعبده و لا غرض لی الا
لخوف عقابه فاکون کالعبد السوء ان لم یخف لم یعمل تو ببین که چگونه این اشخاص را مرد میکند
و صاحبان روش بندها پروری دانند و در همین حدیث فقره است که دلالت دارد بر مدح عبادت
شاکرین و آن این است که قیل له فلم تعبده قال لما هو اهله بایادیه و انعامه پس عبادت
شاکرانه را فضیلت بسیار است بلکه تفکر در آلاء و نعم حضرت رب العزه خود از اعظم عبادات
و موجب زیادتی محبت و قرب و وجد و حرکت عباد بر فعل طاعات و ترک منهیات و محرمات است پس باید زوار
می‌شود اگر خوف از عذاب نار و طمع در بهشت هم نبود بملاحظه الطاف و نعم حق تعالی بحکم عقل عبادت او لازم
و لازم بود چنانکه در بعض احادیث هم همین مرحله مذکور است و با لجمله پس شکر چنین منعمی که انتهای بهم نعم
با وی نبود و قبل از استحقاق انواع نعمتها لطف فرموده لازم است در حدیث است که حضرتی وحی تعالی
بایکی از بندگان خود بنوعی لطف میفرمایند که گویا بغیر از این بنده بنده ندارد و بغیر از او کسی احتیاج
باو دارد و با او به بیان انواع حاجات و بنده با خدا از عرض سلوک میکنند که گویا خدائی دیگر دارد
و با او هیچ حاجتی ندارد با اینکه خدا از برای او خزاین و مالک ضرر و نفع بغیر از او کسی نیست
و لهذا طلب بعد از تفکر در انواع نعم غیر متناهیه و سلوک بنده گان در کمال وضوح است و این کلام

برینجا که بیشتر آنست که معنای شکر بیان نمائیم پس میگوئیم شکر نزد بعضی عبارتست از ثنا بر محسن بذکر احسان او و نزد
بعضی از تصور منعم علیه نعمت را در اظهار نعمت و نزد بعضی دیگر از تعظیم که بالنعمت مقابلی نعمت و خواه از زبان باشد یا
بارکان یا بجنان پس شکر بزبان ثنای منعم است و شکر بارکان مکافات اوست بقدر لیاقت و استحقاق و شکر
باشد و شکر بجنان تصور نعمت است و بعضی شکر بجنان را عبارت از اعتراف بنعمت و جلالت آن و رویت منعم
و خضوع دانسته اند و شکر بارکان را از اتصاف بوفاق و خدمت و شکر بجنان را از اراده تزاید و حضور
آن در قلب بادوام حرمت و نزد اکثر شکر دو قسمت شکر لغوی و شکر عرفی لغوی عبارتست از فعلی که منبی است بتعظیم
منعم بسبب انعام او خواه از زبان باشد یا اعتقاد و محبت بجنان یا عمل و خدمت بارکان باشد و لا محاله پس آن عبارتست
از صرف کردن جمیع آنچه که خدا داده به بنده از عطاها از نعمتهای ظاهر و باطن و اعضا و جوارح از سمع و بصر و سایر
اینها در آنچه خدا او را بجهة آن آفریده است و نسبت میان این دو قسم از جهت عموم و خصوص مطلق است زیرا که
شکر لغوی شامل شکر غیر خدا از منعمین است و عرفی مختص بشکر منعم حقیقی دارد و هر که اینها ده اقترانی بجو
این امر جمع باید بود جناب او در شکر خدا و ترا امر بری نکرده است در خواجه نصیرالدین طوسی حکایت شده فرمود
شکر فکر و ذکر و بیننده است و در قبال نعمت و از برای آن سه رکن است اول آنکه معرفت منعم
صفات لایقه او و معرفت نعمت است من حیث انها نعمة و این معرفت تمامست بیدا نمیشود مگر باینکه دانسته
و بدانند جمیع نعم جلیه و خفیه از جانب حق تعالی است و از غیر منعم حقیقی نیست و دیگر اوسایط مطیع

مطیع منقاد و مسخر حکم او اند او بنده دوم حالتی است که ثمره معرفت مذکوره است و آن خضوع و فروتنی و سرور بنعمت
لکن نه از جهت اینکه با غرض نفسانی موافق است و در صورت متابعت هوای نفس و کامرانی است بر رضای او بلکه
سرور باید از جهة این باشد که این نعم هدیه ایست و دلالت بر عنایت منعم دارد و علامت آن اینست که شکر
نشود از نعم دنیا مگر بآنکه موجب قرب حق تعالی باشد سیم عمل است که ثمره حالت مذکوره است پس باید
که حالت سرور که حاصل شود از برای او بآنکه موجب قرب شده است در صرف حاصل شود و این عمل تعلق
بدل و زبان و اعضا و جوارح همه پیدا کند اما عمل قلب قصد تعظیم منعم و تحمید و تکبیر و تفکر در صنایع و افعال او
لطف حق تعالی و عزم بر ایصال خیر بکافه خلق است و عمل زبان اظهار تحمید و تحمید و تعظیم خیر او با ظهار شکر و
تهلیل و تکبیر و تسبیح و ثنا بر او و ارشاد خلق بامر بمعروف و نهی از منکر و امثال اینها است و عمل جوارح
استعمال نعم ظاهره و باطنه است در طاعت و عبادت او و استعمال نکردن اینها در معصیت و مخالفت
او تا اینجا کلام محقق مزبور بود و از برای شکر بیانات دیگر کرده اند که با این بیان بعضی از اینها مغایرت
چنانکه بعضی از آن بیانات مندرج نیز باین بیان است و آن منافاتی ندارد و پس جمع میان ممکن است و عموم بعض و خصوص
بعض دیگر ضرر ندارد و چه بعضی از اینها با وجود محقق مزبور بیان فرموده شد و دیگر است و بنا بر این ذوالنوق
و از آنچه ذکر شد ظاهر شده شکر از اشرف معارج سالکین و اعلای مدارج عارفین است و بجهت
آن منزلت مرتبه شکر بر نبیان کمتر بنده رسیده و ترک آن بالکلیه کم شده و این بسیار کم است و از این جهت

و حق تعالی بعد بیان قصص بعضی از عباد در باب شکر و تربیه و دانست که نعمتهای حق تعالی را چهار ثنا ران فضیلت کفران نمود چنانکه
سبأ و آن لقد و انعمنا اللّه الکفرها و از عهده شکر او بیرون نتوان برآمد هر شکری که بجا آوری خود باز
نعمت است چنانکه نص آیه شریفه است که ان شکرتم لازیدنکم پس این نعمت نیز شکر میخواهد و همچنین
تا بیهایت میرسد و نهایت ندارد و همچنین در هر شکری از انواع نعم که بجا میرود شکری نیز بر آن لازم است و محتاج بشکر
دیگر است چنانکه جناب سید سجاد علیه السلام در دعای سی و هفتم صحیفه فرموده اللهم ان احدا لا یبلغ من شکرک غایة
الا حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکرا و اخبار و احادیث بر طبق این مطلب بسیار است
و از آنجمله است حدیثی که از جناب امام علیه السلام روایت شده که حق تعالی وحی فرستاد بسوی جناب موسی که ای
موسی شکر کن مرا حق شکر من عرض کرد ای پروردگار من چگونه شکر کنم ترا حق شکر و حال آنکه نیست شکری
که من ترا بآن شکر کنم مگر اینکه زبان انعام کنی بر من فرمود که ای موسی الان که دانستی که آن شکر
نیز از جانب من است مرا شکر کردی و در حدیث دیگر است که حضرت موسی گفت ای خدا امر کرده
مرا بشکر بر نعم خود و این شکر من نیز از نعمتهای تو است و در مناجات منسوبه بحضرت سجاد است که
ای انت یا رب اسبغت علی النعم السوابغ فشکرتک علیها الا یکن شکری لک ۳ اذا
کان شکری نعمة الله نعمة ۳ علی له فی مثلها یجب الشکر ۳ فکیف بلوغ الشکر
الا بفضله ۳ و ان طالت الایام و اتصل العمر و از بیانات مزبوره عقلا بر این نعمت

شد که عباد از عهده تمام شکر حق تعالی بر نمی آیند حتی انبیا و اولیا چگونه نهایت شکر
عباد با نعم رب جواد و نعمتهای غیر متناهی و ضمیمه نیز ایست که از بعض کاملین حکایت شده که
لقمه بگیری در دهن بگذاری نظر کن با قیمت آن به بین چه قدر زحمات الهی از بلاد
و اسباب فاعلیه و قابلیه دخیل شده اند از زرع و جمع و طبخ و اسباب دیگر در انجا بکار رفته تا آنکه
برسد بافلاک و عناصر و امثال اینها و در اینها بکار رفته و نظر کن در نامبرده از آن و در پس تحت قدرت
از نعم و اسباب در کار است از قوای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و اعضا و جلسان و قوی
و همچنین سایر اسباب خارجه از بدن و داخله در آن ما لا تعد و لا تحصی شرح شکر لقمه الخ
خوجانان و اصحاب کرده این قصه در ارست پس بنظر و تفکر در نعم خدا در نعمت حقیق
یک لقمه نیست ملاحظه شود نعمتهای حق تعالی نه نهایت دارد و نه شمار و تعداد و احصا آنها نتوان کرد و
آنکه ادای شکر او که اهم جمع است ممکن نیست و از طاقت بشر خارج است و شکر عباد از شکر
عاجز ایشان است که بتقصیر و قصور خود اقرار کنند و غایة شکر حق اینست و این جانب
سابقه هم بیان اشعار دارد بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد و با ملاحظه این تمام بخوبی
معلوم شده که بنده قدرت بر ادای تمام شکر حق نیست و مقصود از وجوب شکر نمودن

یعنی شکر است که از تحت قدرت بشر خارج است جمله بنده یا نعم حق بسیاری و تعدادی را بعقل شمارد
و اعتنا نکند و بعطل نگذارد و در جهت غیر مرضی حرف ننماید و از عبادات بغفلت نگذراند
بعجز خود از ادای شکر و تقصیر در حضور خود داشته باشد دیگر آنکه و ساداتست خود در این مقام تأمل
احقر نعماء الهی را بعد از تقصیر آن چنانکه ذکر کردیم بر ربوع با نوع نعم عظیمات داکر غیر از آن است کفران
میشود چنانکه شکر بر حسب زبانست نعمت است کفران نعمت است سبب نعیم و این مطلب بسیار واضح است
مقصود از نعم ما کولات و مشروبات نیست بلکه اینها و جمیع نعم ظاهره و باطنه از اعضاء و جوارح
اینها همه مقصود است و اموال و اولاد و جمیع آنچه که خدا از عطا فرموده بسیار است پس اگر همه را
یا بعض را عطا نکند یا آنکه معطل گذارد و در جهت مرضی صرف ننماید و استعمال نکند یا در جهت غیر مرضی صرف
و استعمال کند بهیچ شمرده همه کفران نعمت است و بر حسب سلیقه میشود و جمیع اینها بجهت عقول مقصود
اهل عبادت و بندگی است که غایت اعطا شده و صرف و استعمال اینها در خلاف آن و معصیت حق
کفرانست و ظاهر است که کفران هر نعمتی بر حسب سلیقه خصوص آن نعمت میشود مگر آنکه نعمت با اهل آن
باقی نعم شعیده باشد یا نعمت باشد بکفران و کفران هر نعمتی مثل معرفت و ولایت و امثال
اینها پس در این صورت بر حسب سلیقه میشود چنانکه مجمل است که شکر نعمت موجب ازدیاد
اینها همه خصوص دیگران از سر نعم کرده یا بطلاق آنکه این اهل ایمان است میشود الا ادنی شکر

فاش نبودست هر که در اینها دوست شیعه شکر ائمه نبی و ائمه از اعاظم نعمای الهی است و ولایت و
محبت اینها بلکه جمیع عبادات و اعمال حسنه و اسلام و ایمان و دین دیگر اینها همه
از نعمای سابقه حق تعالی است و در قرآن مجید در آیات کثیره لفظ نعمه مذکور و بائمه تفسیر
چنانکه در تفسیر آیه شریفه الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا جناب صادق میفرماید
نحن والله نعمة الله التی انعم بها علی عباده وبنا فاز من فاز و در تفسیر آیه
ولتسئلن یومئذ عن النعیم میفرماید نحن اهل البیت النعیم الذی انعم الله بنا
علی العباد وبنا ائتلفوا بعد ان کانوا مختلفین وبنا الف الله بین قلوبهم
وجعلهم اخوانا بعد ان کانوا اعداء وبنا هداهم الله للاسلام وهی النعم
النعمة التی لا تنقطع والله سائلهم عن حق النعیم الذی انعم الله علیهم وهو
النبی و عترته پس اشتغال بعبادت و طاعات و تأسی جستن بعترت طاهره و از
ولایت و محبت اینها و بجنبش با اعمال که اینها شکر حق تعالی بعد آیه نعم متزاید میگردد و
بکفران اینها بفعل معاصی و کفران متناقص میشود تا آنکه بالکلیه مسلوب میگردد و دست
بعضی با ایمان از دنیا میبرد و از ایمان و ولایت از اینها سلب میشود فنعوذ بالله من شر الشیطان و نسئله
خیر الدنیا وخیر ما بعدها والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله صنف دوم

سیر نمیکنند عبادت اینها باعث و داعی تحصیل قرب نزد حضرت باری تعالی است و مقصود از قرب
در اینجا قرب صوری و ظاهری نیست چون حق تعالی منزه است از مکان و زمان مقدس و منزه است از
امثال اینها و از مشابهت بمخلوقات خود پس نیست قرب بمعنای ظاهری که تعالی مراد نیست و مراد قرب
معنوی است که قرب شرف و رفعت باشد که حال وامثال اینها باشد پس ممکن در نهایت نقصانست
و واجب در غایت کمال ذاتا و صفة و هر چه ممکن سلب و ازاله نماید صفت تقصیر را حق تعالی افاضه میفرماید کمالی
از کمالات خود را پس کریست باین واسطه از برای او منزلتی از ارتباط و تعارف و ابتلای خاصی میشود و همچنین
عبادات ظاهره لطفست در عبادات باطنه و قرب معنوی است و موجب اکتساب اخلاق و کمال
در انسان میشود و بجهت این شخص نیز بعضی فضایل پیدا میکند در کمالش و این است معنای قرب معنوی و این معنی از
قرب ظاهری نیست بلکه آنست که در سوره در حجرات جمع شده و سوره در قرآن نیز وارد شده پس اگر دو نفر
هم نزدیک باشند خلقا یا خلق با صداقت و مروت در جنب مکان در میان اینها نهایت بعد باشد
صحیح است گفته شود که اینها قرین یکدیگرند و اگر دو نفر با هم عداوت داشته باشند صحیح است گفته شود
بعید از یکدیگرند هر چند بحسب مکان نهایت قرب بیکدیگر داشته باشند که یکی در مشرق و یکی در مغرب
مثل ما نحن فیه پس مراد قرب معنوی است که بجهت تقرب جستن باو دست بر اوامر و اعمال صالحه از نماز و روزه
و امثال اینها چنانکه در احادیث بسیار وارده شده والصلوة قربان کل تقی و مراد از قرب حق تعالی بر بنده

بر بنده و قرب نعم و الطاف بر وجه ان ترادف و فیض رحمت است بر بنده
و قرب ظاهری در اینجا متصور نیست چه در قرب خدا بر بنده و چه در قرب بنده بخدا
چنانکه مذکور و معلوم شد و نیز مفهوم کردید که معنای قربت رفعت و شرف باشد بسبب مرتبت
در کمال و در این صورت رجوع سایر صفات با این صنف میشود زیرا که مرجع هر یک از اینها
همه حاصل میشود و از سنجیدن مراتب فقها رضوان الله علیهم که آن را معنای قربت گفته
است و در سابق ذکر نمودیم که در عبادت قصد قربت شرط است که بر هر کس آن عبادت مخفی نیست
و بعضی از مطالب متعلقه بمقام را نیز ذکر کردیم و در اینجا عود نکنیم و طول نمیدهیم اگر چه این مقام قابل بسط
و تفصیل بسیار است لکن چون مقصود از تألیف این رساله مطلب دیگر است با نحو اجمال
اشاره نمودیم صنف سیم سبحینند که داعی و باعث ایشان بر عبادت استحقاق حق تعالی
است از برای عبادت و این مرتبه افضل از درجه خائفین و طالبین ثوابست چنانکه از جناب
ابی عبدالله روایت شده عبادت منقسم بر سه قسم است قومی عبادت میکنند خدا را بجهت خوف که از ناز
دارند پس این عبادت عبید است و قومی از خوف عبادت می کنند جهت طلب ثواب اینها عبادت اجرا است
عبادت میکنند بجهت طلب ثواب و این عبادت اجراست و قومی عبادت میکنند بجهت
حبا از خدا و این افضل عبادات است و در بعضی احادیث عبادت احرار تعبیر شده است

و لهذا افضل جمیع افعال افعال است که لله محض آن و مرتبه بیشتر دارد و در باب تفضیل [illegible]
قایل شده و ذکر نمودیم و ذکر عبادت بسبیل معارضه باشد به بهشت و ذکر مقصود
تقرب بحضرت باشد و طلب ثواب و فرار از عقوبت نیز تابع مقصود باشد
عیسی [illegible] بعضی علما متاخرین از قبیل این تفصیل حکایات شده و جمیع را
ترک [illegible] مزد [illegible] با عمل خالص له باشد و اعتراض منافقه بتغییر
بغرض ترک نماید [illegible] امر دنیوی با رغبت بهشت و از زحمه [illegible]
فضیلت عبادت مخصوصین معلوم شده و اهل این مرتبه مستخلص شده و دل ایشان
و دل ایشان منور بانوار [illegible] بطاعات فتح معاصی و سیئات [illegible]
ظاهر کردیده و در [illegible] معرفت رسیده و ذکر خدا و تذکر نور [illegible]
عظمت و جلال خدا [illegible] خداوند [illegible] و اطلاع
بر دقایق امور رضا رعایت دارد [illegible] تارک طاعات و مرتکب
معاصی [illegible] در عبادت [illegible] در صنف چهارم محبّتند
[illegible] محبت خدا را [illegible] و جلالت [illegible]
[illegible] عبادت محبّت ایشانست [illegible] افضل بسیار راست [illegible]

زیرا که محبّت فرع معرفت است و بدون آن متحقق نمی شود و در بعضی احادیث اشعار مطلق [illegible]
و در حدیث مصباح الشریعه جناب صادق [illegible] تصریح بان فرموده بلکه [illegible] حب
بدون جهت [illegible] عداوت [illegible] محبت را [illegible] که با تحقق ایشان متحقق [illegible]
و هرچه معرفت بیشتر [illegible] محبّت نیز زیاده می شود [illegible] قطع شود [illegible]
می شود و در نظر جز محبوب نیدارد و در رضای او را ایثار بر رضا در امور متعلقه بخود [illegible]
[illegible] و جوع و عطش [illegible] ایشان [illegible] که سوای محبوب [illegible]
و عیال و غیر ایشان [illegible] ندارد و در محبت [illegible] معرفت کمال محبوبیت [illegible]
آن یا از [illegible] ایشان [illegible] همه را حقیقه دارا است و جامع جمیع [illegible]
در این مقام [illegible] تفصیل [illegible] است و در اینجا [illegible] اشاره ذکر کردیم [illegible]
[illegible] صنف پنجم [illegible] از عبادت حق [illegible]
و [illegible] عادت ایشان [illegible] و عادة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از فقها [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] محقق [illegible]
[illegible]

و بنده [illegible] نه محض صورت عبادت [illegible] فضیلت دارد و از برای [illegible]
[illegible] صنف ششم عارفینند که معرفت حق [illegible] حاصل نموده [illegible] و ذو الجلال را [illegible]
و او را مستحق و سزاوار عبادت [illegible] عبادت ایشان [illegible]
حضرت ذی الجلال [illegible] و از دنیا و آخرت و غیر ایشان [illegible]
آن در نظر ایشان جلوه ندارد و از دوزخ و عذاب [illegible] اگر نام دوزخ و بهشت [illegible]
چنانکه [illegible] اگر [illegible] عذاب [illegible] سزاوار [illegible]
و [illegible] و عبادت [illegible] قصور [illegible]
چیزی [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] و لا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] این مقام [illegible]
[illegible] که این مقام [illegible]
[illegible] اشرف [illegible]
[illegible] افضل [illegible]

[illegible] العارف [illegible] الخلق [illegible] فلیس [illegible]
[illegible] اسراره [illegible]
[illegible] الخلق و المراد و الدنیا [illegible] الا بانه [illegible]
[illegible] لطایف [illegible] معرفته [illegible]
[illegible] حقیقه [illegible]
[illegible] ظاهر است [illegible] از آنچه ذکر شد [illegible] استفاده [illegible]
[illegible] معرفت مستلزم محبّت است [illegible] لوازم محبّت [illegible]
[illegible] ذکر شد رزقنا الله الوصول الی مراتب الکاملین و البلوغ الی درجات العارفین
[illegible] و الحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible] محبّت خدا [illegible] آن [illegible] و علامات [illegible]
لمعهٔ اوّل در معنی محبّت [illegible] شعاع اوّل [illegible]
[illegible] عبارت است از رضای او [illegible] حجاب [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] تقرب [illegible] قطع [illegible] آن [illegible]

دنبالهٔ رفع حجاب از قلب او نمایند که شاید بمنزلهٔ کوبا زور ای مینه پس اراده خدا یا بحکم حقیقت وجود
بنده . . . بنمای و کرده چون اکثر از اینها باشد مثل بمکر اراده خدا به اعطای ثواب یا رفع عقاب اراده
پس این همه که بنده دل را بمعنای رضای بنده راست لکن هر جا اراده خیر است الهی و غیر اینها
تفاوت متعلق است و تا نه را عبارت گرفته است از معنی بنده بر سبوحان باید کمال و اراده آن کرد
اینها حاصل در نزد نفس محبت خدا عبارت است از انعام او بر بنده و اعطای توفیق دادن او بر عبادت و اطاعت
داعیه اراده او بعد از رفع نمود ترک معصیت و کوا اینها و بعضی گفته اند محبت خدا عبارت است از صفات فعل پس
ان احسان مخصوص است و لایق کمال عبد باشد و اما محبت بنده با خدا پس کمالی است از قبیل او بعبادت خود
و ارادهٔ تعظیم خدا و ایثار رضای او و استیناس بذکر او از برای بنده حاصل می شود و از بعض محققین
حکایت شده که محبت خدا به بنده کشف حجاب از قلب او و تمکین او است از اینکه بر بساط قرب او واقع شود
و علامت این محبت توفیق دادن بنده است بتجافی از دار غرور و ترقی بعالم نور و انس بخدا و وحشت
از غیر او و کوا اینها و باید دانست که تفاوت محبت خدا و محبت عبد بجهت اینست که حق تعالی منزه از
ارض و بعض و کوا اینها میشود پس فی الحقیقه مراد بمحبت حق تعالی اینست که با بنده سلوک و معامله
شخص معامله محب با محبوب از قبیل ارادت و تقریب و کشف حجاب و کوا اینها و مراد بعض او معامله کردن
او است با بنده مثل معامله مبغض با مبغوض از قبیل تبعید و خذلان و وضع حجاب و امثال

اینها و هم چنین است حال در اکثر آنچه حق تعالی بآن وصف کرده میشود پس صفات حق تعالی اغلب باعتبار ذات
به عنایت غایات نه مبادی و بر آنچه ذکر شد دلالت میکند حدیث اهلیلجه که جناب امام میفرماید طبیب هندی
گفت چیزی که مرا از رئوف و رحیم که از صفات حق تعالی است و از رضا و محبت او گفتم رحمت و آنچه از برای
ما احداث میشود بعضی از آنها شفقت و بعضی جود است و رحمت خداوند ثواب او است بر خلق خود و رحمت از
بندگان رقت قلب است و مرحوم بواسطه مضرت و حاجت و فرو بستگی که با و وارد آید و احسان بل
اینها و آنچه از ما حادث میشود بعد از رأفت و لطف بر مرحوم آنهم رحمت است و لیکن آن رحمت که قائل میگوید نظر با
رحمت فلان و اراده میکند از آن فعل را که از او حادث میشود بعد از رقتی که در قلب او است و فی اینها
که ذکر شد که رقت دارد میشود و اما معنای قلبی پس آن از حق تعالی منفی است چنانکه بعضی چون او صف کرده
پس خداوند رحیم است لکن نه رحمت رقت و اما غضب پس از ما هست که چون غضب کنیم طبایع متغیر و متغایر
میگردد و الوان متبدل میشود و عقوبتی که بعد از اینها از ما صادر میشود غضب است و این کلام معروف ناس است
و غضب چیزی است که در قلب است و آن از حق تعالی منفی است و هم چنین رضا و سخط و رحمت باید صفت حق
و عز لا شبیه له و لا مثل له فی شیء من الاشیاء گفت چیزی مرا از اراده خدا گفتم اراده از
بندگان ضمیر است و آنچه از افعال بعد از آن بظهور میرسد و اما از حق تعالی پس اراده او احداث
یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا کیف کون فقد لطف حسبک هذا لا کافیه لمن عقل

والحمد لله رب العالمین الذی هدانا من الضلال و عصمنا من ان نشبهه بشیء
من خلقه و ان نشک فی عظمته و قدرته و لطیف صنعه و جبروته جل عن
الاشباه و الاضداد و تکبر عن الشرکاء و الانداد و ظاهر است که محبت حقیقیه
باشد در مقام جمیع بیان مذکورات و قیود مذکوره حب متعارف محسوس بین الناس است و الا
حقیقت چیزی است که شامل است جمیع آنچه را که ذکر شد و لهذا معانی صور و حقایقی دارد و نزد
علمای عرف اگر چه حقیقه خاص باو تعلق دارد لکن استحقاق اطلاق لفظ بر آن تمام تر از او است بلکه
اولی است پس آنچه ذکر شد از صفات ثابته حق تعالی معنی مجازی نیست بلکه آن نیز حقیقه است و
تحقیق این مطلب مقامی دارد و علامات آنکه کان پس از برای محبت تعاریف مختلفه است بعضی گفته اند
میل اشیاء بمحبوب است بسیار مطلوب و بعضی گفته اند عبارت است از میل تو بمحبوب بالکلیه و ایثار
تو او را بر نفس خود و موافقه تو با او پنهان و فاش و بعضی گفته اند عبارت است از محو کردن محبت در ذات او
و نزد بعضی دیگر از محو اشباح و ذوات و ارواح و نزد دیگران عبارت است از حالتی که از عالم غیب
بیا فته و باید خوبیها آنرا امری میدانند مشتق از هوی که هوی معنای سقوط است و جمعی صول آن
بجهة قلب است او را حب نامیده اند و قلب منبع حیوة است و هر گاه یقین متصور شد سریان میکند با جهرة
در جمیع اجزاء بدن و اثبات میکند در هر جزء صورت محبوب را و در ما ظهر چنانکه از بعضی حکایت شده

که وقتی فصد میکرد از خون او نقش میشد یوسف لب باهت که محب در ظاهر بدن خود باید غیر
صورت محبوب را نبیند با اینکه شخص او را در خارج نمی بیند و این بجهت استدامه فکر و خیال او در محبوب و
او است پس چون خیال قوت گرفت محبوب متخیل را احساس مینماید و اینمرتبه اختصاص بمقام ندارد بلکه
متخیل مستدیم بذکر شئی را و هر چند محبوب او نباشد بلکه عدو هم باشد حال همین است شخص جائیکه
از شیر بترسد بخیال آنکه چون خیال او قوت گیرد ملاحظات شیر متخیل را معاینه می بیند در طریق مطلب
حکایات بسیار هست که ثقات علماء و اجلاء آنها حکایت نموده اند از آنجمله سید جزایری در انوار
حکایت کرده و نسبت آنرا با وثق مشایخ خود که ظاهراً علامه مجلسی بعضی داده و گفته است که او از بعضی
در بلدهٔ اصفهان شخصی از شیعیان مستعد از مشایخ که بغایت وثوق باو داشتم از برای من حکایت کرد که
صدیقی او دوستی داشت که باو محبت مفرطه داشت پس چنین اتفاق افتاد که کسان او در بلده
اصفهان و سفر کردند چون ایامی گذشت دیگر تاب و طاقت صبر و تحمل مفارقت او نداشت لابد او هم
بجانب بلدهٔ مذکوره مسافرت نمود و میگفت چون به آنجا رسیدم شب جمعه بود و مردم از دهام
و اجتماع نموده بزیارت موتی خود میرفتند پس جمعی از مردم را دیدم پیش آنها نشستم تا از احوال
رفیق خود سؤالی کنم و منزل و مکان او را جویا شوم در اثنای آن کمال صورت او در خیالم نقش کردم
بدیت خود و دیدم تصویرش دست او است و اکثر اعضای خود بکرتتم بدیدم چیزی را از اعضا و جوارح او بجا

خود را مگر بصورت اعضا و جوارح او دیدم غرق لجۀ تعجب شدم و چون دختر بلند شدم و از او
سؤال کردم گفتند با جمعی از مردم در خانۀ شخصی بضیافت رفته بود اگر در چشم در آنها حاضر
شدم رفیق خود را بصورت که خود را دیده بودم دیدم و چنین حالات از خود مشاهده کردم با خانه
مراجعت کردم و با جمله استدامه ذکر شئی و طول فکر در آن و دوام تخیل آن موجب امور میگردد
میشود از برای محب مشغول بمحبوب مشتدیم بذکر او و تخیل میشود در خارج یا در خود او یا در غیر او
در دو جهان و دیگر آن و ظاهر در باطن رحمت تا که قوه فکر و خیال از او شدت میشود و هر گاه سلطان محبت
بر مملکت بدن شخص مستولی گردد و مملکت دل را مسخر نماید و در آن متوطن گردد ذات او در ذات
و صفاتش در صفات وی جز او کلی و ستر در باطن او در او رنگ میگردد و از ما سوای او بان مشغول نمیشود و او را
بر همه چیز مقدم میدارد و غیر او را نمیبیند و ما بجز غیر او است از الم و لذت و نحو آنها حس
نمیکند و مآثر شاهد او بلکه آثار او نیست در او فانی میشود اگر او را امر کند اطاعت میکند و
اصلا با او شرکت نمیورزد و غیر او را طلب نمیکند و سوای او همراه ندارد و با جهت که انقطاع از اکل
و شرب و احساس الم و لذت و امثال اینها از برای او حاصل میشود و همینکه مستغرق در بحر محبت شد
شهوه و دواعی و میول از او سلب و مرتفع میگردد و هموم او منحصر در محبوب میشود و با همه سکر با الم
او متألم و بفرح او فرح و مسرور میگردد و اگر اسم او یا متعلقات او را بشنود مضطرب میگردد بلکه

بیتاب

بی‌تابت کسی بدون اطلاع بر احوال او بفرح او مسرور و بحزن او محزون میشود و این بجهت رابطه مستحکمه
میان آنها است که باطن او خبر میدهد و گاه هست که ربط محبت در هر دو تاثیر میکند و سرایت مینماید
بانچه از آنها متولد میشود چنانکه حکایت شده که وقتی لیلی اخیلیه با زوج خود از نزدیکی قبر توبه
میگذشتند شوهرش گفت ای لیلی این قبر توبه است بر او سلام کن گفت از او چه میخواهی
گفت میخواهم کذب او را فاش کنم آیا نبود توبه که میگفت ولو ان لیلی الاخیلیة سلمت
علیّ ودونی جندل وصفائح لسلمت تسلیم البشاشة او زقا الیها صدی من جانب القبر صائح
پس گفت نمیخواهم که از اینجا بگذرم تا آنکه بر او سلام کنی پس لیلی گفت السلام علیک
یا توبة الا تو نیستی که میگفتی ولو ان لیلی الاخیلیة الخ پس کی است آنکه میگفتی ناگهان مرغی از
قبر بیرون آمد و خود را بسینه لیلی زد پس لیلی نعره کشید و مرد و او را نزدیک قبر او دفن کردند و
بر سر قبر هر یک درختی سبز شد و هر دو بلند شدند و بهم رسیدند و از جمله حکایات آنستکه شیخ
بهائی در حاشیه خود بر تفسیر قاضی ذکر نموده که یهودی را کنیزکی بود که با او عشق و محبت مفرطه داشت
وقتی کنیزک را مرضی عارض شد که بجهت آن محتاج بطبخ طعام گشت یهود دیگ را گذاشت و بطبخ
طعام مشغول گشت چون طعام محتاج بانکه بسیار آشیده شود یهود مغرفه برگرفت و با شراج آن مشغول شد در
اثنای صدای ناله و انین کنیزک بلند شد چون یهود استماع انین نمود بیخود گشت و دستش مشغول بود

مغرفه از دستش فتاد و با دست خود شروع باختلاط طعام کرد و احساس نمینمود تا آنکه گوشت دستش همه
در میان دیگ ریخته شد پس کنیزک ملتفت شد مرد یهود بخود آمد حالت خود را مشاهده کرد دید
دستش همه مجروح گشته و از آن جمله حکایتی است که سید جزائری در انوار حکایت کرده میگوید در سنه
هزار و نود در شیراز مردی عربان را دیدم که مردم دور او را گرفته بودند در جوار عماره سید
احمد ابن الامام موسی الکاظم و در هر یک از دستهای او کاردی بود و مقتضی آن هر کارد را در سینه
خود میزد و گوشت بدن خود را قطع میکرد و خون او جاری بود از حال او پرسیدم گفتند این شخص محبت
دارد و اهل آن شخص در این ایام او را بجای دیگر فرستاده اند و او نمیداند بکجا رفته است و از جمله
حکایت نسوه مصر است که حق تعالی حکایت فرموده فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهن
و هم چنین از این قبیل حکایات بسیار است و امثله مقام بسیار است پس هر مشغول القلب بغیر را
با استدامه ذکر و کمال اشتغال حال بدین منوال است و نظیر آنچه ذکر شد از عالم شهود در عالم حقیقت
آنستکه حضرت امیر در بعض غزوات چند چوبه تیر به بدن مبارکش فرو رفته بود و بر اخراج آنها صبر و
تحمل ممکن نبود چنانکه چند دفعه خواستند بیرون بیاورند نتوانستند بیاورند حضرت رسول امر
فرمود صبر کنید تا وقتی که بنماز مشغول شود بیرون بیاورید پس چون در نماز داخل شد جمیع تیرها را از
بدنش بیرون آوردند و احساس نفرمود بواسطه اشتغال او بعالم قدس و مالک جبروت و هم

چنین

چنین سایر ائمه که غالب نهایت ایشان آتش میگرفت و هر بیت و دست و دکان بجهت اطفائش اجتماع مینمودند و ایشان
بواسطه اشتغال بعبادت و التفات بمبدء ملتفت نمیشدند و ابدا احساس صوت و غیره نمینمودند تا وقتی
از نماز فارغ میشدند و هم چنین اولاد ایشان در چاه میافتاد و احساس نمیفرمودند و از جمله حکایات
حکایاتی است که از عشاق نقل شده که ساعات کثیره در سیر طی میکردند و الم سیر و تعب آن را ملتفت نمیشدند
و تشنگی نفهمیدند و گرسنگی و تشنگی ایام کثیره را ادراک نمینمودند و اینها بجهت مرضی است که بانها عارض و در
ساعات کثیره صبر آنها بر جوع و عطش از امثال میکرد و نظیر آن در عالم حقیقت آنستکه شیخ ق در تفسیر روایت
کرده که رسول خدا از صوم وصال نهی میفرمود و خود بجا می آورد بعضی گفتند وجه این چه است فرمود
انی لست کاحدکم انی اظل عند ربی یطعمنی و یسقینی و هم چنین سایر انبیا که در مناجات
و میعاد دقیقه با چهل روز متوالی بودند و اکل و شرب از آنها در کار نبود و از جمله حکایات آنستکه
از بعض ثقات نقل شده که گفته در بعض سفرها بقبیله بنی عذره مرا گذار افتاد و در بعض خانهای آن نزول کردم
دختری دیدم که بنور حسن آراسته و پیراسته و در جمال بکمال رسیده از حسن که نشیند مرا بسیار خوش آمد
تا آنکه روزی از منزل خود بیرون رفتم و در قبیله میگشتم و سیر میکردم ناگاه نظرم بر جوانی خوش صورتی افتاد
بسیار رنجور و ضعیف است و دیگی گذاشته آتش در زیر آن افروخته و با بیات ترنم مینماید و اشک از چشمانش
روان است و از جمله آن ابیات این چند شعر را حفظ کردم فلا عنک لا صبر و لا فیک حیلة و لا عنک

لمتبدّ دلا عکذا مهرب   ولا الف تائب قد عرف طریقها   ولکن بلا قلب الی این یذهب
فلو کان لی قلبان عشت بواحد   واترک قلباً فی هواک یعذب   پس از آن دو حالت او رسید که گفتند
محبته آن دختر که تو در منزل من هستی در دل داری و چند سال است که خود را از او پنهان میداری پس منزل را جست
نمودم دیدم که دیده بودم از طلب آن دختر حکایت کردم گفت ای جوان اسیر غم من بیت لیس او را قسم دادم
و یاد گفتم من مهمان توام و حرمت من بر تو لازم است خواهش دارم امروز جوهره را با من بنمائی تا عشق او ترا بیکرد
گفت صلاح او نیست که مرا به بیند بدیدن او مرا مصلحت حال او است من گمان کردم که بجهه است مگر او را
قسم دادم و اصرار نمودم تا اینکه بکراهة اظهار قبول نمود پس گفت پشم بوجه خود و فکر گفت تو برو که ایندار
عقب تو خواهم آمد پس من بتعجیل بجانب آن جوان روان شدم تا از حضور محبوبه اش باو بشارة دهم و با او
در تکلم بودم که آن دختر از خیمه بیرون آمد در دوری بجانب ما آورد و دامنهای خود را بر زمین میکشید غبار بر
اقدامش را باد بهمان سیادت چنانکه شخص او را غبار پوشید بود پس من بجوان گفتم متنبه باش که محبوبه ات
آمد چون نظرش بر گرد و غبار قدم سکینه ضعیفه مصعوق و بیهوش شد و بر رو در آتش فتاد و آتش صورت و سینه
او را گرفت پس آن دختر برگشت و گفت کسیکه طاقت مشاهده غبار پا نداشته باشد چگونه قدرت مشاهده جمال ما دارد
و نظیر این حکایت در عالم حقیقة چنانکه از بعض محققین نقل شده آیه شریفه است و لکن انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی و از جمله حکایات نقل شده در حواب از اولاد ... بعض

علاقمند

علاقمند بزنی عاشق شده و چنین اتفاق افتاد که پدرش بغزو اصفهان رفت و او را با خود برد و آن جوان سر خود را
فاش نمینمود و محبت را کتمان میکرد چون باصفهان رسیدند شوق او زیاده و آتش فراقش شعله ور گردید روز بروز
و آن جوان رنگش زرد و بدنش نحیف میشد و کسی علة آن را نمیدانست تا بجائی رسید که از حرکت و رفتار و در بستر
خوابید اطبا از علاج و معرفه علتش عاجز آمدند طبیبی حاذق بود به بالینش آوردند نبضش گرفت و تأمل نمود گفت اکسیر
از فلان چیز مریض شده یا فلان چیز و همه امراض را بر او شمرد چون بعشق رسید حرکة نبض شدید شد دانست
که علتش عشق است پس تعداد محلات شروع نمود چون بآن محله رسید که معشوقه اش در آن بود حرکة نبض شدة
کرد طبیب گفت کسی را حاضر کنید که کمال اطلاع از آن محله موقفه تامه داشته باشد کسی را آوردند امرش کرد که
و بنات آن محله را تعداد نماید پس شروع بشمردن آنها نمود چون بمحبوبه اش رسید نبض شدید تر از آن
در حرکت شد دانست که محبوبه اش فلانه در فلان محله است پس بطلب او کسی فرستادند که او را بیاورد
و نظیر این در عالم حقیقة نیز موجود است حق تعالی میفرماید انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و چنین روایت شده که جناب خلیل الرحمن در وقت ذکر خدا صدای سینه او یک میل راه
میرفت و سینه اش چون دیگ که بجوش آید بجوش میشد و از جمله حکایات اینست که زلیخا روزی بر کنار غرفه
نشسته بود کنیزش خبر داد که یوسف نزدیک شد گفت ای یوسف کجا اکسیر نور اخیر دم مرا دلیل بود ساعت
و از غایب شد حضرت ایشان فرمود ای زلیخا حال و جمالت چه شده گفت در راه تو رفت فرمود چشمهایت چه شد

لمتبدّ دلا عکذا مهرب   ولا الف تائب قد عرف طریقها   ولکن بلا قلب الی این یذهب
فلو کان لی قلبان عشت بواحد   واترک قلباً فی هواک یعذب   پس از آن دو حالت او رسید که گفتند
محبته آن دختر که تو در منزل من هستی در دل داری و چند سال است که خود را از او پنهان میداری پس منزل را جست
نمودم دیدم که دیده بودم از طلب آن دختر حکایت کردم گفت ای جوان اسیر غم من بیت لیس او را قسم دادم
و یاد گفتم من مهمان توام و حرمت من بر تو لازم است خواهش دارم امروز جوهره را با من بنمائی تا عشق او ترا بیکرد
گفت صلاح او نیست که مرا به بیند بدیدن او مرا مصلحت حال او است من گمان کردم که بجهه است مگر او را
قسم دادم و اصرار نمودم تا اینکه بکراهة اظهار قبول نمود پس گفت پشم بوجه خود و فکر گفت تو برو که ایندار
عقب تو خواهم آمد پس من بتعجیل بجانب آن جوان روان شدم تا از حضور محبوبه اش باو بشارة دهم و با او
در تکلم بودم که آن دختر از خیمه بیرون آمد در دوری بجانب ما آورد و دامنهای خود را بر زمین میکشید غبار بر
اقدامش را باد بهمان سیادت چنانکه شخص او را غبار پوشید بود پس من بجوان گفتم متنبه باش که محبوبه ات
آمد چون نظرش بر گرد و غبار قدم سکینه ضعیفه مصعوق و بیهوش شد و بر رو در آتش فتاد و آتش صورت و سینه
او را گرفت پس آن دختر برگشت و گفت کسیکه طاقت مشاهده غبار پا نداشته باشد چگونه قدرت مشاهده جمال ما دارد
و نظیر این حکایت در عالم حقیقة چنانکه از بعض محققین نقل شده آیه شریفه است و لکن انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی و از جمله حکایات نقل شده در حواب از اولاد ... بعض

علاقمند

۱۰۰

علاقمند بزنی عاشق شده و چنین اتفاق افتاد که پدرش بغزو اصفهان رفت و او را با خود برد و آن جوان سر خود را
فاش نمینمود و محبت را کتمان میکرد چون باصفهان رسیدند شوق او زیاده و آتش فراقش شعله ور گردید روز بروز
و آن جوان رنگش زرد و بدنش نحیف میشد و کسی علة آن را نمیدانست تا بجائی رسید که از حرکت و رفتار و در بستر
خوابید اطبا از علاج و معرفه علتش عاجز آمدند طبیبی حاذق بود به بالینش آوردند نبضش گرفت و تأمل نمود گفت اکسیر
از فلان چیز مریض شده یا فلان چیز و همه امراض را بر او شمرد چون بعشق رسید حرکة نبض شدید شد دانست
که علتش عشق است پس تعداد محلات شروع نمود چون بآن محله رسید که معشوقه اش در آن بود حرکة نبض شدة
کرد طبیب گفت کسی را حاضر کنید که کمال اطلاع از آن محله موقفه تامه داشته باشد کسی را آوردند امرش کرد که
و بنات آن محله را تعداد نماید پس شروع بشمردن آنها نمود چون بمحبوبه اش رسید نبض شدید تر از آن
در حرکت شد دانست که محبوبه اش فلانه در فلان محله است پس بطلب او کسی فرستادند که او را بیاورد
و نظیر این در عالم حقیقة نیز موجود است حق تعالی میفرماید انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله
وجلت قلوبهم و چنین روایت شده که جناب خلیل الرحمن در وقت ذکر خدا صدای سینه او یک میل راه
میرفت و سینه اش چون دیگ که بجوش آید بجوش میشد و از جمله حکایات اینست که زلیخا روزی بر کنار غرفه
نشسته بود کنیزش خبر داد که یوسف نزدیک شد گفت ای یوسف کجا اکسیر نور اخیر دم مرا دلیل بود ساعت
و از غایب شد حضرت ایشان فرمود ای زلیخا حال و جمالت چه شده گفت در راه تو رفت فرمود چشمهایت چه شد

۱۰۱

گفت بگیر از وثاق تو نایافت شد فرمود عشق تو چه شد گفت در سینه ام کماکان باقی است فرمود برهانت چیست
گفت تازیانه است مدت من ده چون تازیانه را گرفت آهی کشید و بر آن دمید تازیانه بسوخت حضرت
آن را از دست انداخت و عنان اسپ بر گردانید و گفت زلیخا فرمایید بیاورید که ای یوسف تو چون مردی مهمانند
و شنفرت نیستی نزدیک چهل سال است که این آتش را در سینه نهان دارم و شنفتی تو و از یادم کردم و از جمله
حکایات این است که در تفاسیر حکایت شده که روزی زلیخا در جناب یوسف غضب کرد خادم
خود را امر کرد که چند تازیانه بر او زند خادم تازیانه بر گرفت و چند تازیانه بر بدن او زد و صدای آنها بگوش
زلیخا میرسید پس بخیال اینکه در بدن آنحضرت اثر تازیانه نماند که مبادا زلیخا تکذیبش کند خادم یک
تازیانه بر بدن آنحضرت زد زلیخا از منزلش بیرون دوید و فریاد بر آورد که دیگر مزن دلم از این
تازیانه متالم شد چنانکه گویا او را نزده مرا زده پس خادم مطمئن شد و کیفیت را به زلیخا عرضه داشت
و نظیر آنچه ذکر شد در عالم حقیقه در بعض اخبار موجود است چنانکه در خبر است که از جناب صادق
سؤال کردند که در بعض اوقات ما را حزنی رو میدهد و در بعضی اوقات فرح رخ میکند و سببش را
نمیدانیم فرمود سبب آن دخول حزن و فرح بر امام است چون طینت شیعیان از طینت آنهاست پس غم
ایشان هم سرایت بر ایشان میکند و محزون میگردند و شعور خود آنها نیست و در خبر دیگر است که سبب آن است
که شخص را احباب و جمعی قائم است که در بلدان متفرقند پس بسبب اینها یا بعضی از اینها فرح آرد

و نفس احساس میکند و مسرور میشود و از برای بعضی حزن رخ میکند و شخص محزون میشود و سبب ظاهری نمی تواند
و در خبر دیگر است که با هر کس ملکی و شیطانی است چون ملک با او نزدیک میشود مسرور میشود و چون محزون گردد
شیطان با او نزدیک شده و این است قول حق تعالی الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة
منه و فضلا و الله واسع علیم و در میان این اخبار منافاتی نیست زیرا که آنچه ذکر شد علامات و معرفات
و ممکن است که از برای شیئی واحد اسباب مختلفه باشد پس هر یک در مورد خود سبب میشوند و اجتماع کل در
مورد واحد نیز ممکن است و تأثر شیعه و مؤمنین از تذکر ایام شریف حضرت سید الشهداء و مهموم بودن
آنها و لطمه آنها را از این قبیل است چنانکه در خصوص مذکور شده بلکه مشاهد و محسوس است و این تأثیر در ایام
مبارک آنحضرت است پس با معرفت و علم بقضیه آن نزدیکتر تأثیر دارد و بدون معرفت نیز موثر است
چنانکه در احادیث است که انبیاء قبل از اینکه آنحضرت را بشناسند و از قضیه او مطلع گردند همینکه
با اسم آنحضرت میرسیدند و متذکر میشدند مهموم و محزون میگشتند و بالجمله محبت را اثرات مذکوره هست و در عالم
شهود و حقیقه هم موثر است چنانچه دانستی و نیز به اینکه عالم حس و شهود آیه و علامه عالم حقیقه است
و المجاز قنطرة الحقیقه و اصطلاح مقتضای عقول و استدلال است به بر غایب و عالم مجاز بر عالم حقیقه نزد
صاحبان عقل و کمال است در غایت کثره و وضوح است و بر شخص مستبصر منقصر روشن و هویدا است از خلق
و مقصود خالق ارض و سما از خلق آنها و آنچه در آنهاست استدلال بر حق تعالی است تا بآنها و هم چنین

از خلق مستلذات و مؤلمات مثل فواکه و الوان و غلمان و امثال اینها و حیات و عقارب و آتش و اوجاع
ذکر میکند و اشتیاق و خوف اینها عوض استدلال بر خالق آنها و اکتشاف نعیم و جحیم در آخرت است و عوض
از خلق صفات و مشاعر در بنده استمتاع او از آنها و استدلال بر خالق آنهاست تا به سلب نقایص حد
امکان عبد تأنی شود پس بعلم و بصر و قدرت و سمع و سایر صفات خود بر صفات خالق استدلال نماید
لکن باعتباری که سابق ذکر کردیم مناسب مبادی و اخذ بغایات باشد و بالجمله دنیا و آنچه در اوست دلیل
و شاهد و مرآة معرفه غایب است و اینست که چنانکه در حدیث است که المجاز قنطرة الحقیقه قنطره وصول بان
نشاة و معرفه حق تعالی است و مقصود از خلقت جن و انس نیست مگر اینکه خدا را بشناسند و بر
مخلوقات و بندگی کنند او را و آنچه ذکر شد وجهی بود در حل حدیث و وجه دیگر نیز محتمل است که آن است
که مقصود از خلقت وصول بحقیقه است پس باید مجاز را که ما سوای حق باشد رکون ننموده و هر وقت امری مجازی را
ادراک نماید از آن تجاوز و تعدی کند و ادراک وصول بحق تعالی نماید زیرا که مقصود همین است و مردم
مکلف بوصول آن هستند پس غرض از تشبیه لزوم تجاوز است چنانکه در قنطره است نه تجاوز با اعداد و تهیه
از برای وصول چنانکه در قنطره باید گذشت و وجهی دیگر از شیخ عبد الرزاق کاشی در توجیه حدیث است که
از او حکایت شده که در شرح منازل السائرین گفته عشق لطیف در تلطیف سر و اعداد از برای عشق
حقیقی ادعی است زیرا که آن همومی را اهم واحد میکند و توزیع خاطر و تفرقه از آن قطع مینماید و خدمت محبوب است

میکند و تحمل مشقت طاعت را سهل و آسان مینماید لکن چنین عشق را از غلبه سلطان شهوت جنسیت که دو پایه
کو نیست زیرا که آن وسواس و سعی در تحصیل لذات نفس است و مدح عشق صوری و ذم آن در کلام بعض
عرفا است مبتنی بر این دو نوع است و این وجه تمامیت ندارد زیرا که اگر از عشق، عشق متعلق بانبیاء و ائمه
و صلحا و علما و نظایر آنها را اراده کرده پس آن حقیقه است و غیر حقیقه نیست چنانکه بعد خواهد آمد مگر اینکه
مراد وصول بحقیقه بواسطه آنها باشد و اگر عشق متعلق بنسوان و امارد و امثال آنها را اراده کرده
لفافه را مسلم نداریم و بر فرض تسلیم گوییم این مثل محبت شهویه است و وارد نیاست و بر فرض تسلیم اینکه از وی
الوجه و صبیان و محبت آنها هم چنانکه بواسطه ضم و تقبیل و جماع با آنها از برای استیفاء لذات
از برای مشاهده هم هست مثل جواهر و لآلی و خط خوش و امثال اینها که غرض در آنها محض مشاهده باشد نه کلی
و لبس و امثال آن آنها گوییم شبهه در این نیست که محبت آنها حجاب نداشته بلکه حجاب و مانع از محبوب و عاشق از
وصل او خواهد شد و در مقام محبت باید هیچ چیز حایل میان محب و محبوب نبوده باشد حتی خود محب باید از
میان بر خیزد و فانی در محبوب گردد

گفتم که یکی بخشی بر جان ناتوانم
گفت آن زمان که نبود جان در میانه حایل

پس کلام مزبور تمامیت ندارد و تقلید مذکور علاوه بر سند مسطور ممنوع است پس
حجاب واحد غلیظ مستحکم در حجب و ستر اقوی از حجب متعدده رقیقه غیر مستحکمه است که از رفع اول در کمال
صعوبت و خرق ثانی سهل و آسان است بلکه غایة چیزی که در مقام است این است که عشق را که لطیف باشد

بمنزلهٔ قسم مذموم مانع نمی‌شود و ممنوع هم نیست نه اینکه ممدوح و موصل بحقیقه باشد پس عشق در زنی بر وجه
جمیله اگرچه حجاب است لکن مثل عشق بزن اجنبیه مانع و ممنوع نیست در حدیث است که رسول خدا صلعم
با زوجات خود صحبت میفرمود و همینکه وقت نماز میشد برمیخواست پس گویا نه حضرت آنها را میشناخت و نه
آنها او را میشناختند و بالجمله ممدوح عدم تعلق کثیر بما سوی الله است نه تعلق زیاد که شاغل از محبوب حقیقی شود
بلکه بنده باید شخص او با خلق و دل او در حق متعلق بملأ اعلی باشد و بما سوی الله رکون نکند و محبت غیر او را
در دل نگیرد و الا مذموم است و محبت ممدوحه چنانکه در اخبار هم هست منحصر در حب الله و حب فی الله است و اگر
گفته شود آنچه ذکر شد از تقیید تا اینجا مسلم نداریم زیرا که این مطلب در صورتی تمام میشود که مقصد او نور
بحقیقه باشد و بواسطهٔ آن و کلام مذکور شامل غیر این صورت نیز هست چنانکه مقتضای [illegible] همین است
پس ظاهر نیست که اینگونه امور از مکاید و مصاید و شرک شیطان رجیم بوده باشد که میکشانند او را باین
بیچاره مسکین تا بجایی میرسد و از این راه باو در پیاید [illegible] موجب وصول او بحقیقه است و حجاب را در
او مستحکم مینماید و او را بما سوی الله مشغول میسازد تا اینکه دلت او بالکلیه از حقیقه کوتاه میشود فنعوذ بالله من
الشیطان الرجیم و همزه و نفثه و نفخه و وسوسه و تسویله و مکایده و مصایده و شرکه و اغوائه و استدلال
بحدیث شریف من عشق و کتم و عف غفر الله له و ادخله الجنة تمام نیست زیرا که ظاهر آن محبة الله و کمال
است نه مطلق محبة بلکه احتمال دیگر دارد بنا بر آن بر خلاف مدعا اول است چنانکه عنقریب خواهد آمد و بعد از

اینها و از شاد و نیز دانسته شد که محبت حق تعالی بعبد و عکس متحقق و ثابت است و اینکه اینها متغایران هستند
میگوییم دو قسم دیگر از محبت هست که یا محبت بنده بغیر خدا و یا محبت خدا بغیر او بوده باشد و بعضی چنان گمان
کرده‌اند که محبت عبد بخدا از روی صحت و حقیقی نیست سوای مواظبت بر طاعات بجهة اینکه حقیقت محبت میل
با جانس است و در اینجا تحقق پیدا نمیکند و این درست نیست زیرا که اجماع مسلمین بر اثبات
و وجوب آن عینا منعقد است و آیات و اخبار و ادعیه دلالت بر آن دارد و مثل قول حق تعالی
یحبهم و یحبونه و الذین آمنوا اشد حبا لله و غیر آنها بلکه حقیقت محبت منحصر در آن است زیرا که
هر کاری را رجوع بسوی او است و کل محبان الهیه را الله اقرب باو است طالب دعا ایشان و عبد از حصول باو [illegible]
طالب اقرب و اکمل‌اند و هکذا تا اینکه بمقصود خود که وصل محبوب حقیقی باشد برسند و اما
محبت عبد بغیر حق تعالی پس آن بسیار است و در غایة وضوح و ظهور و کثرة است و از برای هر جزئی
شبهه و خفائی در آن نیست و اما محبت خدا بغیر او پس آن نزد بعضی عبارت از التفات او است
بصفات کمال او و نسبت این تعبیر بصاحب یاقوت و محقق طوسی داده شده و بعضی متاخرین عامه
هندیه بر آن تشنیع کرده‌اند باینکه حق تعالی متصف بلذة و نحو آن نمیشود و مستند این دو قیاس [illegible]
و این باطل است و مخالف با کتاب و سنت است و اخبار یکه افاده نفی تشبیه میکند متظافر است و در
قرآن نیز مسطور است بر نفی لیس کمثله شیء و بعضی از علما اصحاب از این تشنیع جواب داده‌اند باینکه مستند

آنها در این مطلب قیاس باطل مخالف کتاب و سنت که از مخترعات عامه عمیاست نیست و قایلین به تشبیه متمسک
بقرآن و سنت نیستند و این قول قول حکما است و بر آن استدلال کرده‌اند باینکه معنای لذت ادراک ملائم
و وصول بآن است و حق تعالی عالم بذات خود است و ذات خود اینکه اشرف و اکمل موجودات است و این چنین ادراک
پس ادراک ملائم کرده و بالجمله پس سخن از مبادی در جاییکه مستلزم تشبیه بوده باشد و چون نفی تشبیه
و تعطیل و تنزیه حق تعالی از آنها در نظر اعراض در او است و آنچه محقق طوسی و اینجا فرموده از مستثنی
چیزی از اینها نیست لکن احوط و الیق سکوت از اطلاق مزبور است هرچند مستلزم آنچه ذکر شد نبوده باشد
و بالجمله محبة خدا بخود باین تعبیر باعتبار [illegible] در او نیست و همچنین محبت او به بنده پس مرجع اول بعدم
خفاء ذات و صفات او بر او است و ثانی بعدم خفاء کمال بنده بر او و تکمیل او بنده را و تقرب او بخود
و رفع حجاب از او و از لوازم و نحو اینها است چنانکه پیشتر هم ذکر شد و باید دانست که محبت از طرفین یعنی
محبة محب مستلزم محبت محبوب است و این مطلب بتجربه واضح است بلکه از نصوص و کلمات نیز مستفاد میگردد
چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که [illegible] مدل خود از صاحب خود را
الکافی [illegible] که از نشاء [illegible] حادث شده و در خبر دیگر است که صحابی ابن حکم [illegible] شنیدم که از
جناب ابی عبد الله سوال کرد که مردی میگوید ترا دوست میدارم چگونه بدانم صدق مقال او را علوم کنم
فرمود که دل خود را امتحان کن اگر تو او را دوست میداری او هم ترا دوست میدارد و در خبر دیگر است که عبد الله بن [illegible]

ابی عبد الله عرض کردم که بسا میشود شخصی را دوست میدارم پس آنحضرت فرمود سزاوار است که او هم ترا دوست بدارد
در مورد است میگوید دل خود را سوال کن زیرا آنچه از برای تو در دل او است [illegible] بتحقیق [illegible]
اعلام نمود مرا بآنچه در قلب تو از برای من است و در خبر دیگر است [illegible] حضرت [illegible]
عرض کردم مرا [illegible] فرمود [illegible] میکنم پس [illegible] کردم و گفتم
حضرت شیعیان خود را دعا میفرمایید [illegible] از شیعه او هستم پس عرض کردم نه فرمود [illegible]
[illegible] میگوید گفتم اینکه [illegible] از جمله شیعیان توام و تو البته شیعیان را دعا خواهی فرمود [illegible]
دیگر [illegible] عرض کردم [illegible]
[illegible]
از [illegible]
بعضی از اینها ذکر شد پس تلازم مزبور مقتضیه اعتبار و حکمة است و تجربه معلوم است لکن در بعضی مقامات [illegible]
نباید منافات [illegible] هرگاه دو نفر عدو یکدیگر را دوست دارند پس مقتضای تلازم مزبور این است که [illegible]
و در این صورت لازم میاید که او محب عدو محبوب خود باشد و این با محبة منافات دارد چنانکه خواهد آمد
و جواب از آن اینکه در همه مقامات ملازمه و [illegible] نیستیم پس چون که لازم است اینکه عدو [illegible] مبغوض
محبوب را محب مبغوض دارد چنانکه محبوب و متعلقات او را دوست میدارد [illegible] نه ملازمه [illegible]

باتلازم و قرب میان محب و محبوب بعید نیست بلکه بر فرض تحقق اختصاص بهایی موجود داره خاصه در صورت
اتحاد محب و محبوب متلازم و قرب محکم است و از این قبیل است حال شیر و شکر زیرا که هر دو از یک منزله اخص است
چنانکه در حدیث است که علی خیر البشر من ابی فقد کفر و الدعلامه در روح الایمان که در اکثر احادیث
جمود در حجیبان شده و بعد از آن که عشق بنفس خود در که اهل البیت علیهم السلام اختیار نمودند ایشان و اشخاص
بر است و بعد از آن معتقد و موجب آن است که آن دو بزرگوار از نور واحد خلق شده اند در روح آنها یا ولایت ایشان
یکی است و دوستی منتقل بر است و غذا داده او را در بدن خود و پرورش نموده در حجر خود و از این جهت است اخبار
اخبار بسیار وارد شده که در روح کودکان است که در هر مکان کرده محبت نموده است و عار را دوست داشته دارد
بعضی چنین مرقوم به این مطلب با جمله دیگر شد معتقد شده چنانکه در کتاب مرسلا از آنحضرت روایت کرده
فرمود من و علی ابن ابیطالب از نور واحد خلق شده ایم پس محبت من محبت علی و مبغض من مبغض علی است و ایشان چنین
در اخبار کثیره است که حضرت امیر رایة و علامت ایمان و کفر و نفاق است پس کسی که میان خود اظهار
ایمان کند و مبغض او باشد در واقع کافر و منافق است و در دل او کفر است بر خلاف آنچه به زبان اظهار مینماید
و این جمله در میان صحابه مشهور و متداول بوده که مؤمن و منافق را بحب و بغض آنحضرت تمیز میداده اند
پس محکی نیست که کسی مؤمن و دوست خدا و رسول باشد و حضرت را دشمن دارد و در این مکتب دیگر است که
امیر است که محبان اهل بیت از طینت ایشان خلق شده اند و اعدا ایشان از سجین پس طایفه اول دوست میشوند

وطایفه مبغض و عدو بند و ایمان نخواهند آورد و دوست نمیشوند هر چند که نهان آنها را بزنند چنانکه در حکایت و
اینها چنین اگر چه در صدیقه طاهره و سایر ائمه سطور است لکن چون حضرت امیر قرب بسیاری از کفار داشت و اقارب و اهل
صحابه در میان آنها بودند و کشته شدند و امر معروف و نهی از منکر نموده و از ملامت ملامت کننده خوف نداشت چه در حیات
رسول خدا و چه در ممات لهذا محبت و بغض آنحضرت معیار ایمان و نفاق شد پس هر که مؤمن بود که کفار را نمود
اگر چه پدر یا سایر اقارب او بودند چنانکه از حالات محمد ابن ابی بکر معلوم میشود و هر که از طینت ایشان نبود
و اسطه مبغض آنحضرت شد پس کسی که محب او باشد مؤمن است اگر چه پدرش را کشته باشد یا آنکه پسر او را بکار کند یا
او را زجر و منع عاید و کسی که او را دوست ندارد کافر و مبغض آنحضرت است بجهة خبث طینت و بجهة آنکه آنحضرت
اجرا امر معروف و نهی از منکر در او یا کسان او فرموده و این جمله در حضرت صدیقه و سایر ائمه نبود که نظر نمیشد
پس مؤمنان آنها را دوست میدارند بجهة آنکه از طینت آنها خلق شده اند و آنها مهر و مؤمنان فرزند ایشان بود
و بعض فجار بجهة حسن معاشرت ایشان با آنها و لطف و مهربانی که در آنها بود و عدم قتل و زجر آنها در زمان ایشان
و عدم سلطه ید ایشان و امثال اینها دوست ایشان میشدند و از این جهت است که خصائص این جمله بحضرت امیر
در اخبار وارده شده و در بعض فاطمه وارد شده که دوست میدارند آنها مرد فاجر یا اعدا آنحضرت یا ولد زنا اگر چه از
شیطان باشند یا ولد حیض است و اخبار و حکایات مناسبه این مقام بسیار است و منها آنچه ذکر شد مخصوص که به تحقیق
و این معنی اختصاص بزمان حضرت ندارد بلکه در همه زمانها سطور است و تا روز قیامت ثابت است و بعضی دیگر

حق تعالی با منضود کرده و وجه لزوم مذکورات مزبوره لفظ با آنها است و باید که محبت صدیقه طاهره و اولاد اطهار او
نیز لازم است بجهة آنکه ایشان فروع پرستند و وجه آن نیز که امید چنانکه محبت بی نیز بجهة آنکه خدا او را دوست میدارد
لازم است و از این جهت است که خدا در اردو شده از حجیت بیان ملامه و نکم من نعمة و جهت طاعة پس محبت او بجهة محبت خدا باید لازم
و محبت ذریه و آل اطهار آنحضرت بجهة محبت خدا و رسول با ایشان و نعمه و حقوق خود ایشان و حقی نیز لازم است و محبت متعلقات
محبوب آنچه با و منسوب است راجع بمحبت او است و از این مطلب نزد شعرا و عشاق و در عرف و عادت مقرر است پس محبت ذریه
فاطمه از ائمه و غیرهم راجع بمحبت نبی است با عشق نزد علیها از راجع بمحبت الله است بلکه حقیقتا بر دیگر محبت کلی بلکه مؤمنان و غیر آنها
و ما نحبه حسبه لا راجع بمحبة الله است لکن از این حیثیت که آثار او یند چنانکه شاعر گوید بجهان خرم از آنم که جهان خرم
از وست   عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست   و لهذا خواهد آمد که از علائم محبت محبت هر چیزیکه منسوب بمحبوب بود
باشد چنانکه شیوه عشاق مجازی این بوده است و شاعر از آنها گفته   امر علی الدیار دیار لیلی   اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا
و ما حب الدیار شغفن قلبی   و لکن حب من سکن الدیارا   و دیگری گفته   احب دیارا سار فیها جمالها
فکیف بدار دار فیها جمالها   و اینکه بعضی محبت خدا به بنده را از جهت محبة مؤثر با آثار گفته اند و در حقیقه راجع
بمحبة بخود است چنانکه از شیخ ابو سعید ابی الخیر حکایت میکنند که وقتی قاری نزد در پیش او خواند یحبهم و یحبونه فرمود لا یحب الا نفسه
و محقق سبزواری در اسرار الحکم بعد از ذکر این مطلب مسطور نماید اگر چه علما علم حروف از میم حمد و ریع عدد است و عدد دادم
و حروف مقطعه یحبهم و یحبونه بعدد دوازده تن است لکن منظور شیخ السکه آن کامل فانی در خدا است و هر است از اینها

و صفات او پس گویا خود او محبوب خود او است تمام شد کلام محقق مزبور پس محبت شیئی مستلزم محبة آثار آن شیئی است
که هر که شیئی را دوست بدارد آثار و حق تعالی چون خود را میخواهد آثار خود را میخواهد و در حدیث شریف ان الله جمیل یحب الجمال
اشاره بآن شده و این مطلب بسی واضح است که از شیئی و متعلقات آن هر چه تعلق آنها بآن شدت است محبت باید بیشتر
باشد بجهة آنکه محبة محبوب بآن شدت است و عداوت نیز با شدت تفاوت میکند چنانکه در اخبار وارد شده
من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و هم چنین در حق صدیقه طاهره رسول خدا فرموده من اذاها فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله پس محبة ائمه طاهرین از احادیث معلوم شد و هم چنین محبة مؤمنان و سایر آثار و مخلوقات تحقیق
که هر یک را حد و مقدار چه است و تفصیل این مطلب در مقام خود نفس داده بر وجه کامل خواهد آمد انشاء الله و دوم
بدانکه محبة را درجات و مراتب است و هر یک آثاری دارد و شیخ جزائری در انوار حسینیه تعاریفی برای محبة ذکر شده
تصحیح فرموده و حصر مراتب آن نموده میگوید این تعاریف مختلف است و آنها از جهة تعدد مراتب و درجات
حب است و مراتب مزبوره منحصر در پنج مرتبه است اول آنها استحسان است که تولد آن از نظر و سماع میشود و طول
فکر در محاسن و صفات جمیله محبوب قوت میگیرد دوم مودت است و آن میل بمحبوب و التذاذ بشخص او و ائتلاف
روح با او است سیم خلة است و آن عبارت از تمکن محبة محبوب از قلب محب و انکشاف اسرار او است
چهارم عشق است و آن افراط در محبة است تا آنکه عاشق از تفکر در معشوق وجود او خالی نمیماند و از خاطر او خارج
نمیشود و بدین واسطه نفس او از استخدام قوای شهوانیه بر تکه نفسانیه مشغول میگردد پس از طعام و شراب و خواب

انقطاع حاصل نشاید بجهة عدم شعور و عدم استقرار دماغ بحجم وله است و لکن نیست صاحب قلب عاشق باینفت بمقصود غیر
صورت معشوق در نفس او رخ نمی‌شود مگر باو تا اینجا کلام سید مزبور بود و والله علامه در افقه استحسان ارباب
مراد قدح و ایراد در مطمح نظر مطلق استحسان [illegible] میگویند مادام که مبادی آن شیئی حاصل نشود مگر اینکه قایل بتلازم
حسن و استحسان شویم و بگوئیم این مطلب از باب تسامح در ذکر مقدم مقام لازم است یا اینکه بگوئیم در تعریف [illegible] بلوازم
حاصل شود وقت مجرد نیست لکن تلازم مزبور ممنوع و منتفی است چنانکه واضح است یا اینکه گفته شود مراد با استحسان
استحقاق است صورت مبادی باشد و این هم رفع ایراد نمیکند زیرا که از اشعاری مراد در کلام او نیست پس حق آنست که
جمیع مراتب حب عبارت از میل و واسطه میان محب و محبوب است چنانکه سید مزبور هم اینکه پیش از کلام مذکور
تصریح بآن فرموده گفته است حب میل طبیعی است بشیئی که از آن لذت برده شود پس اگر آن میل قوه گیرد و متاکد گردد
او را عشق میگویند و بغض عبارة از نفرة طبع از شیئی است   پس اگر قوی شود آن را مقت گویند و غیر او هم با او
در این مطلب موافقت کرده اند لکن این مطلب تمامیت ندارد زیرا که میل را توقف حب بآن میشود اعم است از میل طبیعی
و غیر مشعر حب عبادات نفسیه و حب بر بعض [illegible] و دفع این ایراد ممکن است با اینکه بگوئیم این مطلب محمول
بر متعارف میان عامه مردم است یا اینکه بگوئیم جاری بر غالب بر اشیاء است یا اینکه گفته شود مبادی حکم عقلا تابع
شود و گاه که طبع آن مرتفع نگردد آن را [illegible] و هو اول العلوم [illegible] خالی از وجهی نیست و [illegible]
در نهایت متانت و لطافت است پس شارب [illegible] مادام که کراهة نفس از آن مرتفع نشود [illegible]

مطالب را تا بنماز و لقاء مصطفاه ملتفت شود سبب نازش [illegible] گویند و قاصر گویند محبت شیئی تارة بواسطه کمالاتست که در وجود
آن شیئی است و طبع ما آن را مایل است و تارة بعوض است پس میشود خود آن شیئی معوض متحقق باشد چون وسیله
وصول محبوب میشود و طبع ما با او میل کرده و هم چنین است حال در بعضی [illegible] که شیئی خود محبوب متحقق است و
چون موجب وصله معوض میشود طبع از آن کاره میشود پس مثل عبادات نقلیه و شرب دوا [illegible] تا اینها
خود محبوب متحقق نیستند لکن چون موجب لقاء داور و اکر وصول محبوب حقیقی بدن و امثال اینها میشوند طبع
با آنها مایل میشود و در حقیقه راجع بمحبة غائیه و مقصود اصلی است نه وسیله پس خود آنها نفعه محبوب نیستند و محقر
سید الحکما خواهد بود با نیت تعبیر بعنوان تصحیح کلام سید مزبور نموده با اینکه بگوئیم مقصود او از آن کلام محبة
اصلیه است نه عوضیه مرجع آن محبة غائیه است بلکه بسا حبت محبت متحقق میشود و شخص را ابداً میل بآن
شیئی نیست و بکراهه حرکت میشود و بجهة وسیله بودن محبوب [illegible] است و با جمله پس با اولاً نفی تحقق حب مینمائیم و ثانیاً
بالتسلیم تحقق نفی سید الحکما را مسلم نداریم در هر صورت کلام سید مذکور از قدح خواهد بود و ایراد بر او متوجه است
چنانکه محقق کردن حسن با خود در استحسان از مراتب حب قرار داده بر ملا [illegible] بحث اول نرسید قطع ایراد
مدفوع است و در این صورت عدم استحسان از مراتب حب قرار دارد بلکه بر هر تقدیر استحسان با خود است و اخذ آن
در درجه اولی مستلزم اخذ در درجات باقیه است یا اخذ آن در آنها سبب استقلال افاده این مسئله محبة
فرع ادراک است و هم چنین است اخذ سید دیگر آن را در اینجا استفاده میشود مراتب بعض بر عبادات متحقق نشود

بجهة فقدان شعور و در آنها چنانکه در معراج السعادة بآن تصریح فرموده لکن درست نیست بجهة اینکه کل موجودات در
کمال محبة منغمسند و جمیع آنها را طاعة و تسبیح است و حقتعالی را تنزیه مینمایند از شایبه نقص بلکه خود اقرار بمعبودیت
معبود برای او دارند و امر او را اطاعت مینمایند و موجب شعور و ادراک خود مطیع و منقاد هستند و همه تسبیح حق تعالی
گویند لکن تسبیح آنها را ما نمی فهمیم بلکه از برای هر یک از آنها ادراک و شعور و شبه عقل است و از این جهة است حقیقتاً
در آیه شریفه و ان من شیئ الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بضمیر عقلا تعبیر فرموده و نسبت تسبیح تنزیه را
و تنزیه نوع اگاهی بمعرفه است و اگاهی فرع ادراک و شعور است [illegible] علم عبادات لحق سبحانه و تعالی علم
عبارت از علم بشیئی و عدم علم بعلم است نه علم ترکیب که علم و علم بعلم بلکه علم بمعلوم باشد و قرائن لا تفقهون در
آیه بضمیر غیبت اشاره بآن است والله یعلم   هر غنچه را از حمد تو جزو لیست در نعت   هر خار میکند بزبان ثنای تو
و باید دانست که محبة را از جهتی دیگر بسوی آنچه ذکر شد تقسیمی دیگر است زیرا که شیئی محبوب یا از محسوسات بحواس
ظاهره است یا بغیر آنها و بر این تقدیر یا ادراک آن بحواس باطنه میشود یا بقوة عاقله و نفس ناطقه و اول
این اقسام اضعف و اخیر اقوی و اوسط متوسط است پس اول مثل صور جمیله و اصوات حسنه و اطعمه لذیذه و امثال
نعیم و سایر ملموسات ناعمه و بوهای خوش و حظوظ [illegible] و نظایر آنهاست و ثانی مثل صور جزئیه چنانچه [illegible] از اشکال
حسنه [illegible] انتقام از دشمن [illegible] و امثال اینها و سیم مثل حب معقولات و علوم و امور کلیه است و از جمله آنهاست
محبة صحبه [illegible] و معارف حقه و صفات حسنه و اخلاق فاضله و نحو آنها و اول این اقسام اضعف آنهاست که حصول

ثمره بر عقبه و زوالش [illegible] پس استیفاء لذت شد محبة بر طرف میگردد و از این جهة است که عاشق با [illegible]
استیفاء لذات از جود مسرور گرده بجهة دوام محبت چنانکه از مجنون عامری در شرح دیوان حکایت شده که روزی
بر لیلی داخل شد و با او بصحبت مشغول بود که شوهرش آمد پس لیلی او را در زیر جامه‌های خود پنهان کرد و چون
شوهرش رفت او را از زیر آورد پس باز کفت در زیر جامه‌های من چه دیدی گفت [illegible]
و کور بیرون آمدم و مجنون چشمهای خود را بهم گذاشته بود که نظرش بر بدن لیلی نیفتد پس استیفاء لذت
و انقطاع محبت حاصل [illegible] میشود چنانکه مشاهد و مجرب است و بآن تصریح هم کرده اند و چون عاشق [illegible]
از استیفاء لذت میهراسیدند که زایل شود و از این مطلب معلوم میشود در محبة صوری [illegible] تا استیفاء لذات است
و با تحقق آن زایل میگردد چنانکه بیش هم اشارت بآن شد و اظهار اینکه حسن صورت کمال است و انسان طالب
آن را دوست میدارد بجهة کمال [illegible] در او دیده [illegible] سایر کمالات بعنوان [illegible] لکن تا کنون [illegible] شده
که شخص خط حسن یا صورت حسن را بجهة دوست دارد محبت او بعشق رسد و جواب [illegible] عقل [illegible] و ملکه او را
زایل باید پس این میشود مگر با [illegible] مقصود اصلی چیزی دیگر است از قبیل نکاح و تقبیل و حصول لذة و نحو آنها
و از این جهة است که با حصول اینها محبة زایل و منقطع میشود و این نوع محبتها نیست مگر از [illegible]
[illegible] از ذکر او غافل شده اند [illegible] در آنها محبة غیر خود را [illegible] چنانکه در اخبار است [illegible]
این حلقه [illegible] باید که حسن صورت یا [illegible] بدن و نحو اینها سبب عشق و دین و دنیای خود را [illegible]

ادنیه و دار عقبی و محبوب حقیقی منقطع کردد حضرو اه الله خیرا مینا و حضرو حضر از آنها که بینند در عمرها خود را
در تصحیح اعمال و صنایع آنها صرف بنمایند و صحائف و اوراق کثیره را از احوالات آنها پر میکنند و سیاه
مینمایند و حال آنکه آنها فاسق بلکه مشرک و کافر بند هر از خود اعتذار خود قرار داده اند اینها نیست که
تضییع عمر شریف عزیز و آنکه در احادیث وارد شده که حضرت رسول صلعم فرموده من عشق فعف فمات ادرک
الجنة و هم چنین حدیث دیگر که ابن عباس روایت کرده از آنحضرت که من عشق و کتم و عف غفر له و ادخله
الجنة تصحیح اعمال آنها نمیکند و حمل این دو خبر بر عشق عفیف و خبر کیه سابق ذکر شد بر محبة جهته استیفا
لذة چنانکه مصنفین کرده اند و عمل بر این دو خبر نمیکند زیرا که حسب این مضمون متحد شده و بر خلاف ... آنها
اول دو در ذم عشق فاسد مستفیضه است پس مقصود از این دو خبر نه آنست که آنها فهمیده اند بلکه بعضی از آنها اینست که
نظر بر صاحب حسن افتد یا آنکه وصف او را بشنود و عاشق او شود و شایق تر در کمال محبوب حقیقی از آن عشق عفاف
ورزد و این شرک را ترک نماید و از دل ازاله کند و بر نفس خود تجدید توحید نماید مستحق بهشت میشود پس اگر بمیرد
در حضر بهشت جون شد و هم چنین اگر عاشق شود و محبة متوطنه کمی پیدا نماید و کتمان آن کند و از آن عفاف ورزد
و این شرک را ترک نماید و از دل ازاله کند و بر نفس خود تجدید توحید نماید مستحق بهشت میشود پس اگر بمیرد در حضر بهشت
و هم چنین اگر عاشق شود و محبة متوطنه کمی پیدا نماید و کتمان آن کند و از آن عفاف ورزد و دین و دنیا خود را با خطر
ترک نماید آنچه را که در دل او حاصل شده خدا میامرزد و محمول است مقصود از عشق محبتیه که کتمان آن کند

جایتی

چنانکه سابق هم اشارت بآن رفت و ما علیه از پس جیب محبة مستنه اگر مثل خلوط با شهوات حیشیه بوده باشد ضرر ندارد و اگر هم
او طار ک و نفس از آن است زیرا که غالبا مرجع آن محبة صاحب آنها میشود و بسبب شهوة بهیمیة و امثال متولد
و غفلت از خالق بالمرة پس آن از شرک نباشد از اعظم موجب و اکبر موبقات است اعاذنا الله منها و من سایر نقصها
پس محبة غیر حق تعالی از جنس آن شرک است و غیر از بعد و حرمان از وصل محبوب اثری ندارد و حال آنکه این محبة
باعث وصل محبوب حقیقی میشود فاسد است و نیستند طائفه که مشرک عبده اصنام که بعبادت آنها طلب تقرب حق تعالی
مینمایند و خدا را ترک کرده و دخول در باب عبادة و طاعة او را از دست داده اند انبیا و اوصیا و اولیاء خیمه
که بر آنها معشوق کشته از نظر افکنده اند و در احادیث و اخبار منع اکید از مقدمات این نوع محبة که نظر کردن
باشد وارد شده و ارشادات و سوال ائمه و ائمه طاهرین با وجود محبة آنها رب العالمین و عشق آنها با وجود آنکه از
دعوات و مخاطبات و مناجات ایشان با او بر ما پیدا بود از احباب و اصحاب ایشان ابدا مسموع نشده که ربط
با جوانی خوش صورت محبة داشته باشند یا آنکه بتقریب عشق دیگری را بنده امر مبتلا باشد متوده باشند یا آنکه محبة غیر
خدا را وسیله محبة او کرده باشند تا آنکه ما را نیز جمله باید ایشان تاسی نمائیم با تصحیح آن کنیم عصمنا الله فی اثر تغیر
فی تیه الضلالة و الاضلال و صرف العمر فی تصحیح خوف الفسقة و کفر الکفرة کی تبقی والدلیل ... انکه اینها ارشد
و معلوم شد که محبة و حبات ... دارد و میکوئیم بعضی مراتب هر نوع منشی و در مرتبه اولین با محبة غیر منافات دارد و بعضی محبة
غیر میکند و با آن جمع میشود ما دام که اقصا در میان آنها بوده باشد مثل محبة دنیا و حرمت محبة فرزند و امثاله

و اعداء ایشان و محبة خدا با محبة دنیا و امثال اینها و مراتب ثلث باقیه با این جمله منافات دارند لکن اگر محبة
غیر را با محبة محبوب نباشد پس اگر رجوع بآن کند منافی نیست زیرا که در نصورت محبة غیر محبوب نیست و آن غیر
از متعلقات محبوب است و عشاق مجازی در نظم و نثر اظهار محبة بمتعلقات محبوب خود نموده اند حتی بقبیله و کلبه
و دیار و سایر متعلقات آن چنانکه سابق اشارت بآن رفت و بعضی از اشعار که مناسب مقام بود نیز ذکر شد
پس فی الحقیقة این جمله از کمال محبة میشود نه آنکه از منافیات آن باشد لکن این در صورتیکه آنها را اهل قرار دهد
و محبوب را اتباع یا آنکه بعید مشارکه باشد در هر که جهت باشند و از اینجا فساد غلات و عبده اصنام
و امثال آنها ظاهر میشود پس آنها محب خدا نیستند بلکه عدو خدا و عدو آنکس اند که در حق آنها غلو کرده اند
و بر لزوم این تبعیة اخبار دلالت دارد مثل خبر نبوی احبوا الله لما ... و اخبار دیگر که در آنها امر بمحبة اهل بیت او نیز
شده بعلة آنکه او از رسول خدا است و امثال اینها چنانکه بر طبق مطلب سابق هم از روی مجامعت محبة غیر با محبة محبوب
باشد در مجاز و حقیقة حکایات و قصص است از آن جمله است حکایت عصفوره با جناب سلیمان که روایت
شده که روزی آنحضرت گنجشکی را دید که بجفت خود میگفت چرا مرا از خود منع میکنی و حال آنکه اگر بخواهم قبه
حضرت سلیمان را بمنقار خود میگیرم و بدریا میاندازم پس حضرت از کلام آن گنجشک خندید و هر دو را احضار
بآن گنجشک فرمود که تو قادر باینکه گفتی هستی گفت نه یا نبی الله لکن بعضی اوقات مرد توصیف خود نزد زوجه خود میکند
و خود را نزد او زینت میدهد و هر نر که خود را ... میدهد و محب هر آنچه میگوید ملامت کرده نمیشود پس حضرت

عصفوره

عصفوره فرمود چرا او را اکوره راه نمیدهی گفت یا نبی الله او محب نیست دروغ میگوید محض ادعا است با آنکه
او با غیر من دیگری را هم دوست میدارد پس حضرت از کلام عصفوره متاثر شده گریه کرد گریه شدیدی و چهل روز
تا چهل روز در خلوت کرد و از خلق پنهان شد و خدا را میخواند و دعا میکرد که دل او را از برای محبة خدا فارغ
نماید و محبة غیر مخلوط نکند و در اخبار کثیره قدسیه و غیر قدسیه است که محبة خدا با محبة دنیا جمع نمیشود
چنانکه آب و آتش در یکجا جمع نمیشوند و از حضرت رسول صلعم از ایمان سوال شد فرمود ایمان آنست که خدا
و رسول نزد تو دوست تر از غیر آنها باشند و در خبر دیگر است که لا یدخل قلبه حب الدنیا ان کان احب الیه
من الله و ماله ان سن اجعلی و در روایت دیگر فی تفسیره نیز وارد شده و در عیسویات است که حق تعالی
میفرماید یا عیسی انی اذا اطلعت علی قلب عبد فلم اجد فیه حب الدنیا و الاخرة ملاته حبی و در قرآن مجید
قل ان کان اباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها
و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم
الفاسقین و و الله علامه بعد از ذکر این جمله آیه شریفه در ربوع ایمان فرموده که حق تعالی اهل محبة
بواسطه مجامعة با محبة غیر محمول بر نفی کمال است یعنی محبة آنکه با شراکه ضعیف و ناقص میشود از این جمله
که قول شرکه میکند و اتماز دم احبة خدا و رسول از ما سوای آنها چنانکه در آیه و بعض اخبار است پس این
محمول بر طلب محبة کامله و ایمان کامل است یا بر آنکه در محبة حقیقیه شراکه تمت الا بر سبیل تبعیة زیرا که

توجیه داد آن را باینکه هر نوع از جانب خداست و اینکه او اکراه و اجبار از هر چیز است لازم است پس در هر صورت تجنبه
و عدم تا میل چیز لازم آن است و علاوه آن است اصل واجب باشد و وجه دیگر در جواب جواز آیه آنست که
بگوییم نهایت چیزی که از آیه ادراک میشود آنست که جهت غیر است و این مستلزم عدم محبت غیر نیست و لازم اول است
و آن متحقق است و مستلزم عدم محبت ایمان نیست چنانکه توهم شده پس چنانکه شخص مریض میخورد یا میاشامد
چیزی را که کمال احتراز دارد بجهة اختیار عاجل و غلبه میل نفس بر محبت آن شئ و ضعف محبة و بقاء نفس
و صحت آن و حال آنکه احب نزد او صحت وجود و بقاء نفس است همچنین بنده عصیان میورزد و این منافات
با آنکه حق تعالی نزد او احب باشد ندارد و از آن عدم محبت هم لازم نمیاید بلی با محبت کامله منافات است و عصیان
مستلزم نفی کمال محبت است چنانکه کمال محبت اطاعت و عدم عصیان را لازم دارد و اینجمیع انکار و شبهه نیست و
بالجمله پس مطلق محبت با جنبه یا عصیان جمع میشود و تعبیر در آیه با جنبه الخ که ذکر شده یا بجهت علم حق تعالی است
باینکه عصیان آنها منتهی بکفر است یا بجهت غرض از تشبیه است بر بطلان اینکه بعد از آنها شناخته دارند باینکه
امور مذکوره نزد ایشان از خدا و رسول احب بوده باشند و در عصیان با جنبه موجب لوم و توبیخ است اگر بسبب غفلت
شقاوت باشند و اما اگر بسبب عدم محبت و ایمان باشد پس آن عصیان کافر است و در آیه شریفه قرآن کریم
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشاره بآن شده پس غرض کمال محبت و بیان آنست که با عصیان ضعیف و ناقص
است و از اینجهت است که در جواب وارد شده که اقوی بکدره از ایمان با الله است پس کمال محبت مستلزم

و عدم عصیان است و عصیان محبوب موجب نقص محبت و ایمان و ضعف آنها است و با محبت غیر از اهل
و اولاد و کفر آنها اگر چه بقدر هم باشد منافی نیست و اما ایثار رضای غیر محبوب پس آن هم مستلزم انتفاء آن نیست
بلکه موجب ضعف و نقص محبت و از غلبه شقاوت و امثال آن است لکن ممکن است ... در اعداء الله سطوت نیست
زیرا که نقص آنها لازم است و محبت آنها با محبت الله جمع نمیشود اگر چه بقدر سر سوزنی باشد هم چنین با محبت رسول
و اوصیای او و افعال انبیاء و اوصیاء با کفار از قبیل شفقت است نه محبت و این شفقت بجهة حسن ظن است در بابها
هر چند بی ثمر است استغفار جناب خلیل از برای آزر منافی با این مطلب نیست چنانکه آیه شریفه بآن ناطق است
وما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم
لاواه حلیم و از این قبیل است افعال حضرت رسول و دعای آنحضرت قوم خود را و افعال حضرت امیر المؤمنین
و جناب امام حسن که میشنیدند و ملاطفات آنها با اعادی و در کربلا و غیر پس اینها بجهة ظن خیر است که بآنها داشتند
و بدیهی البطلان است که جمیع ظاهر شد و اظهار رفته میشدند از آنها ... مصیبته و در بعض موارد بجهة اتمام حجت بوده
محبت رسول و اوصیاء آنحضرت و عترت طاهره و اولاد خود پس آن بجهة خداست که در این صورت راجع بمحبت الله است
یا اینکه میگوییم این محبت در ضمن محبت الله مضمحل است یا میگوییم شفقت است مقتضای طبیعت بشریه نه محبت حقیقیه و محول
بر یکی از این دو وجه است آنچه روایت شده که روزی جناب امام حسن از حضرت رسول سؤال کرد که دو محبت در
یکدل جمع میشود یا نه فرموده نه عرض کرد پس مرا دوست میداری فرمود بلی گفت مادر مرا دوست میداری فرمود

بلی گفت پدرم را دوست میداری فرمود بلی گفت خدا را دوست میداری فرمود بلی عرض کرد چگونه است که این
محبتها در دل شما جمع شده و حال آنکه خود فرمودید که دو محبت در یکدل جمع نمیشود فرمود محبت شما راجع بمحبت
خداست پس حب خدا در قطب دل است و محبت شما مثل خطوط است که دور آن است پس این محبتها کلاً راجع بمحبت
واحده است و آن مهر و اینها تا چند جانکه بعقوة ... در حدیث هم فرمود محبت خدا در قطب دل است و محبة شما مثل
خطوط است اشاره بآن فرموده و در روایت دیگر است که حضرت امام حسین از پدر بزرگوارش همین مطلب را
سؤال نمود فرمود قول تو در آن جهت گفت هرگاه مخیر کنند ترا میان کشته شدن من و ترک ایمان کدام یک از
آنها را اختیار خواهید فرمود فرمود قتل را اختیار میکنم عرض کرد پس با نیمه در این صورت محبت نیست بلکه شفقت است
پس حضرت او را تحسین فرموده و او را دعا کرد پس علامت محبت آنست که هرگاه محب را مخیر کنند میان محبوب و غیر او
غیر نماید پس علامت شفقت ایثار غیر و علامت محبت ایثار محبوب است و از اینجا است که مسالمین ائمه طاهرین ترک آنها
نکنند هر چند تمام دنیا را بآنها بدهند یا کشته شوند و اگر چه در بعض اوقات بواسطه غلبه شهوت معصیة از ایشان سر زند
و علامت محبت کامله ایثار محبوب و رضای او در قلب و عمل و تسلیم و اطاعه او است چنانکه در آیه شریفه قل ان کنتم
تحبون الله الخ اشاره شده و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که گریه حضرت رسول بر ولد خود ابراهیم شفقت و رحمة
بر او است و از اینجهت بود که حضرت فرمود عدم بکاء از قساوت قلب است و هم چنین آنحضرت رحمة است از برای
عالمین برحمه عامه و شفقت تامه لکن دوست نمیدارد آنحضرت مگر مؤمنین را پس نفی محبت در بعض موارد محمول

بر نفی کمال است

بر نفی کمال است و کاهی مراد از اراده شفقت و رحمت و ایثار محبوب و حیثیه او از لوازم محبت است معلوم که اینکه برسد ابتدا
عالیه و بالجمله پس محبت مستلزم ایثار محبوب بر غیر است پس هر یک ضد آن دیگر است مثل آب و آتش از
از اینجهت است که وارد شده که حب خدا و حب دنیا در یکدل جمع نمیشوند بلکه اجتماع آن ممکن نیست زیرا
که محبت هر یک مستلزم ایثار او بر غیر است پس هر یک ضد آن دیگر است مثل آب و آتش و از اینجهت است که وارد شده
که حب خدا و حب دنیا در یکدل جمع نمیشوند و همچنین حب دنیا و حب آخرة پس این دو هرگاه جمع شوند یکی
از آنها مراد از آن ایثار رسنده شفقت است و الا ... محبت است بلا تابع و اصلی جمع میشوند و هر دو محبت
در جمع اول بدو تقسیم میشود پس تعدد و تنافی در میان نیست چنانکه ذکر شد و بدیهی البطلان است که در جواب حب
و حب فی الله ذکر شده لکن این در صورتیست که غیر مبغوض و عدو محب نبوده باشد که محل شفقت و رحمت نباشد
و نقض محبت لازم آید و در صورتیکه غیر مبغوض نباشد شفقت و رحمت عیب ندارد و اگر چه لله نباشد و این دو
با محبت الله جمع میشوند لکن محبت منتشره در جمیع آنها هم بآن نمیشود و هر چند آن حبیب و آنها تا مستند حق سبحانه
اذن بآنها فرموده بجهة اینکه نظام امور و تربیت عباد موقوف بآنها است لکن هرگاه که بحد محبت رسد مذموم است
و مستلزم نقص محبت الله و ایثار غیر بر او است پس ایثار محبت او لازم و واجب و عصیان او غیر مشتق با محبت او است
و محبت غیر بجهة او عین محبت او است پس در اینصورت حب ... و اولاد و اموال و اقارب و اخوان محبت
عرض ... حج حق تعالی است و در جواب است که هر که کسب کند و لقمه رد کند بهتر است از آنکه تمامی حج بجا آورد از

از برای عداوت دیگری ترک کنند و برادر اتفاق کنند و هم چنین شفقت و رحمت را از برای خدا باشد بلا عوض
و غرض لازم و در آنها هیئت را آنها را صید قرار دهند و بعضی معوض و کامل در محبت و بعضی غیر از آن از خدا
نباشد و خلوص از برای خدا لازم و در محبت و این مرتبه درجه اصفیا است تا اینکه میرسد باعلا مرتبه محبت
حضرت صادق ع میفرماید حب الله اذا اضاء علی سر عبد اخلاه عن کل شاغل و کل ذکر سوی الله والمحب اخلص
الناس سرا لله واصدقهم قولا واوفاهم عهدا وازکاهم عملا واصفاهم ذکرا واعبدهم نفسا تتباهی الملائکة
عند مناجاته وتفتخر برؤیته وبه یعمر الله بلاده وبکرامته یکرم الله عباده ویعطیهم اذا سئلوه بحقه ویدفع عنهم
البلایا برحمته فلو علم الخلق ما محله عند الله ومنزلته لدیه ما تقربوا الی الله الا بتراب قدمیه وقال امیر المؤمنین
حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق ونور الله لا یطلع علی شیء الا اضاء وسماء سحاب رحمته ما ظهر من تحته شیء
الا غطاه وریح الله ما تهب فی شیء الا حرکته وماء الله یحیی به کل شیء وارض الله ینبت منها کل شیء فمن احب الله اعطاه کل شیء من الملک والملک
وقال النبی ص اذا احب الله عبدا من امتی قذف فی قلوب اصفیائه وارواح ملائکته وسکان عرشه محبته لیحبوه
فذلک المحب حقا طوبی له ثم طوبی له وله عند الله شفاعة یوم القیمة و در حدیث دیگر فرموده المحب فی الله محبوب الله
فی الله حبیب الله لانهما لا یتحابان الا فی الله قال رسول الله ص المرء مع من احب فمن احب عبدا فی الله فانما
احب الله ولا یحب الله الا من احبه الله قال رسول الله ص افضل الناس بعد النبیین فی الدنیا والاخرة المحبون
لله المتحابون فیه وکل حب معلول یورث بعده فیه عداوة الا هذین لانهما من عین واحدة یزید ابدا ولا ینقص

قال الله عز وجل الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین لان اصل الحب التبری عن سوی المحبوب وقال امیر المؤمنین ع
ان اطیب شیء فی الجنة والذه حب الله والحب فی الله والحمد لله رب العالمین وذلک انهم اذا عاینوا ما فی الجنة من
النعیم هاجت المحبة فی قلوبهم فینادون عند ذلک ان الحمد لله رب العالمین و از این دو روایت و احادیث اکثر از آنچه
ذکر شد ملکه کل ظاهر میشود و از حصر محبت ممدوحه در حب الله و حب فی الله و ایجاب تبری از غیر محبوب و از لوازم
عدم محبت او است و بطلان عشق مجازی و عقیده مصنفین ظاهر میشود چنانکه ذکر شد پس عشق مجازی موجب عداوت
و در روز حسرت و ندامت است و هم چنین است سایر محبتها که از برای غیر خدا باشد و قول حضرت امیر المؤمنین ع
در حدیث اخیر و الحمد لله رب العالمین محتمل است که عطف باشد پس معنی این میشود که اطیب و الذ در بهشت سه
چیز است حب الله و حب فی الله و حمد خدا و ممکن است استیناف باشد لکن ظاهر اول است بقرینه فقره اخیره که تعلیل
آورده اگر چه محتمل است که آنکه علت از برای تفضیل او باشد حمد را از دو مذکورین را چنانکه در بهشت
ز دیگران محبت حاصل آن دو امر در قلوب ایشان حمد خدا میکنند و الله العالم المحمود و المشکور و فصل از تمام آنچه
ذکر شد معلوم شد که محبت اقسام دارد و بعضی از آنها محبوب و بعضی مبغوض مینمایند و هر حبی محبوب ممدوح نیست و بسیاری
از آنها حب خدا و حب رسول و ائمه و انبیاء و سایر حجج الله است و اینکه حب سلمان و ابوذر و عمار و امثال ایشان
نیست فنا و تصلیه که البته نیز معلوم شد پس محبوب یا شرعا و عقلا مستحسن است یا غیر مستحسن و ثانی مذموم و اول
محبوب است چنانکه در سایر صفات نیز حال بدین منوال است و محتمل است که محبت سابقه نیز باشد مثل محبت اولاد

و اقارب که مقتضای طبیعت بشریه است چنانکه امثال اینکه آن نیز از مستحسنه باشد میرود و بر تقدیر تفصیل
تقسیم و تحقیق آن محتاج بیان امری است و آن اینکه در علم اخلاق مقرر است که اخلاق فاضله و صفات
محموده صفات معتدله متوسطه و اخلاق مهذبه است و آنچه در طرف افراط یا تفریط بوده باشد مذموم
و از اخلاق ردیه است و اصول صفات حسنه چهار است و حصول آنها از تعدیل و تهذیب قوای اربع که قوه
شهویه بهیمیه و غضبیه سبعیه و عاقله خیالیه شیطانیه و عاقله ملکیه بوده پس شهوت معتدله مستحسنه عقلا یا
شرعا را عفت گویند و مفرط آن که موافق مقتضای عقل یا شرع نباشد شره است و مفرط که ترک آن
بالکلیه باشد حتی آنچه را عقل یا شرع حکم بحسن آنها کرده است خمود است و غضب معتدل مهذب شجاعت
و مفرط تهور و مفرط جبن است و عاقله معتدله مهذبه عدل و مفرطه ظلم و مفرط ذل و بدغیرتی است
و عاقله معتدله حکمت و مفرطه جربزه و مفرطه بلادت و بلاهت است پس کل صفات حسنه مندرج در چهار است
و این چهار منشاء و مصدر بقیه آنها است چنانکه منشاء و مصدر اخلاق سیئه و صفات مذمومه دو طرف افراط
و تفریط آنها است پس حکمت مصدر فطانت و فراست و حسن تدبیر و توحید و نحو اینها است و شجاعت مصدر صبر و علو همت
و حلم و وقار و نظایر آنها است و عفت سبب کیاسه و حیا و امانت و طلاقه وجه و امثال اینها است و جربزه مصدر
مکر و حیله و نحو آنها است و تهور مصدر کبر و عجب و نحو آنها است و جبن مصدر سوء ظن و جزع و
دنائت است و امثال اینها و شره مصدر حرص و حب جاه و بخل و اسراف و ریا و حسد و نحو اینها است و خمود منشأ

قطع نسل و ترک ماکولات لذیذه و ریاضتهای فاسده و کسالت و نحو اینها است پس مستحسن از این صفات سبیل
قوای مذکوره است و آنچه عقلا یا شرعا سزاوار و جایز باشد و مذموم استعمال در خلاف است و تعطیل آنها
نیز مذموم است پس استعمال قوه عاقله فکریه در معارف حقه بقدر یکه لایق باشد از حکمت است و ممدوح است
و در ایجاد آن مذموم و از جربزه است و تعطیل آن بلادت و بلاهت است و استعمال قوه غضبیه در موافق عقل یا شرع
کما و کیفا شجاعت است و در آنچه عقل یا شرع حاکم با حتراز از آن باشد تهور است و تعطیل و عدم استعمال آن
در آنچه شرعا یا عقلا واجب است مثل جهاد با کفار و شیطان و نفس جبن است و هم چنین است حال در سایر صفات
مذکوره پس شرع بر صراط مستقیم و در وسط طریق و سواء صراط مستحسن و تجاوز از آن در طرف افراط و تفریط
مذموم است و اینکه مشهور است که جبن را در مقابل شجاعت و شره را در مقابل عفت و جور را در مقابل عدالت
و جهل را در مقابل حکمت گرفته اند کلامی است ظاهری و تحقیق آن است که ذکر شد و بر این تقدیر صفات مذمومه
هشت است که در مقابل چهار صفت ممدوحه است که اصول صفات مستحسنه اند و ما عدای آنها در آنها مندرج است
چنانکه صفات مذمومه کلا مندرج در این صفات هشتگانه است و بعضی محققین رجوع صفات مستحسنه چهارگانه را
به و صفات مذمومه هشتگانه را به شش کرده اند و وجه آن این است که عدالت انقیاد قوه عامله است
از برای قوه عاقله است در جمیع تصرفات آن از خیر یا شر که متعلق بود به عاقله و به قوه غضبیه یا شهویه است پس
جمیع صفات حسنه با کمال قوه عاقله است آن قوای ثلثه دیگر را بر وفق عاقله و حصول فضیلت از آن

سه بواسطهٔ عاقله موجب نسبتهٔ عاقله نیست با اینکه مصدر آنها یکی از آن سه باشد چنانکه مصدر صفات رذیله
نیز یکی از آن سه است در جائی که عاقله منقاد و عاقله منزوی باشد و از این رو این نیز در صورت مقابله نسبت داده
نمیشود ملکه نسبت آنها با آن سه یکی دیگر است پس کل فضایل مستند به این سه است با اتفاق و عاقله از برای عاقله
و تعلق آنها بقوای ثلث و بواسطهٔ عاقله میشود و کل رذایل نیز متعلق با آنها است و بواسطهٔ عاقله با عدم انقیاد آن
از برای عاقله و این توسط موجب است و آنها بواسطه نیست ملکه نسبت متعلقات و مصادر آنها است
پس عاقله در استعمال قوای ثلث و آنچه در تحت آن مندرج است با عاقله علی الدوام معارض است پس اگر بر آن
غالب شد و ملائکه رحمه را تسلط حاصل آمد فضایل و خیرات حاصل میشود و اگر آن مغلوب شد و عاقله را غلبه نمودند
و جنود شیطان تسلط یافت رذایل و شرور حاصل میشود پس کل فضایل مندرج تحت این فضایل ثلث است
و حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و تفصیل اقوای ثلثه ... مندرج تحت ... است که
متعلق بآنها بر قوای ثلث است و این متعلق به یکی از آن سه یا به دو یا هر سه است متعلق بقوهٔ عاقله مثل جهل و علم
و بقوهٔ غضبیه مثل غضب و ذل و بقوهٔ شهویه مثل حرص و قناعت و متعلق به دو تا از آنها یا بجمیع آنها ...
... پس ... که در کتب علما ... باشد متعلق بقوهٔ غضبیه است و ...
... جمع مال ...
...

تفاوت میکند

تفاوت میکند و آنکه در بسیاری احتیاج بوده باشد مثل حسد که ناشی از عداوت شود و باز چنانکه نقد محموده که از
سلب آن از محسود له از برای او حاصل شود پس آن متعلق بقوهٔ غضبیه و شهویه هر دو است و مثل غرور و مبالغه
که صلاح او در آن نباشد بسبب چه جون گمان کند که آن خیر است پس اگر آن خیر که گمان کرده از مقتضیات
قوهٔ شهویه و غضبیه هر دو باشد متعلق بقوهٔ غضبیه و شهویه هر دو است و این در صورتیست که کل صفات مجتمعه
منشأ اثر در حدوث صفت بوده باشند پس اگر قوه مؤثر در صفتی باشد باید دید که آن واسطه باشد در حصول
صفت از قوهٔ دیگر باشد پس اسناد آن صفت بقوهٔ ثانیه است که حصول آن از آن شده و هر چند بواسطهٔ قوهٔ
اولی شده باشد مثل غضب که بواسطهٔ تلف شیء از ملائمات قوهٔ شهویه حاصل گردیده باشد پس آن حقیقه متعلق
بقوهٔ غضبیه است و اگر چه باعث بر ایجاد قوهٔ غضبیه او را قوهٔ شهویه است و باید دانست که از برای انسان
قوی و جوارح بسیار است لکن آنها را مدخلیتی در تغییر و تبدیل احوال مملکهٔ نفس نیست و مدار قوای اربعه
در روس آنها و منشأ جمیع اخلاق حسنه و سیئه اند و کل آنها را ... ناشی میشوند و کل خیرات از قوهٔ
عاقله ناشی میشود در حال تسلط و غلبهٔ آن بر قوای ثلث دیگر و جمیع شرور نیز ناشی از آن میشود در حال عجز و مغلوبیت
و مقهوریت آن از آنها پس در صورت حاکم قوای ثلث و مطیع آنها خواهد بود و شرور را مرتکب میشود ...
نهی میکند و امر در آن ... بالعکس است پس صدور خیرات از آنها در حال ذل و انکسار و مقهوریت و مغلوبیت
آنها و غلبهٔ عاقله است و صدور شرور از آنها در حال غلبه و تسلط آنها بر عاقله است پس این قوای ... عقلند

سه بواسطهٔ عاقله موجب نسبتهٔ عاقله نیست با اینکه مصدر آنها یکی از آن سه باشد چنانکه مصدر صفات رذیله
نیز یکی از آن سه است در جائی که عاقله منقاد و عاقله منزوی باشد و از این رو این نیز در صورت مقابله نسبت داده
نمیشود ملکه نسبت آنها با آن سه یکی دیگر است پس کل فضایل مستند به این سه است با اتفاق و عاقله از برای عاقله
و تعلق آنها بقوای ثلث و بواسطهٔ عاقله میشود و کل رذایل نیز متعلق با آنها است و بواسطهٔ عاقله با عدم انقیاد آن
از برای عاقله و این توسط موجب است و آنها بواسطه نیست ملکه نسبت متعلقات و مصادر آنها است
پس عاقله در استعمال قوای ثلث و آنچه در تحت آن مندرج است با عاقله علی الدوام معارض است پس اگر بر آن
غالب شد و ملائکه رحمه را تسلط حاصل آمد فضایل و خیرات حاصل میشود و اگر آن مغلوب شد و عاقله را غلبه نمودند
و جنود شیطان تسلط یافت رذایل و شرور حاصل میشود پس کل فضایل مندرج تحت این فضایل ثلث است
و حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و تفصیل اقوای ثلثه ... مندرج تحت ... است که
متعلق بآنها بر قوای ثلث است و این متعلق به یکی از آن سه یا به دو یا هر سه است متعلق بقوهٔ عاقله مثل جهل و علم
و بقوهٔ غضبیه مثل غضب و ذل و بقوهٔ شهویه مثل حرص و قناعت و متعلق به دو تا از آنها یا بجمیع آنها ...
... پس ... که در کتب علما ... باشد متعلق بقوهٔ غضبیه است و ...
... جمع مال ...
...
١٣٠
تفاوت میکند
تفاوت میکند و آنکه در بسیاری احتیاج بوده باشد مثل حسد که ناشی از عداوت شود و باز چنانکه نقد محموده که از
سلب آن از محسود له از برای او حاصل شود پس آن متعلق بقوهٔ غضبیه و شهویه هر دو است و مثل غرور و مبالغه
که صلاح او در آن نباشد بسبب چه جون گمان کند که آن خیر است پس اگر آن خیر که گمان کرده از مقتضیات
قوهٔ شهویه و غضبیه هر دو باشد متعلق بقوهٔ غضبیه و شهویه هر دو است و این در صورتیست که کل صفات مجتمعه
منشأ اثر در حدوث صفت بوده باشند پس اگر قوه مؤثر در صفتی باشد باید دید که آن واسطه باشد در حصول
صفت از قوهٔ دیگر باشد پس اسناد آن صفت بقوهٔ ثانیه است که حصول آن از آن شده و هر چند بواسطهٔ قوهٔ
اولی شده باشد مثل غضب که بواسطهٔ تلف شیء از ملائمات قوهٔ شهویه حاصل گردیده باشد پس آن حقیقه متعلق
بقوهٔ غضبیه است و اگر چه باعث بر ایجاد قوهٔ غضبیه او را قوهٔ شهویه است و باید دانست که از برای انسان
قوی و جوارح بسیار است لکن آنها را مدخلیتی در تغییر و تبدیل احوال مملکهٔ نفس نیست و مدار قوای اربعه
در روس آنها و منشأ جمیع اخلاق حسنه و سیئه اند و کل آنها را ... ناشی میشوند و کل خیرات از قوهٔ
عاقله ناشی میشود در حال تسلط و غلبهٔ آن بر قوای ثلث دیگر و جمیع شرور نیز ناشی از آن میشود در حال عجز و مغلوبیت
و مقهوریت آن از آنها پس در صورت حاکم قوای ثلث و مطیع آنها خواهد بود و شرور را مرتکب میشود ...
نهی میکند و امر در آن ... بالعکس است پس صدور خیرات از آنها در حال ذل و انکسار و مقهوریت و مغلوبیت
آنها و غلبهٔ عاقله است و صدور شرور از آنها در حال غلبه و تسلط آنها بر عاقله است پس این قوای ... عقلند
١٣١

در حالا وجود شیطانند در حالی دیگر و حال در خود عقل هم بدین منوال است و از برای هر یک از این قوی چهارگانه
الم و لذة است و لذة هر یک در ادراک چیزی است که موافق طبیعه آن است و مناسب جبلّه آن است که از جهة آن
مخلوق شده و الم آن در خلاف آنست پس لذة عقل در علم و معرفه و یقین است که خلقت آن بجهة اینها شده
و الم آن در جهل و تحیر است و مقتضای قوه غضبیه قهر و انتقام است پس لذة آن در غلبه و تسلط است و المش در
مقهوریه و مغلوبیه است و خلقت قوه شهویه بجهة تحصیل غذا و آنچه است که اقامه بدن بآن میشود پس لذة
آن در وصول بآنها و المش در حرمان است و هکذا پس چون چهار است و هر یک از لذة و الم نیز چهارند عقلیه
و خیالیه و غضبیه و شهویه و اعلای آنها عقلیه و اوسط خیالیه و پایه اضعف آنها است چنانکه دانسته شد
و از آنچه ذکر شد حقیقه حال در آنچه مقدم داشتیم واضح و معلوم میشود پس حب اهل و عیال و مال بجهة تقویه
بدن و استغراق مال و تکثیر آنها بجهة عبادات ممدوح و مستحسن است و از این قبیل است تحصیل زیادتی مال
از وجه حلال بجهة توسعه بر عیال و قضای حوائج اخوان و اعانت آنها و تکثیر زوجات بجهة زیادتی نسل و امة
پیغمبر و کور اینها و تکثیر مال و عیال بجهة استلذاذ نفس در طرف افراط است و مذموم است و همچنین است محبة زنان
و امارد و غلمان خصوصا اگر بحد عشق برسد پس آن نیز در طرف افراط است کما و کیفا و مذموم است چنانکه
سابق ذکر کردیم و حاجت باعاده در اینجا نیست و بالجمله پس محبة نیز مثل سایر صفات است که بعضی از آن عقلا
و شرعا ممدوح و مستحسن و بافراط یا تفریط مذموم است و اینهم جمله تابع مقدونیه است و باعتبارات تفاوت میکند

چنانکه دانستی و الله العالم بحقایق الأمور و هو الملهم و المشکور شعاع نهم در بیان اسباب محبة و
اموریکه باعث استجلاب موده است و اول آنها احسان است و این واضح و مجرب و مشاهد و عیان است
زیرا که انسان عبد احسان است پس چون احسان او دوست میدارد و محسن میداند سپس او را نیز
دوست میدارد چنانکه جناب رسالتپناه میفرماید قلوب مجبول بر محبة کسی است که احسان بآنها کرده
باشد و بر بغض کسیکه بدی بآنها کرده باشد و در حدیث قدسی است که بجناب موسی خطاب شد که
ای موسی مرا دوست دار و خلق مرا دوست گردان حضرت عرض کرد خدایا این حب تو خلق تو را چگونه
محب تو سازم وحی رسید که نعمتها و آلاء و بلای مرا نزد ایشان ذکر کن پس بدرستیکه آنها انکار نمیکنند
زیرا که نمیدانند از من مگر هر چیزی را که او در خیر دیگر است مرا محبوب خلق و خلق را محبوب من گردان
عرض کرد چگونه ای خدا وحی رسید که آنها را اشتند کران و نعمای مرا کن تا مرا دوست دارند و در اخبار اشاره
بتلازم در محبة است چنانکه واضح است و از کتاب حکایت شده و در جواهر کنز الفوائد مسطور است که حکیم
داود فرموده نیز حدیث را باین طور با فهم که عبادی مرا با احسان خبر که بآنها کرده ام متذکر ساز پس بدرستیکه
آنها دوست نمیدارند مگر کسی را که با آنها احسان کند و در قدسیات احمدیه است که یا ابن آدم ما تنصفنی
اتحبب الیک بالنعم و تتمقت الی بالمعاصی و در دعای ابو حمزه است که تتحبب الینا بالنعم و نعارضک
بالذنوب و در حدیث نبوی است که احبوا الله لما یغذوکم من نعمه و احبونی لحب الله و فقره دیگر

این حدیث را احتمالات است پس ممکن است که مراد این باشد که چون او حبیب خدا است و هر کس کسی را
دوست میدارد محبوب او را باید دوست داشته باشد و همچنین آنچه متعلق باو است از اولاد و دیگر
متعلقات او چنانکه دانسته شد و ممکن است مراد این باشد که چون خدا او را دوست دارد بر کل مخلوقات
متابعة حق تعالی لازم است چنانکه در صلوات بر نبی وارد شده که هر که بر او صلوات بفرستد خدا بر او صلوات
میفرستد و جمیع مخلوقات بر او نیز صلوات میفرستند بجهة صلوات فرستادن خدا بر او و احتمال دیگر اینکه
گفته شود آنحضرت از اعظم نعم حق تعالی است که به بندگان عطا فرموده و نعم و احسان هر دو محبوب بنده
است و احتمال دیگر اینکه بگوئیم حق تعالی چون عطای نعم و افاضه جود و کرم به بندگان بواسطه آنحضرت میفرماید
و آنحضرت واسطه و جالب آنها بسوی بندگان است پس هر نعمتی که از حق تعالی به بندگان میرسد نعمه از
آنحضرت است بسوی ایشان بواسطه اینکه واسطه او است در ایصال انعام میفرماید بآنها پس بعد از حق تعالی
منعم آنحضرت است و همچنین است حال در عترة طاهره بجهة اینکه ایشان مستفید از نبی و او از خدا و از
اینجهة است که در ادعیه است اللهم صل علی محمد و آل محمد کما هدیتنا و ذکرتنا به و این وجه قریب بوجه ثانی
است و احتمال دیگر اینکه بگوئیم حق سبحانه که محبوب همگان است امر فرموده بمحبة آنحضرت و اطاعت او
لازم است پس معنی این میشود که حب خدا موجب طاعت او است و از جمله طاعات او حب نبی است بجهة اینکه
امر فرموده و کل این وجوه محتمله و وجیه است لکن اول اقرب بلفظ است و بعد از آن ثانی و ثالث

جمال است و این بدیهی است بلکه فطری و جبلی هر کس است که بعد از ادراک جمال و احساس آن لابد
از برای او محبة حاصل میشود و هر گاه التفات نباشد از انسانیت خارج است و کلام امیر المؤمنین علیه السلام
الحسن قرب الجمال الیه و از جمله اسباب محبة کمال است و آن نیز واضح است که هر ناقصی
بعد از آنکه نقصان خود را ادراک نمود و مرتبه کمال غیر را نیز احساس کرد البته وصول بمرتبه خود را
بآن مرتبه دوست میدارد و همچنین قرب بصاحب آن کمال نیز محبوب او خواهد شد و بعد از
تحصیل این مرتبه ~~دوست میدارد~~ و ادراک مرتبه اعلی سوی تحصیل آن میخواهد و آن را نیز دوست میدارد
و با اصحاب آن محبة پیدا میکند و هکذا تا منتهی شود بکمال مطلق و این جمله در جمیع مخلوقات از انسان
و زنان و آنچه در آنها فوق آنها است ساری و جاری است لکن متعلق علم تفصیلی از برای عامه ناس نیست
و تفصیلا همه کس را ... حاصل نمیشود بلکه مخصوص بخواص و احرار و محبین دارد که ترک دنیا
و آخرت نموده و محبة را از برای محبوب خود خالص کرده اند و متعلق علم تفصیلی سبب اول است
که احسان و انعام باشد بلکه باعتبار رجوع این و سبب بآن میشود زیرا که افاضه آن مراتب که از آنها
حاصل میشود بر انسان نیز از اعاظم نعم و تفضلات است پس رجوع آنها باحسان میشود و سبب ثالث حقیقته
واحد است و از اینجهة است که بالعموم فقط احسان است که در آن شده باب است که در حقیقه مرداد تا سبب دیگر
محبة حاصل شود مثل انس و تعارف شخص با دیگری در عالم ذر یا در این نشأه یا مشارکة در دین یا صنعته

باتقارب در سن و امثال اینها از چیزها یکه موجب استیناس و محبت متانس از برای نفس میشود پس

محصل کلام در مقام است در تا تفصیل در بیان اقسام پس آن محتاج به بسط در کلام است پس میگوئیم این جز و

وجود خود و بقای خود و سبب وجود و اصول و فروع و انچه کمال وجود او بآن حاصل شود همه را دوست میدارد

و در این صورت میگوئیم از اقسام محبت ملکه شده اقوا از آنها محبت انسان است بوجود و بقای خود زیرا که

محبت حاصل میشود ملایمه محبوب با طبع محب و بموقفه آن و اتحاد و مناسبت میان آنها و شبهه در این

نیست که او فق اشیاء و ملائم تر از برای طبع شخص از نفس خود نیست و موقفه او بنفس او قوای سعادت است

و شدت اتحاد او بانفس اتحاد نیست پس از این جهت احب اشیاء الشخص نفس او است و چنانکه وجود و بقا

خود را دوست میدارد کمال وجود خود را نیز دوست میدارد و این راجع بحب وجود او است زیرا که

فقد کمال از او نقص در وجود است و نقص عدم است پس فقد کمال یکنوع از عدم وجود است بلکه

کل صفات کمال راجع بوجود و کل صفات نقص راجع بعدمند و از این قبیل است محبت انسان باولاد

خود بجهت اینکه آنها خلفند از برای او و قائم مقام اویند پس چون از بقاء دائم خود مایوس است

دوست میدارد که غیر او که قائم مقام او باشند و بقاء آنها بمنزله بقاء او باشد پس رجوع این بالحقیقه

بمحبت بقاء وجود خود او میشود و هم چنین است محبت اقارب و عشایر و قبایل و امثال آنها که سبب کمال

او و قوه و عزة شخصند زیرا که کمشه اند عشایر بمنزله جناح هستند و از اقسام محبت است محبت غیر بجهت

[illegible]

تحصیل لذة عقلیه مثل محبت معلم متعلم را بجهة تحصیل منصب شیخوخه و فضیلة و مثوبة و زیادتی علم باتفاق

و تعلیم و حصول کمال از برای او و اجر بردن بواسطه آن و محبت متعلم بمعلم جهة تحصیل علم و رجوع این

دو قسم بقسم اول است بجهة اینکه شخص لذات خود را کمال کمال میکند و کمال خود را دوست میدارد پس

لذات خود را دوست میدارد پس احسان را دوست میدارد بجهة اینکه سبب وصول او بلذات است پس

محسن را دوست میدارد بجهة توقف احسان بر او چنانکه دانسته شد پس حب اینها بالحقیقه بجهة حب

کمال است و این محبت را تزاید و تناقص است بزیادتی احسان و تزاید و نقصان آن متناقص میشود بلکه با نقطاع

آن منقطع میگردد و انسان بنده احسان است و قلوب مجبوله بر حب محسن و بغض مسیئند و اهل طلب بحت آن

و العوض نیز معامله آنند چنانکه سابق ذکر شد و از این جهت است که حضرت رسول صلعم عرض میکرد اللهم لا تجعل

لفاجر علی حسنه و انچه و از انجمله است محبت شیئی بجهة ذات آن شیئی بواسطه اینکه کامل یا جمیل است بدون

ملاحظه ماسوای آن از احسان و استیفاء لذت مثل محبت علم و سایر کمالات از قبیل جمال و خط میکو و کمال کل

و جمال هر موجود منفرد بواسطه خود آنها و ادراک آنها لذة است و محبت کمال منحصر بتحصیل آن و تیسر آن

از شخص کامل که وصیت و هم چنین است محبت صور حسنه باختصاص بقصد مباشره و مقدمات آن بلکه ممکن است

کفته شود ادراک کمال و جمال لذة است و لذة احسان است از کسیکه با و مستند شوند پس در این صورت او را دوست

میدارد بجهة التذاذ خود با او و رجوع این نیز بمحبت نفس و وجود و کمال و ملذات خود میشود بلا بعد از اصل

بکمال محبت در خط آن محب فانی در محبوب میشود و نفس خود را فراموش میکند از پس در این صورت کامل را دوست داشته

بدون ملاحظه غیر او از نفس خود و دل و مال و عقل و لذة و سایر چیزها بلکه آنها را بجهة او میخواهد

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است — همه اینست و گرنه دل و جان این همه نیست

و از جمله اقسام محبت است محبت اصول و علل وجود خود و این را نیز رجوع باول است زیرا که شخص

چون وجود خود را دوست میدارد انچه وجودش توقف بر آن دارد و هر کس که وجود او از او

حاصل شده باشد دوست میدارد و این سبب محبت انسان با باء و امهات است و یکی از اقسام محبت

خداوند و سایر ائمه و معلم نیز همچنین است و از انجمله است محبت دو شخص که با هم در علاقه شریک باشند

مثل اخوت و قسم دیگر نسب و نحو اینها و از اینجا معلوم میشود که هر کس تحصیل معرفت صانع نموده

باشد جمیع مخلوقات و آثار او را دوست میدارد بجهة مشارکتی که دارند در جهت اینکه همه مخلوق او اند

تنبیه کا است که بعض اسباب مذکوره از برای طرفین حاصل میشود و در دیگری پس در این صورت محبت

اختصاص بیک طرف دارد و در معراج السعادة باین مطلب تصریح فرموده و در این هنگام محبت شخص را صاحب صورة

حسنه محبت او را با او لازم ندارد و مرد عالمی که صالح و طالب او را دوست دارد لازم نکرده که او نیز

محبت آنها داشته باشد و تساوی در مقدار محبت نیز لازم نیست بطریق اولی و ملازم در محبت انبیاء و محبت ایشان

و اولیاء و اخوان که از ادله مستفاد میشود بواسطه حصول سبب از طرفین است زیرا که عبودیت در بوبیه

والطاقه و انقیاد و مولویة و نظائر آنها حاصل و متحقق است پس سبب از طرفین موجود است لکن مقتضای بعض

ادلة ملازمة کلیة است پس میتوان منع کلام صاحب معراج السعادة را نمود و ملتزم بملازمة کلیة شد لکن تخصیص

آن بصورت علم طرف مقابل بمحبت طرف دیگر بلکه تعمیم نیز میتوان داد و فاتر شد متلازم و فرق میان

بدون اختیار و شعور بحصول محبت از طرف دیگر بلکه اشکالی نیست که در دل است از انچه در دل طرف مقابل

است و این جدایی ندارد و تخلف آن در بعض موارد بجهة منع از تحقق آن است در یک طرف نه بجهة

عدم اقتضای محبت ملازم را و وقوع این جمله نیز ممکن است بلکه گفته شود با امکان انچه ذکر شد و تحقق

والتزام بآن این تخلف را سبب تحقق سبب در طرفی و فقدان آن در طرف دیگر است دو دلیل برای

آن نیست و ادعای تخلف اثر بجهة منع از یک طرف بعد از تحقق سبب در آن از ادعای تحقق سبب از طرفی

و عدم آن از طرف دیگر اولی نیست والله العالم لمعهٔ دوّم بعد از آنکه از اشعه لمعه اولی واضح

و روشن شد معانی محبت و اسباب و مراتب آن و اینکه محبت حقیقیه منحصر بمحبت الله و محبت انبیاء و اولیاء و

امثال آنها است گوئیم حق تعالی جامع جمیع اسباب محبت است و او جامع کل جمال و کمال از هر کمالات

و هر کمال و جمال باو منتهی میشود و مظهر کمال و جمال و صفات او است جمال او است هر جا جلوه کرده

زمهرویان عالم بسته پرده و بالجمله هر سببی را سبب او و هر علتی را او علت و همه انوار اسرار او است

همه عالم صدای نغمه او است چه برویان عالم را در دیده سرا خشن دست نگهدار دراز وباب احسان

وجودش بر همه ارباب کرم و نعم گشاده و باز خانه‌اش محل استلام هر غنی و فقیر نیازمند است و حُسن
جلالش از لوث هر نقص و عیب منزه و مبرا و صاف کمالش بر هر کار و ناقص از هر گونه نقص و عیب معرا است
فروغ مهر جمال و جلال و زینت مه کمال پرتوی از شعشعه حسن و بهای او و مهر نوال از فضال جلال و عطای
او است آنچه در چشم جهانیان خوب و نیکو است عکس حسن پرتو جمال او است عشاق مجازی را غفلت از آن است
حاصل که محبت هر خار و خس نشان در دل است خانه دل را مسکن اغیار و مکمن هر فحش و ناپاک ساخته‌اند پس ای عزیز
تحلیل آن نمود که حب الله قلبی که آنها از حقیقت حق دور و دیده عیار گزیده‌اند انها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب
التی فی الصدور عجب از آنانکه دعوی عرفان می‌کنند و لاف محبت می‌زنند و این محبت‌بار القبیح می‌نمایند بلکه بر حب جمله
محبت الله میدانند و حق سبحانه و تعالی نور جناب مومن و حور و ستاره گردن رخ خوب بنده الیت لکن در اوعیه است
عرض کرد آن عیب جیبت و چه رسید چه از نسیم اطهار او را خوش می‌آید و حق اخبر لا اسکن الی شیء و لا یاس بشیء
پس ای عزیز سزاوار است که تو از اختیار قطع نظر کنی و از اختلاط محبت محبوب حقیقی با محبت غیر حذر نمائی تا جناب خلیل
که حبیب الله متکفل و در مضیق محبتش ره نیابد و در نیران عشق حقیقی محترق گشتی و خطاب یا نار کونی بردا
و سلاما رسیدی و نیران ملمو بر او گلستان گردید و مفتخر به بشارت اتخذ الله خلیلا گشت پس در بحر معارف
مستغرق و در غمرات آن غوطه ور گردد تا به کمالش آنکه بر جوری دارد نور جمالش بهره ور گردد و مخصوص ادراک
دشوار و موقوف است جناب صادق علیه السلام میفرماید که حب العارفان مقرون به ثلثه اصول الخوف و الرجاء و الحب

منه عفی
سفر دل است جاریه عبد
و توجه بردن ... و ...

والحب فالخوف فرع العلم و الرجاء فرع الیقین و الحب فرع المعرفة فدلیل الخوف الهرب و دلیل الرجاء
الطلب و دلیل الحب ایثار المحبوب علی ما سواه فاذا تحقق العلم فی الصدر خاف و اذا صح الخوف هرب
و اذا هرب نجی و اذا اشرق نور الیقین فی القلب شاهد الفضل و اذا تمکن منه رؤیة الفضل رجا و اذا وجد
حلاوة الرجاء طلب و اذا وفق للطلب وجد و اذا تجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة و اذا
هاج ریح المحبة استانس فی ظلال المحبوب و آثر المحبوب علی ما سواه و باشر اوامره و اجتنب نواهیه و اختارهما
علی کل شیء غیرهما فاذا استقام علی بساط الانس بالمحبوب مع اداء اوامره و اجتناب نواهیه وصل الی روح
المناجاة و القرب و مثال هذه الاصول الثلثة کالحرم و المسجد و الکعبة فمن دخل الحرم امن من الخلق و من
دخل المسجد امنت جوارحه ان یستعملها فی المعصیة و من دخل الکعبة امن قلبه من ان یشغله بغیر ذکر الله فانظر ایها
المؤمن فان کانت حالتک حالة ترضاها لحلول الموت فاشکر الله علی توفیقه و عصمته و ان تکن الاخری فانتقل
عنها بالعزیمة الصادقة و اندم علی ما سلف من عمرک فی الغفلة و استعن بالله علی تطهیر الظاهر من الذنوب و تنظیف الباطن
من العیوب و اقطع زیادة الغفلة عن نفسک و اطف نار الشهوة فی نفسک و جناب سلام خدا میفرماید من عرف
ربه احبه و من عرف الدنیا زهد فیها و المومن لا یلهو حتی یغفل فاذا تفکر حزن و از این روح ضمیر اکثر مطالب
مذکوره ملکه مطالب دیگر نیز استفاده میشود و استلزام معرفت محبت را نیز افاده مینماید و از تدبر در فقرات آنها
صدق مقال و حقیقت حال واضح گردد پس لا محاله محبت بعلم کمال محبوب و کمال او معلوم و محقق است و هر

علم زاید گردد محبت نیز زاید میشود و هم چنین است علم به احسان و نعم که انسان مجبول بر حب احسان است پس اعتقاد به حب
بر حسب محسن فرع اعتقاد احسان او است و زیادتی آن زاید میگردد و هم چنین است علم متعلق آن محبوب و نسبت
آن با و پس محبت جمیع آنچه منتسب به محبوب است محبت دارد و آن فرع اعتقاد نسبت و رابطه است و اینها معلول
اسباب متعدد و کل فرع معرفت و علم که پس محبت الله فرع معرفت او است و طریق آن مسدود و طلب آن مردود است
اگرچه شیر مردان بیشه ولایت دم از علم و اعبد و بالم اره زده اند و قدم بر جاده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
داشته اند لکن گرد میان مقام اعلا و مقام نور ت متوقف و معترفان حضرت علی بالقصور ما عرفناک حق معرفتک
اند و ندارند که الله اعلی از هر بیننده راه است و آنکه الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار و اینده هر بنای عالم
پس معرفت کنهش معتذر و مطمع گریست و صفاتش را نیز حال بدین منوال است که کنه آنها نیز بر کسی معلوم نیست نه ادراک
در کنه ذاتش رسد نه فکرت به غور صفاتش رسد پس راه معرفتش جز تفکر در آثار صنع و کمال و دقایق
عالم موجودات نیست و مطلب ره به مقصد در نور اوّل کثرت و در اینجا نیز تکمیل مقصد بهر گونه احتمال تعین
میشود پس میگوییم در زیادتی محبت و معرفت به دوام تفکر و مراقبه و طاعه حاصل میشود و حضرت امیرالمومنین در بعض
خطب میفرماید الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته و باشتباههم علی ان لا شبه له پس
فرع اعتبار و نظر و تفکر در مصنوعات محدثات و تدبر در آنها و استبصار به آنها است و سبیل سلوک معرفت و محبت
اینها است و از این جا است که در کتاب عزیز و اخبار امر به تفکر و نظر شده بلکه از فضل عبادات قرار داده‌اند

فی کتاب
و اخبار

حق تعالی میفرماید او لم یتفکروا فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض و ما بینهما باطلا و در جای دیگر میفرماید و فی انفسکم
افلا تبصرون و نیز میفرماید او لم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء و ان عسی ان یکون
قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون و ایضا فرموده الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین و نیز فرموده فاعتبروا یا اولی الابصار و ایضا فرموده
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما
و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا الی غیر ذلک از آیات که
دلالت دارد بر امر به تدبر و تفکر در انفس و آفاق و استفاده از آنها به تحصیل معرفت که مثمر محبت و زهد در دنیا و غیر
آن طاعات است و اخبار هم از این قبیل بسیار است و از آن جمله خبر نبوی است که فرموده التفکر حیاة قلب البصیر و در خبر
دیگر است که فکرة ساعة خیر من عبادة سنة و لا ینال منزلة التفکر الا من خصه الله بنور التوحید و المعرفة و در خبر دیگر است
خیر العبادة صرف الفکر فی الله و فی قدرته و در اخبار نبویه وارد شده که نبه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق
الله ربک و نیز روایت شده که التفکر یدعو الی البر و العمل به و از جناب باقر هم روایت شده که کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر
و الاعتبار و از جناب صادق هم فرموده الفکرة مرآة الحسنات و کفارة السیئات و ضیاء القلوب و فسحة
للخلق و اصابة فی اصلاح المعاد و اطلاع علی العواقب و استزادة فی العلم و هی خصلة لا یعبد الله بمثلها و از جناب رضا
روایت شده که کثرة الصوم و الصلوة لیست عبادة بل العبادة هی التفکر فی امر الله و از حضرت امام موسی کاظم

روایت شده که هشام ابن حکم فرمود یا هشام ان لکل شیء دلیلا و دلیل العقل التفکر و دلیل التفکر الصمت و نیز از جناب
ولایت مآب است که در وصیت خود با امام حسن فرمود ولا عبادة کالتفکر فی صنعة الله و در بعض خطب آنحضرت است که لا عبادة کالتفکر
ایها الناس لا کنز انفع من العلم ولا مال اعود من العقل و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که افضل العبادة ادمان
التفکر فی الله و فی قدرته و نیز حسن صیقل گوید که از حضرت امام جعفر سؤال کردم از آنچه مردم روایت میکنند که تفکر یک ساعت
بهتر است از عبادت یک شب این تفکر چگونه است فرمود میگذرد بخرابه او بالدار فیقول این ساکنوک و این بانوک مالک
لا تتکلمین و از جمیع این آیات و اخبار فضیلت تفکر معلوم میشود و مراد از تفکر در خدای تعالی که در بعض اخبار است تفکر
در ذات نیست که نهی از آن رسیده بلکه تفکر در عجایب صنع اوست چنانکه در بسیاری از اخبار مذکوره بآن تصریح شده
و همچنین تفکر در بی اعتباری دنیا و کوتاهی آن نیز از این قبیل است و صریح بعض اخبارات و چون اینها را دانستی بدانکه
در هر ذره از ذرات عالم از انواع عجایب حکم و غرایب عظمت حق تعالی آنقدر هست که عقل اولین و آخرین از عشر اعشار جلالش
ادراک عشری از اعشار آنها ممکن نیست و هر چند نهایت جهد و غایت جهد بعمل آرند و کمال سعی و کوشش بجا آرند بلکه در
این صورت حافظه آنها بجمیع دقایق ممکن نیست و نیز بدانکه موجودات بسیارند که بسیاری از آنها ما علم نداریم اجمالا
و تفصیلا و در امر از برای ما هیچ وجه بسوی آنها نیست بلکه نشنیده ایم و آنهائیکه اجمالا میدانیم دو قسمند قسمی غیر محسوس شد
مثل عالم ملکوت و آنچه در آنست مثل عالم عقول و نفوس و ملائکه و جن و شیاطین و امثال آنها و از برای اینها انواع
متعدده و طبقات کثیره است و قسمی دیگر محسوس شده مثل عالم افلاک یا آنچه در آنهاست از انجم و کواکب ثابته و سیارات

و عالم هوا و آنچه در آن دیده میشود از قبیل رعد و برق و شهب و امطار و برف و تگرگ و صواعق و ریاح و غیر اینها و از برای
هر یک از اینها نیز انواع و طبقات است و مثل عالم ارض و آنچه در آنست با ابزار ارتفاع و انخفاض و کثرت جبال
و انهار و معادن و اشجار و نباتات و جمادات و غیر آنها و این عوالم بحسب عظمت و حقارت مختلفند و جثه هر یک از آنها است
پس آن بالنسبه بهوا کوچک است و مقداری ندارد بلکه بالنسبه بآب نیز اینطور است و همچنین عالم هوا را بالنسبه
بافلاک حال بهمین منوال است و همچنین است افلاک بالنسبه بعالم مثال و عالم مثال بالنسبه بعالم ملکوت و عالم
ملکوت بالنسبه بعالم جبروت و جمیع اینها بالنسبه بعوالمی که از برای ما سبیلی بهیچ وجه بسوی آنها نیست و ما ورای معرفت آنچه
در امور عوالم است تکلم میتوانیم در بعضی هر دو در قدر حالا دیگر است حیف باشد که از حال همه غافل باشیم لیکن بگوئیم
اصغر آنچه در کره زمین است بعوضه و نمله است و در آنها از عجایب و غرایب آنقدر هست که حصای آنها از ادراک
غیر حق تعالی ممکن نیست پس پشه را با صغر جثه بصورت فیل که از اعاظم مخلوقات است خلق فرموده و جمیع اعضای را
مثل اعضای فیل قرار داده و با صغر جثه دو شاخ و دو بال اضافه دارد و جمیع اعضای ظاهره و باطنه از برای
اثبات جناح و ازواج ید و رجل و شق سمع و بصر آنرا فرموده و از برای آن سر و کمر قرار داده و در باطن آن
از اعضا و آلات غذا تدبیر فرموده مثل آنچه در سایر حیوانات است و جمیع قوائی که در حفظ بدن لازم است از غاذیه
و جاذبه و دافعه و ماسکه و هاضمه و نامیه در آن مرکب کرده با این صغر شکل و آنرا الهام غذای خود را که
و خاصیت حیوانات باشد و در آن آلت طیران قرار داده تا در طلب غذا به پرد و خرطوم طویل مجوف از برای

آن خلق فرموده و باوجود آن آنرا مجوف قرار داده تا خون را از منافذ مسام و رخنه های بدن انسان و سایر
حیوانات آنرا راه مجوف تا خرطوم خود را بگذارد و آنرا قوت فرو کردن خرطوم داده و کشیدن و فرو دادن خون را
تعلیم آن فرموده و عداوت انسان را بآن فهمانیده و حیله گریختن را تعلیمش فرموده که چون انسان بدست قصد آن
کند میگریزد و از برای آن گوش قرار داده که حرکت خفیف دست را میشنود و چشم بجهای چشم حدقه را صیقل میدهد و از
غبار پاک مینماید در آن و در سایر حیوانات صغیره دو دست قرار داده که بآنها غبار از چشمهای خود دور میکنند و از
آنجمله است از حیوانات صغیره علی الدوام حدقه را بدستهای خود مسح مینمایند و بآنچه ذکر شد آیه شریفه ان الله لا یستحیی
ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها ناطق است چنانکه در تفسیر امام علیه السلام بآنها تصریح فرموده و مراد از ما فوق آن از برای آن
ما فوق آن بحسب مصنوعات و بالجمله پس اینقدر بسیاری از عجایب صنع حق تعالی است که در اصغر حیوانات است و از عجایب در آن
چیزها میسکه اگر اولین و آخرین اجتماع کنند از حقیقه آن و احاطه بکنه آن عاجز و قاصرند و بر امور جلیه از ظاهر صورت
آن مطلع نمیشوند تا چه رسد بامور خفیه که بر آنها اطلاع نمی یابد کسی بگو مورچه و دقایق آنها و تا مورچه پس در آن غور
در عجایب خلقت که از آنچه در بعوضه ذکر شد معلوم میشود و عجایب و غرایب است در جمع غذا و تدبیر در آن و کوه اینها و در
اینجا بذکر کلام جناب صادق علیه السلام در توحید مفضل تیمن میجوئیم و ترجمه کلام آنحضرت در مقام اینست که ای مفضل نظر کن
بمورچه و اجتماع آنها در جمع قوت خود و اعداد آن پس چون کسیکه جماعتی از آنها را می بینی در حالتیکه دانه را بمکان خود نقل
مینمایند بمنزله جماعتی از مردم که طعام یا غیر آن را نقل میکنند بلکه از برای مورچه از سعی و کوشش و سرعت در بعضی حالات

که از برای انسان مثل آن نیست آیا نمی بینی آنها را که دانه را بخانه میکشند چنانکه مردم بر عمل اعانت یکدیگر
مینمایند پس بعد از آن بر انبارها میکشند و آنها را پاره پاره میکنند بجهت اینکه سبز نشود و فاسد نگردد پس اگر رطوبت آنرا
بر دیوار میآورند و آنها را منتشر میکنند تا خشک شود و خانه های خود را در بلندی از زمین قرار میدهند تا سیل آنها را
نگیرد و غرق نشوند پس کل آنها از روی عقل و رویه است و لطف فطرت برای اینها مخلوق شده اند بجهت مصلحت مردم
و از جمله حیوانات صغیره مگس عسل است و در آنهم علاوه بر آنچه در بعوضه از عجایب خلقت ذکر شد عجایب تدبیر و سیاست
و نظایر آنها بسیار است پس ببین چگونه حق تعالی آنرا وحی فرستاد که اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون و چگونه
آنها خانه کرده و چگونه از لعاب خود شمع و عسل استخراج کرده یکی ضیا و دیگری را شفا قرار داده و اگر تامل نمائی
در عجایب امر آن در تناول شکوفه ها و گلها و حذر از آن از نجاسات و انقیاد و اطاعت آن از برای الیعسوب و سلطان خود
که شفقت از آنها بزرگتر است و در تدبیر حق تعالی آنرا العدل و انصاف در میان آنها حتی اینکه اگر بعضی از آنها بر نجاست
واقع شوند او را میکشند و اگر کسی ... ببیند راه میدهند حیرت تعجب میکنی اگر در بعض خواص نظر
کنی به بنای آنها بیوت خود را از شمع و اختیار آنها از اشکال شکل مسدس را بجهت خاصیتی که در آن هست که فهم
مهندسین از آن قاصر است و آن اینست که اوسع اشکال و اقرب آنها مسدس است و آنچه نزدیک بآن است پس از مربع
دارد و غیر شکل آنها مسدس یا مدور است از آن خارج میشود که ضایع میمانند و اگر مستدیر قرار دهند در خارج
فرجها احداث میشود که ضایع و باطل است و مسدس را این معایب نیست پس بعد از اجتماع بیوتات فرجه باقی نمی ماند

و بعد از آنکه در سند بر که اول به کمال باشد از انست عیب لازم آید در ینجا امر او فنع است چنانکه به تدریج
میشود و نظر کن به ماهی چگونه به الهام حق تعالی آنچه را که محتاج آن هستند در تعیش جمع مینمایند و در نسق و نظم
امور آنها فسبحانه ما اعظم شانه و اوسع لطفه و اسبغ نعمه و مانحن ذکر شد حضرت صادق ع در توحید مفضل اشاره
فرموده چنانکه میفرماید انظر الی النحل و احتشاده فی صنعة العسل و تهیئة البیوت المسدسة و ما یری فی ذلک
من دقایق الفطنة فانک اذا تاملت العمل رایته عجیبا لطیفا و اذا رایت المعمول وجدته عظیما شریفا موقعه من
الناس و اذا رجعت الی الفاعل الفیته عینا جاهلا بنفسه فضلا عما سوی ذلک ففی هذا اوضح الدلالة علی ان
الصواب و الحکمة فی هذه الصنعة لیس للنحل بل هی للذی طبعه علیها و سخره فیها لمصلحة الناس الی غیر ذلک از مخلوقات
در فایده کثیره است که انسان را وسعت ادراک یکی از آنها نیست و اینها که ذکر شد قلیلی از کثیر بود و اگر کسی خواهد
راه به بعضی دیگر برد رجوع به توحید و خطب نهج البلاغه و سایر کتب احادیث و اخبار عترت طاهره و کتب اهل بیان
و کلمات علما و اطبا نماید و در مخلوقات ارضی و سماوی تامل نماید شاید به یک جزو از هزار جزو برخورد پس
بنظر در آنچه ذکر شد و امثال آن معرفت زیاد میشود و هر بار و معرفه محبه متزاید میگردد و شیخ سعید ابو(؟)
در مجموعه خود بعد از ذکر آنچه ذکر شد میگوید که اگر تو طالب لقای خدا هستی و نیارای ثبت سر کسی عمر خود را
مستغرق در دو کردار و فکر تدام کن پس شاید بر سر عقد بسیاری از اسرار آن ولیکن به واسطه این قدر بسیار علما بعد عظیم
خواهی رسید که آنرا احصا نموده باشد و ما بالجمله بعد از اطلاع بر عجایب صنع حق تعالی در خلق او و تفکر و نظر در آنها

العجایب

از عجایب چیزها مشاهده میشود که عقول حیران میمانند پس با فرد متفکر در آنها لامحة جلال و عظام حق تعالی را زیاد میکند
و هر چه بر بسیج صنع او اطلاع زیاد شد استدلال بآن بر عظمت صانع و جلال او مینماید و معرفه و محبت او را نیز
زیاد میکند و اطلاعات بسیار عمر مینماید و از بسیاری از نه موهومات جهات جواهر نمود و مثال آن اینست که یکی عالم الفقه
بوده باشد و از برای او مصنفات کثیره باشد اگر شخصی در مصنفات او نظر کند او را خوش میاید و تحسین میشمارد
و معرفه کمال او حاصل مینماید و لامحاله او را دوست خواهد داشت و هر چه اطلاع او بر مصنفات او متزاید شد محبة او
نیز متزاید میگردد و همچنین اگر کسی اعتقاد کند در حق شاعری که خوب شعر میگوید او را دوست میدارد و اگر از غرایب
شعر او چیزی بشنود و در نظرش بزرگ آید و جلوه نماید معرفه او زیاد میشود و محبة او نیز متزاید میگردد و همچنین اگر کسی بشنود
که فلان عالم فلان قدر تصنیف دارد و تصنیف او نیکو است باین قدر که او را میشناسد محبة حاصل مینماید لکن معرفه او
ناقص و محبتش کم است و شخص بصیر بعد از تفتیش و اطلاع بر عجایب تصانیف و کثرة و حسن آنها حسن و ضعف بیشتر میگردد
محبة الهیه عجایب صنعه بر کمال صفات فاعل و لا تحد دارد و کامل از شخص دوست میدارد چنانکه گذشت و با محلله بر محب
آنچه و صغیر است حق تعالی که در آن انواع و اصناف تدبیر و حکم لطایف رشته و علامتی است از علامات سلطنت او و عظم
لمعاتی از اسرار او که یک در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار بس اگر از یک ذره
از ذرات عالم ابواب معرفت از برای شخص مفتوح میگردد و حصول معرفه و محبة حاصل میشود و باز نوع محبة در دل

راضی میشود بآنچه از جانب حق تعالی به او میرسد از قبیل مرض و صحت و فقر و غنی و شدت و رخا و یأس و امثال آنها
چنانکه روایت شده که رسول خدا ص از قومی پرسیدند فرمود شما چه کسانید گفتند مؤمنیم فرمود علامت ایمان شما چیست
گفتند صبر بر بلا و شکر بر رخا و رضا به مواقع قضا فرمود مؤمنون و رب الکعبه و در خبر دیگر است که فرمود
حکماء علماء کادوا من فقههم ان یکونوا انبیاء و در خبر است که طوبی لمن هدی للاسلام و کان رزقه کفافا و رضی به
و از رسول ص روایت شده که هر که راضی شود از خدا به قلیل از رزق خدا از او راضی شود به قلیل از عمل و در خبر
دیگر است که چون روز قیامت شود طایفه از امت مرا حق تعالی بالها عطا میفرماید که با آنها طیران مینمایند از قبرهای خود
بسوی جنان و در آنجا جولان مینمایند و متنعم میشوند به هر نحو که میخواهند پس ملائکه با آنها گویند که شما حساب دیده اید گویند
حساب ندیدیم پرسند که از صراط گذشتید گویند صراط ندیدیم پرسند جهنم را دیدید گویند ما چیزی ندیدیم پرسند
که شما از امت کیستید گویند از امت محمد ص پرسند عمل شما چه بود در دنیا گویند دو خصلت در ما بود که حق تعالی
ما را بجهة آنها باین منزلت رسانید بفضل رحمة خود ملائکه گویند آن دو خصلت چیست جواب دهند که ما چنین
خلوت میکردیم حیا میکردیم از خدا که معصیت او را مرتکب شویم و بآنچه قسمت ما کرده بود راضی بودیم پس ملائکه گویند
که این منزلت از برای شما حق و سزاوار است و تتمیم این مقام در مطالب کلمات آتیه خواهد شد طلعه (؟) ششم
در ثمرات محبة و در لازم و لوازم آنست بدانکه هر حقیقتی را حقیقتی و هر شیئی را علامتی است و از جمله محبة است پس هر که
بخواهد از برای او اطمینان قلب حاصل شود باید به کشف و تفتیش نماید تا حقیقة آنچه از برای او ظاهر شود و در این مقام ابتدا

و اولی

و اولی مضطرب بود و بجهة اطمینان قلوب شان از حق سئوال کردند چنانکه جناب خلیل اجابت مینمود
سئوال نمود بجهة اطمینان قلب خود چنانکه و حکایه او ختیار و نزد صادق و سلیم عقل است در آیه آیلت ناطق است
آیه شریفه اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی و همچنانی که بر بنی اسرائیل شتعو غیر او بس اینک صاحب ایراد هو
باینها علامات از برای صاحبان عقل سزاوار است که بدانند که در کلام بعض عارفان است که کاد لعطف ایشان عیال است
و لدیه حن تحف الحبیب سائر به اینکه غرض و مقصود خالق عالم و آدم از خلق عالم معرفه و عبادت او است
مخلوقاتی و سلوک آنها در مسلک یقین و مشاهده رب العالمین است پس محبة را در قلوب احباء خود به سبب الواع
لطف و کرم تا معاینه بر غرض و مقصود از خلقه باشد و آنها را امر میفرماید به تفکر و نظر و در کرده تدبر در مصنوعات و مخلوقات
تا از برای آنها کمال قدرت و عموم نعمة او ظاهر گردد و او را بشناسند و محبة حاصل نمایند و او را طلب کنند و بیابند
و با ز مناوی کرده و مقصود از توجه نمایند و تحصیل کنند اکنون که در این مقام مقصود است از اشیا محجوب نماند که او را
و ساکنان در ظلال رحمت او و مباشرة طاعة و قیام بوظایف خدمت او و در ادامه ذکر او پس علامات و روح
مناجات بهم رسانند و ادراک قرب و وصال حق تعالی نمایند و از لذات و اخبار اینها پس و حضور بی در کعبه قاصدین اینها
غیر از او کسی را و مقصود ارشاد فرموده آنها با این مقام تا بجه آن جهتها و درجات آنها که در آنها خلق کرده و در
محکم کتاب خود و تفصیل مجملی را از برای آنها ذکر فرموده بجهة تتمیم عرض و تشبیه بر آن و بس اولیا و احباء خود بر وی
کرده از برای آنها علامات عاید بر و لوازم محبة را از قبیل متابعت او و موافقه و صبر و رضا و شکر و تسلیم و محبة و

لمعهٔ سیم از عنوان دویم

دیگر آنکه در منهاج محبت عبادات و دعا و تلاوت اینها ملکه برکات دنیا و آخرت پس سزاوار است که تفصیل بعضی از آن
جمله ذکر شود و تقدیر مقدور در شرح آنها و بیان آن کرده شود فان المیسور لا یسقط بالمعسور و ما لا یدرک کله لا یترک
کله پس میگوییم محبت علامات در وقتها دارد و آنها امور چندیند اول سهر و بیداری و ترک نوم و خلوت با محبوب
و محادثه با او و عرض احتیاج و آمال و تضرع و ابتهال و اعتذار از تقصیر و تفریط در خدمت او و التذاذ از آن عجز و نقص
علامات و رونیه او است و اهتمام ملازمت شبها است و آن فرع حب است حق تعالی میفرماید تتجافی جنوبهم عن المضاجع
یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون و مجمع البیان
در تفسیر این آیه از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که فرمود هیچ عمل نیکی که بنده بکند نیست مگر آنکه در قرآن
از برای آن ثوابی ذکر شده الا نماز شب که حق تعالی ثواب آنرا بیان نفرموده بجهت عظمت و بزرگی قدر و منزلت آن نزد
او پس فرموده تتجافی جنوبهم الآیه و در قدسیات موسویه است که ای پسر عمران دروغ میگوید کسیکه گمان دارد که مرا دوست
میدارد پس چون شب او را فرو میگیرد بخواب رود آیا نیست هر محب که دوست میدارد خلوت با حبیب خود را اینک منم ای پسر
عمران که مطلعم بر احوال دوستان خود چون شب آنها را فرو گیرد چشمهای آنها را بسوی دلهای آنها میگردانم و عقوبت آنها را
نزد آنها ممثل ساخته‌ام مخاطبه مینمایند مرا از روی بصیرت و مشاهده و تکلم میکنند با من از روی حضور یا پسر عمران
ببخش از برای من از دل خود خشوع و از بدن خود خضوع و از چشمهای خود دموع در تاریکیهای شب پس بدرستیکه
خواهی یافت مرا قریب و مجیب و در خبر دیگر است که کی خلق الشباب حدید القلب یحفظ علی الأرض ... ...

ایشان مثل صورت مصباح ... و در خبر دیگر است که بشارت ده کسانی را که در ظلمات شب بمساجد میروند
بنور ساطع در روز قیامت و در خبر دیگر وارد شده که هر روز که آنرا لازم است و حق است بر او که مرا در
او را و در حدیث دیگر از جناب سجاد روایت شده که از او سؤال کردند که متهجدین در میان مردم چگونه است حال اینها
که نیکوترین مردمند از جهت وجوه فرمود بجهة آنکه با پروردگار خود خلوت میکنند پس از آنها میپوشاند از خلعهای
انوار خود و در قدسیات محمدیه است که بنده هرگاه با پروردگار خود خلوت نماید در جوف لیل و مناجات کند او را
خداوند بر او نوری اثبات مینماید پس اگر گوید یا رب یا رب حضرت رب جلیل جل جلاله او را ندا میدهد که لبیک
عبدی سؤال کن تا عطا کنم ترا و توکل کن بر من تا کفایت کنم ترا و بعد بفرشتگان میگوید ای ملائکه من نظر
کنید بسوی بنده من پس بتحقیق که با من خلوت کرده در دل شب تاریک و بطالین لهو و غافلین خوابند شاهد باشید
که من او را آمرزیدم و در خبر دیگر است که حق تعالی در هر شب در ثلث آخر آن و در شب جمعه از اول شب ملکی را امر
میکند که ندا کند آیا سائلی هست که عطا کنم او را آیا تائبی هست که او را رجوع نمایم آیا استغفار
کننده‌ای هست که او را بیامرزم ای طالب خیر رو کن وای طالب شر کم کن پس پیوسته ندا میکند
تا صبح طالع میشود و چون صبح طلوع کرد بمحل خود در ملکوت آسمان بر میگردد و در حدیث دیگر است که حضرت عرض کرد
ای پروردگار من دلالت کن مرا بر عملی که بآن تقرب جویم بسوی تو حق تعالی فرمود شب خود را در روز و روز خود را
ده عوض کرد چگونه ای پروردگار فرمود خواب خود را نماز قرار ده و خوردن خود را گرسنگی قرار ده و در خبر دیگر است که ...

دشمن دارد دنیا و اهلش را و دوست دارد خدا و آخرت و اهل آنرا عرض کرد ای پروردگار علامت کسیکه اهل دنیا و اهل آخرت
فرمود اهل دنیا کسیست که کلام و خنده و خواب و غضب او زیاد باشد و رضای او کم باشد و عذر از کسیکه بدی
باو کرده قبول ننماید و معذرت کسیکه با او معذرت خواهد نپذیرد و طاعة کاهل و در معصیت شجاع باشد و در خبر دیگر است که ای
احمد هر که بگوید من خدا را دوست میدارم و دوست میدارم ترا بهیچ اخذ کند و طریقه ما را دوست میدارد پس باید
طریق مسجود بجا آورد و قیام خود را طول دهد و ملازم صمت و سکوت باشد و بر خود توکل کند و گریه او بسیار و خنده
او کم باشد و اسرار خود را مخالفت نماید و مسجد را خانه و علم را رفیق خود بگیرد و زهد را جلیس خود قرار دهد و علما را
دوست و فقرا را رفیق خود قرار دهد و رضای مرا طلب نماید و از معصیت کاران فرار نماید و فرار کرده
و مشغول گردد بذکر من مشغول شدن و تسبیح را در اثنا رها نکند و بوعد صادق و بعهد وافی بوده باشد و قلب او
طاهر و صلوة او زاکی بوده باشد و در فرائض جد و جهد نماید و در آنچه از ثواب نزد من است رغبت و از عذاب
من شفق و در اهب بوده باشد و با دوستان من همنشین و نزدیک باشد و در این حدیث جمله از صفات محبین ذکر شده
رزقنا الله الاتصاف بها بحق اولیائه و احبائه و در خبر دیگر است که بابی ذر فرموده ای ابوذر بدرستیکه خداوند
جل ثنائه ذکر را در بهشت درجات بسیار دارد آن قدر که عطا میفرماید که ملول میشوند و بالاتر درجات آنها درجه
بلند است پس چون آنها نظر کنند بشناسند او را که اینجا درجات را گویند خدایا برادران ما در دنیا با آنها بودیم
جهت آنها را بر ما تفضیل دادی پس بآنها گفته شود هیهات هیهات بدرستیکه ایشان گرسنه بودند هنگامیکه شما سیر بودید
و ...

و تشنه بودند هنگامیکه شما سیراب بودید و ایستاده بودند وقتیکه شما خواب بودید و گریان بودند هنگامیکه شما
محفوظ بودید و در خبر دیگر است که ای ابوذر بدرستیکه پروردگار تو مباهات میفرماید بملائکه بسه نفر مردی که در بیابان
باشد و حاضر باشد پس اذان بگوید و اقامه بگوید و نماز بگذارد پس حق تعالی بملائکه میفرماید نظر کنید به بنده من که نماز میگذارد
و کسی غیر از من او را نمی‌بیند پس فرود میآیند بسوی او هفتاد هزار ملک که پشت سر او نماز میگذارند و استغفار مینمایند از برای او
تا فردای آن روز و مردیکه برخیزد در شب و تنها نماز گذارد پس سجده کند و بخوابد در حالتیکه در سجده باشد حق تعالی میفرماید
نظر کنید بسوی بنده من که روحش نزد من و جسدش در سجده است و مردیکه در جنگ باشد و اصحاب او فرار نمایند و او ثابت
مانده مقاتله کند تا کشته شود و در خبر دیگر است که مادر جناب سلیمان به او وصیت کرد که در شب خواب بسیار مکن بدرستیکه
خواب بسیار در روز قیامت انسان را فقیر میکند و در قدسیات مسیحیه است که یا عیسی بنده کن دل را از برای من و ...
مرده‌ات را زنده ... در ساعات غفلت ... محکم ساز از برای من لطیف حکمت را یا عیسی راغب و راهب
باش و بمیران دل خود را بخشیه یا عیسی مراعات کن شب را بجهة مسرة من و تشنه باش روز را بجهة روز حاجت بسوی من
و در خبر دیگر است که بابکره ساز از برای من دل خود را بسیار بکن ذکر مرا در خلوت و در سکون انظر او است که حق تعالی
و ... بسوی بعضی صدیقین که از برای من بندگان هستند که مرا دوست دارند و من ایشانرا دوست میدارم
و مشتاق منند و من بآنها مشتاقم و ذکر میکنند مرا و من هم آنها را ذکر میکنم پس اگر تو طریقه آنها را اخذ کنی دوست میدارم
ترا و اگر از آن عدول نمائی دشمن میدارم ترا گفت ای پروردگار علامت آنها چیست فرمود مراعات میکنند ظلال را

چنانکه شفیق مراعات میکند شفیق خود را اشتیاق دارند بوجوب جناب چنانکه ظهور نزد خوب او کار خود در پیش فند

پس چنین پس آنها را از دو کیر دو تاریکیها بهم مختلط کرده و فرش گسترده شده و سریرها نصب کرده و در چنین با حبیب خود خلوت

نماید آنها العبور فی بیامیابیشه و روها رخود العبور فی میفرمایند و مناجات میکنند مرا بکلام من و تملق میگویند مرا پس

الغافر فی مابین گریه کننده و فریاد زننده و مابین آه کشنده و شکوه کننده و مابین ایستاده و نشسته و مابین راکع و ساجد

فی الحب را که بجهت من تحمل میکنند و میشنوم آنچه را که شکوه مینمایند از حب من اول چیزی که به آنها عطا میکنم سه چیز است از

نور خود در دل آنها میاندازم پس خبر دهند از من چنانکه من از آنها خبر دارم هرگاه آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست از

موازین آنها باشد او بزرگ آنها کم میشمارم سیم رو بر ایشان میکنم و در مصباح الشریعه از جناب صادق

روایت کرده که فرموده از برای مومن ... پس

سکوت که حال دل و نفس خود را بشناسد و آنچه میان او و خالق اوست و خلوت که بواسطه آن نجات باید

حکم کرد آن از آفات نهان ظاهر او و باطن نجات باید و کسی که ببیند با آن شهوات و وسوسه را و بخواهد که با

زبانه سازد دل خود را و صفا دهد طبع خود را ... خود را در حضرت که حق سبحانه بجهت آنچه

قوم لوط مردی بود که شب بیدار بود و بتراشیدن بت اشتغال داشت عذاب آنها را تا خیر انداخت تا وقتی که

صبح پس آنوقت اذن نزول عذاب داده با جهت غفلت از ذکر محبوب و خواب از اعظم موجبات دوری

از نفاق و کذب در ادعای محبت شاعر گوید عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام وقائل گوید کذب من ادعی

حزن و ترا در نظر نیاید ما را جو کسی تو ز نکند نیاید ما را جواب اگرچه خوش است لکن از عهدت حقیقت

نیاید ما را **ایقاظ** در آنکه خواب برادر مرگ است چنانکه در آیات و اخبار تصریح بآن شده حق سبحانه و تعالی فرموده

الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری و از جناب صادق

شده که فرموده نوم نوم المتعبدین ولا تنم نوم الغافلین فان المتعبدین من الاکیاس ینامون استراحة والغافلین ینامون

استبطارا قال النبی ص تنام عینی ولا ینام قلبی وانو بنومک تخفیف مؤنتک علی الملائکة واعزال النفس عن شهواتها

واختبر بها نفسک موقنا بانک عاجز ضعیف لا تقدر علی شیء من حرکاتک وسکونک الا بحکم الله وتقدیره فان النوم

اخ الموت فاستدل بها علی الموت الذی لا تجد السبیل الی الانتباه فیه والرجوع الی صلاح ما فات عنک ومن نام

عن فریضة او سنة او نافلة فاته بسببها شیء فذلک نوم الغافلین وسیرة الخاسرین وصاحبه مغبون ومن نام بعد فراغه

من اداء الفرائض والسنن والواجبات من الحقوق فذلک نوم محمود وانی لا اعلم لاهل زماننا هذا شیئا اذا اتوا

بهذه الخصال اسلم من النوم لان الخلق ترکوا مراعاة دینهم ومراقبة حالهم واخذوا شمال الطریق والعبد ان

اجتهد ان لا یتکلم کیف یمکنه ان لا یسمع الا ما له مانع من ذلک وان النوم من احد تلک الآلات قال الله عز وجل

ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولا وان فی کثرته آفات وان کان علی سبیل ما ذکرناه وکثرة النوم

تتولد من کثرة الشرب وکثرة الشرب تتولد من کثرة الشبع وهما یثقلان النفس عن الطاعة ویقسیان القلب عن التفکر والخشوع

واجعل کل نومک آخر عهدک فی الدنیا واذکر الله بقلبک ولسانک وخف اطلاعه علی سرک واستعن به فی القیام

الی الصلاة اذا انتبهت فان الشیطان یقول لک نم فان لک بعد لیلا طویلا یرید تفویت مناجاتک

وعرض حالک علی ربک ولا تغفل عن الاستغفار بالاسحار فان للقانتین فیه اشواقا وار ائمه شریعت و حدیث چنین برمیآید

که حق تعالی خواب را در انسان قرار داده بجهت حکمت و دلالت کند بر مرگ و بآن بر موت استدلال شود و بجهت حصول

راحت بآن و قیام بر وظایف عبادات و طاعات پس اگر بعد از ادای فرایض و سنن باشد و بقصد مذکور تخفیف مؤنه

بر ملائکه کرام کاتبین یا بقصد استخلاص نفس از آفات لسان و سمع و بصر و سایر معاصی باشد و بمقدار ضرورت باشد

پس آن نوم محمود و ممدوح است و عبادت است و اگر از این مقصود را نکند مباح است و خوابی که باعث تفویت فریضه

یا نافله شود مذموم است و بسیاری آن زاید بر قدر ضرورت نیز مذموم است زیرا که انسان بجهت عبادت و ذکر

خلق شده نه بجهت نوم و غفلت و استخلاص نفس از آنچه ذکر شد اگرچه در هر صورت حاصل است لکن در موارد بکه

باعث تفویت عبادت گردد عبادت و ذکر آن راجح است و استخلاص با شغال بعبادت نیز حاصل میشود بلکه اگر

قصد او تقویت بوده باشد حصول استخلاص محل کلام است بالجمله هرگاه مومن ذهن شود که استخلاص موقوف بنوم

یا کثرت نوم و بدون آن متیسر نشود پس خواب لازم است لکن باید جد و جهد نماید که تحصیل حالتی کند که احوال

و ... را مصروف در عبادت و ذکر دارد و بعد از تحصیل آن حالت ترک کثرت و اقتصار بمقدار ضرورت نماید و

آنچه ذکر شد حدیث شریف ناطق است چنانکه بتدبر در آن امر واضح میشود و مطالب دیگر را نیز افاده مینماید و

آنحضرت اول ذکر نوم حضرت رسول ص را اراده کرده باشد که استدلال برین کرده که هرگاه شخص خواب کند بقصد استراحت

و آن مرتبه که آن را دایم اعتقاد داشته باشد پس او را اگرچه عبادت جسمانی فوت شده لکن عبادت قلب با اوست و دل او

خواب نرفته پس خواب او نیز عبادت است بجهت اعتقادات حقه و ایمان او و بقصد مذکور که شرح آن گذشت که مشغول

بعبادت جوارح بوده باشد و در تعبیر آن حضرت نزد بیان قوم غافلین بلفظ ذلک که موضوع از برای اشاره

بقریب یا متوسط است اشاره است باینکه غافلین نزدیک ایشانند چنانکه در تعبیر آنحضرت بلفظ ذلک که موضوع از

برای بعید است در مورد دیگر اشاره بمقابله و بعد ایشان از مرتبه است و قرب و بعد در اینجا قرب و بعد مکانی و زمانی

نیست چنانکه واضح است و ممکن است از فقره لعدم اجتناب طالب مطلب بمذکور خود دانی که میفرماید وانی لا اعلم

زمانهم هذا الی فایقظنا الله من نوم الغفلة ورزقنا الذکر والقیام بوظایف الخدمة حریم درعلامات محبت و دلایل

رضا و تسلیم قضا و حکم محبوب و ایثار مراد او بر مراد خود است و ترک اعتراض بر واردات از محبوب در ظاهر

و باطن و قوله و فعلا و تسلیم از برای او و امر او جمعا از مرادات نفس و شهوات است شاعر گوید ارید وصاله

ویرید هجری فاترک ما ارید لما یرید پس باید محبوب نفس و مکروه آن نزد او مساوی باشد و هر دو را دوست داشته

بجهت رضا بقضا محبوب و حب آنچه محبوب او است تا اینکه بمرتبه رسد که از برای او باقی نماند نفس و شهوتهای

دیگر و دوست داشته باشد محبوب را چنانکه محبوب او میفرماید ... و لا تنفق الا ما ... الیک و درین

الغواد فرموده رضا بقضا خدا ثمره محبت با او است که هر که دوست داشته باشد چیزی را البته آن را خواهد

و رضا شیوه از خدا و لیلی رضا او از بنده است رضی الله عنهم ورضوا عنه و هر که را این مرتبه باشد خدا از او

راضی و خوشنود باشد سعادات را اظهار کرده و تفصیل احوال کاملان فهمیده و همیشه در راحت و استراحت است زیرا که
میخواهد و نمیخواهد اراده او یافت نمیشود و هر دو در نزد او یکی است و خوشنودی حضرت حق اکبر است و این از جمله امور است که
باید علم بر آن نمود و در کلام بعضی از شعرا عرفا است و فی الله ندان تراه رضیا علیک به کل حکم نازل و
بالجمله پس رضا ثمره محبت است و هر که کسی را دوست داشته باشد فعل او را البته دوست میدارد و اگرچه مکروه طبع
بوده باشد بلکه بعد از تحقق محبت افعال قبیحه محبوب را حسن می‌بینند و این کلام که حب الشیء یعمی و یصم شاهد
بر آن است و محبت ثمره معرفت است پس کسیکه شخصی را دوست داشته باشد بجهت تماثل او در بعض صفات کمال یا
جلال هرچه معرفت او زیاد گردد محبت او نیز زیاده میشود و هرچند محض تصور باشد پس کسیکه بچشم بصیرت نظر کند به نور
جلال خدا و کمال او که اگر تفصیل بعضی از آن را شرح دهیم بطول میانجامد و از مقصود رساله خارج میشویم او را
دوست میدارد و اینست که میفرماید و الذین آمنوا اشد حبا لله و همینکه خدا را دوست داشت هر اثری که از او
صادر و هر فعلی که از او حادث و ناشی شود مستحسن میشمارد و نیکو میداند و آن مقتضی رضا است پس رضا ثمره از
ثمرات محبت است بلکه هرگاه ثمر محبت است زیرا که محبت فرع معرفت است و در اهل غربت تصور رحمت مستلزم رجا
و تصور هیبت خشیت را مستلزم است و با عدم وصول مطلب مستلزم شوق است و با وصول مستلزم انس و با افراط آن
مستلزم انبساط است و با مطالعه عنایت حق تعالی و کار صادر میشود و استحسان آنچه از او صادر شود رضا میاورد
و با تصور قصور نفس خود در جنب کمال حق تعالی و کمال احاطه او بآن و قدرت او بر او مقام تسلیم حاصل میشود و بالجمله

مقام رضا

مقام رضا و تسلیم مقامی است رفیع و از اعظم اکسیر اعظم است و فضیلت آن بسیار است و احادیث و اخبار دلالت
بر این مطلب دارد چنانکه بعضی از آنها ذکر شد و علاوه بر آنها اخباری دیگر نیز هست که از آنجمله است آنچه وارد شده
که یکی از انبیا را اقتدا و خوش عیش نموده بود که از حق سبحانه و تعالی سؤال کنند از امری که اگر مرتکب شوند موجب رضای خدا
از آنها راضی گردد حق تعالی باو وحی فرستاد که با آنها بگو از من راضی باشند تا من از آنها راضی باشم و در خبر دیگر وارد شده
که جناب موسی عرض کرد ... دلالت کن مرا بر آن کاری که رضای تو در آن باشد تا آن بعمل آورم
بسوی او وحی فرستاد که رضای من در کراهت تو است و تو صبر نمیکنی بر آنچه کراهت داری
دلالت کن وحی رسید که ... رضای من در رضای تو است بقضای من و در حدیث نبوی است که
ان سلم ... فلیلتمس ربا سوای ... قال الله تعالی ... و در خبر دیگر است که
خبر دیگر است از عطایای حق تعالی ... از دلهای خود رضا تا رسید به ثواب و در روز ... فقر
و در خبری دیگر است ... استعمال ایمان بکنید تا اینکه ... داد ... کرت ...
... و نیز ... ایمان در نفس ...
نفس ... بر رضا ... است ... دانست ... نفس ...
و نفس ... نفس ... قطع ... رضا ...
که ... مطلوب از زمان او ... مطلوب و محبوب ...

میخواهم بخواهم و در خبر است که جابر بن عبد الله انصاری در حدمت جناب باقر رسید در اواخر عمر حضرت از حال او
سؤال فرمود گفت من در حالتی هستم که از پیری و جوانی پیری را دوست میدارم و از مرض و صحت مرض را و محبوب من است
و از موت و حیات موت را میخواهم حضرت فرمود لکن پس اگر خدا مرا پیر کند پیری را دوست دارم و اگر جوان
نماید جوانی را میخواهم و اگر مریض نماید مرض را دوست میدارم و اگر شفا دهد شفا و صحت را دوست میدارم پس
چون جابر این کلام از آنحضرت شنید صورت مبارک آنحضرت را بوسید و گفت صدق رسول الله که بمن فرمود
زود باشد که درک نمائی یکی از اولاد مرا که اسم او اسم من است میشکافد علم را چنانکه گاو میشکافد زمین را
و از اینجهة بود که حضرت ملقب بباقر علم اولین و آخرین گردید و در خبر دیگر است که رسیده است که هرکه آنها
در او باشد ایمان او کامل است اینکه نترسد در رضای خدا از ملامت ملامت کنندگان و از عمل خود چیزی را بنظر ریا در
نه بیند و هرگاه برای او دو امر عارض شود که یکی متعلق بآخرت و دیگری بدنیا باشد امر آخرت را بر آن اختیار
نماید و در خبر دیگر وارد شده که ایمان بنده کامل نمیشود تا اینکه در او سه خصلت باشد هرگاه غضب نماید غضب او را از
حق بیرون نبرد و هرگاه راضی شود رضای او را در باطل داخل ننماید و هرگاه قدرت پیدا نماید چیزی که از غیر او
نباشد تناول نکند و در اسرائیلیات است که عابدی در زمان طولانی خدا عبادت کرد پس در خواب باو نمودند که فلانه
رفیقه تست در بهشت پس از او سؤال نمود و او را میهمان نمود سه روز نزد او مهمان شد تا عمل او را نظر کند دید
خوابیده است و او شب میخوابید و روز را روزه نبود و آن زن افطار مینمود از او پرسید که سوای اینها که دیدم از تو

عملی دیگر داری گفت نه غیر از اینکه تو دیده عملی دیگر ندارم و نمیدانم غیر از آن عملی بگو کشف مرا بکن تا شاید
شوی تا اینکه گفت در شخصی خصلتی است و آن اینکه چیزی در شده باشم آرزوی رضای کنم و چون در مرض باشم آرزوی صحت
ندارم و چون در ضرر باشم آرزوی نفع نمیکنم پس عابد دست خود بر سر گذاشت و گفت این خصلتی بزرگ است و
این خصلت تحقیقیه که عابد از آن عاجزند و چون اینها ذکر شد و فضیلت رضا معلوم شد گویم رضا به
وجه است اول اینکه احساس بالم مکروه را و موقع آنرا ادراک کند لکن بجهت طلب ثواب حق تعالی
بلیتی را آن ننماید شکر کند بلکه قصد یا صحابه که بجهت عافیت و صحت بدن و شکر بجهت آخرت
متحمل مشقة سفر گردد دوم اینکه ادراک الم نیز ننماید بجهت اینکه مراد و مقصود محبوب است و در حال
در آن است آنرا احتیار نماید و دوست دارد پس هرکه محبت بر او غلبه کرد مراد محبوب را بر مراد خود اختیار
خواهد نمود و رضای او را بر رضای خود اختیار کند بلکه او را مراد و مقصودی جز محبوب مجرد نخواهد بود
و اسم طلب در حب مجازی یا حقیقی متعلق مشاهده است و در محبت الله او لویه دارد و سیما اینکه ادراک الم
و احساس آن نکند و اینجمله در هر مشغول القلب در هر او مستغرق باشد متحقق میشود و احساس غیر آنچه
بآن مشغول است ننماید و در عالم مجاز و حقیقه مشاهده مقام بسیار است و سابق بر این بعضی از آنها ذکر شد
و جابر صادق هم میفرماید مقام رضا حیث که شخص محبوب و مکروه راضی باشد و رضا شعاع نور معرفت است
حقیقت رضا مرضی حقیقت است که در آن معانی عبودیت جمع است و تفسیر رضا بسرور قلب است ...

که شکر موده تعلق القلب بالموجود سواه شرک و بالمفقود کفر و صاحب حال را رشته الرضا و عجب دارم از کسی که
ادعای عبودیت کند چگونه در مقدورات او با او منازعه میکند منزلت دهند راضین عارفین از آن
و در آثار مسطور است که وقتی یکی از زاهدان را فرزند فوت شد شروع بخندیدن کرد با و گفتند تو در این حال میخندی
گفت لذت ثواب آن مرارهٔ وجع را از دل من زایل کرد و نیز نقل شده که شخصی دیگری را از علتی معالجه میکرد
پس خود بآن علت مبتلا شد خود را معالجه نکرد گفتند چرا علاج علت خود نمیکنی گفت ضرب حبیب درد ندارد
و نیز نقل شده که چون بلا بر جناب ایوب سخت شد زوجه اش با او گفت آیا دعا نمیکنی که خدا از تو
بلا را رفع نماید فرمود ای زن بدرستیکه هفتاد سال در نعمت و رفاه زندگی کرده ام و در مدت هفتاد سال در حال بلا خواهم
که زندگانی کنم و در بلا شکر آن را ادا نکنم بدرستیکه آنچه را که حق تعالی بر من انجام فرموده ادا کرده باشم و از جناب
یونس روایت شده که روزی بجبرئیل فرموده دلالت کن مرا بر اعبد اهل الارض پس او را دلالت کرد بر مردی که
دستها و پاهای او را جذام منقطع شده بود و نور سمع و بصر او رفته بود و میگفت الهی متعتنی بهما ما شئت
و سلبتنی ما شئت و ابقیت لی فیک الامل یا بر یا وصول و از لقمان نقل شده که او را غلامی بود و عادت او
بر این جاری شده بود که هرچه میخورد اول بغلام خود میخورانید و بعد از آن خود میخورد روزی خربزه ای بهم
رسانید اکثر آنرا بغلام خورانید که او اظهار بسیاری ذوق میکرد چون خود قدری از آن خورد دید بسیار تلخ است گفتند
ای غلام چگونه تحمل کردی جواب داد که سالها از دست او شیرینی خورده ام انصاف سزاوار نیست که بیک دفعه تلخ

خوردن اظهار کراهت نمایم و در روایت است که جناب عیسی را گذر بر مردی افتاد که اعمی و ابرص و مفلوج بود و گوشت بدن او
همه از جذام ریخته بود و میگفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی به کثیرا من خلقه حضرت فرمود ای مرد دیگر چه بلا
از تو مصروف شده گفت یا روح الله من بهترم از کسیکه خدا در دل آنها قرار نداده آنچه را که از معرفت خود
در دل من قرار داده حضرت فرمود راست میگوئی دست را بمن ده دست دراز کرد حضرت دست او را گرفت
و از معجزهٔ آنحضرت شفا یافت و صورت او از بهترین صور مردم و هیئة او افضل هیئات آنها شد و آنچه بآن
مبتلا بود رفع شد پس مصاحبت حضرت اختیار کرد و با او بعبادت مشغول شد و نیز حکایت شده که دیگری
شخصی را گذار بر مردی افتاد که از چشم کور بود و بجذام و جنون مبتلا بود و مصروع گشته بود و مورچه گوشت او را
میخورد پس آنشخص سر او را بدامن گرفت و در دامن خود نگاه داشت و با او تکلم کرد تا حال آنکه چنین افاقه شد گفت این فضول
کیست که میان من و پروردگار من داخل شده بحق خدا قسم است که اگر مرا قطعه قطعه کند زیاده نکنم از برای او مگر محبت را
در سخن عشق اگر بمیرم من دل ز غم تو برنگیرم   و از بعضی حکایت شده که پای او از زانو قطع شده بود بجهت
بیماری خوره مبتلا گشته بود و میگفت حمد خدا را که یکی از من گرفته و سه تا باقی گذاشته و از اول شب تا صبح
ورد او این بود که لئن کنت اخذت لقد ابقیت و لئن کنت ابتلیت لقد عافیت و از بعضی حکایت
شده که گفته است نیز در هر مقام بجائی رسیدیم الا در رضا بقضا پس چنین است از برای من از آن که اگر
هرکه هستم خلایق را در بهشت داخل کنند و مرا در آتش اندازند نیز راضیم شعر عاشقانرا اگر در آتش پسندد لطف دوست

تنگ چشم گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم   و از بعضی عرفا پرسیدند که تو بمرتبهٔ رضا رسیده‌ای گفت نه لکن بمقام ارضا رسیده‌ام
که اگر حق تعالی مرا جسر جهنم قرار دهد و جمیع خلایق از روی من عبور نمایند و به بهشت روند و بعد از آن جهنم را بمن
پر کند آنرا دوست میدارم از حکم او و بآن راضیم از قسمت او و از شخصی نیز نقل شده که شصت سال بمرض
سختی مبتلا بود و چون مرضش شدت کرد اولاد او براو داخل شدند و گفتند آیا میخواهی بمیری تا بر جهت فرج گفت نه
گفتند پس چه میخواهی گفت مرا اراده نمیباشد من بنده ام و از بنده و مملوک است اراده و بنده خود حکم در امر او
دیگری را گویند که بمرض شدید مبتلا شده و با آن مرض فقر و ضعف عشرت بار آورد و میگفت الحمد لله که در استعداد
مرا بمرض و فقر مبتلا کردی و این حال رتبت انبیا و رسل است پس چگونه از برای من ممکن است که ادای شکر آنچه را
بر من انعام فرمودی و از این قبیل حکایات بسیار است و ذکر آنها موجب اطناب و تطویل است هر که خواهد
بر غایت رضا مطلع گردد در احوالات انبیا ملاحظه نماید و اگر طالب مقدار غایتی و به باشد بمطالعه احوال
سید انبیا و اوصیا و عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین ملاحظه نماید پس ای عزیز نظری کن بآنکه پیغمبر
و بیهقی چه صدمها از امت کشید و چه اذیتها به آنحضرت رسانیدند تکذیب نمودند و نسبت سحر و جنون باو دادند
و دندان مبارکش را شهید کردند و از هر جهت صدمات براو وارد آوردند و جمیع اینها را تسلیم فرمود و بر مراد
رضا شهرت و اقامت نموده جز اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون چیزی نفرمود و به پای عمه آنحضرت حمزه
را مثله کردند و با اولاد او بچه نوع سلوک نمودند حق آنها را بنی امیه غصب کردند و بر منبر حضرت رسول بالا رفتند

شمرده و خانه زهرا را آتش زدند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صبر و تحمل بجهة حفظ دین خدا و تسلیم و رضا نمود و در دوره اذیتهای بسیار
را هم پیش نظر نمود با اینکه در حیات رسول و ممات او زحمتها کشید در غزوات و غیر آن مشقتها دید حتی اینکه
وقتی از دنیا رحلت فرمود از سر تا پای او آثار زخم بود و از او اندک التیام صحیح نشده و وقتی در غزوه
احد مراجعت کرد هشتاد جراحت بر بدن مبارکش بود که فتیلها از موضعی داخل میشد و از موضع دیگر بیرون میآمد
رسول خدا بعیادت آنحضرت رفت و مثل مضغه بر روی زمین افتاده بود چون او را بآن حالت مشاهده فرمود
گریست ان رجلا یصیبه هذا فی الله لحق علی الله ان یفعل به و یفعل پس آنحضرت نیز گریست و عرض کرد الحمد لله
الذی لم یرنی ولیت عنک ولا فررت بابی انت و امی چگونه از شهادت محروم ماندم حضرت فرمودند شهادت از برای
تو ثبت و سزاوار تست پس ببین چگونه آنبزرگوار تسلیم نمودند و چگونه آرزوی شهادت نمودند و بآن راضی بودند
و بسمت بشارت میفرمودند و ببین در غزوه خیبر بعد از فرار کردن آنها که گریختند و فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله
لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار لن یرجع حتی یفتح الله بیده چگونه
قدم ثابت پیش نهاده و به تنهائی ایستاد و لشکر و تا مرحب با کثرت و فتح خیبر کرد و در خیبر را که چهل مرد قدرت
حمل او نبود حمل فرمود پس چون خبر برسول الله رسید مسرور گشت و رو بآنحضرت کرد و فرمود که خبر تو بمن رسید و من
از تو راضیم پس آنحضرت گریست حضرت رسول فرمود چرا گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم و حال اینکه رسول خدا
از من راضی است پس حضرت فرمود بدرستیکه خدا و ملائکه و رسول خدا همه از تو راضیند اگر نبود که طوایفی از امت من

در حق تو میگفتند آنچه را که نصاری در حق عیسی ابن مریم گفتند هر آینه امروز از برای تو گفتگوئی میکردم که هیچ قطار
که از تو بر جماعتی از مسلمین کم نبود مگر اینکه خاک پای ترا میگرفتند و به جهت برکت بر چشم میگذاشتند و به جای ثوابی که رسول
خدا ص نخاره بجهت سلامتی آنحضرت شب را در جای او خوابید و تا صبح تسلیم فرمود تا اینکه
حق تعالی بر اعاظم ملائکه خود به آنحضرت فخر نمود و به جای وصیکه رسول خدا آنحضرت قصد او را داد و عوض کرد بالاتر
نمی است فرمود پیاده چگونه راضی شد و تسلیم نمود و هم چنین امتحانات بسیار است و مراتب رضا و تسلیم آنحضرت از حد

احصا بیرون است رزقنا الله الاسوة به و بأولاده الطیبین الطاهرین و وفقنا لما لحبهم بحق محمد و آله
صلوات الله علیهم اجمعین **شرق** در حدیث شریف مزبور دقایق و لطایف لطیفه چند است
اوّل اینکه آنحضرت لوائی احمد را اراده کرده و از غد اردای قیمه را خواسته و لفظ غد در این در جای از
احادیث استعمال شده علاوه بر اینکه بر یوم متّصل بعد اطلاق میشود در اینجا باید یاد در آن رفت و تو
که بعد از یوم حاضر باشد علاوه صلح اظهر و اشهر است و شاید استعمال آن در قیمه به جهت مبالغه و شدت یقین بوقوع
باشد دوم آنکه از لفظ رجل اشاره باین فرموده که سابقین مرد نبودند و اینکه فردا امیر فقط مرد است سیم صفات که
از برای رجل آورده اشاره بنفی آنها از سابقین است و حرف تاکید یا از برای صفات یا از برای رجل است چنانچه
واضح است بنا بر احتمال اوّل تاکید از برای عطا ابعدیه باشد مرز بر انحوه متکرار و فرستادن آنحضرت اوّل
اوّل و دوّم فلان و فلان را اشاره باین است که آنها بعد از غصب خلافت بیجا نبوده و سابق القدم
میگذ

میکنند و اهلیت ندارند حق و فتح و فیروزی و نصرت و اهلیت با هم است و ایضا بجهت تشبیه مردم رسم
است که پس از رحلت چگونه در کارش و فرار از زحف شیر دل و جابجا کند و در لشکر اسلام و کفر جبن
و انهدام اساس دین مبین ثابت قدمند که بعد از آن نگویند آنها در دین خدا بیشتر رحمت کشیدند و هم
اختصاص بجهت ندارد و در مورد خاصه جاییکه احتمال غلبه خصم میداده علاوه آنها فرار حاصل
شده بود ابن ابی الحدید در بعض قصاید خود گفته و اعجب انسان القوم کثرة فلم یغن شیئا ثم
هرول مدبرا و صافته عطیه الله رفق بعد جهیا و للنفس حکم لا یراقع بالمرا و در این شعر
اشاره باینست شرافیه المحنة و لیس بنکر فی حنین فراره و فی احد قد فر خوفا و خیبرا و در قصیده
خیبر نیز در کرگیش هر دو معذرت خواسته گفته است عذرتکما ان الحمام لمبغض و ان بقاء النفس للنفس
محبوب و بالجمله پس ثبات قدم آنها در فرار از زحف و انهدام پیش از اینها است و متفق علیه طایفتین است

و لنعم ما قیل در سائل بعضی مرد آنها اند در غزا چنین عورتان خانه اند عالم است بعد از و لمعیم
الصدر بالحمد للّه امیر المؤمنین مع الله ولی و الله عزیز **فرق** به اینکه لحضرت امیر المؤمنین
بسیار با شجاعت و ثبات قدم او در معارک از غزوات نه بجهت محض شجاعت طبع که در آنحضرت بود از
دیگران مفقود بود چنانکه بعض عامه توهم کرده اند گفته اند آنحضرت شجاع بود مقاتله میکرد و میکشت لکن
آنکه شجاعت نه آنست بلکه عمل آنحضرت کاشف از فنا او در الله است و از اینکه نفس شریف خود را

خدا وقف کرده پس مناط و معیار همت نه اینکه آنها میگویند و عجب است از حماقت این طایفه که قوه میکنند
اگر کعیه را بنا تسبیح کنند هزار عمر دیگر باید است بهر قدم بر لقیح نیست در مطالع آنها خوشتر ما لعن کرده و بدکنند
و ما بر چشم بر هم میکشیم از بهر سیکوینید صلاحیت اینها منافی نیست اگر خلیفه شجاعت نداشت و مقاتله نموده باشد
از ثبات قدم و عدم فرار و کشته شدن در راه خدا و شهادت چنانکه حضرت امیر هم آرزو میکرد بهره نبود
و فرار از زحف و کسر عسکر اسلام و تشجیع جنود کفر چرا ضعف و دیده بصیرت آنها و مقصد هوای نفس را از خارج
کند بحق محمد و آله و لا تسلیم جناب سیّد الشهدا او رضای آنحضرت با آنچه براو وارد آمد هر اهل درد را
و غیابه و بر او حق حضرت علی جل و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس تا مرور آن موجب تعجب است جگرها را
پاره میکند و لنعم ما قیل عشق چنین عشق حقا دیدن لواه چنین کراهت نیست و عرش تباه باید و کار
و فتن المظلوم الشهید السعید الوحید از امر نفع او و از آنحضرت بره و فتح الله فی قتله و فی ظلمه و فی سمع بمن کلیه
و نصر به و رضا لقضاء الله و تسلیما لامره و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بالجمله کیست معه فاصبر
و ز اعطا حسین ابن علی لبیک یا شاره مع دلره الامام الهمام علیه السلام خرجه و او را اضافه فقد فی حکمه
نه رب العالمین هستیم از علایم محبه ایثار محبوب بر غیر است چنانکه بعض کلام در آن سابقا ذکر شد
و از زلیخا نقل شده هر چیز ایمان آورد و حضرت یوسف او را تزویج کرد از او عزلت جست و بعباده
خدا مشغول گردید و چون حضرت او را بخلوت دعوت میفرمود در روز و عده شب و در شب و عده

میداد پس حضرت او را عتاب نموده و گفت شوق و محبتها را تو سیند گفت یا نبی الله آنوقت که ترا دوست میداشتم
خدا را نشناخته بودم و چون او را شناختم هر محبتی را از دل خود بیرون کردم و غیر او را بر او ایثار نکردم و ظاهر
است که ایثار و اختیار رضای محبوب بر رضای خود مندرج گشت رضا است باید شد چنانکه از لوازم نفس است
نیز بعضی دیگر اینده مثل ایثار و تسلیم که بر رضا نزدیکند و فرق میان آنها اعتباری است چنانکه نسبت بمحبوب ظاهر
و مقام رضا و سعت بسط زیاده بر اینجا نیست لکن باید دانست در تحت رضا تسخط و انکار و اعتراض بر وارد
محبوب است پس در عالم حقیقت اعتراض بر واردات الهیه و تقدیرات باهیه با رضا و توحید منافات
دارد و با ایمان کامل بحق منافات است شاعر گوید ملا رد و مناقب احکم نیست دم در کش که
هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است و شاعر دیگر که بعد از علایم و لوازم محبت را ملاحظه چند شعر را در
ساقی گذشت میگوید منها شقه بر بلائه و سرور و ذکر ما هو قائل و قرأت الله بدلا ان تراه متنا
کما ان الامور بلا لیمیک العادل و در حدیث قدسیات داود است که یا داود ذکر من حسبی باشد اصدق و
للسکه بحسبی راضی شد بعد از او رضیت و کسیکه فوق بحسبی کرد بر او اعتماد بنماید و کسیکه مشتاق حسبی شد در تیرگی
او سعی و کوشش خواهد نمود و در قدسیات مروی است که یا موسی ابن عمران خلق نکردم خلقی را دوست تر
از بنده مؤمن خود و به درستیکه من مبتلا میسازم او را بجهت آنچه خیر او است و ازو دفع میکنم
بجهت آنچه خیر او در آن است و من عالم ترم بآنچه صلاح بنده در آن است پس باید صبر کند بر بلای من

دشکر نماید نعمای مرا و راضی باشد بقضای من تا بنویسم اورا در جمله صدیقین نزد خود هرگاه عمل برضای من کند
و اطاعت امر من نماید و در حدیث قدسی دیگر است که جناب موسی عرض کرد ای پروردگار من کدام یک
از خلق تو نسبت به تو احب است فرمود کسیکه حبیب او را از او بگیرم و او مرا مسالمه نماید عرض کرد بر
کدام خلق ساخط میشوی فرمود کسیکه از من در امری طلب خیر کند پس چون از برای او حکمی کنم و قضای مرا ساخط باشد
و نیز در حدیث قدسیات مذکور است که حق تعالی فرمود منم خدا و خدائی غیر از من نیست کسیکه صبر نکند
بر بلای من و راضی نباشد بقضای من پس باید خدائی بگیرد سوای من و در مجلد ثالث از کشکول است
که قال الله تعالی فی التوراة من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر نعمائی فلیتخذ ربا سوائی و من اصبح
حزینا علی الدنیا فقد اصبح ساخطا علی و روایت شده که یکی از انبیا هفت سال از فقر و گرسنگی
و برهنگی بسوی خدا شکوه کرد و خدا از برای او مستجاب نکرد پس بعد از مدتی بسوی او وحی فرستاد که
تا کی شکوه مینمائی و تو اهل شکوی نیستی و از برای من [illegible] که مذمت کرده شوم و تو [illegible] دوم
اول تو چنین مقدر کرده ام آنچه را که بتو رو آورده از برای تو پیش از خلق آسمانها و زمینها حکم کردم
آیا از برای تو پیش از خلق دنیا میخواهی بجهت خاطر تو دو دفعه دنیا خلق کنم یا از برای تو تقدیر را
مبدل سازم و اراده تو فوق اراده من بوده باشد بعزت و جلال خودم که اگر دفعه دیگر این سؤال
کردی یا بدل خطور کرده اسم تورا از دیوان انبیا محو میکنم رضا بداده بده و زجبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاده است و در داودیات است که حق تعالی بسوی داود وحی فرستاد که یا داود
تو میخواهی و من میخواهم و نمیشود مگر آنچه من میخواهم پس اگر تسلیم کردی آنچه را که من میخواهم عطا میکنم ترا آنچه تو میخواهی
و اگر تسلیم نکردی آنچه را که من میخواهم بتعب میاندازم ترا در آنچه تو میخواهی و نمیشود مگر آنچه من میخواهم و در بعض
قدسیات است حدیثی که مضمون آن اینست [illegible] قال لم ذا و کیف ذا و ما [illegible]
ایمان بخدا و اعتقاد بحکمت و عدل و توحید او و اعتقاد اینکه هرچه او میکند خیر بندگان است و اینکه
آنچه برای ایشان مقدر کرده در خلق و نظم و ترتیب و تکمیل آنها بر احسن ترتیب و نظام است که اگر
جزئی از آنها تغییر کند نظام مختل میشود و همچنین تکمیل محبت خدا و رضای او و تکمیل اذعان بربوبیت او و عبودیت
خود لابد منه و لازم است پس چون این همه در قلب مستقر شد اطمینان بحجت و ایمان حاصل میشود و از برای
بروز آن کار خود تسلیم مینماید در جمیع امور بلکه همان [illegible] او مینماید و بر دل او کاری سوای او
نمیگیرد و بجهت ایمان بحکمت او [illegible] و کسیکه با حق تعالی راضی نباشد و ساقط باشد در میان او و [illegible]
کنه شکر راست که در مجلس ضیافت بزرگی داخل شود که جمیع اسباب و مایحتاج در آن را بر احسن ترتیب جمع
باشند پس چون قدم گذارد بدر و بطرف راست کند و بر صاحب مجلس اعتراض نماید که اسباب را
چه بچیده است پس ملامت بر اوست نه بر دیگران پس [illegible]
باید سلوک تو در آن درویان راه با غرور حالت [illegible] و انکار کن و تسلیم کن [illegible]

خدا و رسول و عترت طاهره را که از ارشاد آنها تا حق را بیابد و بصاحب آنها و اوصیای آنها بوده باشی
و بهشت عمل و تمام امر خود را که از تو بواسطه کوری سر نفهمیده تجدید عهد با آنها و تسلیم امر به آنها و توسل
و التجاء بر آنها دارد [illegible] کنند تا او بر تو بازگشت نماید و [illegible] که بر آنها [illegible]
بر ائمه و سببی [illegible] باشد و بر همه حال سیره انبیا جاری شده پس هر وقت از آنها ترک
اولی صادر میشد با استغفار و صلوات فرستادن بر ایشان و دعا کردن بحق ایشان و [illegible]
و نور ایمان آنها و تعلیم حق تعالی تدارک میکردند پس ایشان جمیع مقامات عبودیت و ایمان و حصول
و فروع محبت را کامل گردانیدند و معذور از مرادات و اغراض خالص فرمودند و در خدا فانی شدند
پس هر که را قدم در مقامی از مقامات مذکوره بلغزد چاره و وسیله از برای او بجهت تدارک آن
و تحصیل ثبات در طریق عبودیت اولی و شفیعی بهتر از توسل و استشفاع با ایشان نیست و [illegible]
و تجدید عهد ایشان و عزم بر ولایت و اسرار [illegible] و طلب [illegible] ایشان نیست و الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و از جمله حکایات مناسب این مقام است که روایت شده
که روزی جناب عیسی در میانه [illegible] مبتلا شد [illegible] تا آنکه بکلبه رسید
مردی را دید که بنماز مشغول است و مطر از او و اطراف او منقطع است پس آن حضرت
در انتظار ایستاد تا او از نماز فارغ شد فرمود بیا تا دعا کنیم و از حق تعالی قطع مطر را خواهیم

آن شخص گفت چگونه من دعا کنم و حال آنکه در این موضع چهل سال است خدا را عبادت میکنم بجهت اینکه توبه مرا قبول کند
و از برای من تا کنون علم بقبول آن حاصل نشده و نمیدانم توبه مرا قبول کرده یا نه زیرا که من از او خواسته ام که اگر
توبه مرا قبول نموده یکی از انبیا مخصوص بسوی من فرستد در این موضع پس آن حضرت فرمود خدا توبه ترا قبول فرمود و گفت
من نبی الله عیسی ابن مریم پس از گناه او سؤال نمود گفت روزی از ایام تابستان در شدت حرارت هوا بیرون رفتم
حرارت زیاد بر من تأثیر کرد گفتم امروز چه بسیار گرم است [illegible] نظر کن و دقایق [illegible]
در این بحر عظیم و سؤال او از حق تعالی باید از ابواب خود را که بر عباد خود بخضوع ساخته و موصل بباب اعظم
رحمة للعالمین و خاتم النبیین قرار فرموده بجهت اینکه میدانست که در زمان او دخول بباب اسم اعظم ممکن نبود الا
بدخول این ابواب و نظر کن که [illegible] حضرت عیسی [illegible] و شرکت عابد را
ملتمس شد و از بعض اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حکایت شده که گفته است [illegible] سال خدمت
آن حضرت را کردم و [illegible]
چنین نشده بود و چیزی که از اسباب آن حضرت در [illegible]
تقدیر شده بود میشد و روایت شده که حضرت [illegible] اطفال صغار آن حضرت [illegible]
بالا میرفتند و [illegible]
پس [illegible]

نمیدانید که جهت حرکت ضعیفه از دار کرامت و شرف به جهت دنیه و مهانت و از حقیقت و سرور به منزل تعب و بلا فرود آمدیم
تیر سهم که اگر علما دیگر مرکب تمام طلبند دیگر رغبتی بآن شوند چه آدم و ابراهیم [illegible] ما نقصانا از علامت محبت شوق خفا محجوب
و انس با وجود عشق و اضطراب و انبساطات کمالی ذکر شده که شوق با عدم حصول انس با وصول حاصل میشود و انبساط
با افراط انس متحقق میگردد پس شوق به شیئی که حاصل حاضر نباشد امکان ندارد و لکن ادراک شیئی بر وجه مجمل جهت تحصیل آن
علم به تفصیل یا وجه خفی جهت تحصیل به وجه واضح لازم و لابد منه است و در هنگام شوق که ذات حق تعالی و جمال و کمالات
زیرا که موقته و مجمله در این نشأه مطمح کثیرت و از برای کسی حاصل نمیشود جهت امتزاج که بلادت داده اند طبیعت معتاده
لیکن کمال و فرح در نشأه اخری میسر خواهد شد و ابقا امور الهیه غیر متناهیه است پس هرچه موقته بآنها حاصل شود و ما
غیر متناهیه غیر محدوده باید باشد که احاطه موقته بآنها حاصل شده پس بنده علی الدوام مشتاق به موقته آنها و در فرح آنها
هست و از اینجا معلوم میشود که این شوق در عره هم حاصل است و حق تعالی شوق مشتاق بآنها حاصل میشود لکن آنها جهت
اینکه ملذات متنعمند الم شده شوق را احساس نمینمایند پس حقیقت شوق بآنها حاصل میشود به جهت اینکه شاهده مینمایند
و ملتفت بآن و انجذاب از حسن است که قدر از مشاهده و حظ ما نیست چنانکه از جبار هم [illegible] پس شوق آنها
موجب لذت است نه الم و هر گاه چیزی که خواهند میگویند سبحانک اللهم پس بآنها حاصل میشود و حمد حق تعالی بجا آورند
پس درجات آنها علی سبیل الاستمرار و الدوام در ارتفاع و حکم آنها در تزاید است قطع و منع و نقصان ندارد بلکه باید [illegible]
و تحیتهم [illegible] یهدیهم ربهم بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم

ان الحمد

ان الحمد لله رب العالمین و بر زیارت هم میرسند اهل درجات عالیه زیارت مینمایند اهالی درجات سافله را
لکن عکس متحقق نمیشود با اینکه از برای اهل درجات سافله عروج و وصول به درجه علیا ممکن نمیشود و از برای هر کسی
مقامیست معلوم و کمال قرب [illegible] درجه در دار دنیا با خلاق و اوصاف رذیله از تمیز و کید
و [illegible] و امثالها متحقق نمیشود [illegible] است پس در آخرت بطریق اولی با حصول مرتبه رضا و رتبه [illegible] با اینکه آنها زیارت میکنند
اشخاص را که از آنها کسب درجه اعلی نشده لکن ادراک مرتبه آنها نمینمایند و زیارت آنها محض استئناس جهت جامعه
است و چنانکه در دنیا عوام ادراک مراتب خواص نمیکنند عالی نیز درجه و عظمت آنها زیاده از سافل نیست
یا اینکه جهت استئناس و اختلاط و اشتغال آنها بنعم کثیره و اشتغال نعم آنها ادراک آنچه ذکر شد ادراک نمینمایند
و ابطال [illegible] است که از برای جمیع دنیا در مقابل قلیلا از آخرت وقوع عظمت پس چگونه دنیا را در مقابل
آخرت معادل قرار داد پس هر که این را ابدان و بقای آن حاصل باید لابد به شوق او در تحصیل آخرت و ترک دنیا
بجهت آن شدت مینماید و مواظبت طاعات و ترک معاصی را از دست نمیدهد چنانکه اهل دنیا و نظر آنها بر ترک
مینمایند و هر چه [illegible] و از آخرت بالمره غفلت ورزیده اند و چون دانسته شد که وصول [illegible] حال اهل
و غیر ممکن است پس صاحب انس که با آنچه یاد عطا شده مسرور است هر گاه شوق اطلاع او بر اعلی مراد غالب [illegible]
خود ملتفت شد جهت خوف طرد و عدم وصول متألم و مضطرب و متزلزل میشود پس چون از طرد و غفلت [illegible] مراد
غالب آید [illegible] میکند طلب خلوت و عزلت میکند پس در دنیا [illegible] مشتاق و مضطرب و [illegible]

آنها و در آخرت بجهت اطمینان به وصول و عدم طرد و ابد در حظ حق تعالی بآنها آنچه که او ادراک کرده اند [illegible]
هم مشغول [illegible] اینهم جانب و [illegible] در دنیا هم سبب باشد که از برای این موقته [illegible]
حاصل شود پس او همیشه در مقام انس است و این از برای عاشق است که در وصال شکایت دارد و در جنب [illegible]
و از برای او کمال رنج و زوال [illegible] حاصل نشود چنانکه روایت شده که از سید محبین و عاشقین حضرت [illegible]
سؤال شد که هیبت جمال صورت تو که او زاد علاوه [illegible] و از [illegible] حال [illegible] از عباد و [illegible]
حال عظیم است از [illegible] که فرمود که آن [illegible] حبیب را دوست میدارند و [illegible]
خود [illegible] او نمیدانند که از آنها [illegible] غیر [illegible] است [illegible] آنها را قبول [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] و [illegible] مطلق
شده و صورت [illegible] سرور [illegible]
[illegible] جانب حق تعالی [illegible] آنها و صاحب [illegible] چنانکه حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا حضرت رسول [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] آنها و عدم [illegible] آنها [illegible]
که [illegible] تسلیم [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] کلام و [illegible]

قول حضرت رسول [illegible] قول جناب موسی ان لم تنصرنی [illegible]
ان [illegible] قول او که و اخاف ان یقتلون و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی و امثال اینها و هم
از آن قبیل است قول برخ [illegible] که این بیرانیه استسقا نمود [illegible] بپرورد کار [illegible] رضای او
از خود [illegible] که جناب موسی [illegible] حق تعالی او را باستسقا از برای آنها
و کیفیت آن به طریق است که بنی اسرائیل [illegible] سال قحط رو نمود جناب موسی باستسقا بیرون رفت با
هفتاد هزار نفر حق سبحانه و تعالی [illegible] و حی فرستاد که چگونه از برای ایشان مستجاب کنم و حال اینکه ظلمت
گناهان آنها و سرائر آنها خبیثه است میخوانند مرا و بر غیر یقین و از مکر من ایمن اند برگرد [illegible] بنده از بندگان [illegible]
برخ میگویند باو بگو تا استسقا کند از برای ایشان تا من از برای او مستجاب نمایم پس جناب موسی از او سؤال [illegible]
و او را [illegible] تا اینکه روزی [illegible] بنده سیاهی برخورد که میان دو چشم او از اثر سجود خاک بود
[illegible] که برخ است [illegible] سلام کرد [illegible] فرمود [illegible]
بیرون رو و از برای ما استسقا کن پس برخ باستسقا بیرون رفت و عرض کرد خدایا [illegible] از افعال تو [illegible]
این از حلم تو و از برای تو چه [illegible] شده [illegible] منقطع شده [illegible] از طاعت تو برگشته [illegible]
نزد تو [illegible] شده یا غضب [illegible] آیا تو غفار [illegible] خطا کاران [illegible]
خلق کردی و امر بعفو فرمودی [illegible] قدرت [illegible]

خود سلکه شده بود که قطرات باران غیرا انها تر شدند و چون برگشت حضرت موسی او را استقبال نمود و عرض کرد چگونه
دیدی مرا اصلاح میکند پروردگار خود و من نصیحه میشوم چگونه انصاف داد مرا حق تعالی بود جناب موسی و عرض شاد
که ترخ هر روز چند دفعه مارا میخندانید و این فقره حسب ظاهر اشکال دارد بجهة اینکه بالنسبة بخدا اوست مراتب
تاویل لازم دارد و حمل آن بر ظاهر درست نیست و از قبیل مقامات است قول حضرت عیسی که و السلام علی یوم ولدت
و یوم اموت و یوم ابعث حیا و چون جناب یحیی به مقام آنحضرت نرسید ساکت شد تا اینکه حق تعالی فقره را از
برای او ذکر فرمود و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و همچنین قول آنحضرت که عرض کرد اگر
از برای هر کس تاوانی قرار داده ای و از برای من تاوانی نیست و از این قبیل حکایات بسیار است که ذکر آنها موجب طول
کلام است پس از کسیکه در مقام انس مستغرق شد و محبوب شد و محبوب محب او گردید اینگونه امور مستحسن است و از
غیر او نسبة باو قبیح است و درجات انبیا و اولیا مختلف است چنانکه حق تعالی میفرماید و لقد فضلنا بعض
النبیین علی بعض و از اینجهة است که بعض انبیا مورد عتاب گشته در مواردیکه رخ جرع دیگر سلکان را از خود
سئوال نموده و اگر بخواهی پس از که ابتدا امر در عتاب حرج نشده پس بر تو باد بسید انبیا و اوصیا الذین بزرگوار
صلوات الله علیهم اجمعین و آیه شریفه عفی الله عنک لم اذنت لهم و نحو آن تامل است پس آن لطف و شفقه
و عتاب بر غیر آنحضرت است چنانکه در تفسیر متتبع در اخبار واقع است و بالجمله مقام مشتاق مقام عالی و محل
رفیع است و فضیلة شوق بسیار است جناب صادق میفرماید المشتاق لا یشتهی طعاما و لا یلتذ بشرابا

و لا یستطیب رقادا و لا یانس حمیما و لا یاوی دارا و لا یسکن عمرانا و لا یلبس لینا و لا یقر قرارا و یعبد الله لیلا و
نهارا راجیا بان یصل الی ما یشتاق الیه و یناجیه بلسان شوقه معبرا عما فی سریرته کما اخبر الله عن موسی بن عمران
فی میعاد ربه بقوله و عجلت الیک رب لترضی و فسر النبی صلی الله علیه عن حاله انه ما اکل و لا شرب و لا نام و لا اشتهی
شیئا من ذلک فی ذهابه و مجیئه اربعین یوما شوقا الی ربه و اذا دخلت میدان الشوق فکبر علی نفسک و مرادک
من الدنیا و ودع جمیع المألوفات و احرم عن سوی مشوقک و لب بین حیوتک و موتک لبیک اللهم لبیک
و اعظم الله تعالی اجرک و مثل المشتاق مثل الغریق است که همتی از برای او نیست مگر خلاص خود و فراموش کرده همه را
که غیر از آن باشد شاعری گوید سر کویش هوس داری سر را آتش بادا زن در باغ اندیشه مکرر شود
عالم را قفا انداز سلطنت مهو ده عود در الود حمل کن وصال دوست میخواهی بلا را خریدار شو
و از وهب بن منبه حکایت شده که گفته است حق تعالی بسوی داود وحی فرستاد که ای داود هر که طلب کرد مرا دوست
داشته باشد تصدیق قول او خواهد نمود و کسیکه راضی شد بحکم من راضی خواهم بود و کسیکه شوق بجانب من نمود اشتیاق
را او خواهم کرد و هر که مشتاق بسوی حبیب شد در سیر بسوی او جد و کوشش مینماید ای داود ذکر من از برای ذاکرین
و بهشت من از برای مطیعین و محبت من از برای مشتاقین است و من خاصه محبین ام و در اخبار وارد است که بدرستیکه
من خلق کردم دلهای مشتاقین را از نور خود و وحی فرستاد بسوی داود که تا کی یاد من آن بهشت مینمائی و سوال
نمینمائی شوق مرا عرض کرد ای پروردگار کیستند مشتاقین بسوی تو فرمود کسانیکه پاکیزه کرده ام که آنها را

از هر کدورت و غبار و در دلهای آنها قرار داده ام فرجهائی که بآنها نظر میکنند و فخر میکنم قلوب آنها را بسبب جذر
در میان آسمان میکند ارم و ملائکه خود را میخوانم پس چون جمع شوند مرا سجده مینمایند پس بآنها گویم شما را جمع کردم که مرا سجده کنید
بلکه میخواهم بر شما بنمایم قلوب مشتاقین بخود را و مباهات نمایم باشما بسبب ایشان بدرستیکه قلوب آنها روشنی میدهد در آسمان
ملائکه مرا چنانکه آفتاب اهل زمین را روشنی میدهد ای داود قلوب مشتاقین را از رضوان خود خلق کرده ام
و از نور جلال خود پرورش داده ام و از برای محادثه خود آنها را گرفته ام و بدنهای آنها را در زمین محل نظر خود
قرار داده ام و از برای قلوب آنها بسوی خود راهها داده است که بآنها نظر مینمایند بسوی من و شوق آنها بمن
هر روز زیاد میشود تنبیه به اینکه عشق و اضطراب قلوب انبیا یا بجهة خوف طرد و هجران است یا بجهة شوق
بالجمله از آن بیشتر میترسند زیرا که امور الهیه غیر متناهیه است و یا بجهة کدورت بالجمله از فراق و هجران گذشته
صبر نکرده مینمایند بحبیب خود که از حصول نعمت وصول آنچه را که بر آنها در مدت هجران وارد آمده و مفقود آنها
است و از مخاطبه و محادثه با حبیب و استعطاف است بجهة اینکه بر آنها نازل شود بعد از آن مثل آنچه واقع
آمده و یا بجهة جذب جمهورین و جلب آنها بسوی حضرت محبوب است و قول بعض از آن لیس دعا الداعیه الذی
حظر نه الیه ترجعون از این قبیل است پس اینها بجهة تعلیم غیر است و بجهة لطف و همچنین است علی اضطراب
آنها یا بجهة عدم حصول وصول تام و در این شاه است پس راحه حقیقیه موت است و از اینجهة است که آنرا آرزو
مینمایند و میگویند تحفه مشتاق است در روایت است که انسان منده آنرا که عطش مراد میکرد و یا بجهة قوة محبت و رب

آن از محبت بعید است پس ملاحظه عظمت محبوب و جلال و کبریای او موجب خوف و رقت است محبت قرب
رعد با و وزن است و لم از محبت فرش خون است و در این حکم جمیع انبیا شریک دارند و تخصیص و استثنای
نیست یا بجهة خوف از مخالفت محبوب بجهة اغیار و خطر در قیام باداء حق او و تعظیم امر اوست
بیشتر شد که محبت مستلزم حب لقاء محبوب است و چون لقاء خالص و وصول تام بدون موت
در محبت حقیقیه ممکن نمیشود و موقوف بر آن است پس اشتیاق بموت و میل بآن و حب آن لازم است
و از اینجا است که از بعض اکابر حکایت شده که گفته است مومن کراهت ندارد مگر مرگ بجهة اینکه دوست
نمیدارد مگر لقاء حبیب را و در حدیث جابر بن یشیر گذشت که موت احب است بسوی من از حیات و تحقیق این بیت
که موت بالطبع مکروه و ناخوش است بجهة تعجب اولاد الم خود موت و انفصال روح از بدن و الم
مفارقت احبه و اهل و اولاد و اموال و غیر آنها لکن کسیکه محبوب حقیقی را دوست دارد و میداند که محبوب که
غیر از او است فانی میشود و او را مفارقت مینماید و از برای او سوای ملال و اشیاء مینماید محبوب او دوست
میدارد لقاء او را و بسوی او مشتاق میگردد و پس حیاة نزد او مکروه میشود و تحمل مرارت آنرا اعدا مینماید چنانچه
در حدیث جابر است پس او در مقام صبر است و هر که ترقی کند از این مقام پس او نیز با این شخص در رضا
موت و شوق بسوی آن شرکت دارد لکن دوست میدارد آنچه را که محبوب از برای او اختیار کرده از حیات
و غیر آن و این حال بجهة ایثار مختار او بر مراد خود است و این مقام رضا است و کسیکه از این مقام ترقی کند

پس او نیز با صاحب این مقام در آنچه ذکر شد از رفع کراهت موت و محبت و ایثار آن شرکت دارد لکن از برای
او اراده نیست و از مرادات خود فانی گشته و محبوب او غیر مختار محبوب او نیست از موت و حیات و صحت
و مرض و سایر امور پس او مثل میت است بین یدی الغسال هر کجا خواهد او را میگرداند و این مقام اعلی مقامات
رضا است چنانکه جناب باقر علیه السلام بجابر فرمود و حضرت امیر المؤمنین فرمود پسر ابیطالب بموت مانوس تر است
از طفل به پستان مادرش و با که از آنکه موت بر او واقع شود یا او واقع بر موت گردد و چون
ضربت بر فرق مبارکش خورد فرمود فزت و رب الکعبة پس به این آقای بزرگوار چگونه ملاقات حبیب را
دوست داشت و چگونه از خود مرارت موت را رفع نمود از برای نفس خود اختیاری قرار نداد و چون
محبوب لقای خود را از برای او اختیار فرمود و تسلیم او خوشنود و مستبشر گشت و اخوان خود را بشارت
داد با آنکه بفوز عظیم فائز شده و چنین ... حیات را از برای او اختیار فرموده بود راضی بود و نظر کن
در حدیث شریف ... حرف الله و عظمه ... که در خطبه او ... از نور اول گذشت ... که چگونه حضرت شوق
اولیا و محبان را بلقای خدا و ثواب او از نعیم جنت و وصال محبوب و شدت خوف آنها را از عذاب
بیان فرموده پس اگر آجال مقدره آنها نبود از شدت شوق میمیرند و اگر نبود از کثرت خوف از عذاب
آخرة هلاک میشدند پس خوف و شوق در آنها در غایت کمال است و عذاب ... هجران ... از برای
که ... حاصل ... است بلکه عذاب حقیقی اینست چنانکه ذات ... وصال و لقا

نیز هست

نیز هست و با لجمله پس کمّل اولیا از برای آنها شوق و خوف هر دو از آن هست و اینها از لوازم محبتند ... به
ذکر شد لکن بعضی از ایشان تسلیم مرارت موت صبر می‌نمایند و بعضی مرارت حیات را صبر تحمل میشوند
و بعضی ایشان حیات میخواهند بجهت آنکه در حیات عبادت و تحصیل رضای محبوب نمایند و از موت
کراهت دارند بجهت آنکه با انیس ... مضافات ... پس حیات را بجهت تحصیل ... تامه و استعداد از
برای لقاء محبوب میخواهند مثل آنکه کسی ... با آنکه محبوب تو ... میآید پس او تاخیر این
او را بجهت تنظیف بیت و بساط فروش و تطییب آنها دوست میدارد و کاره لقاء او نیست بلکه تاخیر را
دوست میدارد و استنکاف بعضی انبیا از برای موت مثل جناب آدم محمول بر این است پس که حضرت حق
دانست که حبیب لقای او را میخواهد تسلیم کرد و بعضی حیات یا موت را دوست میدارند لکن از این جهت که محبوب او را
بجهت ایشان مراد او و مراد خود اختیار مینمایند و بعضی فانی در محبوب گشته از نفس و مراد او خالی شده اند
پس ... اختیار محبوب ... و دوست میدارند ... آنچه را که محبوب او است و تفصیل آنچه را که از برای آنها ...
کرده پس محبوب و مراد آنها محبوب و محبوب اوست و مراد محبوب سوای او نیز از خود مرگ و دنیا و جنت و آنچه
در آنها مقرر شده پس محبوب آنها و بهشت و نعیم و دنیا و جنت آنها محبوب است و پس جنات ...
میفرماید یا نعیم و جنت و یا دنیا و ... لیس حیات اولیا بتقضا خداوند است والا از شوق و خوف
ارواح آنها از ابدان ایشان مفارقت می‌نمود و درجات آنها در صبر و رضا و خلوص ... و ...

... والله و وجود بقیه از اراده و اختیار در آنها و امثال اینها مختلف است و باید دانست که مجرد ذکر اینها
از دنیا و محبت موت مستحسن و مستلزم محبت لقای خدا نیست و حب دنیا و جنت هر یک در اهل دنیا و جنت
میآید و غیر آنها نیّات و مقصود است پس بسا باشد که بعضی انبیا دنیا دنیا را مکروه ... بجهت ورود
بلیات بر او و حال آنکه ملاقات پروردگار خود را نیز مکروه میدارد پس چون اهل دنیا نظر آنها
بزرگ مینماید و آخرت را حقیر میشمارند و بآن یقین ندارند و نعیم آنرا اعتقاد نمیکنند غالبا دنیا را
دوست و آخرت را دشمن میدارند و مخفی که در بعض اوقات بجهت جنت با موت از برای آنها حاصل میشود
علاوه دنیا و مذموم است پس آنها دنیا را معمور و آخرت را خراب کرده اند و انتقال از معمور بمخروبه را خوش ندارند
و واضح است که دنیا را نیز خوش ندارند بجهت آنکه آن و حالت اهل آخرت بعکس است زیرا که آنها در دنیا زهد ورزیده
و ترک آن نموده اند و آنرا خراب کرده و در تعمیرات آخرت کوشیده اند بجهت آنکه لقای او را خواهیده و با آنکه آن محبوب
خداوند است رجوع کرده اند و دانسته اند که دنیا محل ... دار فنا و مبغوض است و ... باشد که موت و انتقال با آخرة
را خوش ندارند و بجهت آنکه تحصیل کمال و استعداد در دنیا نمایند و بعضی از آنها نقص اختیار اراده از مقام عبودیت ... خارج
و وجود رضای محبوب در هر یک از دنیا و آخرت را دانسته اند پس رضای محبوب را اختیار کرده اند جناب صادق علیه السلام فرمود
لا در اخذ المؤمن علی الحقیقة الذی عنده ... و الله و ما سوی ذلک فیه ... جمال ... و ...
یکسان ... در خلوت ... از زمان ... و ... شهوات و الوساوس ...

وصل نمود

به فقد

به قلبک والعفو ... پس حضرت او ... میفرماید که راحت خالصه حقیقیه در دنیا یافت نمیشود
بجهت آنکه لقای خالص از برای اغلب در دنیا حاصل نمیشود تا ... با آنکه لقا در دنیا و حب آن باید در اینها مذکور باشد و اینکه
اولیا لقا در دنیا را ... دوست میدارند و در حدیث دیگر میفرماید ذکر موت شهوات را از نفس میمیراند و منابت غفلت
را قطع مینماید و دل را بمواعید حق تعالی تقویت میکند و طبع را رقیق مینماید و علمهای هوا و هوس را ... آتش حرص
خاموش میکند و دنیا را حقیر مینماید و اینست معنی قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و ذلک و عند ...
... اطناب خیام الدنیا و شدها فی الاخرة و لا یشک بنزول الرحمة عند ذکر الموت بهذه الصفة و کسیکه عبرت بگیرد از موت
... حیله و عجز خود و طول مقام خود در قبر و تحیر خود در قیامت ... خیر ... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یاد آورید هادم
اللذات را گفتند چیست هادم اللذات یا رسول الله فرمود موت پس بدرستیکه یاد کردن آن ... علی الحقیقة ... الله
اینکه دنیا بر او تنگ میشود ... اینکه بر او وسیع میگردد و موت اول منزل از منازل آخرة است و آخر منزل از
منازل دنیا است فطوبی لمن اکرم عند النزول باولها و طوبی لمن احسن مشایعته فی آخرها و موت اقرب اشیاء است به بنی آدم
و ... دورترین چیزها است پس چه ... بر نفس خود و چه ضعیف ... در موت ...
... است از آنجهت مشتاق شد هر که مشتاق شد و مکروه داشت هر که مکروه داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرماید من احب
لقاء الله احب الله لقائه و من کره لقاء الله کره الله لقائه و ... حدیث ... ذکر موت و اینکه ... بلقاء
محبوب بموت حاصل میشود و اینکه سبب ... محبوب است که ... حاصل میشود و انتقال ... میگردد

بصورت است و سبب کراهت محبین عکس است و اول موت اول امانه و تعب آنهاست و اینکه صاحب مکروه میدارد لقا
صاحب خود را الحال منعقد میشود و جمله تصریح فرموده و بالجمله هر یک از حب لقا و کراهت لقا را با هر یک از حب لقا و کراهت
لقا اجتماع و افتراق هست و حب لقا با حب لقا منافات ندارد چنانکه سبب باشد که کراهت لقا با کراهت لقا و عکس نیز راه یافته
است و نیز ممدوح و معکس و مذموم آنها بنیات و مقصود است چنانکه دانسته شد الحال در بعضی صور منشاء کراهت لقا که تصحیح
میشود به کراهت موت تعبیر میرود از حیثیت اینکه اگر مقصد لقا و تهیه و استعداد باشد عیبی ندارد و در حقیقه رجوع آن به حب
میشود که با حب لقا منافات ندارد و اینکه اکثر مؤمنین غیر کاملین که موت را مکروه میدارند بواسطه ضعف ایمان و محبت
آنها منافات ندارد با اینمطلب نیست بجهة کار بعید از آنکه درجات آنها بر آنها منکشف شده و مقام خود را در بهشت دیده و ابرار
آنها را در آن مهیا شده و دیده و دانسته محب موت میشوند پس در هنگام موت را اختیار نمایند و حب لقا محبوب حاصل
بود و در حدیث حب لقا حضرت رسول ... تفسیر فرموده لیکن مؤمن لقای خدا را دوست میدارد و در هنگام حضور
از نزد او اطمینان از ترس اینکه احوال او ... ماحصل شده و حب محبوب بر او منکشف کرده دنیا را ... میدارد
و هر کافر کاره موت است قبل از موت خود و در این حال خواهد مرد بجهة اینکه محبوب او دنیاست و نزد موت هم
حجابها از نزد او کشف شود که دشمن خداست کاره موت خواهد بود پس حدیث حب لقا و کره آن منزل بر اهم از اینهاست
و حب مخلصین لقا و ... شوق آنها بمحبوب و عدم مبادرت ... عذاب است یا بجهة ... آنها بر
محبوب از ... است لیکن مطلوب آنها محبوب و وصال و لقای اوست و کلا الله تعالی در ... لقا و وصاله منتظر

خلاص از آزار فنا و روانه ما به خوشنودی ... است که دلدار آنجاست سیکنم جهد که خود را ... کلیم نقشتم
از ثمرات محبت و علایم آن وفا بوعده محبت است نزد جمیع امور است بجهة اینکه وعده با محبوب وفا بوعدات
لیس که ادعا محبة نماید و فا بعهد محبوب را ادعا کنند و از اینجا معلوم میشود که کل ثمرات مندرج تحت این ثمره است لیس
اگر چه این ثمره بیان است که وفا بوعده لیس باشد از آثار و تحمل بلیه و طاقة و وفا بوعده با غیر محبوب در صورتیکه
راجع بجهة محبوب بوده باشد حکایت شده که شخصی یکبار از ابنا سلاطین محبة شدیده متعلقه داشت و میخواست
ان ... جور دارد ... ولیکن ... ده سقا ... خانه سلطان اختیار نمود بجهة اینکه هر وقت محبوب او
بیرون آید او را ببیند لیس ... احوال بود تا اینکه بعضی خواص ملک زاده ما ... خبر داده که این مرد تو عشق
مفرط دارد گفت که ... ذرع ... که ... خود ... است گفتند اگر صدق مقال او را میخواهی
امتحان کن لیس روز ... بعضی شکار بیرون رفت و امر کرد که آن مرد را با او ... چون شکارگاه رسیده تیر
از ... ده ... بر ... تیر ... افتاد ... آن ... لیس آنمرد رفت و تیر را برگرفت و در سینه ... او
گذشت و او ... خود ... مراجعت نمود و دیگر ... بیرون نرفت تا ... بازار ... اتفاق افتاد که روز
تا آن صحرا رفت ... را دید که ... نشسته و تیری در دست دارد ... او سئوال کرد قصه خود را بیان نمود سلطان
او را ... گفت مرا ... نظر کرد گفت بلاتر ... وفی مقیم ... و چون دوست قوام بجهة
امر تو را ... تا ... ام مقام دیگر ... لیس سلطان ... گفت ... تا شهر رویم قبول نکرد و ... در آنجا ماند و در آنوار

تمامیه ... و در ذکر این حکایت میگوید که نظیر آن در عالم حقیقه آنست که صدوق ما روایت کرده که آن اسمعیل که حق تعالی
در کتاب خود فرموده و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا اسمعیل ابن ابراهیم نیست
بلکه دیگری از انبیاست که حق تعالی او را بسوی قوم خود فرستاد و او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند در اینحال
ملک الموت بسوی او آمد گفت حق تعالی مرا بسوی تو فرستاده امر کن مرا بآنچه میخواهی گفت لی اسوه بما یصنع بالحسین
و روزی شخصی وعده کرده بود که نزد سنگی رود و او را در آنجا ملاقات نماید لیس ... رفت و در آنجا توقف
نمود حرارت آفتاب بر او شدت کرد اصحاب او گفتند یا رسول الله هرگاه از اینمقام بسایه منتقل شوی بهتر
بود فرمود تا اینجا ما بوعده کردم اگر بیاید سئوال محشر از اوست و در خبر دیگر است که شخصی وعده کرده بود
تا یکسال منتظر او نشست لیس این انتظار بجهة امر محبوب حقیقی بوده که در حقیقه تعظیم اوست نه تعظیم آنمرد
و الله علاوه بر ذکر اسمعیل فرموده که عمده توصیف او صادق الوعد بجهة وفاء او کشف و از ...
آنجمله است ... نمود لیست تشهد انه و متابعت حضرت را که شنیده بود نمود داقرار بافضلیة
او قولا و فعلا کرد و وفا ... نمود مثل جناب خلیل که حق تعالی در حق او میفرماید و ابراهیم الذی وفی
و آنحضرت با جناب سید الشهداء محشور خواهد شد و ... چون آنحضرت خواهد نمود لیس چون فضیلة آنحضرت را
دانست و اعتقاد کرد و بر آن عازم شد و در جمیع افعال خود متابعت او نمود حق تعالی او را امر فرمود با بجهة ذکر شد
و هم جای جناب ابراهیم ... و اگر کسی خواهد ... در صدق و وفا بوعده را دریابد لیس بر او باد بملاحظه

احوال ... و عهد الله الذین ... بقول ... بالحسین محمد و ... آنحضرت ...
او را ... نموده و ... کشته ... نمودند ... حق تعالی فدا
ثابت ... ماندند و هرگز در اقوال و افعال و حرکات و سکنات از حد عبودیت خارج نشدند ... عنهم
و ... را ... که ... آن امر فرموده ... خدا آنها را ... آن ... میدید شدند و ... او
... عظیم ... و ... مقام ... معاشرة آنها ... معاشرت ... ترجیح مردم از آن ...
و ... و ... تا ... ثابت ... حق تعالی ...
و نمود ... آنها ... خود ... اید و ... که اعدای ... در ...
و انبیا و ... روح ... آنها ملاقات او ... کرد ... که ... است ... آنست
ثمانیه ... اطاعت محبوب در جمیع امور ... طاعت است که ... الحقیقة ...
و در ... اطاعت ... محبوب ... نموده ... و ... طوع ا
... و ... الله ... از ...
... قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و در جای دیگر ... اطیعوا ...
لیس عدم ... ارتکاب ... محبوب ... است و هر چند ... لیست ... و لاند ...
اینها ... روایت شده که حق تعالی ... کتاب ... عطا ... که ... مقتدر ... طلاب

با گوسفندها در آن حضرت بود بنده علاقه نگفته محبت ابراهیم که الحجة انبیا اموال و عمر است که با [illegible] فرموده حقیقت دوست

نطلبد و ظلم آنها را عطا هر سال که جبرئیل امر فرموده برده و مرا نام برده بابراهیم گفت زبان لیس [illegible] به جانب ابراهیم

هر گوسفندها خود را به جبرئیل در مکان بلندی ایستاده با آواز حسن در نماز کرده و گفت سبوح قدوس رب الملائکة والروح

چون حضرت ابراهیم چون شنید عشقش او مضطرب شد صیحه زد و بیابان و بسیار خود گردید جبرئیل را دید لیکن او را ندید

گفت بود که حبیب مرا نام بردی گفت بلی فرمود از بنده صداوند دیگر او را نام برده از برای تو ثلث گوسفندهای

لیس جبرئیل نام برده فرمود دفعه دیگر نام برده از برای تو نصف گوسفندها است لیس جبرئیل [illegible] حضرت از شوق او

متحیر و بیخود شده فرمود دفعه دیگر او را نام برده از برای تو جمیع گوسفندهای منست لیس جبرئیل نام او برده فرمود دیگر از برای

نیست دفعه دیگر ذکر او کن در از برای تو نفس خود است جبرئیل چنان کرد لیس حضرت فرمود که مرا داد که گوسفندها مرا

مراعات بکو سفند تو نیست و نفس جبرئیل و سزاوار است از برای تو که حق تعالی ترا حبیب خود گیرد زیرا که در وفا [illegible]

دو دو در محبت و خلوص طاعت صادقه و روایت شده که روزی جناب ابوسعید به آن حضرت در اشعار گشته فقط [illegible]

بصورت او اشاره دید مشاهده میدید [illegible] اشعار در صورت مستقیم لیس محبت او در دل [illegible]

شب خواب دید که حق تعالی او را نیز کرده از کتاب ابراهیم نمود و آن حضرت مترددبود در آنکه خواب شیطانی است یا

چون شب دیگر همان خواب را دید یقین کرد و اقدام بقرنه نمود و قصه معروفه است لیس چون صدق [illegible] آن حضرت ظاهر شد

حق تعالی از برای او فدا فرستاد و از بعض تلامذه جناب صادق حکایت شده که در مجمع سادات [illegible] خانواده آن حضرت

فقیر

کفته که گفته که بدرم فرمود محبوب را که از حبیب خود نزد موت مفارقت میکند محبت خود را مصروف داشتم با کجا مفارقت کند مرا

و مونس قبر باشد و دعده و آن عمل صالح است و کسیکه عمل خیر کند بقبر او داده میشود و حضرت فرمود حسنت دادند و چهار مقام

لکن با کجا ذکر شد نیز دلکایت ما صدر است و الله المؤید و المسدد فی الحکم از علائم ترک عقوبت و کتمان حب و عدم

اظهار شطحات زیرا که کل اینها با تعظیم محبوب و جلالت و کبریاء او منافیست لیس محبت سر است مستور میان محب

و محبوب و اظهار سر زشتیده و سزاوار نیست ملکه لبهاست که دعوی از حد تجاوز میکنند و مفتخر بکذب میشود و اعمالیکه

لوازم محبت و فا کند و در کل مقامات ثبات قدم و رسوخ عزم داشته باشد لبسیار نادر است لیس از برای غالب مدعیان دعوی

محبت ناتمام است زیرا که بعد از صورت دروغ میشود بلکه چراغ در محبت مانند و از برای او قدم راسخ بوده باشد

و واله و حیران مدهوش و سرگردان کرده بعد از اختیار آثار محبت از او ظاهر میشود و او در این صورت معذور و در

تحت سلطان محبت مقهور است جناب صادق علیه السلام فرموده که الدعوی بحقیقة للانبیاء و الصدیقین و الائمة

و اما المدعی بغیر واجب فهو کالمبلیس اللعین ادعی النسک و هو علی الحقیقة منازع لربه مخالف لامره فمن ادعی

اظهر الکذب و الکاذب لا یکون امینا و فی ادعی فیما لا یحل له فتح علیه ابواب التلف و المدعی یطالب بالبینة

لا محالة و هو مفلس فیفتضح و الصادق لا یقال له لم قال امیر المؤمنین الصادق لا یراه احد الا هابه و حرمت

محبت علائم آن بسیار است مختصر با کجا ذکر شده نیست و ذکر تمام آنها موجب اطناب و تطویل است لیس [illegible]

که مهم الهامات اکتفا شد و از برای اهل اشارات کافی است و الله الملهم و المشکور نور [illegible] در بیان

المکتب [illegible] پرشید

فضیلت محبت و ولایت حضرت امیر المؤمنین و اولاد و امجاد آن حضرت و ثمرات آن و شکوفه لطف آنها و ضدان

و تحقیق این مطلب و بیان آن ناچار مدعی است ملحد اول ما اکمه اعتقاد مقامیت صحیح و محبت ائمه اطهار

امری است عظیم و هر چند کم باشد انسان را به که مقدار ذره از نور محبت ایشان بر او تابد موجب نجات او میشود و هم

قبول طاعات و منع از تاثیر معاصی و غفران آنها میشود و در مقابل محبت است بغض و محبت اعداء آنها لیس چنانکه

محبت موجب نجات است بغض موجب هلاک خواهد بود و هر که در دل او از آن مقدار ذره باشد عجب

هلاک و حبط اعمال و مورث عدم قبول طاعات و هر گونه شر و نفاق باشد ناچار که ثمرات و

چنانکه ولایت را ثمرات و خواص است عداوت و بغض ضد را آثار دارد و احادیث بسیار بر هر دو مطلب دلالت

دارند چنانکه در کافی از حذیفه روایت کرده که گفت از رسول خدا شنیدم که میفرمود هیچ بنده نیست که در

دل او از محبت علی ابن ابیطالب بقدر حبه خردل باشد مگر اینکه خداوند عز و جل او را داخل بهشت خواهد نمود

و در بعضی اخبار از حضرت رسول روایت شده که حق سبحانه و تعالی میفرماید لو اجتمع الناس کلهم علی ولایة علی ما خلقت

الجنة و در [illegible] حکایت در [illegible] کتاب کفر و ایمان از [illegible] ابراهیم از [illegible] روایت کرده

[illegible] روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابو عبد الله که میفرمود هر که با حسین زیارت

[illegible] که حق تعالی فرموده و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و هم کارهون و نیز

در آن کتاب از حضرت ابو عبد الله روایت کرده که فرمود حضرت موسی [illegible] فرمود ولایت تو

ابا جعفر

مراد بمحبتی که گفته ولایت ما چیزی را که با او هر زیان نرساند چیزی چنانکه با غیر او هیچ نفع ندهد چیزی و در آن کتاب

نیز از آن حضرت روایت شده که با ایمان هیچ زیان نرساند عملی و با کفر نفع نبخشد عملی و نیز از آن حضرت روایت کرده

که حضرت امیر المؤمنین بالای منبر از ادعات در خطبه خود میفرمود ایها الناس دینکم دینکم فان السیئة فیه خیر من الحسنة

فی غیره و السیئة فیه تغفر و الحسنة فی غیره لا تقبل و باید معلوم باشد که بسیاری از آنها سابقا ذکر شده و بعضی دیگر

انشاء الله خواهد آمد و در این حدیث اخیر که فرمود الحسنة فی غیره لا تقبل بعدم قبول ایشان حجت شیعه بر ایشان

باشد که آن عمل سیئه است و بر بیان علت آن که عدم قبول باشد و الا اعمال کفار که ظاهرا حسنه میباشد حسنه نیست

بلکه سیئه غیر مغفوره است زیرا که شرط صحت در آنها مفقود است و در این صورت مرجع محبت و سیئه با کفر غیر

مغفوره خواهد بود و از جمله اخبار که با اخبار مذکوره الحاق یا قریب معا دارند احادیثی است که صریح اینها است

که حق سبحانه و تعالی همه آن معاصی را بکسیرا که علی را دوست دارد و هر چند معصیت او را کرده باشند و رحم میفرماید

گر اکه دشمن آن حضرت باشد و هر چند اطاعت او را کرده باشد چه در روز اینحدیث کلام که در حدیث سابق

گذشت ظاهر میشود و اصرح از آن حدیثی است که در کافی از جابر ابن عبد الله روایت کرده که گفت روزی در خدمت

حضرت رسول بودم فی در یک جانب و حضرت امیر از جانب دیگر در آن وقت عمر آمد و با او مردی بود حضرت

فرمود چه میگوید صاحب او جیب گفت یا رسول الله از شما حکایت میکند که فرموده اید هر که گوید لا اله الا الله

محمد رسول الله داخل بهشت میشود هر گاه مردم این را بشنوند در ادای اعمال تفریط میکنند آیا شما چنین فرموده

فرمود به هر گاه محبت و ولایت ایشان تو نسبت به حضرت امیر فرمود و در بهشت چیزی که از نفس این جناب مستفاد می‌شود
دخول بهشت است با ایمان و ولایت و این جمله با دخول نار منافات ندارد و دخول بهشت منافی نیست و نفی چیزی دیگر نفی
جز اعمال با ایمان و ولایت منافی به محمول بر جزء کامل است که خلود در نار بوده باشد مثل اینها با دخول در آتش
و وقوع از آن قبل از دخول بهشت منافات ندارد و این اختیار بتقریر که ذکر شد منافی نیست با آنچه وارد شده
در اینکه هر که در جهنم داخل شود در آن مخلد است و خروج از برای او نیست و هم چنین با آنچه نقل شده به جهت تعذیب
معاصی به آتش می‌باید زیرا که سابقا ذکر کردیم که دخول اشقیای محبین در جهنم ابتلاء به جهت تعذیب نیست بلکه در طبقه
جهنم است و مقصود از آن هم تطهیر است و شاید مقصود از این هم تفصیل این جمله در مقام جواب شبهه و حکم به کفر نبود
که نهایت نفع از دخول بهشت حاصل می‌شود و با ایمان ارتکاب جمیع معاصی نمود و معرفان به جواب لطف بعض از اهل سنت
باید می‌بایند و این استدلال است که در دنیا و آخرت مطهرات حاصل می‌شود علاوه بر اینکه به جهت تحصیل منفعت اعظم است
در حقیقت عین منفعت است پس در این صورت هیچ گونه عمل با وجود ولایت و ایمان ضرر نخواهد بود و در [illegible]
اهل بیت [illegible] قصر نیست و آنچه در جواب است که [illegible] ما کان [illegible] مقصود از
دخول بهشت است با وجود عمل صالح و کره آن جناب که در احادیث وارد شده که مجمد این مارد از حضرت [illegible]
سؤال کرد که از برای ما چه شرح و روایت شده که شما فرموده اید هر گاه معرفت حاصل کردی [illegible] هر چه خواستی بکنید
آنچه می‌خواهید فرمود بلی گفتم عرض کردم اگر چه زنا یا دزدی یا شرب خمر باشد فرمود انا لله و انا الیه راجعون [illegible]

لذتگون اخبار العمر و منع عنهم من غیر ذلک از این نقص که هر گاه موجب صادر گردد از آنچه می‌نماید هر کس از تقیید غیر ذکر آن
که از تو معقول است و رجوع الحدیث باشتراط صحت عبادات و ولایت و تحقیق به والی ائمه را تمام است مستفاد از بعض
عدم عقیده از اطلاق آن تقیید و کثیر مراد است چنانکه در حدیث سابق تصریح فرموده به مطلق اعمال که غرض
سیئات است و آیه زیرا که معصوم از اراده آن منکر نبود و هر چند که شخص عاصی و معترف معاصی اوست با دخول
بیان باشد به جهت رجوع شخص و تقصیر نمی‌شود در بهشت می‌شود که ندارد و بر این تقدیر هم این گونه جواب می‌شد در آیه
بر دخول کل موالی با ائمه طاهرین در بهشت و عدم خلود در آتش است و اینجمله با تطهیر و بر زخ و جهنم
در جات آنها و مثال اینها منافات ندارد و بالجمله اطلاقات به تقییدات سابقه مقید شده و اخبار معارضه
بسیار است که جمیع آنها لازم است و بعید نیست اخذ ظرف در هر طرح ظرف دیگر با جواز تشکیل جهنم و خروج از
صراط مستقیم و خروج رو به کاذب او تا حقیقت ندارد اعاذنا الله من جانبه و مصائبه و من شرور انفسنا و اهله [illegible]
و در تحقیق جابر است که در بار از ابن عباس روایت کرده که از رسول خدا شنیدم که فرمود یا ابن عباس حتم یا بکر کمرا
کن بغیبت مسعود شاه که آتش هر آینه شعله نیست به مستفاد است و تقضی از آتش که لکن که حلال کرده که از برای خدا است
و هم در آن کتاب از زاذ حمزه از جناب ابی جعفر روایت کرده در آیه شریفه یوم ان جعلنا جهنم اذ [illegible]
که فالذین کفروا بولایة علی ابن ابیطالب قطعت لهم ثیاب من نار نیز از تاریخ بغداد و شرف مصطفی [illegible]
الکافی از عبد الرزاق از معمر از زهری از عبد الله از ابن عباس روایت کرده که گفت روزی حضرت رسول [illegible]

حضرت امیر اشاره کرده و فرموده است ستدخل الله بناره سیدخل الله الجنة هر که تو را دوست دارد به تحقیق که مرا دوست داشته و هر که
مرا دوست دارد به تحقیق که خدا او را دوست داشته و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن دارد خدا را
دشمن داشته الف و نیز از عمر روایت کرده که گفت روزی در خدمت حضرت رسول در مسجد بودم حضرت از نماز ظهر فارغ
شد و بمحراب خود استفاده فرمود کانه البدر ليلة تمامه و اصحاب آنحضرت دور او بودند و آن وقت نظر به آسمان نظر
طولانی و نظر به زمین انگند نظر طولانی به بیابان و کوهها نظر انداخت و فرمود اینک شما ملائکه گوش دهید خدا
شما را رحمت کند به اینکه در جهنم وادی است که معروف است به وادی ضیاع و در آن وادی چاهی است و در آن چاه
ماری است که جهنم از آن وادی شکوه می‌نماید به سوی خدا و خود خدا و آن وادی از آن چاه و آن چاه از آن مار شکوه
می‌کنند به سوی او هر روز هفتاد بار گفته یا رسول الله این عذاب مضاعف که نیست آن شکوه از بهر کیست
از برای کیست فرمود از برای کیست که حامل در روز قیامت و ملتزم ولایت علی ابن ابیطالب نبوده باشد و در نظر
حضرت بر بالای او و اشخاص و اطلاق آن جناب که در حدیث مذکور است با به جهت اجابت بر دل و دین یا به جهت اجابت
آن وادی و آنچه در آن است به جهت جانبان است یا غیر آن بوده و ام و لا له الحمد پس شدة عذاب خصم بر سبیل
استمرار و اشد به عذاب مستحقین از جمیع کفار چنانکه از آنچه مخفی نیست در مشهد حدیث سابق شد رب این و
که آتش را ظلمت بعض آنحضرت خلق شده و از خطبه اخبار شرف در کار روایت کرده از زبان ابن عباس از جناب نبی [illegible]
که رسول خدا با جمعی از اصحاب نشسته بودند که ناگهان باز خانه و داخل از خار به حوالی شدند و رو به سوی جنازه کرده

که جنازه مرده از مسلمان او را میا آورند فرمود او را بر زمین که نهادند در روی او را بر دست شد حرم فرمود که ام یکی از شما او را شناسید
حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله این عبد بنی رباح است هرگز بیچ فی ملاقات مرا نگه سلمک کند اقسم فرمود برادر دوست
میدارم پس حضرت رسول فرمود و شما باشید که دوست میدارد ترا اگر مرا می‌دوست میدارد ترا اگر کار و تحقیق
که شهادت کرده اند او را هفتاد هزار از قبیل از ملائکه هر قبیله بر هفتاد هزار قبیله پس از آن جامه او را کندند
و او را غسل دادند و کفن کردند و نماز بر او خواندند پس حضرت رسول فرمود ملائکه را هر که ذکر کرده اند و این به جهت
او است متولی با عماد و حیله اینکه حضرت با دل و فرح او اختیار حوادث شاید احوال و تنابع صورت ملائکه و تسبیح آنها
لیم باشد و آنچه از حدیث مستفاد است از تشییع صور کثیره از ملائکه الجنازه را و تغسیل و تکفین آنحضرت او را و نماز
گذاردن او برای به جهت محبت و ولایت حضرت امیر را اثبات فضیلت آن مقصود می‌دارد و آنچه حدیث را اینجا صادق
روایت کرده به بعض تعبیرات مشعر اینکه حضرت امر غسل او فرموده و کفن کرد و او را بکاینه از جامهای خود و حمل از
معاوی او را تشییع فرمود و میشنیدند معلی از آسمان صدای شهری از زیاد و ملائکه و امثال اینها و در بعضی
است که حضرت رسول ع او را در لحد گذاشت و ساعتی سر مبارک را رو به نزد کرد اینه بعد از آن قبر را پوشیدند به جهت
گرد به یا رسول الله دیدیم شما را ساعتی رو گردانیدید بعد از آن پوشیدن قبر مشغول شدید فرمود به جهت آنکه دوست
خدا از دنیا تشنه بیرون رفته بود از ازواج او از حوریان بهشتی او را شاه فتنه که شراب بهشت او را سیراب نمایند و دوست
خدا غیور بود خوش نداشتم که نظر با ازواج او بینداز روی گردانیدم و در حدیث دیگر از ابن عباس از رسول [illegible]

روایت شده که فرمود همیشه و هر آینه میت که حق سبحانه و تعالی از بنی اسرائیل بجهت بعض از ایشان در بنیاد خویشان

مطلق را قطع فرموده و هر آینه که جدا از ایشان است ساران را بر میدارد و بواسطه نوعی آنها بجا نیامد اسباب [illegible] و در روایت

دیگر است که در آن وقت مردی بر خواست و عرض کرد یا رسول الله آیا هست کسیکه علی را دشمن دارد فرمود بلی خود

از عترت اوست و بر ناظر متأمل ظاهر است که مجهول آن است از [illegible] و [illegible]

خود از عترت آنحضرت بغض او است [illegible] و از اینجا معلوم میشود که چه بسیار بد منصبان که آنحضرت و صلوات

خود علیه بسیار بر مجلس ترحم فرموده که آنها را در عصر غیبت خلق فرموده و در زمان آنحضرت خلق ننموده که در

زمره منصبان محشور گردند و نیز از حدیث مستفاد میشود که قطع خیر بایشان چه بواسطه نوعی بغض آنحضرت است

و خود از عترت او چنانکه در اخبار دیگر هم وارد شده که اگر عترت آنحضرت میگردند هر آینه بجهت ارزاق مردم

در آنها نازل میشد و تا حال آن بواسطه آنها است تا ظهور دولت حق در زمان اجتماع آنحضرت [illegible]

آنحضرت پس در آن وقت ارزاق و اعمار آنها زیاده خواهد شد و بلا [illegible] مصاحف خواهند نمود و از آنها [illegible]

خواهد شد حتی اینکه گرگ و گوسفند در چرا و مشرب بهم اجتماع خواهند نمود و همیشه [illegible] بعض از آن

اعدا اهل بیت و تضاعف عذاب آنها بعض بجهت کثرت ظلم که بر اولاد موالیان وارد آوردند حتی اینکه [illegible]

تعقیب نمایند و غصب حقوق آنها نموده و ایشان را یتیم کردند و هرگونه ضیق و شدت از برای [illegible]

از قبیل جور مال در دین و عکس معیشت و سایر نوایب و امثال اینها در حال مظلوم [illegible] اراده [illegible]

که او در اراده

که روز و در اراده بعض [illegible] و غصب حقهم و ابتداء الیهم و سائق الیهن [illegible] صنیق و شدت و ضاعف علیهم العذاب و هو

الحق والصواب و در روایت دیگر است که ابن عباس از رسول خدا سؤال کرد از علی ابن ابیطالب حضرت فرمود

چگونه است حال قومی که الکار نمایند کسی را که از برای او منزلت است مثل منزلت من آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد

بتحقیق که مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا از او راضی و خوشنود است و هر که خدا از او راضی باشد و

باو جزا خواهد داد آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد خدا نماز و روزه و قیام او را قبول میکند و دعای او را

مستجاب مینماید آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد از برای او ملائکه استغفار میکنند و مفتوح میشود از برای او

درهای بهشت از هر دری که بخواهد بی حساب داخل میشود آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون

نرود تا اینکه از کوثر بیاشامد و از شجره طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند آگاه باشید که هر که علی را دوست

دارد حق تعالی باو عطا فرماید در بهشت بعدد هر رگی که در بدن او است یک حور العین و شفاعت مینماید در هشتاد از

اهل بیت خود و از برای او در بهشت بعدد هر مویی که در بدن دارد شهری است در بهشت آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد

ملک الموت را خدا بسوی او میفرستد برفق و مدارا او و دفع مینماید از او هول منکر و نکیر را و در نور میکند قبر

او را و وسیع مینماید هفتاد ذراع آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد خدا او را از آتش جهنم نجات میدهد

آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد خدا او را بر حکمت را در دل او ثابت میکند و جواب بصواب او جاری

میسازد و ابواب رحمت از برای او میگشاید آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد و در اسما [illegible] خدا او را [illegible]

حق منه آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد در گورش حوریان را بکنانه امید است که ای عبدالله عمل را از سر گیر بتحقیق

که خدا آمرزیده از برای تو گناهان را آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد میآید در روز قیامت و صورت او مثل

ماه شب چهارده میدرخشد آگاه باشید که هر که علی را دوست دارد حق تعالی تاج کرامت بر سر او میگذارد آگاه باشید

که هر که علی را دوست دارد مثل برق جهنده از صراط میگذرد آگاه باشید که هر که علی را دوست میدارد و قبول میکند

او منفعت باشد خدا از برای او مینویسد برائت از آتش و جواز بر صراط و امان از عذاب را آگاه باشید که هر که علی را

دوست دارد از برای او گشوده میشود هشت در [illegible] و سبک میشود از برای او میزان و باو گفته میشود که بی حساب داخل شود

آگاه باشید که هر که آل محمد را دوست دارد ایمن است از حساب و میزان و صراط و هر که دوست دارد آل محمد را

مصافحه مینماید او را ملائکه و زیارت کنند او را انبیاء و بر آورده میشود از برای او هر حاجتی که نزد خدا دارد

آگاه باشید که هر که بمیرد در محبت آل محمد من کفیل او هستم در بهشت و با رسول خدا بیضه را آتش و بدوزخ

اخبار است آنچه از روضه او اعظمی روایت شده که حضرت رسول در روزی با اصحاب فرمودند که کدام یک از شما

تمام دهر را روزه میگیرد و شب را احیا میدارد و ختم قرآن مینماید سلمان عرض کرد یا رسول الله من از

اصحاب متغیر شدند و گفتند سلمان مردی فارسی است میخواهد بر ما مفاخرت کند و در جمیع آنچه میگوید دروغ گفت

پس حضرت فرمودند یا فلان ترا چه با مثل لقمان حکیم سؤال کن او را تا ترا آگاه نماید که سلمان [illegible]

در بیشتر روزها که حضرت میفرمود در اکثر شبها میخوابید و در اکثر ایام ساکت بود [illegible] فرمود بعضی آنچه گفته است

که در

که از حسنات [illegible] فی در هر ماه سه روز روزه میگیرد و حق تعالی میفرماید بحسنه فله عشر امثالها و وصل میکنم

رجب و شعبان را بماه رمضان پس این صوم دهر است و از رسول خدا شنیدم که بعلی میفرمود یا علی مثل تو در امت من

مثل سوره قل هو الله احد است پس هر که آنرا یک مرتبه بخواند ثلث قرآن را خوانده و هر که دو مرتبه بخواند دو ثلث را

خوانده و هر که سه مرتبه بخواند پس بتحقیق که تمام قرآن را ختم کرده پس هر که دوست دارد ترا بزبان خود بتحقیق که کامل شده

از برای او ثلث ایمان و کسیکه دوست دارد ترا بزبان و دل بتحقیق که کامل شده از برای او دو ثلث ایمان و کسیکه دوست

دارد ترا بدل و زبان و یاری میکند ترا بدست پس بتحقیق که ایمان را کامل کرده قسم بآنکسیکه مرا بحق مبعوث

ساخته یا علی که هرگاه ترا دوست میداشتند اهل زمین مثل دوستی اهل آسمان هر آینه احدی بآتش معذب نمیشد

و من میخوانم قل هو الله احد را در هر روزی سه دفعه و در کتاب ارشاد القلوب روایت کرده باسناد او از جابر که گفت

حضرت رسول فرمود در آن اثنا نزول جبرئیل که بهم اشاره [illegible] تا [illegible] حفظ بود و حدیث که

مقتضای آن اجتماع در حشر است بجهت اشاره بآنچه است که آنه بر بغض آنحضرت اجتماع نموده اند چنانکه

بر محبت او هم مجتمع نگشته پس اینچه قضیه فرضیه است و اختلاف اینها در آنچه معلوم و محقق است و چنانکه

اجماع بر محبت نمودند که [illegible] ارض از کرده چنانکه در اخبار است و مخلوق نشده و نار مخلوق شده بجهت اجتماع

صبغی مستفاد میگردد که اجماع بر بغض برخوانند و ثمره آن حاصل شود و بالجمله معنای حدیث این میشود که لم یخلق

النار لکم الله [illegible] و نیز از حضرت جعفر روایت شده که روز قیامت را ایام [illegible] بود و حضرت [illegible]

برآنها وارد شده چون آنحضرت را دیدند ساکت شدند و این حرکت بر حضرت ناگوار آمد خدمت حضرت رسول عرض
کرد یا رسول الله هرگاه پیش روی تو گفتم بعضی از مردم را میبینم که ... آنها فرمودی و مبارزه کشته ام ... از
از قریش و بزرگان عرب نیست مگر آنکه بغض مرا در دل دارد و دعای حضرا که در دلهای مؤمنان محبت مرا قرار دهد پس آنحضرت
ساکت شدند این آیه نازل شد ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا پس فرمود یا علی بدرستیکه حق تعالی در
در شأن تو آیه از کتاب خود فرستاد و در دل هر مؤمن محبت ترا و اخبار دیگر با این مضمون از طرق خاصه و عامه متعدد و بسیار است
و بعضی آنها زیاده بر بعضی فقرات مثل اینکه حضرت رسول امر فرمود خود آنحضرت را به دعا و او دعا کرد که حق تعالی محبت
او را در دل مؤمنان قرار دهد مستجاب شده و آیه نازل شد و نزول آیه در شأن آنحضرت و اینکه مؤمن نیست مگر آنکه در دل او
حب آنحضرت است صریح آن اخبار است و اخبار کثیره نیز وارد شده در اینکه دوست نمیدارد آنحضرت را مگر مؤمن
و دشمن نمیدارد او را مگر کافر یا منافق یا اولاد زنا یا اولاد حیض یا کسیکه شیطان با پدر او در وطی مادرش شریک گردیده
و از بعض اخبار چنین مستفاد میشود که بغض خاص آنحضرت نه آنست که باید مثل خبر که در علم الیقین ذکر کرده که در روز
قیامت کل مردم با نام مادرهای آنها خوانده میشوند بجز اهل بیت و محبین ایشان که آنها با اسم پدران خوانده میشوند بجهت آنکه
بغض آنها را در دل داشته باشد در نطفه او خللی است و شیعیان ایشان غرابیه و آنچه وارد شده که بعض فاطمه را دوست میدارند از
برده فاجر با این جمله منافات ندارد بجهت اینکه محبت ایشان مستلزم عدم خلل نیست غایة الامر اینست که بعضی بدون
تمیز ... نه اینکه محبت مستلزم عدم ... باشد لیکن میشود که محبت اهل بیت از این قبیل باشند لکن از حضرت امیر ...

حال اینت اسلامی دلکوز اعتبار و اهل حق و بعض او است چنانکه عادة اصحاب بر این جاری بوده که مؤمن و منافق و
کافر را بحب و بغض آنحضرت میشناختند لیکن ظاهر اینست که هر طلب اختصاصی بحضرت امیر المؤمنین داشته باشد چنانکه اخبار
مانع ناطق است بر محبت آنحضرت لابد مؤمن و مبغض او کافر و منافق خواهد بود لیکن محبت اولاد آنحضرت لازم نیست
که مؤمن بوده باشد و با این تقریب جمع میان حدیثهای مذکور ممکن است و وجه اینکه محبت و بغض آنحضرت معیار قرار
داده شده چنانکه سابق بر این هم ذکر شده اینست که آنحضرت در راه خدا نترسید از ملامت ملامت کننده و بدیده
هیچ چشم در دل خود در افعال و سکنات و لحظات غیر از رضای حق تعالی چه در حیات پیغمبر و چه در زمان در اعلای
اقارب و ارحام هیچ توقف نمود مقاتله کرد آنها را در راه خدا و مصالحه نمود با آنها بجهت خدا و بود بسیاری که
بود بر رای آنها و قرابات آنها را الی یوم که ایمان او کامل بود در حضور بود با محبه از او جدا در شده بود و در بحضرت
بود کسیکه بعضی از آباء ایشان از برای او بود بجهت خوف از شمشیر آنحضرت و بقتل آن ... خود بعد از اسلام نمود
و در دل منافق بوده بجهت آنچه از آنحضرت نسبت به پدران و خویشان آنها صادر شده بود و از اینجهت بعد
لکن امروز سایر بنی فاطمه و سایر مسلمین با ایشان نیز بغض نمودند زیرا که سبب مذکور در آنها مفقود است و بعد بعضی
که بخلافت آنحضرت راضی نبودند و آنحضرت را واگذاشتند و غیر او را ... و طاغوت بر او مقدم داشتند و جمعی
بعد از فوت حضرت رسول آنحضرت با ناکثین و مارقین و قاسطین مقاتله فرمود و در سینه های مردم حقد و کینه
و عداوت و کینه حاصل شده چه در حیات رسول و چه بعد از وفات او بکمال خفی از عناد که آنها کرده

آنحضرت را مخفی بودند و هر چند قتل آباء و عشایر آنها بود و هم چنین است حال ابناء و اولاد ایشان تا روز قیامت
لیکن اینست وجه اختصاص آنحضرت بصفت مذکوره و اینکه حب و بغض او علامت ایمان و نفاق و کفر است و حضرت
رسول مردم را بمحبت آنحضرت وصیت فرمود و تصریح میکرد و میفرمود آنچه از او صادر شده از قتل پدران
شما با مر خدا بوده نه بهوای نفس و دیگر میفرمود علی همچو بدن من است و اینکه علی خلیفه و وزیر من است و مردم
از هدایت و ضلالت جدا میکند و هم چنین حضرت امیر هم خود میفرمود که دین و دنیا رسول خدا و حسب و حق او است
و کنار هر فضیلت در امت که ام مع ذلک سر و کمر بکشیده اند از آنکه با شما که جنانشمنی که حق تعالی آنها را توفیق
نموده بود بجهت آنحضرت و محبت او را که میکردند هر چند که بر آنها اما ... اهتمام در آنها ... عاقبت
آنها البته بعضی ... از آنحضرت ... میدانند که البته ... او را ...
میگردند اکنون ... چنانکه در اخبار وارد شده که حضرت فرمود که اگر ... اگر دنیا را ... منافق
باشم مرا دوست نمیدارد و اگر بینی مؤمن را بشمشیر خود بزنم هم مرا دوست خواهد داشت و این آن کلام است
از رسول خدا شنیدم که میفرمود یا علی دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و در چهره
که آنحضرت فرمود هر کسیکه خدا از او عهد و میثاق گرفته بر ایمان ... منافق ...
بر بعضی در این حدیث اینست که چون میثاق و ولایت آنحضرت را از مردم گرفته منافقانی که در روز
الست انکار کردند و دشمن آنحضرت را قبول کردند و حاصل اینست که منافقانی از زمانی اخذ میثاق ...

سبب شهادت و سبب آن در دنیا محقق شد بقتل آباء آنها و حفظ دین خود و منع آن از آنها و با آنچه حق تعالی مقرر داشته
از تقسیم بودن آنها از اولاد حیض و زنا و اینها و اما مؤمنانی پس آنها بتوفیق خدا قبول محبت آنحضرت نمودند در
وقت اخذ میثاق از او اختیار کردند و سبب هم از برای آنها در دنیا محقق شد بقوة ایمان و پاک مولد و ترک
حمیة جاهلیه و بعض اعداء خدا و هر چند پدران و سایر اقارب آنها بوده والله و لی التوفیق و له الحمد
و اخر اهدنا الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله و از جمله اخبار که دلالت بر محل بزرگی
حضرت است که ابن عمر روایت کرده که از رسول خدا شنیدم که در خطبه خود میفرمود ایها الناس علامات بکنید
در او حمد شریک بر کسیکه او را دوست مؤمن و مؤمنه است بعد از من و ... اوامر او را و اطاعت کنید
منابعه او را بجهت کرامت من و اطاعت کنید او را بجهت خدا و رسول او و طلب امداد از او نمایید تا موفق
شوید در راه و با یقین ... از برای ... ازمه یقین ... تا امر ... این تحقیق که بیان کردم از برای
شما امر ... بخوانید از ... امری الکتاب ... در حدیث دیگر روایت شده از ابی عثمان مهندی
که گفت حاضر شده بودم از شیعه ربیعه در مجلس آنحضرت در حصیر که نشسته بود و نمود به ... گفتند
حسب تو یا امیر المؤمنین فرمود ... ابن ... و نمی بعضی را ... اینکه
لیکن ... نه نمود ... حضرت ... تحقیق که ... ابو طالب ... فرمود
در همه ... لیکن ... او را ...

و مکاشفهٔ آنحضرت و نیز از آنحضرت روایت شده که فرمود که حق تعالی که میشود در فرسته طایفه الدعی و مستمع مقود و ...
درزدان ملک است معترف که مطعون فی لوبراو توقف بجو بینه و فرزند او ازدیع فی تبرئ میجابینه و اشتغاق حسب فی یزید
او مسکنیند و امنیت و جوانیست که حسب دین فی حسب و دین رسول خدا است و کتابت میجابینه در فرسته طایفه
محبین و محبت تو دعاوی عدد فی لیس یکیه یعنی مراد اهل حوض حیات ماند باکی را بر فی معطی قرار ده یا نقیض
از بار فی قرار ده لیس اینکه خدا او جبرئیل دیده شیخ او بینه و خدا اشتم کافر نیست و از رسول خدا روایت شده
که فرموده بدرستیکه بهشت هر آینه مشتاق و شدید است مستوره و نور آن از بیار احباب من و حال آنکه آنها در دنیا بود
بیشتر از آنکه داخل شوند آنرا و بدرستیکه آتش متغیظ و شدید است زفیر آن بر اعدای من و حال آنکه در دار دنیا
بوده باشند بیشتر از آنکه داخل شوند آنرا و از جناب کاظم روایت شده که فرمود امیر المؤمنین در صفا عکه
سیر میکرد ناگهان در راهی پیدا شد که بر روی زمین متدرج بوده و بازاء آنحضرت واقع شد حضرت فرمود السلام
علیک ایتها القبره عرض کرد علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین فرمود ای قبره در اینجا چه
میکنی گفت یا امیر المؤمنین چندین سال است که در اینجا تسبیح و تقدیس و تحمید خدا را میکنم و عبادت میکنم او را حق
عبادت او حضرت فرمود ای قبره اینجا مفازه است نقی و پاک است از هر چیزی مطعوم و مشروب در آن چیست از کجا بهم میرسانی
و از کی معاش میجوئی جواب داد که قسم بقرابت تو از رسول خدا یا امیر المؤمنین که هر وقت گرسنه میشوم صلوه
محب تو را دعا میکنم سیر میشوم و چون تشنه شوم بر مبغضین و معاندین تو لعن و نفرین میکنم سیراب میگردم و در الله ...

بعد از ذکر این حدیث فرموده که در این حدیث اشاره باینست که طیور بلکه سایر مخلوقات نیز شیعه و محب و مبغض دارند
و متنعم بعبادات در راه است و جمیع آنها ملکه با یکدیگر ... از آنجمله آنکه حب اهل بیت و بغض اعدای ایشان است و نیز
اشارت دارد و ... هر گوید این نیز احتمال میرود که آن در راه از جمله جماعتی بوده که مامور بدعا محبان و نفرین بر
مبغضان آنحضرت بوده و آنچه در حدیث مذکور است از رفع گرسنگی آن بدعا محبان و رفع تشنگی بنفرین بر مبغضان
شاید وجهش این باشد که غذا اهل عبادت کردن او است چنانکه میخورد و دعا ... هر دو عبادت است بلکه از جمله
بوده باشد و دلالت حدیث بر آنچه سابق ذکر شد از آنکه باعث هر گونه ضیق و شده شدن بغض آنحضرت است
بغض و نفرین مبغضین رفع آن میشود ظاهر است و نیز بر حالت تقدیر حیوان از آن فهمید که تو اند و قدرتی هر دو دلالت است
و الله اعلم تکلیفا ... مر آنکه حب ایشان راجح بحب خدا و رسول است چنانکه سابق بر این گفته آن گذشت و لیکن
این صورت اخبار که دلالت بر فضل حب خدا و رسول دارد شامل مقام نیز هست و از جمله آنها است آنکه روایت
شده که روزی اعرابی نزد حضرت رسول آمد عرض کرد یا رسول الله متی الساعة قال ما ذا اعددت لها فقال
ما اعددت کثیر صلوة و لا صیام الا انی احب الله و رسوله فقال رسول الله المرء مع من احب چنانکه شده که بعد
از ذکر این حدیث چنان بخوبی و سرور در این زمان مسلمین روی داد که بعد از اسلام شدن آن از بسیاری آنها حاصل نشده بود و بود
و در خبر دیگر روایت شده که جناب روح الله را که از آسمان افتاد که از آنها که خندید و بکمال متغیر گشته بود
فرمود چه چیز شمارا باین حال رسانیده گفتند خوف از آتش فرمود حق است بر خدا که خائف را از آن در امان ...

گذشت بسبب ذکر رحمت و حالت آنها را از شدت اشتیاق و دید از آنها چو با شد گفتند شوق بهشت ما را باین حالت کرده
فرمود حق است بر خدا که الجنه را امید دارد به او عطا فرماید پس از آنها نیز گذشت بسبب ذکر و حرمت که تحمل و تغیر بر آنها
از شدت اشتیاق بود در ره هست آنها از نور مبین و خشید از حالت آنها سوال کرد گفتند خدا دوست میداریم محبت
شما شاید مقربان ... از رسول خدا روایت شده که فرمود شعیب از خشیت خداوند عزوجل گریه کرد تا کور شد باز خدا او را بینا
نمود دو دفعه گریه کرد تا کور شد باز خدا او را بصیر فرمود دفعهٔ ثالثه نیز گریه کرد تا کور شد باز حق تعالی او را بینا نمود
چون دفعه چهارم شد حق تعالی بو او وحی فرستاد یا شعیب الی متی یکون هذا ابدا منک اگر این گریه بجهت خوف تو از آتش است
پس بتحقیق که ترا امان دادم و اگر بجهت شوق بهشت است پس بتحقیق که آنرا از برای تو مباح کردم عرض کرد ای سید
تو میدانی که گریه ام نه بجهت خوف از نار و نه شوق بهشت است لکن حب تو در دل من بسته شده نمیتوانم صبر کنم تا ترا ببینم
پس حق سبحانه بو او وحی فرستاد که اگر امر از این قرار است از اینجهت زود باشد که کلیم خود موسی بن عمران را خادم
تو قرار دهم و مراد از رویت که در حدیث ذکر شده رویت قلبیه است یا اینکه مراد اینست که ببینم ترا که بمرتبهٔ وصول
منزل کرده باشی یا اینکه مقصود تعلیق بمحال بوده باشد چنانکه دیدن تو ممکن نیست ترک محبت تو و تطلع بر تو نیز ممکن نیست
دار حدیث معلوم میشود که از برای سایر عبادات مشترک از برای شعیب بوده از اقدام ملک که و مجاورهٔ انبیا و مخاطبهٔ حق است
لمعهٔ دهم در اخبار متعدده باسانید متکثره عامه و خاصه از حضرت رسول روایت کرده اند که فرمود لو اجتمع
الناس علی حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار و در خبر دیگر است که لو ان الناس لو اجتمعوا علی حب علی ابن ابیطالب

لما خلق الله النار و در خبر دیگر از حضرت رسول نیز روایت شده که فرمود حق سبحانه و تعالی فرموده لو اجتمع الناس کلهم علی
حب علی ما خلقت النار و در روایت دیگر است که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین فرمود و لو اجتمعت الخلایق علی
ولایتک لما خلق الله النار و لکن انت و شیعتک الفائزون یوم القیمة و نیز از آنحضرت روایت شده که لو اجتمع الناس
علی حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله عزوجل النار و ایضا در ذیل حدیث معراج است از حضرت رسول از جبرئیل
یا محمد و الذی بعثک بالحق نبیا لو ان اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق الله نارا یعذب بها احدا
و در کتاب فردوس از رسول خدا نیز روایت کرده که لو اجتمعت محبة علی ابن ابیطالب بر اهل دنیا لما خلق النار
و این اخبار اگرچه بحسب لفظ از حیثیت زیادتی بعض فقرات در بعضی و تغییر بحسب در بعض آنها دو لالت آن از بعض
دیگر اختلاف دارند لکن همه را مفاد یکی است و کل در معنی متفق و منطوق و دلالت دارند بر اینکه اجتماع بر محبت
حضرت امیر المؤمنین مانع از خلق آتش است پس اگر اجتماع بود آتش خلق نمیشد و بجهت انتفا اجتماع آتش خلق
شده و اینها مقتضای لفظ لو شرطیه است که میگویند از برای امتناع در امتناع است پس اینان الحکم مذکوره بجهت
تنبیه بر انتفا اجتماع بر محبت و انتفا عدم خلق نار است پس چون اجتماع صورت نگرفت و مردم متفرق شدند بعض
محب و بعض مبغض گشتند نار مخلوق شد پس محبان در بهشت و مبغضان در آتش داخل میشوند و هرگاه جمیع محبت نماید بر محبت
کل داخل بهشت میشدند و احدی معذب نمیشد بلکه آتش خلق نمیشد که کسی معذب گردد و آنچه در خبر وارد شده
که حضرت امیر قسیم الجنة و النار است بجهت نکتهٔ مزبوره است و مراد او از اجتماع ضد افتراق است و بظاهر اطلاق

شده و اقتراع از او که رجحان علم مرتکب افعال دیگری و قصد آن دعوی آن قصد بوده باشد و هست لیکن علم و قصد موقوف
در تحقق آن شرطیت و تحقق اجتماع و هر چند مدرک قصد و علم بوده باشد کافی است و مراد از ناس مجتهد است که
انس و جن بوده باشد چنانکه مؤید بعضی است و استدلال بآن سوره بقول حق تعالی من الجنة و الناس
و بنای تقریر حال مقام واضح است زیرا که بعد از اجتماع ثقلین و ذکر انا و انا شاء بر ولایة در ایمان با عبر بر خلق نار محبة
اینکه مکلفان منحصرند در آنها و بنای تعمیم بعضی از روایات مذکوره دلالت دارد و تشبیه بعضی آنها بجهة اهل سماوات
ما یجب اجتماع یا کلیة است چنانکه بنا بر روایات کاشف از آن است و ما یجب بکلیته و کلال است و محقق است که تشبیه مقصود
نباشد بلکه غرض بیان اجتماع اهل سماوات بر محبة بوده چنانکه عدم ذکر آن در بعض چنان بوده است بجهة تسلیم
المقرره بوده باشد و در هر صورت بنا بر تعمیم مذکور امر در غایة وضوح و ظهور است لکن هر گاه کشفین و اهل لفظا بینی را
بالبین چنانکه متبادر در عرف و محاورات بعضی است بلکه از جهة تقدیم عرف بر لغة بر فرض ثبوت مغایرة اظهر است
امر مشکل میشود و بنا بر تتمه جمیع از ابرار بنا بر ثواب و عقاب و منع کردن اجتماع ناس بر ایمان و ولایت
از خلق آتش اظهار جزو واضح و هر چند در ایمان و محبة با آنها موافق بوده باشند اشکال مرتفع است و تتمه مذکوره
عقیده ندارد و محقق است اختصاص نفر ناری بنا بر نشر و مغایرة آن با ز جهة چنانکه نسبت آنها [illegible]
و هم مبانی است محقق است که در ذکر قهار بر اهم که انس یا بد شده باشد لیکن در هر صورت اشکال است بلکه [illegible]
اشکال مزبور از جهة مرتفع است و مغایرة عرف بالغه که مستدل ادعا کرده ممنوع است و جواب از آیه [illegible]

اینکه ناس در آن مخصوص بانس است مثل یوم یقوم الناس خلاف ظاهر است در فرض تعمیم با آنچه ذکر شده رفع اشکال نمود
و وجوه مذکوره در صورة ارادة خصوص انس است از ناس و بنا بر [illegible] تعمیم اشکال مرتفع است لکن از جهة آنکه
سایر امم کلا آنها یا حصر اسم حضرت را نشنیده و مکلف بولایة نشده اند اشکال متوجه است بجهة حتمیات بر ولایة از ضرورت
غیر معقول است لیکن از آنچه در آنچه ذکر شده اشکال است و جواب آن است که قضیه شرطیه را اعتبار [illegible]
مقدم نیست لیکن غرض اظهار فضل آنحضرت است هر چند عادت معقول نباشد با اینکه عدم تکلیف سایر امم بولایة
و اعتقاد و افضلیة ایشان محقق نیست و ممکن است که گوییم غرض عدم تعذیب محبان آنحضرت است لیکن مقصود تحقیق
ایشان [illegible] مطلب است زیرا که با اجتماع اهل ایمان بنا بر محبة آنحضرت و هر چند فرض معقول نباشد [illegible] بتحقق
نشو هر گاه خلق نار مشغول نشود لیکن محبة او موجب رفع عذاب از محبان آنحضرت خواهد بود [illegible] از شفاعت اجتماع
و خلق نار بطریق اولی [illegible] اخبار مزبوره کنایه از عدم تعذیب محبان است و منطوق بیان دلالت
دارد مثل اخبار کثیره دیگر که با وجوه دیگر متعلقه بمقام ایشان [illegible] که در بعضی اخبار مذکور است
لیکن [illegible] در اینجا محبة است و مرجع [illegible] یکی است و مطلب دلالت دارد [illegible] ولایة بجهة ذکر
و ولایت و عرفی [illegible] و اعتراف بامامت ایشان و [illegible] ایشان و تقدیم آنها بر غیر ایشان است
و [illegible] و خضوع از برای ایشان و [illegible] و اقرار داشتن ایشان است [illegible]
از بعضی دیگر این امر از لوازم حب و ولایت است و در اخبار [illegible] اطلاق ذکر شده مقصود [illegible]

نزد اهل بیت و شیعه ولایت ایشان است چنانکه در اخبار کثیره که بعد از این آنها مذکور است مثل اخباریکه در آنها ذکر شده
که بنا به اهل بیت بر هیچ حجر نشده و از جمله آنها ولایت شمرده شده و در اخبار مذکوره اضافه ولایت با آنحضرت شده
و در بعضی آنها تصریح به نور آنحضرت شده و [illegible] ذکر شد از اینکه مقصود ولایت [illegible]
نیست و وجه اول با اهمیت و اختصار در ذکر [illegible] است یا ارث و تلازم و عدم انفکاک محبة آنحضرت از محبة رسول
و سایرین است از حضرت زهرا و غیر او و اینکه الفاظ بعض آنها گویا مثل الفاظ دیگر است چنانکه اخبار و ایات
آنچه برای ولایت دارد یا اینکه مراد مودت فیه هست که حب و بغض آنحضرت نزد همه علامت ایمان و نفاق [illegible]
تفضیل و تصریح با خصائص آنحضرت است با مطلب چنانکه پیش گذشت و وجه آن نیز مذکور شده و همچنین اخباریکه
دلالت دارد بر اینکه دوست میدارد آنحضرت را مومن [illegible] و دشمن میدارد او را [illegible] و اخبار مودت فیه آنحضرت
با مطلب [illegible] و در اهتمام اجتماع بر محبت آنحضرت کاشف از احتمال [illegible] است و عدم خلق نار [illegible] محبة
یا اینکه مقصود هست که حب و ولایت و تکلیف بآن در کل است از صدر اسلام تا آخر زمان [illegible]
[illegible] زیرا که در صدر اسلام مکلف بولایت او [illegible] لیکن آنحضرت میزان و معیار [illegible] است
بالنسبه [illegible] دارد و وجه [illegible] شدت حرص بر [illegible] صراط مستقیم و تاکید و اهتمام در تبلیغ امر حق
[illegible] ولایت و وصایت و امامت است بجهة اینکه [illegible] قرار
دادن آن از [illegible] آن حضرت [illegible]

تعیین امیر جلوه [illegible] و چون مردم [illegible] مشار الیه [illegible] منقبت [illegible] را انکار کرده
و مردم [illegible] از بیان هیچ معنی [illegible] مبهم کرده [illegible] معانی [illegible]
بحیال سابق حضرت که فرمودند الست اولی بکم من انفسکم و تبادر و امعان نظر و رویت معلوم میشود که غیر معانی
مقصود [illegible] مناسب با حال و مقام نیست زیرا که [illegible] احتمال داده اند بعضی از آنها راجع بمقصود است [illegible]
و خلافت [illegible] و بعضی را مناسبت با حال و مقام نیست چگونه میشود که جمع کثیر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible] تا [illegible] احتمال [illegible]
[illegible] که صدور اینگونه امور [illegible] در مطلب [illegible]
[illegible] اهتمام [illegible] بصیرت [illegible] حال [illegible]
اخبار مذکوره [illegible] عدم خلق نار [illegible] اجتماع بر محبة آنحضرت است و مفهوم آنها [illegible] عدم خلق نار که خلق آن [illegible]
نزد [illegible] اجتماع [illegible] با اینکه با اجتماع بر عدم محبة [illegible] چنانکه [illegible]
شرط [illegible] احتمال است [illegible] اجتماع بر محبة [illegible] عدم خلق نار [illegible]
خلق آن باشد [illegible] چنانکه [illegible] دلالت بر عدم تعذیب محبان [illegible]
که با منع کردن اجتماع از خلق آن منع کردن محبة از تعذیب یا عدم اجتماع و خلق آن [illegible]
منع [illegible] و اثبات [illegible] که [illegible] عدم تعذیب [illegible]

از نفس آن شریعت بماند که خلق شود و محبت بعض مستلزم عدم تعذیب محبین است خاصه چنانکه منع خوف و استلزام با هم ممکن
بتوسط آنکه بعد خواهد آمد و بالجمله آنچه از اخبار مستفاد میشود همین است که مدار دخول جنت و نار حب و بغض آنحضرت است و از
امتناع کل امر سابر معذب نمیشد لیکن خلق آن فائده نداشت و هر گاه کمال متحقق به بعض حسنات امر غیر از حد
اشتمال بهشت و اخرین شد و بهشت مخصوص باشان داشت و در صورت خلاف مردم که افضل محبین و نفس متحقق
شده چنانکه واقع است حجت و نار هر دو مخلوق گشته بهشت از برای محبین و نار از برای مبغضین و از آنجهت است
که حضرت قسیم بهشت و دوزخ گردید و انخطاب مستلزم عدم تعذیب محبین بالکلیه است و با مجرد آنچه مقتضای بعض
اخبار است منافع است و دفع شانه کمال آنست مراجع دخول در دخول بر دخول الجنة تقدیر و امثال اینها میشود
و به بیانی که ذکر شد ممکن است که اخبار واقعه بر عدم تعذیب محبین را دلیل مقام گفت زیرا که آن اخبار
متعدد و اکثر بلکه جمیع صحیح است لیکن بنا بر اخیر اجری معذب شدن بر نیت و دخول آن در اینها ظاهر بود
و هم چنین عکس نیز ممکن است باینکه اخبار مقام را کنایه از عدم تعذیب محبین بنا بر کبیره و بخوبیم از دخول جنت
و نار حب و بغض آنحضرت است و بنا بر این معنا اخبار دالّه بر عدم تعذیب محبین بنار و اخبار حبل جنت
از برای محبین و نار از برای مبغضین و اخبار مقام و اخبار بکه دلالت دارد بر اینکه آنحضرت قسیم جنت و نار است
یکی است و مرجع و احد است و معنای جمیع اینست که بکار ت حب مهلک بمعنی ایشان است لیکن غرض از کلام
و آن اینست که دخول جنت و واسطه حب ایشان است و اینکه قدر و منزلت ایشان بمرتبه ایست که هر گاه جمیع خلق چنین

اشیاء را اختیار میکردند احدی را بمعذب نمیشد و جمیع رابطه حب ایشان نجات میدادند و هر گاه کل مبغض میشدند همه را
بغض ایشان هلاک میشدند و چون مختلف شدند حضرت قسیم جنت و نار شد بغرض جنت و دخول آن بواسطه حب او و نار و دخول
آن بواسطه بغض او لیکن یا آنحضرت قسیم بهشت و دوزخ است و در جمیع اخبار این جهت سبب دخول آنجا است و از اخبار
سابقه معلوم میشود و از آن ظاهر میشود و لکن این جهت از برای آنان است که عقول آنها از تحمل زیاده بر آن عاجز باشد و از اخبار
مذکور است فاهم و عاجز و مانده و جه مختصر و این جمله از وجه مذکور از برای اینکه مقام ادا مع بوده باشد
در مفاهیم اخبار ذکر نمیشد که حب آنحضرت ایمان و بغض او کفر و نفاق است و کار عقاید حقه و طاعات و کفر
و معاصی را مرجع حب و بغض آنحضرت است لیکن ایمان و کفر و حقیقه حب و بغض است چنانکه در اخبار است و سر آن
خواهد آمد لیکن مرادحب ایشان است که مستلزم ایمان است زیرا که هر که ایشان را دشمن دارد و لامت ایشان نیز اعتقاد
نماید و جنت و طاعت را بر آن مقدم دارد لیکن از اد حقیقه حب و لیشان است لیکن ایشان حب توام مراد است
و اگر چنانچه کار از ایشان دوست دارد و ایشان هم اثر میکند لکن در منع عذاب بعد از خلق اثر دارد لیکن اگر حب بحکم ایشان
اجتماع میزند آتش خلق نمیشد بجهه اینکه بهشت از برای مؤمنین و نار از برای کافرین است چنانکه در اخبار
ولایت وارد شده و در مکاتبه حضرت رضا علیه الاف التحیة والثنا مما موی است که خداوند عزوجل هیچ مؤمن را
در آتش داخل نمیکند و حال اینکه وعده بهشت باو فرموده و از آتش بیرون نمیآورد هیچ کافر را و حال اینکه
وعده فرموده باو آتش و خلود در آنرا و شرک بخود را نمی آمرزد و میآمرزد ما دون آنرا از برای کسیکه بخواهد

دلیل اظهار امر توحید مخلد در آتش نمیشود و از آن بیرون میآیند و شفاعت از برای آنها جاری است و مراد از
شفاعت که در حدیث است جدا از آن در ابتداء است بمجرد که همه آن بخوبی که لیکن بالجمله عدم خلود منافی نیست یا مطرود
لیکن خلد میشوند یقیناً و شفاعت بیرون میآیند و اگر چه مستحق خلود بوده باشند بجهه اینکه جواب عدل خلود در آتش است
ما قول مصنف که از بنده صادر میشود و مغفرت توبه یا عفو یا شفاعت ابتدا حاصل میشود و هم چنین اخراج از نار شفاعت و جهه
یا عفو تفضل است چنانکه از صحیفه ظاهر میشود و معنای اینکه حضرت قسیم بهشت و دوزخ است اینکه
حضرت با آتش میفرماید این خذ این او اترکه این او دو خذ میکند او را در بهشت لیکن این توجه و جهه دیگر است که باید که
اول است و آن ظاهر است و هر دو در مقام خود صحیح و بر وجه اول معنی منطبقند و اختلاف لفظ در بیان
انها نیست حمد و ثنا ره در عیون روایت کرده که مأمون بحضرت رضا عرض کرد یا ابا الحسن خبر ده مرا از حدیث
علی ابن ابیطالب که بچه وجه و جهه معنی قسیم جنت و نار است لیکن تحقیق که در آن طلب بکر فی بیار رسید حضرت فرمود
یا امیر المؤمنین ایا تو از پدرت روایت میکنی و او از پدران خود از عبد الله ابن عباس که او گفت از رسول خدا
شنیدم که او گفت حب علی ایمان و بغضه کفر مأمون عرض کرد بلی حضرت فرمود که قسمت بهشت و دوزخ
هر گاه بر حب و بغض آنحضرت بوده باشد لیکن او قسیم بهشت و دوزخ خواهد بود لیکن مأمون گفت یا ابا الحسن خدا
مرا بعد از تو باقی نگذارد شهادت میدهم که تو وارث علم رسول خدا ابو الصلت میگوید که چون حضرت بمنزل
خود تشریف برد عرض کردم یا ابن رسول الله چه نیکو جواب گفتی امیر المؤمنین را فرمود ای ابا الصلت

انما کلمته من حیث هو و لقد سمعت ابی یحدث عن ابائه عن علی علیه السلام انه قال قال لی رسول الله یا علی انت قسیم الجنة و النار
یوم القیامة تقول للنار هذا لی و هذا لک و در بعضی اخبار دیگر است که حضرت با ابا الصلت فرمود که من گفتم بر وفق
و مذهب ایشان بوده و الا مذهب ما اهل بیت چنانکه در زیارت حضرت امیر المؤمنین در کنار صراط که شعر جهنم است
میآیند و گوید یا نار خذی هذا فانه من احباء و در این صورت دخول جنت و قد روایت حدیث مسندا از جابر ابن عبد الله
فضائل و او از پدرش روایت کرده که گفت از حضرت ابا الحسن الرضا سؤال کردم که بچه جهه حضرت رسول مکنی
بابی القاسم شد فرمود بجهه اینکه آنحضرت را پسری بود که نامش قاسم میگفتند لیکن گفتم که آیا شما میگوئید عرض کردم یا ابن
رسول الله آیا فرزندی زیاده هستم فرمود بلی آیا نمیدانی که رسول خدا فرمود انا و علی ابوا هذه الامة گفتم بلی فرمود
آیا نمیدانی که رسول خدا پدر جمیع امت خود بود و علی از آنه بود گفتم چرا فرمود آیا نمیدانی که علی قاسم جنت و نار است
گفتم چرا فرمود لیکن حضرت رسول گفته میشود ابو القاسم بجهه اینکه او پدر قاسم جنت و نار است لیکن گفتم معنای آن چه است
فرمود پدر رحمت شفقت بر امت خود شفقت آباء بر اولاد است و افضل امت بحضرت علی است و بعد از آنحضرت
شفقت علی مثل شفقت آنحضرت است زیرا که او وصی و خلیفه او است و بعد از او امام است لیکن از این جهت فرمود که علی

و پدران این امت هستیم و پیغمبر بالا رفت و فرمود من ترک دینا او ضیاعا فعلی و الی و من ترک مالا فلورثته
لیکن از این جهت او لی باشد از انان و امهات آنها و او لی از ایشان شد بنفسهای آنها و هم چنین حضرت امیر المؤمنین
جاری بود اسمطلب از برای او بعد از آنحضرت مثل او و از مفضل ابن عمر روایت کرده که گفت از حضرت ابا عبد الله

سؤال کردم از وجه اینکه علی ابن ابیطالب قسیم جنت و نار شد فرمود بجهت اینکه حب او ایمان و بغض او کفر است و جنت برای
حب که بهشت نیست مگر برای اهل ایمان و نار از برای اهل کفر خلق شده پس او قسیم بهشت و دوزخ است باینجهت و بهشت را داخل نمیشود
مگر اهل محبت او و نار را داخل نمیشود مگر اهل بغض او مفضل گوید گفتم یابن رسول الله انبیاء و اوصیاء هم آنحضرت را دوست
داشتند و دشمنان ایشان دشمن آنحضرت بودند فرمود بلی گفتم چگونه میشود فرمود آیا نمیدانی که روز خیبر رسول خدا فرمود لاعطین
الرایة غدا [illegible] گفتم چرا فرمود نمیدانی که چون طائر مشوی را نزد رسول خدا آوردند گفت اللهم ائتنی باحب خلقک
الیک یاکل معی من هذا الطائر و مقصود آنحضرت علی بود گفتم چرا میدانم فرمود جایز است که انبیاء و رسل خدا و اوصیاء
ایشان دوست نداشته باشند مردی را که خدا و رسول او را دوست میدارند و او دوست میدارد خدا و رسول را گفتم نه
فرمود پس آیا جایز است که مؤمنان از امم ایشان حبیب خدا و حبیب رسول خدا و انبیاء او را دوست نداشته باشند گفتم نه
فرمود پس بتحقیق که ثابت شد اینکه جمیع انبیاء خدا و رسل و جمیع مؤمنان محب حضرت امیرالمؤمنین بوده‌اند و ثابت
شد که مخالفین ایشان مبغض آنحضرت و مبغض جمیع اهل محبت آنحضرت بودند گفتم بلی فرمود پس داخل نمیشود بهشت را
مگر کسیکه او را دوست داشته باشد از اولین و آخرین پس بدرستیکه آنحضرت قسیم جنت و نار است مفضل گوید
عرض کردم یابن رسول الله فرجت عنی فرج الله عنک زیاد کن مرا از آنچه حق سبحانه و تعالی تعلیم فرموده فرمود
سؤال کن ای مفضل گفتم یابن رسول الله سؤال مینمایم از تو که علی ابن ابیطالب محب خود را داخل بهشت و مبغض خود را
در جهنم داخل میکند یا رضوان و مالک فرمود ای مفضل آیا نمیدانی که حق تعالی رسول خود را بسوی خلق فرستاد

در حالتیکه او روح و آنها ارواح بودند قبل از خلق خلق بدو هزار سال گفتم چرا فرمود آیا ندانستی که آنحضرت آنها را بجانب
خدا و اتباع امر و طاعت او دعوت فرموده و ایشان را بهشت وعده کرده و از آتش ترسانیده [illegible]
آنچه را که ایشان اجابت آنحضرت کردند و انکار نمودند گفتم چرا فرمود آیا ضامن نیست آنچه را که وعده و وعید فرموده
از جانب حق تعالی گفتم چرا فرمود آیا نیست علی ابن ابیطالب خلیفه او و امام امت او گفتم چرا فرمود آیا نیست رضوان و
مالک از جمله ملائکه که استغفار مینمایند از برای شیعه آنحضرت که برابطه محبت او ناجی هستند گفتم چرا فرمود پس [illegible]
علی ابن ابیطالب قسیم جنت و نار است از جانب رسول خدا و رضوان و مالک صادر از امر او بامر الله تبارک و تعالی یا مفضل
خذ هذا فانه من مخزون العلم و مکنونه لا تخرجه الا الی اهله [illegible]
و اهل بیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را مخارج و محامل و ظواهر و بواطن است تا برسد بعقاید و اعمال مقصوده [illegible]
و کثرت معانی و همه بالنسبه بکلام واحد صحیح است و از برای هر یک از آنها اهلی است چنانکه در بعضی وارد شده
و ایشان با مردم بقدر عقول آنها تکلم مینمایند و امراض جهل آنها را معالجه مینمایند بآنچه صلاح آنها مقتضی و مزاج
آنها را موافق است و بحسب استعداد آنها بر ایشان القا مینمایند بسا معنی را که اهل آن است و بدیگری معنی دیگر را و همچنین
پس از کلام متفق بجماعت مردم بالنسبه بهر یک از آنها مرتبه از معنی اراده شده که با آنچه از دیگری اراده شده مغایر است
و کل اینها مراتب معنی واحد است و هر یک را از برای آنکه استعداد دارد در حقیقت حق است و از برای معاندین [illegible]
دروغ و ظاهر و باطن است و کذب و احتمال در معانی متعدده هم نیست و کل صحیح و وجوه معنی واحد اند [illegible]

آن است و کل اینها بجهت اصلاح و عدم ضلالت و اهتداء آنهاست [illegible]
هر یک را بهره [illegible] معالجه شود [illegible] واجب مشروط [illegible]
[illegible] و عدم آن القا میشود [illegible]
بالنسبه [illegible] مثل آیه شریفه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا [illegible]
حج واجب میشود نه غیر آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
زیارت میکنند آنها را و عکس متحقق نمیشود چنانکه [illegible]
[illegible] عطا [illegible]
در رفع فقر و فاقه [illegible] سلطان [illegible]
حال متوسط است [illegible]
مرا [illegible] سؤال میکردند [illegible] طبقات
[illegible] آنها مختلف است [illegible]
حق و صدق است [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صحیح است زیرا که [illegible]
[illegible] حضرت رب العالمین [illegible]
نفوس آنها را [illegible] امراض آنها را معالجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحمت خدا [illegible] خوف [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]

گمان نموده و بجهت خوف از غلو در او و منافقین یا انکار و کفر و امر مینمودند اصحاب خود را بحفظ اسرار ایشان چنانکه در بعضی احادیث وغیر او فرموده‌اند حتی آنکه بعضی اصحاب خود را منع میفرمودند چنانکه در حق ابوذر

واقع شده و بجمیع آنچه ذکر شد اشاره وارد در قول حضرت رسول که لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله چنانکه گذشت و احتمالات آن نیز مذکور شد و هم چنین است قول حضرت امیر المؤمنین که اشاره بسینه خود فرموده

ان ههنا لعلما جمّه لو وجدت له حملة و غیر از اینها از چیزهائیکه در اخبار مسطور است لیکن باید که چون خبر میدهند

با مثال این است هر چیز را که هست و هر کس را اهل هر چیز نیست و اصحاب ایشان مراد همان با کی میفرمودند و از

این جهت بود که میگفتند آیا من صاحب سر نیستم یا اینکه آیا من را اهل این باد نیستند و امثال اینها و در جای

وارد شده که احادیث آل محمد صعب مستصعب خشن مخشوش فانبذوا الی الناس نبذا فمن عرف فزیدوه و

انکر فامسکوا عنه و هم چنین است افعال و صنایع آنها که کل بجهت حکم و مصالح است لیکن هر یک از اقوال و افعال

و اعمال آنها دقایق و نکات و رموز و مصالحی است و از آن جمله است آنچه از جناب سید الشهداء علیه السلام

صادر شد از ذکر نسب شریف خود و اینکه طفل خود را بر سر دست خود گرفته و فرمود این طفل در چه چیز گناه

نزد او و اینکه فرمود آیا حلالی را حرام کرده‌ام یا حرامی را حلال کرده‌ام و غیر آنها بجهت تنبیه و غیر آنها

و هم چنین خطبه جناب سجاد با بنیه لحمان در حمام و فرمایش او با او که اتم الشعار دون الدثار و تلطفات الحضرت

با ابن بیاد و امثال آنها و هم چنانچه حضرت رسول با بنیه که از تمییز سبطان کرد از قصه بازی آنها و غیره

مطرح شد بعضی بزرگان ...
هر نقش هر پرده که ...

ادله حق از آنجا که بسیار من حرمه و میدید از انقلاف از آنها از اختیار بعضی از نسب او و طراو بجهت اینکه منصاری تربیت شده و

خدا الحضرت بود که در مسجد احضار فرمود اولی و ثانی را و فرمود فاطمة بضعة منی اذاه بجهت اتمام حجة بر آنها و هم

علم جناب سید الشهداء امیر در محل تحصیل قبول از شهادت خود و قتی که اسلام مشرف بانهدام بود که مردم را استیقاظ نمود

واظهار آیات خداوند نمود و در مسئله ثانیه اتمام فرمود لشهادت خود بجهت تقویت دین و ترویج شریعت جده

واتباع او و فساد امر دین آنها و هم از این قبیل است آنچه از حضرت موسی صادر شده از القاء الواح بجهت

و گرفتن سر برادر خود هارون و کشیدن او را بسوی خود بجهت تنبیه بر عظم عقوبت خود در عبادت عجل و امثال اینها که

مرتبع کرده و مستعد و ثبت شده و غیر از اینها از آنچه در اخبار و آثار مسطور است و بالجمله لیس الخبر کالمعاینة

حدا امر در هر یک از اقوال و افعال و ترک در کل آنها انواع و صنوف حکم و مصالح است که ما تعقل آنها نکنیم

لیس در ضرورت از ارکان تسلیم و انقیاد و سزاوار است و اعظم از تمام آنچه ذکر شد اینکه حق تعالی با عباد خود گرده

از خلق آنها و ذکر آن و اشارات و تفسیر عنین و اینکه بعضی علوم را با آنها تعلیم فرموده و بعض دیگر را از آنها منع نموده

و اینکه توفیق طاعت با آنها عطا میفرماید بقدر ما نه و جواب را از آنها ساقط میفرماید در بعض دیگر و غیر از

اینها بجهت ترتیب و اصلاح احوال آنها فان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون و چنانکه

از برای کلام و امثال الله معانی و معانی و ظاهر و باطن است کلام الله و قرآن را نیز بطن و در جای دیگر

و حقایق است هم چنانکه صلوة و زکوة و سایر طاعات و معاصی و فحشا و منکر و ظلم و امثال اینها نیز جمهور

و حقایق وارد است لیس بر تو دانسته که ظاهر آن بطن هر چیز و طاهر و اعداء ایشان بطن هر شر و معصیت و فحشا و منکر اند بر تفسیر قرآن

با ایشان حق و صدق است و بقرآن صورتی حق است که آیه نزد کلام الله ناطق و صلوة و زکوة بلکه مرفوع قرآن و اعظم از آن است و هم

در اخبار وارد شده و اعداء ایشان فحشا و منکر و کل منکرات و معاصی هم است که اختلاف و کذب در آنها نیست

بر آنکه تسمیه الصلوة را با این نامها مخصوصه اراده شده و لفظ حضرت امیر المؤمنین با آیات و خلاف نیز در آنها

و حقیقه اختلاف در میان آنها نیست و هم چنین حق سبحانه و تعالی جنس حیات مؤمنان را در جنت و کفار را در آتش جهنم

جمیع نزد و ضرر سایر اشیاء و اعلامه و کل صحیح و حق است و هم چنین است حال در صورت قبض ارواح که در قرآن

جاء به منبع آیه الله یتوفی الانفس حین موتها و در جای دیگر میفرماید یتوفیهم ملک الموت و در جای دیگر تتوفیهم الملائکة

چنانکه در حدیث مفضل اشاره به آن شده و حضرت امیر در جواب زندیق فرموده که محمول بر اختلاف نیست

معانی است و هم چنین است سایر اشیاء و اختلاف و تناقض و اختلاف نیست بلکه بسیاری از آنها در لسان ام و طوائف

در عرف و عادت یا در خصوص لغت عرب اتفاق میافتد چنانکه در جای خود از ذکر حدیث مفضل میگوید که از این جهت

باید از علوم مستخرج شد که از آن باب است از باب مستخرج میشود تا آنجا که میگوید و از این قبیل است عطاهای خود

بر بسیاری که در زمان حضرت پیغمبر بودند یا آنچه بر خلاف آنها وارد کرد و آنچه بر خلاف آنها کرده و قرار ایشان

از غرق سپرای من آنها خبر میدهد و تکذیب آنها آیات خدا الاولین را ایشان و صدق میگوید و آن بجهت اینکه آنها از خود

اسلاف خود بوده‌اند و ایشان آنها را ضرر بوده‌اند بر صور و نیابت ایشان حافظ بوده‌اند بر آنچه آنها حفظ بوده و در قرآن است

عرب نازل شده و از عادت عرب است که صیغه خطاب بمحقق را نسبت باو میدهند و هر چند خود ترده باشد

نشده باشد الحضرت بابا آنها و شاهد این مطلب قول جناب سجاد است که وقتی از او سؤال نمودند فرمود از سلف

عرب است لیس مخاطب شده در آن با اهل این علت آنها اینکه گوید هر قومی که قوم او بلدی را غارت کرده باشند

و هر که در آن بلد بوده کشته باشند که فلان بلد را غارت کردید و فلان کار را کردید و این تحقیق بسیاری از مشکلات

و شبهات در تاویل آیاتی که از ایشان روایت شده منحل میشود و بعد از تو فقد این اعمال حجب باد و حدیث مذکوره

در هر آیه بر صاحبان عقل و کیاست مخفی نیست و حدیث جناب سجاد اینکه در احتجاج از جناب باقر روایت کرده

روایت کرده که بعضی از اهل مجلس آنحضرت خدمت آنحضرت عرض کردند یا ابن رسول الله چگونه عتاب و توبیخ میفرماید

حق تعالی این اخلاف را بر قبایح آبا و اسلاف آنها و خود میفرماید و لا تزر وازرة وزر اخری جناب فرمود قرآن

عرب است تا آخر حدیث و بالجمله ذکر شد و جه عتاب بر ایشان لفعل آبا و اسلاف آنها ظاهر میشود که بجهت رضای آنها

بوده و بالجمله از هر یک آنها صادر شده و هر که راضی باشد بکاری شریک کسی است که خود کرده باشد لیس عتاب و توبیخ آنها

بجهت نکته مذکوره است و با این نکته نیز آنچه در حدیث مفضل گذشت منحل میشود و از اینکه مرتد حق و مؤمن بحق

حضرت امیر المؤمنین شدند و اعداء ایشان و اصنام منافق الحضرت شدند در منحل میشود و نتیجه دیگر که سبق ذکر یافت

از اینکه مرتبه ترجیح عالی بانی امت چگونه است بجهت سایر امم حق نشده و بالجمیع چگونه اجماع معقول است

با اینکه ام سالفه الحضرت را نشناسند و مکلف بولایت او نباشند و اینکه وجه حقانی امیر علیه بجهت اکثر است

خبر است و جواب آنها عدم انفکاک محبت و مودت به عترت طاهره است و هر مؤمنی محب آنحضرت است و هر کافری مبغض بنابر

احتمال قبل از ذکر حدیث مفضل مذکور در جای خود ذکر کرده میگوید که اخبار بسیار از اهل بیت در مدح دوستان و ذم دشمنان ایشان در قرآن

و اولیاء و اعدای ایشان وارد شده حتی اینکه جمعی از اصحاب ما کتبی در این نحو تصنیف کرده و آنچه از ایشان در این باب

وارد شده مرتب بر ترتیب قرآن جمع نموده اند و من در زمان کشف کتابی دیدم که قریب به بیست هزار حدیث بود و در کافی و تفسیر عیاشی

و علی بن ابراهیم و تفسیر مجمع از امام ابی محمد اخبار کثیره در این مقصد روایت شده مشهور است و در کافی از حضرت ابی جعفر

در آیه شریفه نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین روایت کرده که فرمود هی

الولایة لامیر المؤمنین و در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر روایت نموده که فرمود یا محمد اذا سمعت

ذکر قوما من هذه الامة بخیر فنحن هم و اذا سمعت الله ذکر قوما بسوء ممن مضی فهم عدونا و در آن کتاب از محمد بن حنظله

از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که گفت سؤال کردم آنحضرت را از آیه شریفه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من

عنده علم الکتاب گفت حضرت ما هستیم که امثال این مطالب را از کتاب الله تتبع نمائیم و هر جستجو چه در کتاب

از فاتحه تا خاتمه شد این بیان آن در شان ائمه است و مراد ایشان دوستان ایشان و اعدا از دشمنان و ذکر این چنانکه گفته شد منشأ تطویل

میشود و بسط کلام و تحقیق مقام را در میکوییم و با آنکه توفیق که چون حق تعالی واجب است خود را خلق خود شناساند بجهت

او را عبادت کنند و معرفت او متیسر نبود چنانکه معلوم است بر سبیل اسباب بلکه بوجود انبیاء و اوصیاء زیرا که معرفت

تامه و عبادت کامله ایشان حاصل میشد نه غیر ایشان و متیسر نبود وجود انبیاء و اوصیاء مگر بخلق سایر خلق بجهت آنکه

الفت و صحبت و معاش ایشان بوده باشند پس از اینجهت سایر خلق را خلق نمود و امر فرمود آنها را بمعرفت انبیاء و اوصیاء

و ولایت ایشان و تبری از اعدای ایشان و از آنچه منع میکند آنها را از معرفت و ولایت بجهت اینکه هر یک را از فیض

ایشان بهره و حظی بوده باشد و عطا نمود ظاهر معرفت خود را بقدر معرفت آنها بانبیاء و اوصیاء زیرا که موقوف و دلالت

آنها بایشان ترک معرفت خدا حاصل نمیشد پس آنچه از شریعت و اسرار و اوامر و نواهی و مواعظ و نصایح

از جانب حق تعالی وارد شده بانجهت است و چون سید انبیاء و سید اوصیاء جامع کمالات کل انبیاء و اوصیاء و مظاهر

اسماء الهی بوده باشند تا آنچه از برای آنها بود از فضیلت مر اینها و هر یک بمنزله نفس دیگری بوده باشند

که نسبت داده شده به هر یک از آن دو بزرگوار آنچه بایشان نسبت داده میشود از فضل بجهت اشتمال آن بر کل و ابداع

فضل کلی در آن وجهی که اصل باشد که مراد مخالف آن از و لیکن از اینجهت تا دیگر آیات با آن دو بزرگوار خاص

داده شده و سایر اهل بیت الذین هم متعارفه بعضها فی بعض واستثنای بولایت که کلمه جامعه است بجهت اشتمال

آن بر معرفت و محبت و متابعت و سایر آنچه در این مرحله لابد منه است و نیز جمیع عبادات بر حقایق کلیه

مقامات و غیبیه است نه خصایص شیرازه در اعادل پس در هر جا که ذکری از اعطاف بانبیاء شده با اینکه لطف دهند با آنها

فتح و جنان است در الخطاب و در آن خبر هر که از شیعه و طینت آنها بوده باشد پس موضوعه است در هر جا که حق

مخاطب شوند یا با آنها آنچه لطف دهند اختصاص بانها دارد و نه غیر آنها و هم چنین است هر کاه شیعیان ایشان

خطاب نماید بخیر یا با آنها لطف دهند خیر را دهنده است و در آن هر که از شیعه و طینت محبان بوده باشد

چنانکه هر کاه اعدای ایشان مخاطب شوند بسوء یا لطف داده شود با آنها سوء هر که از شیعه آنها و طینه مبغضین است

از اولین و آخرین داخل است و این بعینه بجهت آنست که هر که خدا و رسول دوست میدارد دوست میدارد او را هر مؤمنی از

ابتدای خلق تا انتهای آن و هر که خدا و رسول او را دشمن دارد دشمن میدارد او را هر مؤمنی از ابتدای خلق تا انتهای آن

و هر جا حدیثی که در عالم بوده و هست قدر تعالی و عدالت ما در حقایق اسرار ایشان از فضائل و مبغضین ایشان است و دیگر مطلب

حضرت صادق در حدیث مفضل اشارت فرموده تا اینجا را و چنانچه ذکر کرده و بعد از آن حدیث مذکور را بیان

نموده و اما آنچه گفته که خدا واجب است عوض الخلق خود را بشناساند تا او را بپرستند موافق آیه شریفه و ما خلقت الجن والانس

الا لیعبدون و حدیث مشهور است که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف و در بیان

این حدیث هم تنافی نیست زیرا که معرفت الله و ایمان باو و بر سبیل و اوصیای آنها و بر آنچه آورده اند افضل عبادات

داوول آنها است و غرض از خلق آنها عبادت خدا است و بجهت عبادت و تمکن از آن معرفت او لازم است و لیعبدون

از برای آنها کمال معرفت نیز حاصل میشود زیرا که بمجاهدات و ریاضات و طهارت آنها نور انیت میگردد و ایشان

میفهمند که از برای معرفت که صعب از آن برای آنها بوده و تفضیل استقامت بر وجه ابسط و اکمل در مقدمه کتاب

گذشت و اما آنچه گفته شد که شناختن خدا متیسر نبود بر سبیل اسباب آه پس از آن یا اراده این نموده که معرفت تامه

که حق تعالی از خلق خود خواسته اختصاص بمعصومین دارد چنانکه تفصیل او مشروحا گذشت پس معرفتی این میشود

که حق تعالی شناسید انبیاء و ائمه را اصلی فرمود از برای خود و انبیاء و اوصیاء آنچه ایشان را بر خلق را تبع

انبیاء و اوصیاء و سایر خلق را تبع مردم و در این صورت مراد از سببیت اسباب که در جای گفته طریقه ترتیب بر گونه کونت و

امثال حدیث قدسی است لولاک لما خلقت الافلاک تعبیرا آنچه در آنها است از جمیع مخلوقات و هم مطابق است با آنچه

در اخبار وارد شده که نحن صنایع الله و الخلق کلهم صنایع لنا من خلق حق بجهت ما شده و بواسطه واحده یا

یا بلا واسطه و لهم ابدع ما تعقله من عقول و نفوس و صور در قدسیات مولویه و غیر با بمنظر دیگر که هر که خاتم

انبیاء مؤدی حق تعالی اصل از انبیاء و ملائکه خود و سایر خلق را خلق نمود و تفریع شده و لو ما خلقت علی الکون

و دوره نما کان العالم علی ما هو لیس با ماز حضرت خیر البشر بجهت خاطر او و پس از برای او و تتمیم از برای او

اراده شده خلق شده اند از آنجا که است تتمیم عبادت با ایشان و تحمید آنها با جابت و عبادت و نبید که کاه آنها

و هم چنین در سایر مخلوقات حال به همین منوال است زیرا که آنها از متممات معاش و معاد نبوده و از برای هر یک تکلیف

دلو روحه و لطفی هست که مراد آنکه شد اسباب در معرفت حق تعالی و عبادت او لیکن آنحضرت متیسر نشد مگر با سلطه

انبیاء و محبت و مودت آنها بجهت امکان ما فرود عالم از آنها و تتمیم آنچه غرض و مقصود از خلقت است پس شاید

او را بجدا که ایشان از آنها در معارف و طاعات لازم ولابد منه است و از اعدای عمر و طاغی قبول نمود کم

معرفت ایشان و اعتقاد ایشان پس لازم است که ایشان را ائمه قرار دهند و با آنها اهتمام نمایند و انکار الا من رحم

خود و تلقی فیض از حق تعالی و طاعت ایشان نمایند پس شاید اصل هر خیر و اعدای ایشان اصل هر شر هر شرع

و اوصیا اخذ شد و هر کاه ظاهر ذکر شد ایشان اول و هو دوست دارد و دشمن آنند و اصل هر شر در اعدای ایشان شد

پس هر که هدایت و نجات یافت از انبیاء و ملائکه و سایر خلق به واسطه ایشان بود و هر که گمراه شد به واسطه اعدای ایشان
و صلوات الله و سلامه علیهم کما خلق و هو یا به دولته اللهم علی اعدائهم کما ظلموا و ضاعف علیهم و علی اتباعهم عذابا
پس هر گاه مخاطب شوند و ترک علم می‌کنند و اختلاف ایشان در آن علم معصوم و حمید ایشان نه دوم چنان است حال و اعدا
ایشان از جهت دخول آنها در هر بدی که نسبت داده شود توقع می‌رود هر خطائی و هر که بسا نماید مؤمن باشد یا محبوب
و هر که دوست دارد مؤمن را ایشان را دوست داشته و هر که مؤمن را دشمن دارد با ایشان دشمنی نموده و با جمله
ایشانند صراط مستقیم که واجب است معرفت و ولایت آنها و اعتقاد به امامت آنها بلا واسطه یا به واسطه سایر انبیاء و هر کس
مؤمن و مطیع خدا بوده باشد محب ایشان و هر که مخالف او باشد مبغض ایشان خواهد بود و لهذا مراد از اتباع مردم
ولایت آن حضرت اتباع آنها بر ایمان و اطاعت خدا است و سلوک در صراط مستقیم و طریق نجات است و هر چند عالم
به حقیقت صراط و ولایت آن حضرت نبوده باشد و خبر او نشنیده باشد و هر که سلوک او در مسلک حجت و طاعت باشد
اطاعت خدا اراده داشته باشد پیرو او از متبعین ائمه و اتباع اعدای ایشان است و هر چند اعدای ایشان نزد آن وجه
و خبر آنها را نشنیده باشد و دار الحجه ذکر شد وجه تأثیر از برای مفاهیم اخبار مذکوره و هر دلیل آنها معلوم شد و به
حقایق الامور عالم است از تمام آنچه ذکر شد معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین آنچه می‌کند به اذن و امر خدا می‌کند
و القاء در نار و ادخال در بهشت و امثال اینها کلاً به اذن و امر خدا است چنانکه در امر موت و قبض ارواح که ملائکه
می‌شوند امر به همین طریق است متفصیلا که گذشت و مطلب واضح است که همین تفویض باطل نیست و آنچه از آنها صادر می‌شود

نسبت دادن آن که او ملائکه می‌رود و درست است چنانکه دانسته شد پس آنکه بعضی از جهال اهل سنت از راه لجاج و عناد
و تعصب نقل شیعه نسبت می‌دهند راهی نوار و چنانکه بعضی از ایشان کتابی که از فضایح نام نهاده که در آن
بیان فضایح خود و مذهب خود در آن کرده گفته که شیعه مفوضه اند که گویند خدا سبحانه و تعالی تفویض امور کارها را
بسطا به تفویض نموده و از این سبب او را قسیم الجنة و النار گویند و حال آنکه خدا سبحانه و تعالی می‌فرماید یعذب من یشاء و یغفر لمن
یشاء یعنی امر از من است هر که را خواهم عذاب کنم و آنکه را که خواهم بیامرزم پس چگونه چنین کند که ابوبکر و عمر و
تابعین آنها را به دوزخ فرستد و کفر آن ری و کلاه گران ایشان و قم و اصفهان در آیین را به بهشت فرستد
جواب گوییم که آن را به دوزخ و ایشان را به بهشت فرستد و به امر خدا کند و منافات ندارد که خدا است
لازم نمی‌آید که هر گاه خدا کافر را عذاب کند علی او را به بهشت فرستد یا بالعکس یا آنکه بالکلیه امر مفوض باو باشد
چنانکه واضح شد و بسیاری از امور حق تعالی را در آنها مدخل داشته‌اند و امر خلافت و شعار ایشان
در است نیست و تفویض باطل لازم آید لکن معلوم است که شیعه عقل و شعور دارند و از چشم حیا و از دل بالعیسر شده باشد
از خرافات اهل کذب که اثبات امامت و خلافت از جانب خدا و رسول دانسته به حقیقت
شیطان ناشناس اثبات امامت علیهم السلام نمایند و گویند
علی از غضب و مکر است که
دانسته‌اند آنها را به بهشت و دیگران را

بهشت با غیان و طاغیان دست برداشتند و قسیم الجنة و النار هم شیعه گفته رسول فرموده و هم از روی
نفرموده و همچنین نیز نبوده از جانب خدا شده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس امیر در او و لا بد جدا
بحث دارد و شاید به نور رسول او از قسیم الجنة و النار که تفویض دارد و از ادخال حضرت امیر
در جهنم و مؤمنین را در بهشت باهر چه اونه تفویض لازم آید و از تفویض امر آن قبیل امامت که رکن
اعظم است بعد از رسالت و شریعت را از جمله فقها و ار آید اگر انصاف داشته باشد
اینها نیز نه شیعه لیکن اینها به این لقب خود بر دیگری بنهند و اگر تفویض به معنای مذکور باطل باشد در بسیاری از احکام
خدا قطع لازم آید زیرا که امت مجتمع بر آنند که حق تعالی را فرشتگانی است که در دنیا و قیامت تفویض امور را
عباد و حفظ اعمال مکلفین و جاری قطرات امطار و امثال اینها به آنها فرموده و بعضی امور جهنم و زبانیه دوزخ
تفویض نموده و در دنیا تفویض کتاب و شریعت با انبیاء و اوصیا شده پس اینجا هم گویا از سلطنت عظمت خدا
بهره است و در آن مجید را خوانده که خدا تعالی در دنیا تفویض امور عظیمه از قبیل امر معروف و نهی از منکر
و حدود و امثال اینها با انبیاء و علما فرموده و هیچ یک با او مشارکت لازم نمی‌آید و امر ارزاق را به میکائیل
داده و حساب قطر مطر را با سرافیل و اعمال را به کرام الکاتبین مفوض فرموده و این احوال اهل اسلام ثابت است
و تفویض باطل لازم نمی‌آید اما اگر اکثر دوزخ به موجب حدیث صحیح که صحت آن متفق علیه طایفتین است حکم
امیر المؤمنین بوده باشد شرکت با خدا لازم آید و شیعه مفوضه می‌شوند که شفاعت اعمال ائمه خود را

پوشیده دارد و از مذهب بد خود و نیک مذهب دیگران را آیا مطلع نموده باشد یا مطلع باشد و تعصب و لجاج چشم او را
پوشیده باشد و دار را از حروف و لغت و اشتقاقات اطلاع نباشد و هیچ یک را به او تصنیف نماید و از بعض قدم
در میدان هذیان افکنده و کورکورانه جولان کند و نداند که میدان خالی است و کس نیست که بود از صحیح
او را الجنة را نیز کند از آن که تعذیب نفرت و حضرا و فرموده اما و دوزخ را از انبیا باشد لوآحة للبشر علیها تسعة عشر
خدا و خلق نیز خدا فرماید و ملائکه کنند آتش در حکم خدا است که در فرمان حضرت مرتضی کنند پس اگر آن حضرت
قسیم الجنة و النار باشد همان حکم دارد و اما آنچه آن تشنیع زده و گفته که کفر آن ری و کلاه گران ابوجهل
قم و اصفهان در آیین را به بهشت فرستد و عمر و ابوبکر و تابعین آنها به دوزخ پس آن نمی‌دارد زیرا که
کفر آن ری و کلاه گران و غاصب خلافت کبری نیستند که مستحق دوزخ شوند و کلاه گران ابوجهل از اطاعت
و جولاهان قم لعنة الله بر شیطان و رسول بزاده اند و اصفهان در آیین مهتمم نیستند و از زبان خدا آگاه هستند
و هیچ یکی از آنها حیدر سال حکم در مدت عمر فاش و پنهان سب نبستند و بعد از رسول ابوبکر و عمر
شکستند و بنیان دین و اساس اسلام را اول منهدم نکنند خلافت را از جانب خدا و رسول
بگرفت و در آن اثبات امامت نموده متابعت رسول و اطاعت خدا کرده اند و علی در بهشت آنها را فرستد که
خدا فرموده آنها اهل توحید و عدل و معتقدین نبوت و امامت و تابعین شرع‌اند از هر جا که باشند و هر که باشند
و شیوه و حرفه آنها هر چه باشد و به دوزخ ایشان را فرستد که منکر این اصول‌اند و هر چند به صورت ظاهر

و امنوا و عملوا الصالحات

باشند ان اکرمکم عند الله اتقیکم تعلق به پیشه و شهر ندارد و عرفه و صفت با ایمان و اسلام هر دو نمیزند در ضمن از جول
ثابت مشرک و نفاق و عناد و تعصب تا شر عشکنند جدا دیده لیطرت دهر تا قضای اعمال خود مرجو نشد و لقب جود
بر دیگران نهند خویش بود که حکمت تحریم آیه عیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ...
سنخ اجتماع ناس بر محبت از خلق نار و جهی دیگر سوا از وجوه مذکوره که ذکر کرده لیه از ذکر حدیث اقل کشته اسلام و جهه
حدیث شریف هست که ولایت آنحضرت از شرط صحت آن و قبول آن اقرار بوحدانیه و عدل و نبوت و معاد است
و در ولایت آنحضرت و جهالت اوزار با مامت ائمه از ولد آنحضرت و هم آن معارف قبول نشود مگر با قرار بولایت
آنحضرت و براهین قطعیه و ادله عقلیه و نقلیه آنجمله معلوم است و وجوب اقرار بولایت معصوم را بنیان است
که بر آن اخذ و میثاق از انبیاء و امم ایشان شده و احادیث متواتره در این باب وارد شده و هم احادیث دیگر
سوای اینها بر آنجمله ولایت دارند مثل قول جناب صادق که لا یقبل الله عملا الا بمعرفتنا و ولایتنا اهل البیت
و مثل انما شیعتنا فی القرآن و مثل اینکه فرموده اند لیس منا فی هذا لصعوبه ماة الف اذا ابدی فیهم
فی امر او رعی منه و غیر از اینها از اخبار کثیره و معلوم است که هرگاه جمیع مردم اقرار بوحدانیت خدا و عدل
و نبوت جمیع انبیا و امامت جمیع اوصیا میمودند و ملازم تقوی و عمل و معرفت عباد بودند هر آینه احتیاج نخلق بنار
نمیشد و وجه تخصیص ولایت آنحضرت مذکور مزید عشق با آن و عدم قبول امر ازا آنها بدون او وقف که بکار
از نار مر آن است والله اعلم و بعلی انهی عبیرو شیخ رجب برسی در تاویل این حدیث وجهی ذکر کرده انکه با این محبت

موافق است تا اینجا کلام شیخ مرحوم در مرحوم و مهریکه و ذکر کرده بحب کامل و تشیع است چنانکه سید لدی او بانما شیعتنا
ولیس منا آه و دلالة زیارت لمتقون والمعرة صریح در آن است و بعضی اخبار مزبور نیز از آن حیثیه مشعر بر شرط
معراج سابر اینکه تشبیه بحب کم بوده باشد نه احتیاج و حق کفایت ایمان و ولایت احتیاج بران است و هر چند
تقوی نموده باشد پس احتیاج بر آن مانع از خلق آتش است و اما بعد از خلق آن پس سبب است که منوع غیر متقی ترک
معاصی باآن معذب نبوده و والد علامة اعلی الله مقامه در روح الایمان بعد از ذکر کلام شیخ مزبور فرموده که لذا
اینجا احتیاج بر وجه نتوان داریم و احتیاج بر بعض و جهالت نه و حق است که حب با کفر جمع میشود و اگرچه حقیقه حب نیست
پس هرگاه کامل ولایت و ایمان و تقوی احتیاج میمودند آتش خلق نمیشد و هرگاه ترک تقوی کرده بودند یا در آن
مختلف شده بودند نیز چنین بود و هم چنین هرگاه بر محبت و عدم ایمان احتیاج کرده بودند یا در ایمان مختلف شده
بودند آتش خلق نمیشد لکن صورت اخیره معقول نیست بجهته اینکه مقتضای حکمت متحقق نمیشود زیرا که کون بهشت
نمیشود مگر با بعض اشیای و هر چند بودن وجود احد نبوده باشد و هرگاه بر بعض احتیاج نموده بودند نه بهشت خلق نمیشد لکن
غرض تحقیق نمیبافت بجهته اینکه بعض غیر شود مگر با تحقیق منفوض و با تحقیق آن جهنت از برای او لا محاله خلق میشد
و هرگاه در حب مبغض مختلف میشدند آتش و جنت بهردو مخلوق میشدند چنانکه متحقق و واقع است پس در بهشت داخل بود
محب کامل و اصلا در آتش نمیشد و مبغض در آتش و اصلا در بهشت نمیرود و محب ناقص با کفر در آتش داخل میشود
و معذب نمیباشد اگرچه دخول او در آن حقیقه تعذیب است و با ایمان در آتش داخل میشود و حقیقه تعذیب نیست

و بعد از آن از آتش بیرون میاید و داخل بهشت میشود و بعد از اینها فرموده که باید دانست که سید الموحدین اسباب کسیر ان
کمحبت از نور مزبور و ادبیت آنحضرت و نور ایمان و موجودات همه از خلق شده پس انبیا پس اشیاع آنها و اول اوصیا
نور آنحضرت است و نور با ایمان و مراد است اشیاع او و با اعمال صالحه آنها زیاد میشود پس اصل آن از نور خدا
و رحمت او بر عالمین است و بعد از آن از انوار محبان او و مراد است آنها از برای او و فروع آن از قبیل قصور و انهار
و غیر آنها از اعمال صالحه آنها مخلوق شده و از اینجهه است که معروف برضوان خدا و فرح و روح و راحت و امن و امان
و سلامت و سلام است و ملاحظه نموده است حق تعالی نور آن محبان را حمد و شدت میبایند و زاید میشود نضرت و طراوت
نعیم و بهای آن و بها از آن علی الدوام و نقص نمی از برای آنها از درجات و منقصان و شائبه هم و حزن تکلیف
داده میشود از حضرت رسول روایت شده که فرموده بدرستیکه حق تعالی خلق فرمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین
پیش از خلق آدم هنگامیکه نبود آسمان بنا شده و نه زمین و نه ظلمتی و نه نوری و نه آفتاب و نه ماهی و نه بهشت و دوزخی
پس عباس عرض کرد که چگونه بود ابتدای خلق شما یا رسول الله فرمود که چون خدا خواست که ما را خلق کند تکلمی فرمود کلمه
و از آن خلق فرمود نوری پس خلق فرمود از آن کلام دیگر و از آن خلق کرد روحی پس ممزوج ساخت نور را با روح
و خلق فرمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پس تسبیح کردیم ما حق سبحانه و تعالی را در وقتی که غیر از ما نبود و تقدیس
نمودیم او را و تقدیس کننده غیر از ما نبود پس چون اراده کرد خلق سایر خلق را شکافت نور مرا و خلق کرد از آن
عرش را پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا و نور من افضل است از عرش پس شکافت نور برادرم علی بن ابیطالب

و خلق فرمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور علی مخلوق شده و نور علی از نور خدا و علی افضل است از ملائکه پس
شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها را پس آسمانها و زمینها از نور دخترم فاطمه خلق
شده اند و نور فاطمه از نور خدا و فاطمه افضل است از آسمانها و زمینها پس شکافت نور فرزندم حسن را و از آن
خلق فرمود آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن خلق شده اند و نور حسن از نور خدا و حسن افضل است
از آفتاب و ماه پس شکافت نور فرزندم حسین را و خلق کرد از آن بهشت و حور العین را پس بهشت و حور العین
از نور فرزندم حسین خلق شده اند و نور حسین از نور خدا و فرزندم حسین افضل است از بهشت و حور العین و در روایت
دیگر در کتاب ارابع منقول روایت کرده که گفت روزی داخل شدم بر رسول خدا و عرض کردم یا رسول الله اریک سلام
حق را ایمن بنما تا لیور آن نظر کنم فرمود یا عبد الله در بیته داخل شو و ببین آنچه را پس داخل شدم دیدم که علی ابن ابی
طالب نماز میگذارد و در سجود و رکوع خود میگوید اللهم بحق محمد عبدک اغفر للخاطئین من شیعتی پس بیرون
آمدم تا رسول خدا را خبر دهم دیدم آنحضرت نماز میگذارد و میگوید اللهم بحق علی عبدک اغفر للخاطئین من
امتی پس از آنچه دیده بودم تعجب کردم و دهشتم گرفت پس حضرت رسول نماز را مختصر فرمود و فرمود یا ابن مسعود
اکفر بعد الایمان گفتم حاش و کلا یا رسول الله لکن دیدم علی را که از خدا به تو سؤال میکرد و دیدم ترا
که بعلی از خدا سؤال میکردی پس نمیدانم که کدام یک از شما نزد خدا ابلغ و افضلید پس فرمود بنشین یا ابن مسعود پس
در حضور آنحضرت نشستم فرمود بدان بدرستیکه خدا خلق فرمود مرا و علی را از نور قدرت خود و دو هزار سال

قدر اینکه خلق را خلق نماید زیرا که موجود تسبیح و تقدیس کرده نور مرا و از آن خلق فرمود آسمانها و زمینها
و فرمود الله اجل از آسمانها و زمینها پس شکافت نور علی ابن ابی طالب را پس خلق فرمود از آن عرش و کرسی را و علی
ابن ابی طالب و الله افضل است از لوح و قلم و شکافت نور حسن را پس خلق کرد از آن لوح و قلم را و حسن و الله
افضل است از لوح و قلم و شکافت نور حسین را پس خلق کرد از آن جنان و حور العین را پس تاریک شد مشارق
و مغارب و ملائکه شکوه کردند بسوی خدا از جهت اینکه بر دارد از آنها ظلمت را پس تکلم فرمود خداوند جل جلاله
بکلمه و خلق فرمود از آن روحی پس تکلم کرد بکلمه و خلق کرد از آن نوری پس تایید آن نور را به آن روح
و بیاداشت آنرا در مقام عرش پس مشارق و مغارب روشن شد پس آن فاطمه زهرا است و به این جهت زهرا
نام نهاده شد بجهت اینکه ظهور او آسمانها را روشن شد ... هر گاه روز قیامت شود حق جل جلاله
و ملائکه ... کنید در بهشت هر کس را که خواهید و داخل نمایید در آتش هر کس را که خواهید و همین است قول حق تعالی
که القیا فی جهنم کل کفار عنید پس کافر کسیکه انکار نبوت جد کند و عنید کسی است که ولایت علی ابن ابی طالب
و عترت او را انکار نماید و بهشت از برای شیعه و محبان آن حضرت است **الفاظ** و دلالت حدیث امیر بر فضیلت
صدیقه طاهره صلوات الله علیها مشهور حدیث کساء پوشیده و مخفی نیست لکن کل نور واحد و طینة اشبال
یکی است لکن مراتب محفوظ است ذریة بعضها من بعض و نقدم ... و اعظم است و هر مظهر امری نسبت آن امر بعد
داده میشود و از آن جهت آن نسبت ... است و از اینجا میشود ... و تفصیل آنها را در ...

ثانیه بالنسبة بخانه البروج عرش غیر مکوکب و منطقة البروج منقسم بروج اثنا عشر است چنانکه مدت فلک دوازده هزار سال
که آفتاب بر آن دور میزند صد سال بر آسمان ولایت دوازده برج چه آفتاب نبوت هم بر اوج کمال
فضا چه آینه نور احمدی میرسد بر جیش زاینده او دوازده هزار سال شمس دوازده ماه و چون انوار کواکب
آفتاب نبوت نموده استقبال ستارگان سپهر ولایت شدند که اهمینه را نقصان و احتراق و وبال
را آفتاب نبوت صدور این انجم مثال صورت التفصیل آیه را اجمال فافهم و هم از آن تحقق میتوان نمود
که صلح حضرت مجتبی با معاویه و جهاد حضرت سید الشهداء با حزب شیطان و عسکر کفر و طغیان نه غیر است ما طلعت
علیه الشمس و اضاء علیه القمر و هم میتوان فهمید که سبب عمده در کتابت فرقه ناجیه متمسکه تابعه طاهرین
و داخله در سفینه نجات و ولایت و متابعت ایشان بتخصیص ... شعار که امت خود را قسمت نمود بهفتاد و سه فرقه
و ورود حزن آنها در بهشت حضرت سید الشهداء است از اینجا که آن حضرت در یکسال قبل از شهادت خود آنها را
احیا فرمود و مواعظ و نصایح شافیه وافیه در موسم حج بمنبر در جمع کثیری که عدد آنها بچهار صد هزار رسیده
جمع فرمود و در جمع آنها ... کرد و کمال مبالغه فرمود در مواعظ و اعلام اسلام و تکذیب آن و انکار ...
جبت و طاغوت و تلبیسات معاویه و غیر اینها و بعد از آن امر بتبلیغ نمود بایشان که بجا بیاری فرمود در سال
بعد امر را او بمرتبه رسانید در غایت و وضوح که بلا خود و نفس و اهل و عیال خود و لیکن آنها را در راه خدا
بذل نمود و بعد خود اتقا فرمود امت معترضه بابا ... را تا اینکه یقین کردند بطلان و ضلالت ...

آنها و این درجه خاصه آن بزرگوار بود که با آن عزیز سید بمرتبه شهادت و فرقه ناجیه عمده سبب نجات آنها محبت و زیارت
داقامه عزا آنحضرت و بکای آنها را او و حضرت رو زوار و اعانت آنها و سایر چیزها ئیست که متعلق بآنحضرت است
چنانکه خود ارشاد فرموده مدعی ... است که همگی آنها با آنچه ذکر شد زیاده بر همگی و تشبیه سایر اعمال صالحه
و دو آنکه بهشت و حور العین از نور آنحضرت خلق شده اند و بعد از اینجوا آنکه در محشر مردم ترک دخول
آنحضرت نخواهند نمود و در دخول بهشت و معانقه حوریان شتاب نخواهند کرد زیرا که اهل افضل و الذ در ...
چنانکه در حدیث سوره متقدم التصریح بآن گذشت و آنچه ذکر شد یکی از فواید محبت آنحضرت است پس حق تعالی محبة ...
در قلوب موالیان و محبان او قرار داده و مقدر فرموده بر آن حضرت شهادت و ظلم براو و اهل بیت او را تا بجهت
رانید بر آن متصور نمود پس با بنجهت مغموم شوند بغم شدید و بر آن حضرت علی الدوام گریه میکنند پس خدا آنها را
میآمرزد و بواسطه غم و بکاء آنها و زیارت آنحضرت و غیر اینها خدا آنها را رحم میکند و این جهت شفاعت کبرای است
که اختصاص بآنحضرت دارد و تحقق آن ممکن نبود مگر بشهادت آنحضرت و بجهت نکته مذکوره دشمنان در فرقه ناجیه
عترت طاهره و ائمه راشدین جاری است و هر چند باین شدت نیست و هم چنان است حال در محبت اولاد و آباء
و ذریه و اخوان و اخوات و سایر اهالی و احبه زیرا که انسان بمرض و موت آنها متفجع میشود و متالم
میگردد و تا بر آنها و بهم ولد الالم آنها و از حکیم عدل ایراد الم و عدم عطاء عوض اجزل و اعظم قبیح است
لیکن این نظم و ترتیب بنحو است دال الله حق تعالی در ایجاد خلق بر سبیل ابتداء بدون ایراد الم بود

فافهم راشداً مهدیاً ان الله لا یظلم الناس شیئاً ولکن الناس انفسهم یظلمون و تحقیق مقام من عرفه ان لا یفطع و حیات منه ...
لعدد انعمة الله لا تحصوها و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **وصل** بدانکه در آنکه منقضه بهشت از نور ائمه طاهرین شده ...
مار از ظلمت بغض و ظلمت مبغضین ایشان شده و اصعب آن اهمی ... شد در بیش آنها جبت و طاغوت است
آنها ظلمت خود و صلالت آنها باعث زیاده شدند و آن ... بغض ائمه اشد است ...
خداوند ظلمت شرکاء او و صلالت آنها زیرا ... است و فرع آن از اعمال و ظلم آنهاست و از اینجاست که حق
تعالی ... رحمة الله الطاهر ... دهد ... موقوف ... و اللازم است و عذاب آن تخفیف
عن نیست از اهل آن و عاقبت تخفیف نشده زیرا که آتش غضب است بلکه از غضب و انتقام خداوند ... و تخفیف نیابد
او خود ... خواهد نمود و هر چه خود آنها بگذرد شدید ... و دیگر عذر از آنها تا بجهت عذاب ...
القطاع الم ... که کان ... مقربین ... و ما بجهة پس ... مرحوم و ... آن ...
مرحوم شد و عقب اصلا در آن نیست کل آن ... است و خلقت آن از نور شده و ظاهر و ... آن از بطون و ...
و اهل آن ازلیت ... دراجت حقه نزد ... است و ... از ظلمت خلق شده و در آن ... نور ... درجات ...
در آن ... بود چنانکه ... ظلمت ... اللهم انا ... نفوذ بک ... غلظت ...
... و تو عدت بها ... ظلمة ... و بعید ... قریب ... نار ...

جمیع از اهل بیت ... سبب ابا ... ...

بعضها بعضا والعدل بعضها على بعض وفی تاریخ الطعام رحیما وتقوا بها جمیعا وفی نار لا تقوم علی ما تفرع الیها و لا تدحم

من سخطها و لا تقدر علی التخفیف عن خشوع اهلها و تسلم الیها تتقی عنها باوجاله بها فی الیم النکال و شدید الوبال

نیز چون که ارجعته فی نار جهنم هم تنوار آتش که از آن ناشی شده و نمودن رنگی که معصیت تورا کند و نهایه نمودن تا آن کسر را که

رضا تو را عواقب نماید دارد آتش که نور آن تاریکی و سهو و سنگ آن مرجع و دردناک است و دو و آن رنگ است

از آتش که بعض آن میسوزد بعض دیگر را و مایه میشود بعض آن بر بعض دیگر و اینده فقره اشعار است بشدت آتش و اوزار

او از احتمال دیگر میرود و آن است که میسوزد آتش اهل خود را که خلقت آنها از آتش و سجین شده و از آتش که میکند

استخوانها را و سیده و با هم خود میسوزد مد جمیع را و از آتش که رحمت میکند بر کسیکه تا آن تفرع نماید و رحم میکند کسیرا

که طلب راحت از آن کند و مقدرت ندارد بر تخفیف از کسیکه با آن خاشع گردد و مدخل و منقاد آن گردد ملاقات میکنند

ملکان خود را با اعواد اشد انچه رنج آن است از عقوبت دردناک و بعد از بحث در عقوبات بجمیع انچه از اشد از عدم

نور رحمت و تخفیف در آن و خلقت آن از ظلمة و غضب و شدت الم و عذاب آن تفرع شده مکه از جمله چیزیکه

که دلالت بر ثبوت دارند و اطلاق توصیف آن بصفات شده و هم چنانی در افعال مضارعه که دلالت میکند

و حدوث دارند باتفاق اشتداد و دوام و استمرار عذاب آن میشود لیکن اینها متوهم شده است زیرا که اگر صفات

واحده با دو رده باشند منقضی از اعتیاد که موجب سهولت است تخفیف لازم آید لیس در اینجا عدم تخفیف مستلزم

تشدید است و تعبیر از آن بعدم تخفیف بجهة این نکته است و از اینجا است که حضرت امیر المؤمنین در دعای کمیل

دیگر خود

و التخفیف عن اهلها انه لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السماء و الارض یا سیدی فکیف

لتعقیب با معمول مناسب است و تعبیر از مفعول که شدت است بعدم تخفیف بکوات لیس بر آن تخفیف یا دهم رفع عذاب حصول

طلیعه سعادتیه و از برای اینها در رعایت شد و استبدال بجمیع حکایت خیر از سلاطین قادر شده اند از رفع عذاب

و حصول طلیعه سعادتیه و عدم تأمل با آن و تأمل موافق آن بجهة شبهات واهیه عقلیه و عجز و اعدام که دلالت دارد بر حکم

در فرو میهم چه چیز میرود شد و آن لیس و اضح است و عجب است از بعض اینها که با غیر احق تأمل کنند در مجتهدین تشنیع میزنند

با اینکه عمل بظن و تحریات در فروع دین میکنند با اینکه خود در اصول و عقاید متشبث میشوند در موارد کسیره و مسلک

این است نات و تحریات و لو از اخبار احاد و در آیات قرآن تا ویلات بعیده مینمایند بجهة تصحیح مقاله

خود و کار خلاف ظاهر حکمه خلاف نصوص مخالف با اخبار کثیره است و الله لیس لم لکلیل الا امر منتفی ق

بعد از انکه دانستی که امور هر چیز در دنیا و آخرت سرور عترت طاهره اند و اصل هر شر اعدای ایشان و اتباع آنها میشد

که متابعت آنها میکنند و صفات آنها از راه عقب ائمه خود را میکنند بعد از انکه شر در را اصل است و از برای آنها

قراری که ایشان بود و آنها فخر خیرات دارند در امور دنیا که هر گاه عترت و ائمه بودند مخلوقه نبود از کلیه

و چه در آنها است و بعث دور نموده و اشکال آنها حتی که در قدسیات و غیر آنها وارد شده پس ظلمت شرور است

و شرور از خیر است لیس اصل نور از فضل خدا و ظلمت اعدا است و بعض آنها از برای ایشان است پس هر گاه

ایشان نبودند بعض کا مدام موجود نمیشد و هر گاه نور ایشان نبود ظلمت نبود پس کل مخلوقات و جود آنها بر کت ایشان است

پس آتش و اسطه ایشان از اعدای ایشان و طینة و وصف و اعمال آنها خلق شده لکن اگر ائمه ضرر نبودند نه آنها

و نه وصف و نه اعمال آنها یافت میشد و نه انچه از آنها مخلوق شده موجود نمیگشت پس آتش از خبث جدا از ظلمت بعض

ایشان است و خلقت آن و وجود آن از آن ظلمت و برکة ایشان شده و هم چنانی اعدای ایشان بر برکت ایشان

خلق شده اند پس هر گاه ایشان نبودند مخلوقه نبودند نه محب و نه مبغض و نه حب و نه بغض و کل مخلوقات هم که از انی دو قسم

خارج نمیشد زیرا که و لایه بر کل عرض شد بعضی قبول و بعضی انکار نمودند و هم چنانی هر گاه مبغضین نبودند منتقضات وصف

و عمل آنها از شر در دنیا و آخرت و آتش در آخرت موجود نمیشد پس آنها اصل هر شر و اصل آتشند چنانکه اصل هر خیر

و بهشتند و هم چنین وجود کل بر کت ایشان است کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا پس تو آن

منبعث از آن در حقیقت او است و هر گاه خدا نمی خواست جمیع که یکه در زمان بودند ایمان میآوردند لکن مقتضای حکمه

کامله او نیست افانت تکره الناس ان یکونوا مؤمنین با اینکه خدا ایمان کل را خواسته و مقتضای حکمت مشیة او این

تعلق نگرفت بر مخلوقات بمقتضای حکمت مختلف شدند و هر چند خدا جمیع را مقدر فرموده بود و وجود کل بر کة الله و ائمه است

و ایشان قسیم الجنة و النار و خیر و شر بر از برای ایشان جهة قابلیت و استعداد آنها باذن خدا است لیس اگر ایشان

نبودند اصلا مخلوقه نبود چنانکه حضرت امیر المؤمنین خبر داده انا ان لم اکن لکنتم لا لیس خدا خالق هر ذی وجود

و خیر و شر است بجهة استعداد هر کس اهلیت چیزی دارد و مهیات از برای انچه از برای او مخلوق شده و جعل است و

آن و اسطه ائمه اطهار و از ایشان است و هم چنانی است وجود آتش و شر و لکن ماهیة آنها از اعدای ایشان است

و اعدای ایشان

و اصل اینها آنها هستند و اتباع آنها فروع آنها میند و چون حکمت مقتضی امتزاج اشیاء متضاده در این

نشأه بوده هر فرع ساخت چیزی را بر فرع را بهم و کفر را با ایمان و هکذا الی هر چیزی را از فرع ترکیب قرار فرمود

بجهة حکمت و ابتلاء در آخرت دار تمیز است و از اینجا است که شرور در بعضی محبان ائمه جاری میشود بجهة مجاورت

با محبان در وقت تمیز هر چیزی رجوع باصل خود مینماید بر اعمال صالحه اعدای ایشان بعد از اینکه خود را عملشان را

و میدهند بمحبان و اعمال سیئه محبان را بعد اوت ایشان داده میشود معاد الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده

فاحکم را شما مهدیا لیس آتش را مستوجب است اصل و فرع است مثل اهل آنها که اصل و فرع دارند بعض

تابع کفر خود هستند و برادران را اشاره ائمه خود مینمایند در دنیا و آخرت و ائمه دو قسمند قسمی دعوت بخیرات و

قسمی دیگر بشر در دعوت میکنند پس اهل بهشت ائمه اند بعد از آن شیعیان و موالی ایشان و میا خوانیدن مقام

سادات خود لعقاید و اعمال صالحه خود وارث منبر بهشت را از ایشان بحقیقت خود و لیکن اعدای ایشان

و اسطه مجاورت با محبان عمل صالح صادر میشود و بار آن در بهشت چیزی خلق میشود و خدا از مؤمنین عطا میکند

دار کفار را بآنها میرسد بعد از انکه جزای عمل آنها را در دنیا خدا میدهد از قبیل صحت بدن و فقر دیگر با اینکه

مرت و امثال اینها و اصل آتش از کفر است منصفین است و از آنها با تابع آنها میرسد در آن میخوانید

لعقاید و اعمال خود دولت است که مر الیه عمل میکنند که خدا بمنصفین میدهد بجهت اینکه از خود آنها است بعض حوا

میدهند مؤمنین را بجزای آنها و سیاه دنیا و شدت مرت و عذاب برزخ لیس هر مؤمن و کافر را اصل است و ثبت و مقاصد

در رابطه قطع اعدای ایشان و خیرات بهشت
اعدای ایشان جاری میشود هم

و در دوزخ خواهند بود که بسیار سخت است بر ایشان که دانستی و اصلاً ظلم نیست بلکه بخلاف آن ظلم است و بعد از اینکه

ایشان را دانستی قادر بر بیرون آمدن از آن اثر خواهد شد پس اگر کسی را جمع مراتب می‌شمرد ماده خلق نار

که بعضی امر نیست باشد منفرد بود و فرقه میان ظهور معاصی و بدی آنها و عدم آن نبود غایت امر این که

در این صورت تطهیر آنها اختصاص داشت ببدن مطهرات از قبیل بلد دنیا و اهوال قیامت و امثال اینها

بلکه در این هنگام معصیت معقول و متصور نیست زیرا که آن بواسطه مشوقه روشن ماده و اتباع آنها بوده و موقوف

عدم آنها است و هرگاه جمع میشدند رجعت با کفر نیز آتش خلق نمیشد بجهت اینکه بعضی ایشان که ماده نار است موجود

بوده این فرض نیز غیر معقول است زیرا که کفر از شوقه روشن سا و منفعتی است پس اجتماع رجب با کفر و عدم تحول جمع

نمیشود و هرگاه کافر ایشان نیز را دوست دارد و اعتراض خواهد شد بدانکه مخلوق شده و با آتش نمی‌ورزد لکن دخول

در آن و حشر با اعداء ایشان و حلود در آن عذاب و ذلت و مهانت است و هر چند ظاهر جسم ایشان از الم مصایب نمی‌شوند

چنانکه هرگاه دزدی از مؤمنین معصیتی صادر شود و خدا او را بنا مرزد و در آتش داخل خواهد شد و با آن معذب نمیشود

و از آن خارج میشود لکن این عذاب نیست و اگر چه احساس الم جسمانی نماید بلکه تطهیر و تنقیه است از برای کسیکه عقیدت

موافقت ائمه طاهرین و اهل بیت را داشته باشد چنانکه پدر مهربان فرزند عزیز خود را تنبیه و حجامت و دادن

مرهم دوا آنها معالجه مینماید بلکه بقطع بعضی اعضا او بجهت ترس از سرایت که موجب موت و هلاک او گردد و هرگاه

اهل دنیا بر بعضی ایشان جمع میشدند البته خلق نمیشد و خدا همه را مرده در آتش میانداخت لکن نوعی بر شقاوت

ایشان

زیرا که بهشت لازمه انوار ایشان بجهت ایشان خلق میشد و هر چند از برای آنها اتباع نبوده در مصرف نیز فرقه میان ظاهر

اینها مدار و عدم آن نیست لکن چه خلقت با بعضی ایشان تحقق نمیشود در متحقق اجتماع بر ایشان مانع از خلق نار است و اگر چه با آن

تقرر بوده لکن دانستی که عدم تقرر در این صورت معقول است بلکه ایمان در این هنگام مستلزم کمال تقرر و عدم صدور معصیت است

و آنچه ذکر شد با لمال راجع بما شرح حوالت از آنجهت و از جهت اینکه ایمان حقیقی راجع بر ایمان کامل خود میباشت

و ما ایمان مانع ما را بر فرض اجتماع بر آن مطلق ایمان میگوییم لکن مطلق آن نیز در فرض از فرد کامل که متعرض تقرر بوده

باشد منفک نمیشود **تذییل** بدانکه ایمان کفر و شرور و نار بنفس تنزیه است از خدا و خیر محض است و لوم هر کس است

که آنرا اختیار میکند پس آنچه خدا کرده از خلق کافر مقتضای حکمت و اصلح است اگر چه قرار کفر خود او در عذاب اصلح

وجود او باشد بلکه مصالح کثیره در ایجاد این اشقیا هست و از آنجمله است توقف نظام بر آن لیس عوض در دنیا لیتمزو اولیا

از یکدیگر و از جمله اینکه اینها منتفع میشوند و صبر میکنند و اجر میبرند و نجات از آنها شکر میکنند و اجر میبرند و هم چنین در معاش و معاد یکدیگر منتفع میشود

و صبر میکنند بر اذیت او و متالم میشود از کفر و معصیت او و خدا را در از ظلم بر او و بنا و دست بخدا و ائمه و دعوای ایشان نیز متالم میشود

چنانکه اثر منتفع میکرده با اقبال بر عبادت خدا در دنیا بجهت کرکیتی از آن و در آخرت ملتذ میشود بعذاب ابدا اعدا

و اعدا اعداء او و مال و نجات از آن زیرا که نعیم بهشت تمام نمیشود و ادراک نمیشود حق ادراک مگر بمشاهده آتش و عذاب از آن

و غیر اینها و در کتب تفسیر و تحدید ایت و در لایت و اخبار و عقول شواهد بر آن هست و نیز مصالح دیگر هست که ما را بر کیفیت

و وله اندراب بمحض نیست و الله الحکیم العدل المطلق و هو الموفق للحق و الصواب **نور چهاردهم** در بیان اینکه مراد الهی

با آتش معذب نمیشوند و فرق آنها در خلود جهنم و عدم خلود بجهت تطهیر و این نور را سه لمعه است **لمعه اول** در اینکه بهشت از

انوار ائمه طاهرین و از ایشان و از انوار شیعه و محبین و از محبت ایشان و بجهت ایشان و موالین ایشان مخلوق شده

و نار بجهت کفار و از بغض ایشان و بجهت مبغضین ایشان و از کفر آنها و اتباع و ظلمت کفر و بغض آنها مخلوق شده چنانکه

دانسته شد و از برای هر یک از آنها اهل و خلقی است و هر که در بهشت داخل شد در آن مخلد خواهد بود و هم چنین است آتش

که هر که در آن داخل شد مخلد در آن است و اهل آنها از برای مخلصین مؤمنین و کفار است و خلق بهشت از برای

تزین مؤمنین از فساق موالین است از انس و جن و ملائکه و اطفال آنها و ظاهر از برای فساق مؤمنین است

که بطهارت تطهیر شده اند پس داخل خانه ایشان را و مردن میآورند و بهشت میبرند و تعبیر از خار بطبقه اعلای جهنم

کنایه از طبقات است پس در دخول بهشت محتاج بتطهیر و تا تطهیر نشده اند محتاج بتطهیر و مغافاة جهنم است باید حاصل شود و تطهیر بیلاء و

اعداء البته باید بشود بیلاء دنیا و مصایب آن و بسایر مکفرات در دنیا یا بعذاب برزخ یا بعذاب روز حاضر که بر شدتها

جزا و دوخته اند تا خاموش و منعدم گردد و تصفیه حاصل شود و صلاحیت دخول بهشت بهم رسانند و لا کفار پس بعد از تمیز طلب مؤمنان

از آنها و حط جزای آنها را با آنچه بعد آنها عاید شده از اعمال صالحه برکت مجاورت مؤمنین در دنیا از آنها و مال

و معاملات مزرع در آن و نکوی اینها در جهنم خواهند شد و جزای اعمال صالحه در مقام آنها در بهشت بمؤمنین عطا

میشود زیرا که اینها فی الحقیقه از آنها و طینت آنها است که مزید کفار در این مرتبه بمقتضای لطف نوری که از آنها مراجع

طینتی که مقتضای حکمت است تا بینه چنانکه همین مؤمنین فی الحقیقه از کفار است و بمقتضای مزاج

بدیها

بر آنها عارض شده پس آنچه تعلق بآنها داشته از آنها سلب میشود و اصل آن بکفار داده میشود و کل اینها مقتضیه

عدل و حکمت است پس در قرب بهشت و دوزخ و تقدیر مؤمنین بکفار الکلام نیست بلکه بخلاف آن خلاف

عدل و حکمت است چنانکه بر صاحبان عقول کمال است و اهل اشارت پوشیده و مخفی نیست پس هر مؤمن در بهشت داخل

میشود یا ابتدا یا بعد از تطهیر در دنیا یا آخرت یا بعد از محشر یا عقاب و بعد از آن مخلد در بهشت خواهد شد و هر کافر

داخل جهنم میشود ابتدا یا بعد از آنکه جزای عمل صالح خود را در دنیا که بهشت او است دیده و ساعت که بعضی کفار

در آتش معذب نمیگوید مثل انوشیروان و حاتم و کافر که محبت ائمه طاهرین را داشته باشد چنانکه در بعضی اخبار

مسطور است لکن همیشه مخلد در آن خواهد بود اگر چه در آتش سوزان و حشر آنها با اعداء البته خود عذاب بزرگ است

و در دوغ انگیمین و غیر آن از حشر با شیاطین و اعداء البته و فراق احبه و موالین و اولیا البته و فراق خدا تعالی

بلا تسلیم فراق با آتش و عذاب است و اول انشاد از تا قرار داده شده بخود با آنها منتهی و در صورت

تصفیه مؤمن از آتش آنکه در دنیا بر سر بر سید از مصائب و بلیات مثل تب و بیگان در عزه قبر با اهوال محشر

و عذاب برزخ و شدت موت و مشقت در ریاضات و تطهیر آنها و حقیقه از برای او آتش همین نه در دنیا و نه

آخرت و دنیا از برای او نه بهشت که در آن مبتلا شده و به بردن رفتن از آن راحت میافتد و بجای

در آن متالم است و تصفیه کافر از بهشت نعیم دنیا است و از برای او بهشت حقیقی نیست بلکه عطای نعیم دنیا او

اعطا منبوض مبغوض است و در اینجا ملتفت باید شد آنچه از اخبار وارد شده که محبین با آتش معذب نمیشوند محمول بر عدم

منوط است که فرد کامل عذاب است یا فرد ناقص که فرد کامل مطلق همه است یا بر ما ر احتیاط یا بر نفی تعذیب بنا بر آنکه دخول

آنها بجهت تطهیر و شفقت و رحمت است چنانکه در حیات و مصائب و حزن امر [illegible] است لیکن [illegible] آنها در آن نیز بجهت

تطهیر و تکفیر و رنج و رحمت آنها و شفقت و ترقی است [illegible] چنانکه در [illegible] حود دوا

مرة بجهت صحت بدن او [illegible] یا قصد و حجامت او میکند یا بعضی عضو او را بجهت [illegible] و امثال آن که او

قطع میکنند یا در امیر بدن اذیت میکنند بجهت تعلیم آداب که آنها و یا اخبار محمول بر اکثر است زیرا که اکثر بجهت

تطهیر آنها نیز دخول در نار میشود و بنا بر آنچه ذکر شد جمع میان اخبار تعذیب و اخبار نفی آن میشود و از جمله

نقض حدیث و اخبار عترت اطهار است چنانکه از امام همام امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه شریفه بلی من کسب سیئة

واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون منقول است که سیئه محیطه سیئه است که او را از دین

خدا بیرون میکند و از ولایت خدا او را نزع میکند و ایمن میگرداند او را از سخط خدا و آن شرک یا کفر

یا و نبوة محمد رسول خدا و کفر به ولایت علی ابن ابیطالب است و هر یک از اینها محیط [illegible] محیطات

اعمال ایشان باطل میکنند آنها را و محو [illegible] لیکن آنها که مرتکب این سیئه محیطه شوند اصحاب جهنم شده که از آن

محمد رسول خدا [illegible] ولایت علی حسنه است که ضرر نمیرساند با او سیئه از سیئات و هر چند بزرگ

بوده باشد مگر آنچه میرسد بآن از تطهیر از آن [illegible] دنیا و بعضی عقاب آخرت بجهت اینکه باید از آن

شفاعت موالیان طیبین طاهرین خود و [illegible] ولایت [illegible] سیئه است که [illegible]

مگر آنچه بواسطه طاعات در دنیا منتفع میگردند بنعم و صحت و [illegible] لیکن در آخرت وارد میشوند و از برای آنها [illegible] عذاب

دائم بعد از آن [illegible] بدرستیکه هر که ولایت علی را انکار نماید [illegible] را بچشم خود [illegible] مگر آنچه باو [illegible]

[illegible] که از ولایت آن حضرت داشت [illegible] او بود لیکن افزوده شود [illegible] حسرات و بدرستیکه

هر که علی را دوست دارد و از اعدا او برائت جوید و تسلیم او نماید او را بچشم خود ابدا آتش را [illegible] مگر آنچه باو

[illegible] که اگر بر غیر این مسلک بودی [illegible] مباشرت میباید او را از آن آتش اگر مرتکب

نفس خود [illegible] پاک شود چنانکه شخص [illegible] بدن خود در حمام تنظیف و پاک میباید لیکن بعد

در آن شفاعت موالیان خود [illegible] لیکن [illegible] رسول خدا [illegible] شیعه [illegible]

بدرستیکه [illegible] و اگر چه قبایح اعمال [illegible] از آن [illegible] نمایند در درجات

بعض گفتند یا رسول الله آیا یکی از محبان شما و علی داخل جهنم میشود [illegible] و کثیف کند خود را [illegible]

محمد و علی و مرتکب محرمات شود و ظلم کند مومنین و مومنات را و مخالفت نماید آنچه را که از شرعیات آنها قرار

داده اند میآید در روز قیامت کثیف و پلید محمد و علی با او گویند یا فلان انت قذر طفس صلاحیت مرافقه

موالی اخیار و معانقه حور حسان و ملائکه مقربین [illegible]

تطهیر [illegible] داخل میشود در طبقه اعلای جهنم لیکن معذب میشود ببعضی از رنج و از

جمله آنها [illegible] که بواسطه بعضی ذنوب آنها [illegible] آنها را از محشر داخل جهنم [illegible]

او را موالیان او لیکن او میفرستند از غیر شیعه ایشان چنانکه مرغ دانه را از زمین برمیدارد و بعضی از آنها کسیست که

گناهان او کمتر و سبکتر است لیکن شدائد و نوائب از سلاطین و غیر آنها از آفات در ابدان در دنیا تطهیر میشود و [illegible]

در قبر خود در حالتیکه از گناهان خود پاک است و از آنها کسی است که [illegible] در حالیکه گناهان او

باقی مانده لیکن سختی جان کندن تطهیر میشود و تکفیر ذنوب شان میشود لیکن اگر چیزی بر او باقی مانده [illegible]

و در روز [illegible] از برای او [illegible] بوده باشد و اضطراب او [illegible] لیکن [illegible] او را [illegible]

لیکن [illegible] چیزی از [illegible] از گناهان باقی مانده تطهیر میشود و اگر باز چیزی باقی باشد از گناهان او

او را [illegible] لیکن [illegible] تطهیر میشود و اگر گناهان او اعظم و اکثر باشد

[illegible] از آنها پاک میشود و اگر اکثر و اعظم باشد در طبق اعلای جهنم تطهیر میشود و اینها

[illegible] و بزرگتر گناه محبان ما و اینها شیعه ما نامیده نمیشوند لکن محبان و موالیان اولیا و معادیان اعدا

ما هستند بدرستیکه شیعه ما کسیست که متابعت ما کند و آثار ما را پیروی نماید و به اعمال ما اقتدا کند

تذنیب باید دانست که تطهیر [illegible] و مصائب و اعراض و شدائد دنیا [illegible] از برای عاصیان این

امت است نه اولیا [illegible] آنها [illegible] از نزول بلیات [illegible]

رنج و [illegible] و در هر صورت [illegible] عوض [illegible] زیرا که ایراد آنها [illegible]

قبیح است و [illegible] حکیم [illegible] ظاهر است [illegible] رنج [illegible] آنها [illegible]

نه اینکه باشد بلکه عاصیان نیز از برای آنها رنج و درجه [illegible] عاصی [illegible] در اینجا دو خبر است [illegible]

و هر یک [illegible] اجر و عوض هست [illegible] ذنوب [illegible] موجب رنج و درجه است و [illegible] دلالت دارد [illegible]

شده که قنبر [illegible] مریض شد [illegible] حضرت امیر [illegible] بعیادت او تشریف برد [illegible]

از علت خود عرض کرد یا امیر المومنین [illegible] از بیماری [illegible]

حضرت فرمود [illegible] که کسی نیست از شیعه ما که [illegible]

و آن رنج از برای او تطهیر است عرض کرد اگر چنین باشد و چنین هم هست [illegible] بلیات تطهیر [illegible]

حضرت فرمود [illegible] بدرستیکه از برای شما [illegible] و بواسطه صبر بر آن [illegible]

حسنات از برای شما نوشته میشود و درجات [illegible] تطهیر و تکفیر [illegible]

و [illegible] عرض کرد [illegible]

که از برای او [illegible] آنها [illegible] باشد [illegible] والله الموفق للسداد و [illegible]

الرشاد لمعه دوم در ذکر قواعد کلیه [illegible] که دلالت بر عدم تعذیب [illegible] و آن

چند است اول قاعده نفی عبث است و آن قاعده ایست نفیسه شریفه عقلیه و شرعیه [illegible]

فاعل [illegible] قبیح است عقلا و شرعا چنانکه آیه شریفه افحسبتم انما خلقناکم عبثا [illegible]

از آن [illegible] عقول [illegible]

بشر هیه آن دلالت دارد ارشاد و حقیقت آن نیز هنایه و در جای دیگر میفرماید ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات
کالذین کفروا ام نجعل المتقین کالفجار و در جای دیگر میفرماید مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل
یستویان مثلا افلا تذکرون و نیز میفرماید لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون و در این
آیه اوضح لوح مراد خود تفصیل داده که اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون و اما
الذین فسقوا فماویهم النار کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و قیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم
به تکذبون پس حق تعالی تصریح فرموده باینکه مؤمنین نازل در بهشت میشوند در درجات خود و فاسقین که بغیر خود از ایمان
خارجند ماوای ایشان آتش است و از آن بیرون نمی آیند و در عیون [illegible] از حضرت رضا روایت کرده و آنحضرت
از آبای خود از رسول خدا در تفسیر آیه اخیره که اصحاب بهشت کسی است که اطاعت کند و تسلیم نماید از برای بعد از من علی بن ابی طالب
مر او را و ولایت او اقرار نماید و اصحاب آتش کسی است که دشمن دارد ولایت را و عهد را نقض نماید و او را بعد از من
مقاتله کند و مقتضای ظاهر این آیات نفی تعذیب از مؤمنین است و الله سبحانه اعلم و لازم آید و الطلاق آن [illegible]
دعای کمیل است که [illegible] لیقین اقطع [illegible] بر [illegible] و قضیت [illegible] افلاد [illegible]
ان تجعلها بردا و سلاما و ما کانت لاحد فیها مقرا و لا مقاما لکنک تقدست اسمائک اقسمت ان تملأها من الکافرین
من الجنة و الناس اجمعین و ان تخلد فیها المعاندین [illegible] افمن کان مؤمنا
کمن کان فاسقا لا یستوون و در [illegible] شریفه دلالت دارد [illegible] کرده که [illegible]

آتش را خدا خلق نموده چنانکه واضح است و الله لذا [illegible] حضرت [illegible] نمیکرده [illegible] آن در حال خطاب
با پروردگار خود مخفی نیست و مخفی نیست که کلام شریف است که [illegible] از آن که [illegible] شده [illegible] نموده که بر کسی [illegible] از
کافرین و آنها را در آن [illegible] خلود است و این [illegible] و دخول مؤمنین است [illegible] که [illegible] آنها [illegible]
لازم آید و [illegible] فرموده و [illegible] که [illegible] و جهی دیگر بنظر میرسد و آن اینکه خداوند
یاد کرده که پر کند جهنم را از کفار و معاندین [illegible] شده دیگر [illegible] آنها از مؤمنین [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible] بسیار است و [illegible] شریفه دعا [illegible] و ما لعذر صاحب کفا [illegible]
و در این [illegible] ثم [illegible] قاعده [illegible] عذاب [illegible] و در [illegible]
عدو او است و اینکه از دخول [illegible] در بهشت اول و در [illegible] لازم آید لیس لازم است که آنها را در بهشت [illegible]
جاری [illegible] در دعای [illegible] [illegible] الیه [illegible] [illegible] دال [illegible] و ان [illegible]
[illegible] و انا [illegible] بر [illegible] و در [illegible] مرتبه [illegible]
تقصیر [illegible] و [illegible] مقدم [illegible] اینکه [illegible] است از بهشت و نیز کلام آنحضرت
[illegible] دارد که دخول بهشت [illegible] برکه [illegible] در آنحضرت است و اشیای آنحضرت [illegible]
[illegible] بوده [illegible] است [illegible] و اینکه حضرت [illegible] دخول بهشت بود [illegible]
[illegible] در مقام [illegible] نیست و اینکه بهشت درجات دارد و نیز [illegible] از [illegible] خدا [illegible]

[illegible] است که [illegible] عصیه تعلق دارد و سبب [illegible] یا کفر [illegible] یا عجب است و [illegible]
ملائکه و اخبار در ذم آن بسیار است حق تعالی میفرماید و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون [illegible] ملائکه و انبیا از مکر
خدا خائف بودند چنانکه در اخبار است که چون شیطان مخالفت نمود و رجیم و رانده شد جبرئیل و میکائیل [illegible] حق
تعالی [illegible] آنها وحی فرستاد که چه چیز باعث گریه شما شده گفتند از امتحان و ابتلای تو [illegible] و از [illegible]
[illegible] که همیشه بهمین طور باشید و از مکر [illegible] باشید و روایت شده که حضرت رسول و جبرئیل گریستند حق تعالی
بآنها وحی نمود از برای چه گریه میکنید و حال آنکه من شما را ایمن ساختم گفتند کیست که ایمن باشد از مکر تو و [illegible]
از جهت اینکه خدا فرموده شما را ایمن ساختم و آنها گفتند کیست که از مکر تو ایمن باشد خدا را [illegible] نیست و بعضی
علما در رفع آن چنانکه از او حکایت شده گفته است شاید عدم [illegible] آنها بجهت عدم [illegible] از [illegible] اشکالات
که مبادا امتحان و ابتلا باشد یا اینکه هرگاه خوف آنها ساکن میشد [illegible] که از [illegible] خدا ایمنند و بقول خود [illegible]
کرده اند چنانکه جناب جبرئیل [illegible] در [illegible] چنانکه [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] ادعای [illegible]
که [illegible] پروردگار [illegible] خدا او را امتحان فرمود [illegible] او فرستاد در میان [illegible]
[illegible] ابراهیم حاجت داری [illegible] گرد [illegible] که [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] ازینجهت [illegible] که حق تعالی [illegible] ابراهیم الذی وفی و [illegible] حضرت
[illegible] حق تعالی میفرماید [illegible] موسی [illegible]

امتحان [illegible] و الله العالم [illegible] اینکه حق تعالی [illegible] فرموده و لسوف یعطیک ربک فترضی
[illegible] که آنحضرت راضی نخواهد شد که احدی از امت و شیعیان [illegible] عترت طاهره در جهنم [illegible] هر چند عاصی بوده
چنانکه در دعای [illegible] رمضان است که اللهم انک قلت لنبیک و لسوف یعطیک ربک فترضی اللهم ان نبیک [illegible]
و حبیبک و خیرتک فی خلقک لا یرضی بان تعذب احدا من امته و ان کان ممن یوالی الائمة و موالات الائمة فی ادیه [illegible]
و ان کان مذنبا خاطئا فی نار جهنم و عذابها [illegible] و آل محمد [illegible] الراحمین [illegible] [illegible] دلالت
دارد بر اینکه ولایت علی حصن است و هر که آن را داخل شد از آتش ایمن است مثل حدیثی که [illegible] رضا
از پدران خود و آنحضرت از پدران خود [illegible] امیر المؤمنین و او از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت فرمود
جبرئیل از میکائیل و او از اسرافیل و او از لوح و او از قلم و او از رب جلیل که ولایت علی بن ابی طالب حصنی
فمن دخل حصنی امن من ناری و مثل این حدیث در توحید نیز وارد شده چنانکه در [illegible] توحید و در باب
الاعمال است که حضرت رضا وقت رحلت از [illegible] فرمود و حدیث [illegible] گذشت و [illegible]
[illegible] روایت کرده که گفت رسول خدا فرمود [illegible] [illegible] الله [illegible]
از اینکه [illegible] توحید است که چنانکه [illegible] توحید حصن است از عذاب و موجب [illegible] از آن است
آنحضرت نیز حصنی است چنانکه واضح است و مراد از ولایت هم اقرار بامامت آنحضرت [illegible] عترت طاهره است
و اینکه ایشان [illegible] مفترض الطاعة اند از قبل حق تعالی [illegible] که غیر آنحضرت [illegible] مقدم داشته [illegible]

وارد از کلمه مشاهده اوست و او را از منصب خود معزول دارد و انکار حق او نماید و او را رعیت خود قرار دهد چگونه
میتواند ادعای ولایت آنحضرت نماید پس او فی الحقیقه عدو آنحضرت است و باین مطلب در حدیث توحید حضرت رضا اشارت
فرموده زیرا که مراد از آن اقرار بامامت آنحضرت است بعد از ائمه سابقین مراد و هرگاه انا بتخفیف خوانده شود و گاه
انا خوانده شود پس منطبق شامل جمیع الائمه است و در هر دو وجه در توحید است که مراد اقرار باین است که آنحضرت از جانب
حق تعالی بر عباد امام است و از این معلوم میشود که ولایت در توحید از جمله شرایط است پس اخبار حصن توحید و حصن ولایت
معاد یکی است و مرجع کل باین است که حصن ایمان مفید دخول در حصن توحید و اقرار برسالت نزد با امامت ائمه
موجب نجات است پس با انکار رسالت دخول در حصن توحید ثمر نکند و با انکار امامت ائمه یا بعض ایشان ایمان
بخدا و رسول یا بعض دیگر از ائمه نفع ندارد و خواه در فقره حدیث انا بتخفیف یا بتشدید خوانده شود چنانکه اخبارات
و بنا بر آنچه ذکر شد معاد این روایات با معاد تعلیق نجات بر ولایت و ولایت با ایمان متحد ند دیگر از آنچه ذکر شد مستفاد
میشود که ولایت ایشان چنانکه در صحت فروع شرط است در اصول نیز شرط است چنانکه آنها خود عبادت است در
مرتبه ثالثه پس اول عبادات معرفت خدا و اقرار بوحدت و توحید و صفات اوست بعد از آن ایمان برسول و بعد از آن
محبت ائمه طاهرین بعنوان اقرار بامامت ایشان لطریق ولایت بعد از ایمان بخدا و رسول افضل عبادات است و در حدیث
ابو ذر حضرت رسول فرموده یا ابا ذر اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل
کل شیء فلا شیء قبله والفرد ولا ثانی له والباقی لا الی غایة فاطر السموات والارض وما فیهما وما بینهما من

شیء وهو اللطیف الخبیر وهو علی کل شیء قدیر ثم الایمان بی والاقرار بان الله تعالی ارسلنی الی کافة الناس بشیرا ونذیرا وداعیا
الی الله باذنه وسراجا منیرا ثم حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و در زیارت جامعه کبیره است بکم فتح الله
او جنبه و بالجمله حاصل این است که ولایت خود نه تنها واجب و از جمله عبادات است بلکه شرط صحت سایر عبادات فرعیه است بلکه
کل آنها خود چند و در هر یک ثواب مترتب میشود و هر یک در دیگری شرط و ایمان عبارت از جمیع است پس کامل ایمان
کامل ایمان باشد قاصر شده بجهت ترک آنکه نجات باین مجموع است و گاه یکی از آن سه ذکر شده بجهت شبه در وجوب کل آنها
یا بر ... ذکر شده بجهت شبه در ارتباط هر یک بدیگری و گاه از ولایت بایمان تعبیر شده بجهت شبهه اینکه
خاتمه است و اتمام امر بآن میشود یا اینکه ولایت صحیحه مستلزم آن دو است پس هر که ولایت دارد ایمان بخدا و رسول نیز دارد
و گاه اعمال صالحه با ایمان ذکر شده چنانکه در بسیاری از آیات و روایات مستفاد این بجهت شبه است که تمام نجات و کمال
تمام بانضمام اعمال و عمل بقرآن با ایمان است بجهت اینکه آنها داخل میشوند در حصن چنانکه در بجهت تهذیب نفس ظاهر میشود که خدا
اوامر و تصدیق رسول کتب او نماید ایمان بخدا نیاورده و کسیکه تصدیق رسالت نماید و همچنین آنها ایمان نیاورده
و تصدیق آنها ننماید ایمان بخدا نیاورده چون از ایمان او منفعت در تمام آنچه ذکر شد ناطق است حدیثی که در مجلس چهل و سوم
از شیخ ابو عبد الحمید حسینی نجفی حکایت کرده که در شرح مصباح متهجد از شیخ مفید ره روایت کرده که او مرفوعا از
حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود حضرت رسول فرمود یا علی جبرئیل مرا گفت یا محمد
که هرکه داشته باشد هیچ عبادتی نیست نزد خدا ... پیغمبر و رسول و این یعنی ... حقیقت ...

که فرزندان او بیخ هم هستند او را در بهشت در حضور ... شرح حال او را ... بیان نام و بیع
از برای او مسمیان که او را هم از برای او کرامت بخشیدم و تمام کنم بر او نعمت خود و بخشم او را از بندگان
خاص خالص خود گردانم اگر بخواند مرا او را لبیک گویم و اگر بخواند او را اجابت نمایم و اگر سؤال نماید مرا عطا کنم
او را و اگر ساکت و خاموش باشد و هیچ نگوید ابتدا کنم با او بلطف و عطای خود و اگر بگریزد ... کنم او را و اگر
از من فرار نماید میخوانم او را و اگر بسوی من بازگردد قبول کنم او را و اگر در رحمت مرا بکوبد باز میکنم و کسیکه شهادت دهد که
نیست خدایی بجز من خدا تنهایم که ... و محمد بنده و رسول من است ... که علی ... بن ابیطالب ... من
و اوصیاء و خلفا از فرزندان او حجت من اند و کسیکه انکار کرده حجت
مرا او را ... من او را ... است ... مرا ... از لطف خود و ... حرب
... از ... او ... و اگر مرا بخواند ... و ... و اگر ... نکنیم
... امید ... باشد او را ... و ... از ... پس ...
رحمت ... و ... رسول که ... ائمه از فرزندان ... ابیطالب ... و ... حسین ... و ... سید ... و ...
... ائمه ... علی بن الحسین در زمان خود ... محمد باقر ... و ... او ...
... حضرت ... از ... جعفر بن محمد صادق ... و ... کاظم ...
... رضا ... موسی ... علی ... محمد ... علی ... الحسن بن علی

بعد از او فرزند او که قائم حق است محمد بن الحسن که ... خدا زمین را ... از قسط و عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم
و جور این طایفه ... خلفای ... من ... از ... و ... ایشان ...
بعد از ... معصیت ایشان کند مرا معصیت کرده و هر که انکار یکی از ایشان نماید انکار من نموده ... ایشان خدا ...
را نگاه داشته که ... زمین ... بر ... و ... آسمان ...
... این حدیث ... ترجمه ... آن ... تمام ...
... هر کس ... باشد ... آنچه ذکر شد ... ولایت ایمان ... مستقیم است
... ولایت است ...
که ... آن ایمان ...
... بدون ایمان ... و امامت ... الجمله ... و ... آن ... و ... باطن
... و ... در زیارت جامعه است ... الله ... معالم دینه ... ماکان
... و ... الکلمة ... النعمة ... الفرقة ... الطاعة ... المفترضة ...
معالم ... ایشان ... قرآن ... ایشان است ... ایشان ...
معالم دین میشود ... و ... طاعة مفترضه ... مطلق ...
مراد است چنانکه ظاهر است پس ... و این صورت ... ذکر شد دلالت دارد ...

و لکم طهورة از جهة و بمغفرة نیز دلیل مطلب سابق است که گفتیم دلالت دارد و فحوای آن برآن دارد که در قول اعمال مغفرت برای

دارد و بفقرات ظاهر میشود که صلاح عباد در امر معاش و معاد منوط و مربوط بولایت است چنانکه بعد از تامل در فقرات

مذکوره واضح است و از فقرات دیگر ظاهر میشود که شفاعت و قبول آن مخصوص موالیان ایشان وارد و از جهار

هم استفاده این مطلب میتوان نمود و بر تقریر که ذکر شد امر در رعایت واضح است بر غیر موالیان ایمان ندارد

و هرکه ایمان ندارد البته مورد شفاعت نخواهد شد زیرا که قابلیت و اهلیت آن ندارد و الحمد لله الذی ارشدنا

بولایتهم و من علینا باتباعهم و جعلنا فی الموقنین بان الحق لهم و معهم و فیهم و بهم و منهم و الیهم و صلی الله

علی محمد و آله الطیبین الطاهرین فتحصل جنابنا لکک و الله بر اینکه ائمه و نیز و علماء اخبار بسیار محبان استغفار

مینمایند و شک نیست که دعای ایشان مستجاب است و خدا آنها را میآمرزد و هرکه را خدا بیامرزد و داخل

اثر خواهد شد منتشمس احباریت و الله بر اینکه حب علی میوه دلهاست راه جانکه آتش هیزم را میخورد

و این جهار مثل اخبار سابقه بلکه ابلغ از آنهاست فیجتنب احباریکه دلالت دارد بر اینکه ثابت

و پایدار کرده است خدا محبت علی را در دل هر کس بپیغمبر و ادار او قدمی که اینکه خدا آن قدم را ثابت میدارد

و نیز از برای او ثابت میدارد قدمی دیگر نیز در طریق حق و میدهد خدا او در آخرت بر صراط چنانکه در جهار دیگر

تصریح باین شده و هم جنین است اخباریکه دلالت دارد بر اینکه خدا اینگونه از برای محبان آنحضرت نوشته است برات

از آتش و جواز بر صراط و مرور بر آن را مثل برق خاطف و امان از عذاب را و هم چنین اخباریکه دلالت دارد

بر عدم

بر عدم نشر دیوان و نصب میزان از برای محب آنحضرت و اینکه داخل میشود بدون حساب جنت بهشت بشود هم چنین است

احادیث دالّه بر اینکه آنحضرت قسیم بهشت و دوزخ است و داخل مینماید محبان خود را در بهشت و مبغضین را در آتش

و اینکه خدا امر مینماید او را که بگوید با آتش این از برای تو و این از برای من و اینکه و اوست آنکه داخل میکند محبان بهشت را

و هم چنین غیر از اینها از اخبار که در موارد دیگر وارد شده که هر یک مطلب از آنها از برای نتیجه خطی در اول

سهولت است و بسیاری از آنها ذکر شد و بالجمله از مجموع آنها قطع بمقصود حاصل میشود مختتم حق تعالی

و قال میفرماید ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و در جای دیگر فرموده ان الخزی الیوم و السوء علی الکافرین

و از این دو آیه باهم مقصود معلوم میشود لیس هر که را خدا داخل آتش نماید رسوا است و رسوا کسی است که

دیگر از برای کفار است و محبان از آنها نیستند بس بواسطه نفس از برای آنها نیست لیس داخل آتش نمیشوند

و این وجوه کلام با آنچه ایراد نمودیم که محبان بجهت تکفیر و تطهیر و تخلیص تا حدی موافقت اخبار و قول الفقها جانکه

معاد بعضی اخبار بود در طبقه جهنم داخل میشوند منافات ندارد زیرا که از آنها نفی خلود و عذاب و دخول در جهنم

اصلا مستفاد میگردد چنانکه ذکر شد و کلام درست است و الله الموفق للصواب فی کل باب و لیه الحمد علی نعمائه

و صلی الله علی محمد خاتم انبیائه و آله امنائه و اوصیائه لمعة ... حق و اقرار هست که بهشت و دوزخ

الآن مخلوق و موجودند و در بعضی اخبار متقدمه که در محبت حضرت ولایتمآب ذکر شد تصریح بهاشده و نقیضا

خلقت بازیست چنانکه دانسته شد و اتفاق اجماع مرکب و عدم قول بعض میان بهشت و دوزخ مطلب تمام است

لکن جزئیات آنها بتجدد اعمال امثال آنها از حسنات و سیئات و جهت و بعض حدوث خلقی دارند چنانکه از

حدیث معراج مستفاد میشود لیس اعمال صالحه باعث خلق جزئیات بهشت از قصور و ابنیه و نحو آنهاست و اعمال

سیئه موجب خلق جزئیات جهنم از عقارب و حیات و نظایر آنها میشود و عمل از اعمال ظاهر نیست که از آیه

کر قایل بعدم خلق آنها بوده باشد و لیکن که بسید رضی نسبت داده اند بر وجه صحت در غایت بعد است و از

صدوق نقل اجماع بر آن شده و اکثر متکلمین عامه را نیز مسلک این است چنانکه از آنها حکایت شده

و علاوه بر آنچه ذکر شد آیات کثیره مثل اعدت للمتقین و اعدت للذین آمنوا و اعدت للکافرین

و غیر اینها دلالت بر آن دارد و اخبار ائمه اطهار از حد احصا و عد خارج است و کل آنها صریح

یا کالصریح در مطلب و از جمله اخبار صریحه است که در مقام وارد شده آنچه ابو الصلت هروی روایت

کرده که حضرت حضرت رضا عرض کردم یابن رسول الله خبر ده مرا از بهشت و دوزخ که الیوم مخلوقند

فرمود بلی رسول خدا را چون بآسمان بردند در بهشت داخل شد و آتش را هم دید گفتم که قومی میگویند که

آنها در امر مقدرند و مخلوق نشده فرمود آن قوم از ما نیستند و ما از آنها نیستیم هر که انکار خلقت بهشت

و دوزخ کند لیس بتحقیق که رسول خدا و ما را تکذیب نموده و از ولایت ما خارج است و در آتش جهنم مخلد خواهد

بود حق تعالی میفرماید هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن و حضرت رسول

که چون مرا با آسمان بردند جبرئیل دست مرا گرفت و مرا داخل بهشت نمود و از رطب آن بمن داد لیس آنرا

و نطفه در صلب من جون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم بفاطمه حامله شد بس فاطمه حوراء انسیه است و هرگاه

مشتاق بوی بهشت میشوم و حفظ فاطمه را میبویم و از این قبیل اخبار در اینکه نطفه حضرت صدیقه از رطب بهشت بود

بسیار وارد شده و دلالت بر مطلب ارند و نیز از حضرت صادق روایت شده که از شیعه ما نیست کسیکه انکار کند

جهار چیز را معراج و سؤال قبر و خلق جنت و نار و شفاعت و نیز فضل ابن شاذان از حضرت رضا روایت کرده

که فرمود هر که اقرار کند بتوحید خدا و تشبیه را از او نفی نماید و از آنچه لایق باو نیست او را تنزیه نماید و اقرار

نماید باینکه از برای اوست حول و قوة و اراده و مشیة و خلق و امر و قضا و قدر و باینکه افعال عباد مخلوقند خلق

تقدیر نه خلق تکوین و شهادت دهد باینکه محمد رسول خداست و علی و ائمه بعد از او حجج خداوندند و دوست

دارد دوستان ایشان و دشمن دارد اعدای ایشان را و اجتناب نماید کبائر را و اقرار برجعت و متعتین کند

و معراج و مسئله قبر و حوض و شفاعت و خلق جنت و نار و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب ایمان آورد

لیس او مؤمن است حقا و از شیعه ما اهل بیت است و هم چنین از این قبیل اخبار بسیار است که ذکر آنها موجب

تطویل بلکه تکرار است و بر متتبع در اخبار ائمه اطهار مطلب در غایت وضوح است و چون مطلب بجای رسید

گریز بیم نیست علی سبیل الاستمرار در ذمه او در اینجا مناسب است و هم چنین است عذاب بر زمانی که آن نازل نشد

و مقر امید جواز شد و ایم حمله از علوم تخفیف عذاب کفار در آتش چنانکه نقل بعضی ادعیه مشعر بآن مکتوب و کوی

و اخبار است مستفاد میشود زیرا که دوام بر یک حال باعث اعتیاد میشود و آن موجب تخفیف است بس ابدان

را الزم دارد تا تخفیف شود و باید دانست که امور آخرة امور کاملهٔ جلیله است اختلاط و امتزاج و نقص و کدورت
در آنها نیست و امور دنیا بعکس است پس نعیم و لذت و آلام آخرت غیر از نعیم و آلام دنیا است و چون امور آخرت
کما هی اهل دنیا ممکن نیست و ادراک آنها بعقول خود نمی‌توانند نمود و توصیف آنها نیز ممکن نیست بلکه اصل کل امور
آخرت اعظم از وصف آنها است و دنیا را وصف اعظم از اصل است پس دیدن بهشت و اهل آن ممکن نیست
مگر از برای اهل آن و هم چنین از برای اهل مرتبهٔ سافله دیدن مرتبهٔ عالیه نیز ممکن نیست چنانکه نور آفتاب مانع
از نظر بآن است مراتب مرتبهٔ عالیه از برای اهل مرتبهٔ سافله با جمیع مراتب از برای اهل دنیا مانع خواهد بود
و بالجمله دار آخرة دار ضیافة ملک جلیل است و معلوم است که در ضیافت بالنسبه بضیف تفاوت دارد
در حسب جلالت و کرامت او شدةً و ضعفاً و نقصاً متفاوتست با در انبساط و انتقام او است و آن نیز
بالنسبه بمنعم تفاوت دارد و بهذا اما الذی نعمه له السموات والارض پس ابدیت نه دنیا که نه اختلاط و امتزاج
است و دار آخرت دار تمیز است و نعیم دنیا بمکدرات و آلام آن مشوب است و کل آنها ناقص و غیر خالص‌اند
و کما هی ادراک میشود بسبب نقصان و خلقت آنها عجیب که بسبب ... امور آخرت است با آنها بجهت عادت بشدت ...
و بقصد معرفت خداوند سبحان و شناختن معنای لذت و الم و حیات و بقا ... و ظلمت و ... آنها و نیز بجهت
اینکه با آنها متمتع شوند چنانکه حق تعالی صفات و حواس از علم و بصر و قدرت و امثال اینها را در ایشان
قرار فرموده تا صفات او را بشناسند و سلسلهٔ تقاضی که بسبب ... ناشی میشود از او سمع باید و هم چنین

... باید با سماع و ابصار و سایر حواس خود پس علم ما ها بعضه راجع است و سمع و حواس و الذات است مثل سایر ...
و حق سبحانه و تعالی بصیر است نه با آلت بصر سمیع است نه بجارحهٔ سمع عالم است نه بعلم زاید لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
رسول خدا (ص) فرمود یا ابوذر بدرستیکه از برای خداوند عز و جل فرشتگانی است که ایستاده‌اند از ترس او ...
حوزه امید نمیکنند تا نفخ صور بشود ... پس همه گویند سبحانک و بحمدک ... بندگی ترا چنانکه سزاوار
تو بود و گویند بگرده شود پس هر گاه از برای اهل دوزخ میشد در بود ... هر آینه میشد ...
آنچه در آن روز میبینند و هر گاه دلوی از غسلین در مطلع الشمس ریخته شود هر آینه بوی آن میآید
کسیکه در مغرب است و هر گاه ... حلقهٔ زنجیر ... ماتع شود ... نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر اینکه ...
و میگوید رب نفسی نفسی حتی ... حضرت ابراهیم ... میکند و میگوید الهی ...
خلیلی ترا ابراهیم ای ابوذر هر گاه زنی از زنهای بهشت در شب تاریک سر از آسمان دنیا بیرون کند
هر آینه روشن میشود زمین ... روشن ماه در شب بدر و هر آینه ... بوی خوش او را جمیع اهل زمین
و هر گاه جامه‌ای از جامه‌های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند ... اهل آن ...
و جمیع مصنوعات ... خواهند شد ...
از سایر انبیا بعد از حضرت رسول (ص) که میگوید آن است ... از توصیف حق تعالی او را ...
مبالغه از جهة ائمه در اول ... شریف خود ... و از آن ... عرب ...

میشود که اکثر جهنم را فرا گیرد پس شاید بتوان نمود حتی اینکه آنحضرت بعد از استکمال عمر شریف و استکمال خود ...
زفیر جهنم و سماع آن بر از در میآید و در بعض اخبار اضافه بعض انبیا ... شده مثل اینکه جناب یعقوب ...
میبایست را ... بعض ... اضافه فوق حضرت رسول (ص) ... شده و اینکه اخبار ...
بر افضلیت حضرت رسول (ص) و شدت یوم قیامت وارد ... واقع است و انکار ... جمیع احادیث شریفه
احتمال دارد و ... که حضرت رسول (ص) امت را ادعا میکند در سایر انبیا آنحضرت ... آنها است
که بعذاب امت خود ... شود و ... افکار الکار و الله علامه اعلی الله مقامه است که در روح
الاذهان ذکر کرده‌اند و ظاهر اینکه ... باشند والله العالم ... ذکر ... نموده ... در معالم
الزلفی ... حدیثی که سید مرحوم در جامع الاخبار نقل کرده و در ذیل آن مذکور است که رسول خدا (ص) ...
فرموده هر نبی مشغول بخود است ... خود مشغول ... رب سلم امتی ... میکنند ...
سلم امتی ... حدیث ... در مقام شفاعت و وقوف آنحضرت بر جسر جهنم وارد شده و مورد آن ...
ساقی ... الله اکبر در آن باب مطلب مذکور ... کافی است و بالجمله ... بلکه
کافی در مطلب است و ... جمیع را از آنها میتوان ... حضرت رسول ...
جمع بوده باشد زیرا که جمیع انبیا و امت آنها و امت خود آنحضرت امت او بوده ...
اهل بیعدات رسول بوده است که فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین ... و تعلیم ...

و ... و تکبیر ... بواسطهٔ آنحضرت شده بعد از آن الکال ... فرموده ... مرسلین ... آنها که ...
با آنحضرت بوده و اخذ میثاق بر آنها ... فضیلت آنحضرت و عترت طاهره شده تا اینکه ... بر آنها ...
شد بلکه آنحضرت و اهل بیت او وسایط جمیع فیوضند از شرایع و معالم و نعمه ... جمیع عوالم ...
و آنکه ... حق تعالی ... که او را ... دوست ... که ...
ما بود ... او ... خلق آدم ... خلق نموده هزار هزار آدم و هزار هزار عالم ...
این عالم ... حضرت ... که ... جمیع آنحضرت و عترت ...
صلوات الله علیهم اجمعین و شفاعت کبری در ... از برای حضرت سید الشهدا روحی له الفداء است و اخبار
و احادیث در کیفیت ... حضرت رسول (ص) و ائمه طاهرین وارد شده که حضرت ... اول ما خلق الله
نوری ... آن ممکن است و از آنها میتوان ... که خلقت آنحضرت ... از جمیع عوالم ...
... عالم و ... آدم بوده و بالجمله ... فهم و کشف حجاب ...
... راه ... است و ... السواد ...
والله هو الحافظ ... و بالجمله ... آنحضرت امت خود را ... انبیا آنحضرت را دعا میکنند
و مراد از آنها بنفس خود آنحضرت است که ... یعقوب ...
بر ابراهیم حتی اینکه سؤال مینماید ... او را ... مراد حفظ ...

تا از آنحضرت عذاب امت او است و الا از برای آنحضرت نجات هست و خود نه براد و منیت پس سبق شد که بر
دعا جمیع کلم است و در قدسیات مرویست که عرض کرد یا رب چنین خوانده فقال یا موسی انت فی امته
و چون منزلت آنحضرت و امت او را شناخت پس آنکه جهنم و بهشت و ملائکه نیز با بهشت آنحضرت دعا میکنند
و نجات آنها را از خدا میطلبند و جواز بر صراط را از حق تعالی از برای آنها مسئلت مینمایند پس آن جهت
اشفاق بر وجود آنها را دعا میکنند زیرا که نور مؤمن بر نار جهنم غالب میشود پس دعا میکند که از او در صراط
بگذرد تا نور او باعث اطفای او نشود و بهشت بجهة شوقی که بمؤمن دارد او را جذب مینماید لهو بر خود و
در بهشت از مسافت بعیده بمشام او میرسد و ملائکه بر صراط نیز آنها را دعا میکنند و نجات آنها را از
حق تعالی میخواهند پس دعا و اسباب نجات متعدد و بسیار است و مؤمن بشرط رعایت خالص ارحم الراحمین گردد
و وجه آن نکته مزبوره است که دفع جهنم و جذب بهشت بوده باشد والله ولی السرائر و الاسرار و العبد اعلم
فافهم راشدا مهتدیا و لا تکن من الجاهلین و من الکافرین للنعمة رحمة الله و الجاحدین لنعمة الله و الحمد لله رب العالمین
و نیز بدانکه احوال قیامت بسیار است و نجات بسته بدعا و شفاعت و اعمال صالحه است حتی اینکه هر عملی باعث
دفع هولی از اهوال آن میشود چنانکه از برای معاصی در دنیا نیز تاثیر هست و بالجمله هر یک از معاصی و طاعات
در دنیا و آخرت تاثیر دارند پس طاعات در دفع بلای دنیا و اهوال آخرت و عذاب آن تاثیر میکند و موجب
دفع آنها میشود و معاصی در ورود بلای دنیا و عذاب آخرت مؤثر است و اخبار هم در خصوص این امور
آمده

مرموزه مذکوره و عظمت امور آخرت وارد شده چنانکه از جابر روایت شده که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال
افعیینا بالخلق الاول کردم از قول حق تعالی افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید حضرت فرمود ای جابر تاویل این آیه
شریفه اینست که خداوند عزوجل چون این خلق و این عالم را فانی سازد و اهل بهشت در بهشت و اهل نار در نار
ساکن شوند بجهة سیوفایه عالمی دیگر غیر از این عالم و خلقی دیگر که نر و ماده نیستند عبادت میکنند و یگانه
میدانند او را و خلق میفرماید از برای آنها زمین دیگر غیر از این زمین که بر روی آن قرار میگیرند و آسمانی
غیر از این آسمان که در زیر آن میباشند شاید تو چنین خبر که خدای عزوجل خلق فرموده همین یک عالم را
و خلقی نفرموده غیر از شما بشر بخدا قسم که هر آینه بتحقیق که خدا تعالی خلق فرموده هزار هزار عالم و هزار هزار
آدم و تو در آخر آن عالم و آن آدمیان هستی و نیز جابر از آنحضرت روایت کرده که گفت حضرت ابی
فرمود که خبر داد مرا جبرئیل که خداوند یکتا که خدائی غیر از او نیست چون واداشت خلایق را جمع نماید
اولین و آخرین را جهنم را بصحرای محشر میآورد و حال اینکه کشیده بهزار زمام و بهر زمامی هزار ملک
از غلاظ و شداد گرفته اند و از برای آن آواز سخت و زبانه و زفیر و شهیق است بدرستیکه جهنم خروش
میکند که اگر حق تعالی تا حساب آنرا تاخیر نیندازد هر آینه همه را هلاک مینماید پس بیرون میآید
از آن گردنی که احاطه میکند بخلایق از نیکوکار و بدکردار پس خلق نفرموده حق تعالی بنده از بندگان
خود نه از ملک و نه نبی مگر اینکه ندا میکند یا رب نفسی نفسی و تو یا محمد گوئی یا رب امتی امتی و بعد از آن

تعالی مبعوث میفرماید که مردم بر روی صراط اند پس قدمهای بعضی از آنها میلغزد و بار شاخت مینماید و ملائکه دور
جهنم را دارند و ندا میکنند یا حلیم یا کریم اعف و اصفح و عد بفضلک و سلم و روایت شده که جبرئیل در
خدمت حضرت رسول آمد با روی ترش و آثار غم و اندوه از چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هر وقت بخدمت
آنحضرت میآمد خوشحال و خندان بود حضرت فرمود ای جبرئیل امروز چرا چنین غضبناک و محزون آمدی
عرض کرد امروز دمهائی که بر آتش جهنم میدمیدند از دمیدن فارغ شدند فرمود دمهای جهنم چیست گفت یا محمد
حق تعالی امر فرمود هزار سال در آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار
سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه و تاریک است و اگر قطره از ضریع که عرق اهل جهنم و چرک
و ریم فرجهای زنا کار است که در دیگهای جهنم جوشیده و عوض آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا
بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از تعفن و گند آن خواهند مرد و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن
اهل جهنم میگذارند در دنیا میگذارند از گرمی آن تمام اهل دنیا بگدازند و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم را
در میان زمین و آسمان آویزان کنند اهل دنیا از بوی آن هلاک میشوند چون جبرئیل اینها را عرض کرد حضرت
رسول و او هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی نزد ایشان فرستاد که پروردگار شما شما را سلام میرساند و میفرماید
شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی بکنید که متوجب عذاب جهنم شوید پس بعد از آن جبرئیل هر گاه بخدمت آنحضرت
میآمد خوشحال و خندان بود و در این حدیث از جناب صادق روایت شده که بعد از آن فرموده که
در آن روز

در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و غضب خدا را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل
جهنم داخل جهنم شوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را بالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم رسند ملائکه گرزهای آهن
بر کلهای آنها کوبند تا بقعر جهنم بر میگردند پس پوستهای آنها را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن آنها میپوشانند
که عذاب بآنها بیشتر تاثیر کند و از حضرت صادق منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان
و قارون که کنایه از غاصبان است داخل میشوند و از یک در کافران و مشرکان از اهل عرب که هرگز بخدا ایمان
نیاورده و از در دیگر بنی امیه داخل میشوند و مخصوص آنها است و با آنها کسی در آن شریک نیست و در دیگر
باب لظی است و در دیگر باب سقر است و در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال
در جهنم فرو میرود و دائم الابد و حال آنها در جهنم چنین است و دیگر دری است که از آن داخل میشوند دشمنان ما
و هر که جنگ با ما کرده و هر که یاری ما نکرده و امید از همه آنها بزرگتر است و حرارت و شدت آتش از همه بیشتر است
و هم چنین از این قبیل اخبار که در وصف جهنم و اودیه آن و حیات و عقارب آن و طبقات آن وارد شده
بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل است هر که بخواهد در عظمت و بزرگی خداوند بنگرد و در اهوال قیامت
و کیفیت صفات جهنم مطلع گردد بکتب مفصله که وضع آنها از برای ذکر اینها شده رجوع نماید و مقابل
آنچه در جحیم از عذاب و نکال و وبال است در بهشت انواع نعم و هر گونه عطا و زوال است و بعضی از آنها در
مقدمه بر بعضی از آنها گذشت و لیکن مجملی چنانکه علامه مجلسی ره فرموده از ابو بصیر روایت شده که گفت خدمت

حضرت صادق ع عرض کردم یابن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق کرد فرمود یا ابا محمد بدرستیکه
بوی بهشت را از هزار ساله راه میشنوند و پست ترین اهل بهشت را آنقدر میدهند که اگر جمیع جن و انس در منزل او وارد
شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود و پست ترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود
سه باغ بنظر او میآید چون داخل باغ پست تر شود در آن مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوهها
آنقدر که خدا خواهد پس چون حمد و شکر الهی بجا میآورد باو گویند بجانب بالا نظر کن چون نظر کند در باغ نعمت
و کرامتی مشاهده کند که در باغ اول ندیده است پس گوید پروردگارا اینرا نیز بمن عطا کن خطاب رسد که اگر اینرا
هم بتو بدهیم شاید باز دیگری را طلب کنی گوید همین مرا کافی است و از این بهتر نمیخواهم پس چون باین مقام برسد
مسرت و شادی او عظیم گردد پس بسیار شکر خدا بجا آورد پس خطاب رسد که در بهشت خلد را برای او بگشایند
چون در را برای او بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دیده بود در آنجا مشاهده نماید فرح و سرورش مضاعف
گردد گوید پروردگارا امر تو راست حمد و شکر ترا [illegible] منت نهادی و از آتش مرا نجات
بخشیدی ابو بصیر گفت چون این حدیث را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما که شوق من زیاد گردد فرمود ای ابا محمد
در بهشت نهری هست که در دو طرف آن کنیزان از زمین روییده چون مؤمن [illegible] از آنها بگذرد و او را [illegible]
و حق تعالی بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو شوم دیگر بفرما فرمود مؤمن را در بهشت هفتصد دختر باکره و چهار هزار
زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت میفرمایند ابو بصیر گفت فدای تو گردم هفتصد دختر باکره [illegible] فرمود بلی

هرگاه با هر یک از آنها مقاربت کند باکره است گفت فدای تو گردم حور العین را از چه خلق کرده اند فرمود از تربت
نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان است و جگر مؤمن آینه حور العین است و جگر
حور العین آینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را در آن مشاهده مینماید گفت فدای تو گردم آیا حور
العین را سخنی هست که با او تکلم نمایند فرمود سخنی میگویند که هرگز خلایق مانند آن سخن نشنیده اند گفت چه سخن است آنها
فرمود که میگویند مائیم خالدات که پیوسته خواهیم بود و هرگز نمیمیریم و مائیم ناعمات که هرگز ما را
اندوه و بدحالی نمیباشد و مائیم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن خارج نمیشویم و مائیم که پیوسته راضی و خوشنودیم
و در هیچ حال غضب و خشم نمیکنیم خوشا حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم مائیم آنها که اگر یکی از گیسوهای ما را در میان
آسمان بیاویزند نور آن دیدهها را خیره کند و از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده که فرمود بهشت را هشت در است
از یکی پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و دوستان
ما داخل میشوند و هر که مرا یاری کرده و با ما متابعت [illegible] داشته است در دار دنیا [illegible]
الهی رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا در شیعیان تو شفاعت دادیم پس هر که از شیعیان و دوستان [illegible]
یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بکردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان
و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از اهل عالم که اقرار بشهادتین داشته باشند
و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که فرمود که خداوند عالمیان

[illegible] همه بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه است و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص
فرمود حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است در روی صفحه طلا آویخته پس هرگاه حلقه را بر صفحه کوبند صدا کند یا علی
و از حضرت صادق ع روایت شده در تفسیر آیه فیهن خیرات حسان فرمود آنها زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل
بهشت میشوند و آنها را بمؤمنان تزویج مینمایند و مراد از حور مقصورات فی الخیام حوریان بهشتند که در نهایت سفیدند
و کمرهای آنها باریک است و در خیمههای در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه را چهار در است و بر هر دری هفتاد
دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان آنها میباشند و هر روز از خدا کرامتی برای آنها میرسد و آنها را از برای
بشارت حق فرموده که مؤمنان را بآنها بشارت دهد [illegible] روایت شده که [illegible] خدمت حضرت صادق ع رسید و سؤالها
کرد [illegible] از جمله سؤالها این بود که چگونه است اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت
میخورند باز آن میوه بحال خود باز میگردد فرمود بلی از باب چراغ است که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور
آن چیزی کم نمیشود اگر همه عالم از آن برافروزند پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و میآشامند و ایشان را
بول و غایط نمیباشد فرمود بجهت اینکه غذای آنها لطیف و بی ثقل است [illegible] عرق خوشبوی میشود
پرسید که چون است که هر چه حوری را وطی کنند باز او را باکره مییابند فرمود از طینت طیبه پاکیزه مخلوق شده و باو
آفتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از او دفع نمیشود پس پیوسته رحم [illegible] چسبیده است
و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمیشود [illegible] پرسید چون میشود که مغز ساق از زیر هفتاد حله نمایان است فرمود

[illegible] بسبب لطافت نمایان است و هم چنین [illegible]
نیز بعبارت کرده اند [illegible] عروج [illegible] مقصور [illegible]
غضب خدا چنانکه بعضی را دیدی و شنیدی [illegible] از خواب غفلت بیدار کند پس بپرهیز [illegible]
مکن و بدان که اگر [illegible]
واقع شود [illegible] طاقت صبر بر آن نداری [illegible] طاقت خواهی داشت
از عذاب خداوند قهار جبار و تحمل میتوانی حرارت آتش جهنم و زهر آن حیات و عقاربرا از اینها گذشته [illegible]
خدا چگونه [illegible]
کرده اند اگر برحمت خدا مغروری و خاطر جمع داری [illegible] رحمت [illegible] شفاعت اعتماد مینمائی از چه جا دانستی
که اهلیت آن داری و اگر خود را شیعه میدانی از صفات شیعه در غفلتی [illegible]
و بالجمله از هر کس [illegible]
و لتنظر نفس ما قدمت لغد هر کس باید نظر کند و ببیند از برای روز [illegible] خود چه پیش فرستاده [illegible]
[illegible] حیات و عقارب [illegible]
فی نوم الغفلة [illegible]
صلوات الله علیهم اجمعین و از جمله اخبار [illegible]

سیکنند و بعضی مطالب که ذکر شد نیز دلالت دارد و خبر است که از عبد الرحمن بن سمرة صدوق باسناد روایت کرده که او
گفته روزی در خدمت حضرت رسول بودم فرمود دیشب عجایبی دیدم عرض کردیم چه دیدید هر چه دیده اید از برای ما بفرمایید
جان و اهل و اولاد ما فدای شما باد فرمود دیدم مردی از امت خود را که ملک الموت جهة قبض روح او آمده بود پس
بر او و بوالدینش نیکوئی او آمد و او را از قبض روح او منع کرد و دیدم مردی از امت خود را که عذاب قبر او را احاطه
کرده بود پس آمد او را وضوی او و نگهداشت او را از عذاب و دیدم مردی از امت خود را که شیاطین دور او را گرفته
پس آمد نزد او ذکر او خدا را و نجات داد او را از میان آنها و دیدم مردی از امت خود را که ملائکه
عذاب دور او را گرفته اند پس نماز او نزد او آمد و او را از آنها حفظ کرد و نگاهداشت و مردی از امت خود دیدم
که از تشنگی زبانش بیرون آمده بود نزد هر حوضی که میرفت ممنوع میشد پس روزه ماه رمضان او آمد و او را سیراب نمود
و دیدم مردی از امت خود را در حالیکه انبیا همه حلقه حلقه جمع بودند نزد هر حلقه که میرفت رانده میشد پس غسل
جنابتش آمد و دست او را گرفت و در پهلوی من او را نشانید و دیدم مردی از امت خود را که پیش روی او تاریکی
و پشت سر و یسار و تحت او همه ظلمت بود و در ظلمت فرو رفته بود پس حج و عمره اش آمد و او را از تاریکی بیرون
آورده و در روشنائی داخلش کردند و دیدم مردی از امت خود را که با مؤمنین تکلم میکرد و آنها با او تکلم نمیکردند پس صله
رحم او آمد گفت ای گروه مؤمنین با او تکلم نمائید که او صله رحم مینمود پس مؤمنین با او تکلم کردند و مصافحه نمودند و او را با ایشان
[illegible] و دیدم مردی از امت خود را [illegible] آتش و شرر آن [illegible] صدقه اش آمد [illegible]

مردی از امت خود را که زبانیه از هر جا او را گرفته بودند پس امر بمعروف و نهی از منکر او آمدند و او را از میان آنها خلاص کرده
و قرار داد او را با ملائکه رحمت و دیدم مردی از امت خود را که بزانو در آمده میان او و رحمت خدا حجابی است پس حسن
خلقش آمد و دستش را گرفت و او را در رحمت خدا داخل کرد و دیدم مردی از امت خود را که صحیفه او بطرف چپ او
افتاد پس خوف او از خدا آمد و صحیفه او را گرفت و در طرف راست او قرار داد و دیدم مردی از امت خود را که میزانش
رغا ظ — سبک بود پس اطفال او آمدند و آنها را سنگین کردند و دیدم مردی از امت خود را که بر شفیر جهنم ایستاده پس رجاء او از
خداوند عز و جل آمد و او را از آن بیرون کشید و دیدم مردی از امت خود را که در آتش افتاده بود پس اشکهایی که از چشم او از خوف خدا
جاری شده بود آمد و او را بیرون آورد و دیدم مردی از امت خود را که بر صراط مضطرب شده بود مثل اضطراب شاخه درخت در
اضطراب — روز بادی که وزش میکند پس حسن ظن او بخدا آمد و ترس او را ساکن کرد و از صراط گذشت و دیدم مردی از امت خود را بر صراط که
گاهی راه میرفت و گاهی بزانو می‌افتاد و گاهی آویزان میشد [illegible] پس صلوات او بر من آمد و او را
بپا داشت و بر صراط گذشت و دیدم مردی از امت خود را که رسیده بود بدرهای بهشت و هر دری که میرسید بروی او بسته میشد
پس آمد او را شهادت لا اله الا الله [illegible] درهای بهشت بر روی او گشوده شد و داخل بهشت شد [illegible]
و مقالید [illegible] تسلیم میشود [illegible] آنکه [illegible] جهنم [illegible]
[illegible]
[illegible]

لمعهٔ اوّل از نور پنجم

گر برآید آتش صد ساله / هر برو آتش از روز محشر آید / [illegible]

مطیع تر و منقاد تر است از برای تو از علماء یکی از شما از برای صاحب خود پس اگر بخواهد آنرا ببرد بجای دیگر میبرد [illegible]
[illegible] میبرد و هر آینه بحث در آنروز مطیع تر و منقاد تر است از برای علماء [illegible] از جمیع خلایق [illegible]
تلیجیا — در بیان اشتراط صحت جمیع عبادات بولایت ائمه طاهرین است و در این نور سه لمعه است لمعه اوّل [illegible]
توقف صحت عبادات بر ولایت ائمه [illegible] باشد بلکه [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] و مقر [illegible] اخبار [illegible] توقف صحت اعمال [illegible]
ما صلوات الله علیهم [illegible] اجماع علمای شیعه [illegible] صحت عبادات باعتقاد بامامت ائمه
اثنی عشر [illegible] عقاب است [illegible]
و اخبار [illegible] دلالت میکند و اخبار [illegible]
چنانکه [illegible] از حضرت [illegible] روایت کرده که فرمود [illegible]
عند [illegible] از آن فرمود که حضرت امیر المؤمنین فرموده که [illegible]
که هر روز [illegible] کند [illegible] سجده کند
تا گردن [illegible] قطع شود [illegible]
قبول نمیکنیم [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]

معصوم تر از اجداد و اولاد [illegible] خود ابراهیم و اسحق و یعقوب است [illegible] موسی [illegible] اراده کرد
که از جهة خاطر او خلق کردم آدم و حوا و جنت و نار را عرض کرد ای پروردگار [illegible] فرمود محمد احمد که [illegible]
بیرون آورده ام زیرا که [illegible] عرض کرد ای پروردگار [illegible] امت او [illegible]
او و اهل بیت او [illegible] او [illegible] در بهشت [illegible]
آن [illegible] نمیشود [illegible] آنها [illegible] قرار [illegible]
تاریکی [illegible] اجابت میکنم [illegible] عطا میکنم [illegible]
اشتراط قبول اعمال [illegible] ایشان [illegible] دلالت دارد [illegible]
انبیا و امم از امت حضرت رسول [illegible] میثاق [illegible] فضیلت آنحضرت و اهل بیت او [illegible]
شده و از ظاهر حدیث [illegible] اشتراط صحت [illegible] ولایت ایشان [illegible] اشتراط [illegible]
لکن [illegible] معلوم میشود که [illegible] اراده [illegible] عدم اراده [illegible]
است و [illegible] اشتراط صحت عبادات امت هر عصری [illegible] در آن عصر [illegible]
واقع است و نیز در قدسیات [illegible] است که [illegible] دید که دست خود را بلند کرده دعا میکند [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
ای پروردگار [illegible] دست خود را [illegible] بلند کرده [illegible]

میطلبید و از برای او مستجاب نکرده پس حق تعالی بسوی او وحی فرستاد که ای موسی اگر اینقدر مرا بخوانی که دو دست او بشکند و مقطع شود و یا زبان او منقطع گردد دعای او را مستجاب نخواهم کرد تا اینکه بیاید از دری که من او را امر کرده ام و در تفسیر عسکری است که مردی از بنی اسرائیل چهل شب اجتهاد نمود و بعد از آن دعا خواند و از برای او مستجاب نمود پس حضرت عیسی آمد و شکوه کرد و از آنحضرت خواست که از برای او دعا کند پس حضرت طهارت بجا آورد و او را دعا کرد حق تعالی بسوی او وحی فرستاد که یا عیسی بدرستیکه او بسوی من آمده است از غیر آن دری که باید از آن بیاید بدرستیکه او مرا میخواند و حال آنکه در دل او از تو شکی است پس اگر مرا بخواند تا گردنش منقطع گردد و سر انگشتهای او بریزد دعای او را مستجاب نخواهم کرد و نیز اخبار بسیار وارد شده که بنای اسلام بر پنج چیز شده نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت و شیخ کلینی ره در کافی چهارده حدیث در اینباب ذکر کرده که دلالت دارد بر اینکه بنای اسلام بر ولایت شده و در بعضی از آنها نماز و زکوة ذکر شده و در بسیاری از آنها حج و روزه نیز ذکر شده و در بعضی دیگر است که بدرستیکه دینی که خدا از عباد خود قبول فرموده که از آنها غیر از آن قبول نمیشود شهادت بوحدانیت خدا و برسالت پیغمبر و اقرار بآنچه آورده و ولایت اهل بیت و برائت از اعداء ایشان است و اینکه آن دینی است که در سر و علانیه با آن اطاعت میکنند خدا را و در بعضی دیگر حدیثی است که بدرستیکه غیر موالی ایشان از خدا قبول نمیشود و از اهل ایمان نیست و اینکه ولایت ایشان امر کرده شده و کسیکه بمیرد و نشناسد امام خود را مرده است مردن جاهلیت و مثل اینها اخبار بسیار است خصوصاً بطریق فریقین وارد شده و ادعای تواتر آنها نموده اند و مراد بولایت محبت ایشان و اقرار بولایت و اطاعت ایشان و انقیاد طاعات از ایشان است چنانکه حق تعالی فرموده یا ایها

الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر در آیه شریفه ایشانند و در بعضی اخبار است که هر کس بمیرد و بشناسد بشر نبشر مشرکی از بعدتر دایم بغدیر و از جمله اخبار صحیحه زراره است که از حضرت باقر روایت کرده که فرمود بنای اسلام بر پنج چیز شده نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت زراره گوید که عرض کردم کدام یک از اینها افضل است فرمود ولایت افضل است بجهت اینکه آن مفتاح آنها است و دلیل و راهنمای آنها است تا اینکه میفرماید ذروة الامر و سنامه و باب الاشیاء و رضا الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله عز و جل یقول من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا آگاه باش که هر گاه مردی بایستد شب خود را و روزه بگیرد روز خود را و بجمیع مال خود تصدق نماید و حج کند جمیع روزگار خود را و ولایت ولی خدا را نشناسد که موالات او کند و همه اعمال او براهنمائی او باشد از برای او حقی در ثواب او نیست و از اهل ایمان هم نیست و این حدیث نص است در شرط اسلام و ایمان و جمیع طاعات بولایت ایشان و اخذ از ایشان و معلوم است که مراد از توقف صحت جمیع اعمال بر راهنمائی ولی خدا توقف علم بآنها است که توضیح بیان خواهد شد فی الجمله مستقلات عقلیه نیست لکن در کار ثواب در آخرت مشروط بولایت و ایمان است چنانکه در اخبار وارد شده که بااسلام خون محقون میشود و استحلال فروج و ادای امانت بآن میشود و اینکه ثواب بر ایمان است و مرویست از ابی عبدالله علیه السلام کسیکه اسلام آورد و عارف امر ما نبوده باشد مسلم است لکن گمراه خواهد بود و ثواب از برای او مگر باسلام و اعمال او نیست و در اخبار صحیحه بسیاری که اصحاب متعدده ذکر کرده و در بعض اخبار است که افضل امکنه میان رکن و مقام ابراهیم است و اگر احدی عمر کند مثل عمر نوح در میان قوم خود هزار و پانصد سال کم پنجاه سال و در آنجا عبادت کند خدا را که روزه بگیرد و روزها

لمعه دویم در نبوت حضرت

و قائم باشد شب خود را و بمیرد اهل بیت نبوده باشد منفعت آن اعمال او را سود نمی بخشد و در بعضی دیگر چنین است که هر کاه بنده حق تعالی را عبادت کند در اینجا از اول خلق آسمانها و زمینها تا انقضای دنیا و اقرار بولایت علی نکند خدا او را بر رو در آتش میاندازد و در بعضی دیگر است که اگر بنده عبادت کند خدا را تا اینکه منقطع شود و بگردد مثل مشک کهنه و پوسیده و منکر ولایت اهل بیت باشد خدا او را بجهنم خواهد برد و در طریق مخالفین او را جهنم خواهد داد و در بعضی دیگر که حضرت رسول صلعم فرمود هرگاه بنده عمر نوح داشته باشد و در میان خدا آنها را ادا و قبول نمیکند مگر بولایت من و اهل بیت من و در بعضی دیگر است که بنده در مقام حساب نزد خدا تعالی می ایستد پس اول چیزیکه از او سؤال میشود از صلوة و زکوة و حج و ولایت اهل بیت است پس اگر اقرار بولایت داشته در ولایت مراو نماز و روزه و زکوة و حج او را قبول مینماید و اگر بولایت ایشان اقرار نداشته هیچ چیز از اعمال او را قبول نمیکنند و با الجمله جمیع عقاید و صحت جمیع طاعات موقوف و مشروط بولایت است و بدون آن هیچ یک را ثمری نیست و عمل را نخواهد بخشید و هر چند بسیار باشد بلکه موجب قید از رحمت خدا خواهد بود بلکه ثمر آن موالاتین میرسد و ثواب آنها بایشان عطا میشود چنانکه خبر و الفت شده و مکتوب آثار ذکر آوردیم و هو بایت چنین ورهبری شانست که کام دل با بار آرد و با دشمن بزرگی کیفر شمار آرد والله المشکور و له الحمد و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لمعه ششم در بیان اخذ میثاق از مردم بولایت در عالم ذرّ است و اخبار بسیار دلالت بر آن دارد چنانکه از حضرت صادق روایت شده که فرمود بدرستیکه خدا تعالی هرگاه که خلق را خواست آفریدن که ایشانرا آفریده آب عذب و آب تلخ بر روی آب گذاشته گل را برداشته بیکدیگر مالید و نرم گردانید و از آن کشید ذرها را از دست راست و چپ

فرمود با اصحاب یمین در حالیکه ایشان مثل ذرات بجنبش آمده بودند که بروید بسوی بهشت بسلامت و با اصحاب شمال فرمود بروید بسوی آتش و هیچ پروا ندارم پس فرمود که آیا نیستم پروردگار شما گفتند بلی شهادت میدهیم که مبادا بگوئید در روز قیامت انا کنا عن هذا غافلین بعد از آن گرفت میثاق را از پیغمبران و فرمود آیا نیستم پروردگار شما و اینکه محمد رسول من و علی امیر المؤمنین است گفتند بلی بعد از آن ثابت شد و گرفت میثاق را از اولوالعزم را اینکه منم پروردگار شما و محمد رسول من و علی امیر المؤمنین است و اوصیای بعد از او والیان امر منند و خزان علم منند و اینکه مهدی را با او انتقام میکشم از اعدای خود و با او عبادت کرده میشوم از روی رغبت و کراهت گفتند اقرار کردیم ای پروردگار ما و شهادت دادیم و حضرت آدم انکار نکرد و اقرار هم نمود و برای عزیمت از برای آن پنج نفر ثابت شد و در مهدی عزم داد از برای آدم که اقرار باو نمود پس اینست که حق تعالی میفرماید و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما فرمود که ترک کرد پس امر فرمود آتش را افروخته شد و با اصحاب شمال فرمود که داخل شوید آن را پس ترسیدند و داخل نشدند با اصحاب یمین فرمود که داخل شوید آن را پس داخل شدند در آنحال سرد و سلام بر ایشان پس اصحاب شمال استغاثه کردند که حق تعالی اقاله فرماید فرمود بروید و داخل آتش شوید پس ترسیدند و داخل نشدند پس در آنحال ثابت شد طاعت و ولایت و معصیت و از ظاهر این حدیث و خصوص چنین مستفاد میشود که اخذ میثاق بر رسالت حضرت رسول و ولایت ائمه حمیده میشود غیر از سایر خلق چنانکه فهمیده شد لکن مقتضای چند خبر دیگر عموم است و شاید جمع شایع بعضها باعتبار تفصیل و کوری باشد که اخذ میثاق از سایر خلق بر ولایت ائمه علیهم السلام اجمالی است چنانکه در تکلیف ولایت در دنیا حال همچنین است که انبیا مخصوص بمعرفت ایشان مفصلاً از اول ایشان تا آخر تا ختم شرف دلالت دارد بر اینکه معنای اینکه ایشان

خذ هستند جهت که آنها واسطه امر و خزان علم او بند و اینکه ایشان ائمه و متعلقند در کلام امیر و سایط جمیع در بعض

و از آن آنها از جانب خدا اینجا محقق شد نه مجرد اینکه اهل خدا اوده باشند و هر چند رجوع اینده بخبر حکایات و در خبر

سعید قمی ره در اربعین در معنی امیر المؤمنین مسطور است انه کان میرنا میر المؤمنین یمیر اهل الایمان تا آخر این

و در آنکه سمی با میر المؤمنین کافه اخبار الائمة الطاهرین و یمیر سائر الخلائق با نواع الارزاق با ذن الله الخلاق

و سید مرتضی ره روایت کرده که قنبر بخدمت امیر المؤمنین آمده و قنبر را طلب کرد و قنبر گفت مرا با آسمان بیت

بروح با بد رفته قسمت ارزاق کند قنبر برادا انکار کرد و بردن رفت و از شب و بیست حضرت سید

دیده مبدا را مشغول است از گفته قنبر با آنحضرت کلمه نمود حضرت فرمود ای قنبر شاید تو ایمان بولایت ما نیاورده

حق ایمان بصورت مبارک اکثر اهل قنبر ... و بعد از آن پرسید که ای قنبر چه دیدی گفت مرخرا اکنان در بیان را که مشهر

حوزه امیت و درین مولد در عیان الحیوت میفرمایند با سانید معتبره از حضرت صادق روایت شده که فرمود دنیا در نظر

امام مثل پاره ناندیست بسر او جعفر فقط اینست از امور دنیا میکند هر چه میخواهد و قدرت دارد بر هر چه بخواهد انبیه و غیر

لامه ان خدا او کامل تکلیف دارد و است و کامل بیاشر و جهه و غلبه است بار بسبب عادة یا بنحو خارق عادت چنانکه

در امر قنبر مذکور شده و مشدد شده حضرت امیر قرآن را از نو و ارشد ... و مشکل داشتن آنحضرت مرد انصار را منافق را از

اصحاب خود که آنحضرت در او تصرف نمود بسر فرا افعال در مضطرب شد و بر دو جا و دو آنحضرت اورا بیاد داشت و مشاهده نمود

هیبت دورخ و جلب راه او اصلاح ... ایمان در او ... قرار گرفت و غیر اینها از معجزات که از آنحضرت بظهور رسید در غیر کار

ارواح

و الزمان ع
ذوالحج بهنام
یمیر ان انا ما هم بالمیرة و المیرة طعام
عیاره الله ایشان ان یطلبه خرچد احد
المدان قال و هذا الحدیث بمعنی امیر علیه السلام
لانه یمیرهم العلم
تمت

از اصحاب ایشان با به روایت کرده که گفته این آیه از عدد حضرت امیر رسید عرض کرد هر ده مرا از آنکه حق تعالی بیرون آرده بی

موسی بیکیا از او الله دادم تکلم فرمود و فرمود بحقیقی که خدا تکلم کرد با جمیع خلق خود و از نیکوکار و بدکار ایشان جواب

داده اند این گونه اعتقاد حضرت به عزوه و برادران آمد گفت چگونه است یا امیر المؤمنین فرمود آیا قرآن نخوانده

الا که خبر خود در خطاب بشما مبعوث ... و ان اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی

بحقیقی که شنوانیده کلام خود را بایشان و آنها هم جواب دادند چنانکه شنیده شد در قول حق تعالی قالوا بلی و نیز فرمود

انا الله لا اله الا انا ارحم لیس اقرار کردند و از برای او اطاعت و ربوبیت و بیان فرمود انبیاء و بعد از خلق را ام

فرمود بطاعت ایشان بسر ایشان نیز اقرار کردند در میثاق و نزد اقرار آنها ملائکه گفتند شهدنا علیکم یا بنی آدم

ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین و هذا الامر و انتم عن هذا غافلین و نیز در کافی مسندا از حضرت باقر روایت

کرده که فرمود هر سیکه چیزها نه خورده حق خلق فرمود خلق را بسر آب فرمود کسیرا که دوست میداشت از آب و دوست میداشت

و آنچه دوست میداشت این بود که او را از طینت بهشت خلق فرمود و هر که را دشمن میداشت خلق فرمود او را از آب

و شمن میداشته و آنچه دشمن میداشت این بود که خلق فرمود آنرا از طینت آتش پس فرستاد آنها را در ظلال عرض کرده ظلال چه چیز است

فرمود ندیدی که نظر کردی بسوی سایه خود در آفتاب چیزی و حال آنکه چیزی نیست پس بعد از آن بیرون ایشان پیغمبران را و خواند آنها

با قرار بخدا ... و آن قول حق تعالی است و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله پس پیغمبران آنها را دعوت کردند بسوی ایشان ... بعضی

اقرار و بعضی انکار نمودند بعد از ان آنها را بولایت ما دعوت کردند پس بخدا قسم که اقرار کردند بان محبین و انکار نمودند

آنرا مبغضین و نیست قول حق تعالی که میفرماید فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل فرمود که تکذیب در آنجا بود و

صریح در عموم اخذ میثاق است که از جمیع خیره و ولایت و عدالت دار دو چه از کل بعد او و اختلاف آنها در نبوت و ولایت

و از اینجا معلوم میشود که موجب حق تعالی و اقرار بوجود صانع فطری مردم گشته و احدی انکار آن نکرده حتی دهریان که دهر را خدا

بسر آنها نیز بوجود صانع هستند الاحصر در اینکه دهر را خدا اقرار داده اند خطا کرده اند دراین جهت است که مردم

مطلق توحید شده اند نه بوجود صانع زیرا که آن متفق علیه و از واضحات است و نیز الهیات دارد بر اینکه هر کس انکار

در عالم آمده است در اینجا نشئه از برای آنچه در آنجا قبول کرده از سعادت و شقاوت و طاعت و معصیت بقدر آنچه آنجا

قبول کرده بدون تغییر و تبدیل زیاده و نقصان هر آن قسمت که انجام شده در دنیا خواهد شد پس هر که هر چه در آنجا

قبول کرده در اینجا نشئه از برای او معین است و غیر از اخبار مذکوره اخبار دیگر نیز در ثبوت عالم ذر و اخذ میثاق در آن عالم

و انبیاء و غیر آنها بسیار است بلکه در نهایت کثرت است و لیس باید که از جمله اخبار گذشته باشد لکن بسیاری از آنها خصوص

با خذ میثاق بر ربوبیت دارد و بعضی نیز در نبوت مخصوص است و بعضی دیگر شامل آنها و ولایت و بسیاری از آنها هست که

حق تعالی آنها را از ذریه آدم مثال ذر بیرون آورد که اخذ شده بخلاف آنچه نموده و عصیان در زمینه تا آخر آنچه ذکر شده و در بعضی از آنها است

که اول کسیکه ایمان آورد و اجابت نمود حضرت رسول خدا بود و در حال ربوبیت کرد و پیغمبر ما گرد و در آن زمینه حضرت ولایت است و اول

اینکه آنحضرت ختم و خاتم آنها بود و همه فضیلت از برای این مطلب برادر ایشان کتاب که خدا ایمان که خدا او را قرار داده و چنانچه متعدد از کل

و بالجمله اخبار مذکوره متواتر معنی دارند و سید مرتضی در جواب مسائل برای بیان مطلب نموده و جابر را اتحاد از قبضه طرح نموده و تفسیر مقرره

لمرآت

که آنها خلاف مقتضای عقولند بلکه جایز نه تا آنها را طرح کنیم و آیه شریفه را تاویل نماییم و انکار ایشان از دو جهت است زیرا که

اخبار چنانکه دانستی تواتر معنوی دارند و وجوب صرف آیه از ظاهرش و تاویل آن نیست بسبب آنکه محل است و حالجمله در ثبوت

عالم ذر و اخذ میثاق شبهه نیست چنانکه مقتضای اخبار کثیره متعدده است و آنچه سائر تو هم نموده و شبهه کرده که الایمان دارین

عالم ارواح بلا اجسام بوده اند در نشئه دنیا که به ابدان ارواح تعلق نموده و مخیل محض است و اگر ارواح در اجسام اخذ

تناسخ لازم آید و آن باطل است و در نشئه برزخ سؤال کرده به وجه و منسوخ است زیرا که روح عرضی نیست بلکه جوهر است

و اصحاب تناسخ یک طبقه که قائل بقدم ارواح شده اند و حشر و نشر و جنت و دوزخ را انکار نموده و میگویند که

ارواح در اینجا نشئه در ابدان منتقل میشوند و ثواب اعمال عالم نیست در ثواب و عقاب آنها همان انتقال است بابدان

دیگر و انکار انبیاء نموده و سقوط تکالیف قایل شده اند و اصحاب تناسخ قایل بر شیئه و کفر آنها بجهة این عقاید باطله است نه

مجرد تناسخ چنانکه در حق اصحابی که گفته شد لکن ظاهر است که جمع میان نفی صانع و انکار انبیاء و سقوط تکالیف و میان اینکه

آنچه دیگر شد در ثواب و عقاب آنها است ممکن نیست زیرا که ثواب و عقاب مستلزم تکلیف است و تکلیف هم تکلیف کننده میخواهد

و شیخ بهائی در اربعین فرموده که تناسخ جایز که مطابق مسلمین بطلان آن شده تعلق ارواح است بعد از خراب اجسام آنها

با جسام دیگر در همین عالم با جسم عنصری چنانکه بعضی از آنها کلام کرده و از تقسیم نموده نسخ و فسخ و مسخ با جسم فلکی ابتدا یا بعد از

تردد آنها در ابدان عنصریه چنانکه از کلام فلاسفه و امثال اشراقیه ظهور دارد که بمقام خود مقرر است و لا قول بتعلق آنها در عالم دیگر

با بدان مثالیه در برزخ تا اینکه قیامت کبری قائم گردد و بابدان اولیه خود عود کنند پس نفی مسیح آنها بالجمع حرا تنقیح

یا باید آنها از کتم عدم چنانکه اول دفعه خلق شدند و حق تعالی آنها فرموده لیکن آن از تناسخ نیست و اگر آنرا نام تناسخ کنند از
در تسمیه باکی نیست هر گاه معنی مختلف باشد و انکار ما بر تناسخیه و حکم ما بتکفیر آنها بجهت قول آنها بانتقال روح از بدنی ببدن
دیگر نیست زیرا که معاد جسمانی نزد بسیاری از اهل اسلام بدین قسم است بلکه بجهت اینکه آنها بقدم ارواح و تردد آنها در اجسام
در این عالم قائلند و بجهت انکار آنها است معاد جسمانی را در نشأه اخرویه اگر چه [illegible] در نهایه العقول گفته که مسلمین
قائلند بحدوث ارواح و رد آنها بابدان نه در این عالم و تناسخیه بقدم آنها و رد آنها بابدان در این عالم قائل شده اند
و آخرت و بهشت و دوزخ را انکار کنند و بجهت این انکار کافر شدند پس میان قول این دو گروه فرق بجهت است و الله اعلم
تمام شد کلام شیخ زاده و در حیات القلوب گفته تناسخیه از اهل ملل که معاد و حشر جسمانی را هم در این نشأه دانند گویند هر گاه
بعد از مردن باز بدنیا عود کند بصورتی بهتر از اول و اگر عملش بد باشد بدتر از آن گویند هر طبیعتی از طبایع حیوانات و نباتات
و جمادات و انسانی که مردمی عادت شده بصورتی مناسب طبیعت عود کند پس بنا بر تناسخ چهار چیز دانند اول نسخ که انتقال از
صورت انسانیست بصورت حیوانی دوم مسخ که انتقال از انسانیت است بحیوانیت سیم فسخ که انتقال از صورت انسانیست
بصورت جماد چهارم رسخ که انتقال از انسان است بنبات و گویند هر [illegible] احوال شخص بهمان عملی که بدنیا
بیاید و معلوم آنها [illegible] تا اینجا کلام حیات القلوب بود و در [illegible] المحقق [illegible] که مجمل آن
تناسخ اقوال وارد و تناسخ بر سبیل اتصال و تناسخ بر سبیل انفصال اما اتصال [illegible] ترقیات ماده واحده است از سیلات
از جمادیت بنباتیت و از نباتیت بحیوانیت و از حیوانیت بانسانیت و از انسانیت بملکوتیت و از ملکوتیت بجبروتیت

و انفصال

و انفصال انتقال نفس است از محلی بمحلی دیگر و این تناسخ است که محال است و بعد از آن [illegible]
در حیات القلوب نقل شد باین عنوان [illegible] که [illegible] بقاء [illegible] شد و دانسته شد که تناسخیه [illegible]
منکرند و از جهت راه انکار دو چیز اعمال را در دنیا دانند پس قول علامه مجلسی باینکه آنها منکر معاد شده اند [illegible]
لکن ملازمه میان آنها نیست بجهت اینکه قول آنها بتعدد [illegible] ممکن است و نیز مجازات مستلزم حشر اجساد است [illegible]
مجازات اراده مجازات حسب طبیعت باشد بود باینکه مناسب طبیعت غالبه در معاد است و هم چنین سقوط تکالیف که با آنها
نسبت داده شاید بجهت اینکه از اجرت و جزا ابا [illegible] و در اینجا هم ملازمه نیست زیرا که آنها قائل بمجازات [illegible]
هستند و این نوع تکلیف است و آنرا [illegible] و در [illegible] آنها از هر رتبه خواهند بود و قول آنها بقدم ارواح
و نفوذ آنها در [illegible] پس آن متفق علیه است و از اینجا ظاهر گردید که ارواح و اجسام از اجسام [illegible] و انتقال ارواح
اجسام باجسام عنصریه در دنیا تناسخ نیست که موجب کفر باشد و قول بتعلق ارواح بعد از خراب بدن باجسام
مثالیه و بعد از آن عود باجسام عنصریه در حشر و آنها [illegible] شده را [illegible] که آن محشور شود
و قول بانتقال در دنیا [illegible] مشابه انقلاب جسم انسانی بجسم حیوانی مثل [illegible] تناسخ نیست و موجب کفر
نخواهد بود و انکار اینها [illegible] قائل شدن بقدم ارواح و نفی حشر و جزا در آخرت و [illegible]
آنها قائلند اگر امرین مذکورین از آنان مسلوب گردد کفر نیست و آنچه سید مرحوم در جواب سائل [illegible]
مرقوم داشته [illegible] از آنچه مضمون اخبار است فرموده که روح عبارتست از [illegible] در [illegible]

زنده از غذا و منافذ او در هر عضوی زنده بودن تمام نیست مگر با انضمام اینکه موقوف از نظام خود خارج شود حیات [illegible]
و بنا بر این تحقیق روح جسم است و غلط کرده اند آنها که گفته اند روح نفس مجرده است و این امر بر آنها مشتبه شده است بجهت اینکه
بروح بنا بر تغییر یا تحفظ حیوة میشود و وجود آن مستمر است لیکن اینرا که تمام نمیشود حیات مگر تاب آنرا حیات قرار داده
و در روح حقیقة ثلاثة که آنها قصد کرده اند و تخاطب و تراد و محسن نیست و نه اینکه حیاتی که عوض باشد لیکن [illegible]
که لفظ حیات و [illegible] شده متعلقه ارواح مؤمنین بعد [illegible] آنها [illegible] از روح بروح
چنانکه قائل کرده روح من مشتاق بفلان چیز است و فلان چیز را میخواهد و حال اینکه اراده کرده که نفس [illegible]
و ممتنع نیست که حق تعالی قدرت از جسم مؤمنین را زنده نماید و در جنان جوف آنها [illegible] در قرآن [illegible]
انخطاب بوده باشد هست و آن قول حق تعالی است که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون لیکن ثلاثه و تراد و تحسن و تناظر آنها با هم در این باشد و [illegible] است و هر چند قطع [illegible]
تمام شد کلام سید و آنچه فرموده در وحدت روح و انحصار آن از روح مجاز است و این درست نیست و هم چنین [illegible]
و استدلال بآیه شریفه موجب بنای [illegible] زیرا که آن بر خلاف مدعا اول است [illegible] و از آیه چنین مستفاد میشود
که در راه خدا کشته شدند بعد از موت زنده هستند و [illegible] مراد [illegible] اینکه [illegible] آنها زنده میشوند
و آن وقت متنعم خواهند بود چنانکه ظاهر است و نیز جمله اخبار وارده در تعلق ارواح مؤمنین باجسام [illegible]
و آن شد بعید و خلاف ظاهر است و ظاهر هست که سید مرحوم از این اعتقاد برگشته باشد زیرا که در جواب [illegible]

از اوسوال

از او سوال شده که حضرت امیر المؤمنین زنده است [illegible] و کلام [illegible] و در حدیث است خواب فرموده که انا
المامون و المؤمنون [illegible] و توضیح این مقام و تنقیح مرام این است که روح دو روح است روح [illegible]
اول لیس آنچیزیست لطیف و حامل قوه حس و حرکت است که از قلب منبعث میشود و در خلیه ها در [illegible] سریان
میکند و از آن نور حس بصر بچشم میرسد و نور سمع بگوش و هم چنین است سایر قوی و حرکات و مثال چنانکه نور چراغ
از آن اثاثه میشود بر دیوار خانه هر گاه آنرا [illegible] دور گردانند و این روح انسان با بهایم شریکند و موت
محقق میشود زیرا که آن بخاریست که نزد اعتدال مزاج و اخلاط معتدل و در صورت اختلال مزاج باطل خواهد شد
در زمان [illegible] دقیق که با انقطاع روغن منطفی شده باطل میشود و انقطاع غذا و حرارت این روح [illegible]
بجهت اینکه غذا از برای او مثل روغن است از برای چراغ و کشتن او مثل [illegible] است و این روح است که در
نقویم [illegible] و [illegible] آن علم طب [illegible] این روح [illegible] و موت [illegible] نیست و این تفصیل که ذکر شد
حکایت شده و در نهایه متانت است و الا ثانی پس آن نفس حقیقه انسان است و مخصوص بشر است [illegible] و مراد از
نفس روحی است که خاصه انسان است و نسبت آن بحق تعالی داده شده که فرمود الروح من امر ربی و نفخت فیه من روحی
و تعبیر از آن در مرتبه [illegible] در دل میشود و در مرتبه [illegible] نفس ناطقه [illegible] گویند و آن است که [illegible]
و شان این است و فنا [illegible] شود عرض نیست بلکه جوهر است [illegible] و قرآن بر آن دلالت است و [illegible]
مرکب معلوم نیست عقلا و [illegible] شده و امانت [illegible] عهده تکلیف [illegible]

لطافت و صفت یعنی روح است که خاصه انسان است و قبل از مردن تا شب میماند یا در نسیم و عادت است یا در جسم [illegible]
پس آن محل موقعه است و حاکم اصلا محل موت ایمان ضرر نمیرسد و آن را میبرد و جابرتر آن باطل است و تحقیق معنات
از اشارع معتبرات این مراد و این روح انسانیت و موت از برای او نمیباشد بلکه حال او بموت متبدل میشود بجهت
خانه خود و منزل آن متبدل میباشد و قبر از برای آن یا روضه است از ریاض بهشت و یا حفره است از حفر نار زیرا
که از برای آن با بدن علاقه سوای استعمال او آن را و صید کردن آن اوایل معرفت بلا واسطه شبکه چون نیست بدن
بدن آلت و مرکب و شبکه آن است و مرکب باعث اطمینان صاحب نمیشود لکن شبکه با علم شود و قبر از صید بطلان
این غنیمت است زیرا که از عمل و نقد آن تعلق میشود و از اینجهت است که در اخبار وارد شده که تحفه مومن موت
و هرگاه بیش از صید شبکه باطل شود در آن حسرت و ندامت و الم بزرگی است و از اینجهت است که مقصر که میرت
از چون نظام احمد صالی قرار گرفت ملکه کیکه با شبکه بعث داشته باشد و آن را دوست دارد و تعلق جود در اشتعلق حسن صورت
و صنعت آن سازد و غذا او جز مقاصد نیست زیرا که حسرت فوات صید یکه صید کرده میشود و هر شبکه بدن او ابری او
هست در زوال شبکه با تعلق مختلف یاب و العف او بآن از برای او بیشتر خواهد بود و در اخبار وارد شده که ارواح پنجند
روح القدس و روح ایمان و روح قوه و روح شهوه و روح بدن و در بعضی از مردم هر پنج جمع است شده انبیا بتهای و در
بعضی دیگر چهار روح است مثل مومنان و بعضی سه روح دارند مثل بعید و چهار روح که در هر حد آنها هست پس روح القدس خاصه
انبیا و روح ایمان خاصه آنها و مومنان است و اینکه در دست که در اخبار وارد شده که زانی هنگامیکه زنا میکند روح ایمان

رجحانیه

چنانچه لکن از او با الطبیعه جمع نمیشود و هنگامیکه فارغ شد بسوی او عود مینماید چنانکه از این خبر روایت شده که الکش عندی معرفت
انجمیر عرض کردم که چه معنا شنید در خصوص حدیث نبوی اذا زنی الزانی فارقه روح الایمان فرمود که این مضمون قول الله
که وایدهم بروح منه الخ مفارقت مینماید هست و در حدیث دیگر است که این خبر گفته عرض کردم معنی قول فی الذیمان شیئی
او قد الخلع منه اجمع قال لا ان بقیة فاذا قام عاد الیه روح الایمان و محمل این است حدیث دیگر که روح فطر رمضان
شهر رمضان خرج منه روح الایمان و در مجمع حدیث اول را تفسیر نموده باینکه مراد نوره بدان ایمان و کمال آن است
که آن منزله روح است از جسد بلکه مراد از مفارقت روح ایمان نقص کمال است نه حقیقه چنانکه بعد از ذکر
حدیث اخیر گفته از فارقه ما کمیته الذیمان نفس مفارقت سکینه او را اجزا ایمان ناقی کامل میشود تمام شد کلام مجمع
و در ارواح پنجگانه که از او ذکر دیم هر یک ثمر اتحاد دارد پس روح القدس انبیا مرسلین و غیر مرسلین بآن مبعوث شده انبیا
آن عالم با شیاء گشتند و بروح ایمان عبادت خدا اینکا نمودند و شرک باو نیاوردند و بروح قوه مجاهده با اعدای خود
نموده و معالجه معاش خود نمودند و بروح شهوت اصابه لذت طعام با نساء کنند و بآن نکاح شاب بان میکردند و بروح
بدن زنده بوده و بر روی زمین راه میرفتند و در مومنان نیز حال در ارواح اربعه و بعضی آنها در ارواح ثلثه بین
سوال است و در مجمع از کمیل این زیاد روایت کرده که گفته از مولای خود امیر المومنین سوال نمودم و عرض کردم میخواهم
نفس را بمن بشناسانید که ام نفس را میخواهی عرض کردم مگر نفس از نفس واحده نفس دیگر هست فرمود ای کمیل امیت و ترا نیست
که نفس چهار است نامیه نباتیه و حسیه حیوانیه و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه یا کلیه الهیه و هر یک از آنها پنج پنج قوه

و دو خاصه است پس نامیه نباتیه را پنج قوه ماسکه و جاذبه و دافعه و مربیه است و دو خاصه آن زیاده و نقصان است و انبعاث
آن از کبد است و آن شبیه ترین نفس حیوان است و حیوانیه حسیه را پنج قوه سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است و دو خاصیت
رضا و غضب است و انبعاث آن از قلب است و شبیه ترین نفس سباع است و پنج قوه ناطقه قدسیه فکر و ذکر و علم و حلم و نباهت است
و از برای آن انبعاث نیست و شبیه ترین است بنفس ملائکه و دو خاصه آن نزاهت و حکمت است و پنج قوه کلیه الهیه بقا
در فنا و نعیم در شقا و عزت در ذلت و فقر در غنا و صبر در بلا است و دو خاصه آن حلم و کرم است و نیست از حرکه مبدا آن
از عقل است و بسوی آن عود مینماید بجهت قول حق تعالی و نفخت فیه من روحنا و اما عود آن پس بجهت قول حق تعالی یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و بالجمله مقصود که عدد ارواح باشد از اخبار مذکوره و اکثر متوازنه معلوم شد
و اینکه حضرت ارواح را چهار فرمود با حدیث سابق منافات ندارد زیرا که روح القدس چنانکه ظاهر خاصه انبیا است
و کمیل از حضرت از غیر خود سوال نمود و حضرت چهار روح که در مومنان است بیان فرموده و ظاهر است که نیز جلیا یکه
در انبیا پنج روح باشد منافی نیست پس حضرت کما ارواح را در چهار منحصر بکل نموده که با آن مطلب بساز د
و در هر صورت اتحاد روح چنانکه از کلام سید مرحوم معلوم میشود درست نیست و مخالف با اخبار و آیات مذکوره است بلا روی که ثابت
شده انه مان روح کافر است که صورت منوط بآن است و با بطلان آن حیوة باطل میشود مثل سایر حیوانات و اینکه سید فرموده با
آن درست است و مراد ما از ارواح که در اخبار مسطور است از ثلاثه ارواح مومنان و متنعم آنها و حیات آنها چه که مدلول
آیه شریفه است که و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و غیر آنها از اخبار و آیات بر این روح

کافر است

کافر است بلکه نفس قدسیه است که بعد از موت باقی خواهد بود و بعد از برای آن خاصیت و التذاذ حافظ و معارف و مورد
تکالیف و ثواب و عقاب و خلقت آن قبل از اجساد شده و از آن اخذ میثاق شده و از روح کافر تعلق است و خود
روح کافر از بدن مفارقت مینماید و موت بآن متحقق میشود و در قالب مثالی منتقل میگردد و بعد از آن با مثل معاد آن
در حشر متعلق بجسم اول خود میگردد و در اخبار وارد است با اطلاق سیار است و روح بمعنی جسم است فرد از مواد عنصریه ربس
متعدد و حاضر این است و از برای آن ادراک و شعور است از اول خلقت آن تا ابد و تکلیف آن در هر نشاه صحیح است
بلکه تکالیف کل مخلوقات صحیح است زیرا که از برای آنها تکالیف و شعور جزئیه است چنانکه در احادیث کتاب از موم و ارواح
روح از علیین است و از اجزاء ابدان انبیا از آن خلق شده و ابدان آنها از پست تر از آن مخلوق گشته بلکه
ابدان ائمه و انبیا علیهم السلام از ارواح مومنان است شده و صاحب شعور و عقلند چنانکه از احادیث مستفاد میگردد و چنانکه
ثابت شده ولادت مبارک حضرت سید الشهدا سوره کهف را بلکه هر چه در بهشت است صاحب عقل و شعور است و از روح
تعلق بروح کافر حیوانیه دارد و انسان مفارقت این میسر و لیس تکلیف در عالم ذر مجمل است که بجسد مثالی یا بجسد بلا جسد
در جا باشد و اینکه سید مرحوم ذکر کرده و روح تکلیف در عالم ذر را مانند اطفال و روح چند کسیکه در سن
ملازمه ممنوع است و قیاس او نا تمام و لکن آن برقرار است و قیاس است مع الفارق زیرا که آن بعد موت است
و نشاه او لا راشد اگر نشود مکلف کیکه از خود علاقی ایجاد شده را اسلوب باز و جمع و عود بشرط طبیعیه از حی
نماید و تصفیه از ارحام صادر شده باشد بخلاف عالم ذر که آن ارشد بیرا حوال از نشاه و احده است با یکه کلام متوقف بعالم اجسام

و در کافی مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردند که چگونه آنها در صور سکینه در تابوت بوده جواب داد
و فرمود در آنجا علم بود الحجه که هرگاه از آنها سؤال میکرد جواب میداد و بالجمله گاه بر روح اطلاق میشود و از آن روح
حیوانی اراده میشود و آن بخار لطیف حادث از دم و منبعث از دل است و از دل متصاعد میگردد و بدماغ
و از آن سیر میکند بوساطه عروق بسوی جمیع اعضا و گاه بر اطلاق میشود و از آن اراده میشود لطیفه ربانیه
که بقلب جسمانی تعلق دارد و تعبیر میشود از آن بقلب و بنفس و بنفس ناطقه در روح ثالثه و ما فی این رتبه
مدرک عالم عارف محیط و مطالب و معاتب و مراد از آن قلب چند تعلق است زیرا که کمالات در ترقیات این
بر همان است و همان آلت آن است و حقیقت تعلق آن با جزئیات که حیات بدن است بجهت حکمت بوده
تعلق آن اول آن است پس بعید آن که قلب باشد تعلق آن روح و ماده از سر جوارح است دار بجهت است که در
و لکن نفس ناطقه را القلب تعبیر کرده اند و اکثر معقول را در وجه علاقه آن متحیر اند از اینکه تعلق آن بشد تعلق اعراض
و اوصاف بموصوفات یا از باب تعلق استعمال کننده آلت است یا از باب تعلق متمکن در مکان
این طولانی است و هر جا که قلب اطلاق میشود در کتاب و سنت مراد از آن همین است که مراد از آن ...
شریفه انه لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور بجهت علاقه که میان آن و جسم است و تعلق مذکور در جمله
پادشاه است و از برای او جنود و اعوان و انصار و اضداد است و مقابلیت اشراق و ظلمت دارد و مثل مرآت صافیه است
الطباع صور و اشکال مقابله جوهر را میابد و مقابل ظلمت صاف و صقیل از اعداد از برای آن نیز هست لهذا اخص خارجیه

آن منور است

آن منور است و صاف است که اشراق و استفاضه آن بحدی میرسد که در آن حاصل میشود جلیه حق و در آن منکشف میگردد حقیقت
امر مطلوب بوسیله عبادات و ریاضات بسبب نظر میکند بنور خدا و نور ایمان و صاحب بصیرت و ظاهر صفایه و دقائق
در سینه حقایق اشیاء را ظاهر و مثل سینه بنور خدا و میشنود بنور خدا و نظر میکند بنحو که او مشغول میشود بمطالعه جمال
و در آن انوار و مسکن نفحات خدا و جلال او و مظهر جمال آسمان ... و کرسی را استفاده بخش و مثال ظلمت
و آثار منوره شود همان است که تاریکی میکند و ظلمت میکند و آینه را تا اینکه مثل آینه سیاه میکند و تیره در هنگام تابش
میماید چنانچه او از خدا اینها با لکلیه محروم میشود و آن حرکات و حجاب کثیف و ضبط است که ... و دیگر ... حجاب القلب
و آنها اینها او دشوار را که او و جلال خدا را و با مره بیماری جواهر نمود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
جمله او ... و قلب ... که ... و اعظم کان ... و قال تعالی ... فانه ینظر بنور الله
و حق ... من ... اصابهم ... علی قلوبهم فهم لا یعلمون و ... و ... و ... علیهم
و در جای دیگر میفرماید کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون فانهم ... و نظر کن ... بنور خدا ...
خدا ... اکه در مقام است ... و ... و در ... از ... و ...
الحکمه ... و ... الکثیر ... آخر ... و ... از ... امام ...
... ایشان ... و ...
بحقایق الامور ... لمعه ... آنان ... ایشان ...

ولایت ایشان نسبت بشیعیان آنها در خطب بطول خیال کرده است که جناب امیر علیه السلام از مقام در روح الامین
در مورد جابر بن عبدالله انصاری است چنانکه از احوال ... شیخ ... حکایت شده و سابق ذکر نمودیم و جابر بن عبدالله انصاری ...
گذشت و دلالت بر آن دارد ... جابر ... ذکر شده ... کتاب است ... و ...
... ایشان و دیگر اوصاف ایشان و ... ایشان ... ایشان ...
در اینکه هر گاه آنها ... حق ... آنکه ... در ... آنها ... ایشان
در ... ایشان در ... و از ایشان در ارض و سماء ... و مردم ...
... ایشان ... ایشان ... ایشان ... ایشان ...
که بشارت دهند بایشان ... و ... و ... و بشارت داده ایشان ... جابر
و ... در ... ... آن ... صدوق ... منقول ...
روایت کرده که گفت خدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کردم ... رسول الله ... مرا از شجره که آدم و حوا از آن خوردند
که چه شجره بود که مردم در آن مختلف شده اند بعضی گویند که آن شجره گندم بود و بعضی روایت کنند که شجره انگور بود و بعضی دیگر گویند
شجره حسد بود حضرت فرمود همه اینها درست و حق است ... شجره ... آنها ... اهل البیت
هر ... شجره ... آن ... انواع ... شجره گندم ... آن ... انگور ...
چون خدا ... آدم را اکرام ... و ... خود ... او ... و ... که ... اهل ...

حق آورده

حق آورده ... آدم ... و ...
... ایشان ... رسول الله ... امیرالمؤمنین ... فاطمه ...
... و ... ایشان ...
و ایشان ... حق ... حق ... ایشان ...
... ایشان ... ایشان ...
... و ... ایشان ... حضرت فاطمه ...
چنانکه آدم ... و ...
... ایشان ... حضرت ...
... ایشان ... ایشان ...
...
... ایشان ...
... ایشان ... و ...
اشراق است ...
و ... صفات ...

و فرموده ...
منور خرابات کعبه را روح قدس بلند
در سر عجب اسرار بینه ... زد

و در حدیث [illegible] که [illegible] آن [illegible] بوده [illegible] حقیقة [illegible] شده [illegible] در احوال و اطوار و

اخلاق متخلق بصفات [illegible] شده [illegible] حمیده [illegible] صفات [illegible] حضرت امیر [illegible]

کلام او در [illegible] الا [illegible] حضرت صادق [illegible] حدیث شریف [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حمیده [illegible] متخلق بصفات [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آنزن را که آن پیر شوهر کرده بود و اشفاع نموده حضرت او را با بیکه آن پسر فرزند حضرت و اظهار حکایت جمع کردن او
بود از ارث پسر خود محروم استغفار کن و توبه کن و میان آنها را اصلاح کرد و این حکایت نیز در کتاب ذکر کرده و در غیر آن
کتاب نیز مذکور است که در راه مکه جوانی را زنی عاشق شده و خود خواند و او قبول ننمود و پس از چندی حیله نمود
الحوان لکذلک است و او را النسب سرقت داد و حاج متاع او را در رحل الحوان یافتند پس صیحه براداران آوردند و داد
بسته بمدینه بردند و آنزن هم آمد که در راه رحل او در رحل برداشته بود و آنرا نیز با جوان نسبت داد و جوان را حوالی
ادبیر سید فضه را گفته و آنزن گفت سرقت کرده و با من زنا نموده و حاج هم شهادت دادند و حضرت آنزن را طلبید
و بغیر جرم بود الحوان مجروب و جلیل خود را و جلیل او در حقیقه ارتفاع است که دو نفر و دو تهمت بر دیگه بسته اند پس عرض جعفر
حقه نمود چون گشودند جلیل را در او یافتند پس از آن حضرت الحوان را رخصت نمود و دیدند که مجروب و حقه آنزن را [illegible]
آنزن را آنها حکایت کرد پس آنحضرت امر برجم آنزن نمود و صفار را بعد از الحوان منقش [illegible] مسجد کوفه بود و عبادت میکرد
تا وقت او رسید و از دنیا رفت و در استقصیه رفع جعفر کوفی [illegible] و در آنجا نیز در کار [illegible] حکایت [illegible] معجزه
که مخفی نیست که حضرت امیر در جامع کوفه در نماز با جمعی از اصحاب خود و جماعت بسیار که ناگاه از در مسجد مردی [illegible] خورشید
منقلب بنقاب عزو معظم [illegible] و متقلد به شمشیر مردم را از آنحضرت سوال نمود چون او را شناخت عرض کرد
از غایب شعث [illegible] که با آنها عقیمه گشته [illegible] که سرانجام [illegible] مرده و خبر داده اند آورده اند
و [illegible] در مسجد است [illegible] تا [illegible] خود خبر [illegible] ازمیان [illegible]

رسول خدا [illegible] میدانم که تو از عاقبت خبر داری [illegible] پس حضرت او را جواب فرمود [illegible]
او است و با جنه او کشته که دختر من زن او بود [illegible] پس حضرت [illegible]
کرد پس حضرت حمد و ثنای الهی آورد و بر رسول صلوات فرستاد [illegible] خدا [illegible]
[illegible] از خود [illegible] بعضی خبر [illegible] حرکت [illegible]
ابن حنظله ابن عثمان ابن [illegible] ابن طالب [illegible] پس تحقیق [illegible]
[illegible] پس [illegible] از آفتاب [illegible] مقابل [illegible] علیه السلام [illegible]
و الاقضاء [illegible] کرده از قاتل او [illegible] از خدمت آنحضرت بود تا اینکه [illegible] کشته شد و در آنجا [illegible]
از عمار یاسر [illegible] روایت کرده است که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود ای عمار [illegible]
[illegible] ذوالفقار [illegible] از غلاف کشید [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] یا [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] در [illegible]
المستشیرین و [illegible]
سبق قدم [illegible]

قدرت [illegible] در [illegible] شمشیر [illegible] از [illegible]
امیر المؤمنین را اجابت نماید [illegible] آنزن از [illegible] فرود آمده با قوم داخل مسجد شده در خدمت آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت گفت [illegible] آنحضرت [illegible] سوال کنید [illegible]
[illegible] دختر من است [illegible]
[illegible] عرب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] من شوهر نکرده ام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] میدانم [illegible]
[illegible] الله اکبر الله اکبر [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible]
و [illegible] آن زن چنان کرد که حضرت فرموده [illegible] حضرت فرموده بود [illegible]
[illegible] فرمود [illegible]
وقت او ده ساله بود [illegible] بزرگ شده بود [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
پنج سال است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مبارک [illegible]
شد پس گفتند یا امیر المؤمنین ما را کفایت کرد [illegible]
تا پایان شد و در کتاب [illegible] فرموده [illegible] آمین آمین یا رب العالمین
و از [illegible] روایت کرده که عمار [illegible] دینار [illegible]
و [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

و میکائیل نیز واقف کرده بودند نزدیک بود که زمین با حضرت [illegible] و آنکه [illegible] در خیبر [illegible] آب و خبر داد و [illegible] از حق
بر دو آن و امثال اینها از اعاجیب که در مقام خود مفصلاً ذکر شده و مشهورتر قضیه رد آفتاب است که با جمیع علما [illegible]
و آن جمیع جز خود با آنحضرت عرض میکرد تا اینکه آفتاب غایب شد یا وقت فضیلت عصر فوت شد پس تکلم فرمود آنرا [illegible]
بجهة آنکه در کلام آنرا نفهمند آفتاب گفت بر میگردم و غروب کرد پس از خدا عز و جل سوال کرد تا اینکه هزار ملک با هفتاد هزار
سلسله آتش برای او فرستاد پس آن زنجیرها در گردنش انداختند و او را بر گردانیدند تا اینکه برگشت سفید و پاکیزه و حضرت امیر
نماز کرد و بعد از آنکه فرو رفت شد و آمدن ستارها و دفعه دیگر در غزوه حنین وقتی که حضرت رسول آنحضرت را [illegible] و باد
استقاثه جهت در بعض حوایج خود پس وقت عصر داخل شد و حضرت رسول با اصحاب نماز عصر بجا آوردند پس آنحضرت آمد
و در پهلوی حضرت رسول نشست و وحی بآنحضرت نازل شد و سر مبارکش در حجر حضرت امیر گذاشت تا آفتاب غایب شد
و چیزی از آن دیده نمیشد بر زمین و نه بر کوهها بعد از انقطاع وحی حضرت رسول برخواست و نشست و از حضرت امیر سوال کرد که نماز
عصر خوانده پس آفتاب برگشت و آنحضرت نماز کرد و در آثار هست که چند دفعه آفتاب با آنحضرت تکلم کرد دفعه اول بعد از
فتح مکه بود که چون [illegible] رسیدند حضرت رسول فرمود یا علی برخیز و نظر کن کرامت خود را نزد خدا [illegible]
با آفتاب وقتی که طلوع کند پس چون آفتاب برآمد حضرت ایستاد و فرمود السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله [illegible]
پس آفتاب جواب آنحضرت داد و گفت علیک السلام ای برادر رسول خدا و وصی او و حجت خدا بر خلق او [illegible]
بر او افتاد و حق تعالی سجده کرد و شکر کرد پس حضرت رسول برخواست و سر آنحضرت را گرفت و او را بیاد داشت و دست بر روی

او بمالید

او مالید و فرمود خبر [illegible] که [illegible] ای آسمان [illegible] خداوند عز و جل تو مباهات [illegible]
خود بود دفعه ثانیه در کتاب روایت کرده از ابوذر که گفت دیدم حضرت رسول را که شبی با امیر المؤمنین فرمود که چون فردا شود قصد
جبال بقیع کن و بر جای بلندی از زمین بایست و چون آفتاب سر زد بر آید بر او سلام کن که خدا [illegible] فرموده که ترا
جواب دهد بآنچه در تو هست پس چون فردا شد حضرت امیر بیرون رفت و ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجرین و انصار با او بود
تا اینکه به بقیع رسید و ایستاد بر بلندی از زمین چون آفتاب طالع شد فرمود السلام علیک یا خلق الله الجدید المطیع له پس
از آسمان صدائی شنیدند که در جواب میگوید و علیک السلام یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بکل شیء علیم [illegible]
آفتاب شنیدند مدهوش و مصروع گشتند و چیزی که آنرا نفهمیدند از چند ساعت بهوش آمدند و از مکان برخاسته خدمت حضرت
رسول آمده گفتند که علی میگوید ما بشر هست شنیدیم آفتاب او را مخاطبه نمود بآنچه با رب خود را مخاطبه مینماید فرمود از
آفتاب چه شنیدید گفتند شنیدیم از او که گفت السلام علیک یا اول حضرت فرمود راست گفته علی اول کسی است که ایمان
بمن آورد گفتند شنیدیم او را که میگفت یا آخر فرمود راست گفته او آخر مردم است از جهت عهد بمن و غسل میدهد و کفن مینماید
و در قبر داخل میکند گفتند شنیدیم که گفت یا ظاهر فرمود راست گفته که کل علم من ظاهر است از برای او گفتند شنیدیم که گفت
یا باطن فرمود راست گفته کل سر من در دل او است گفتند شنیدیم که گفت یا من هو بکل شیء علیم فرمود راست گفته او عالم
است بحلال و حرام و فرایض و سنن و امثال اینها پس برخاستند و گفتند محمد ما را در ظلمات انداخته [illegible]
یا کلمه ایست که [illegible] و از مسجد بیرون رفتند و [illegible] در اینباب گفته [illegible] فقل [illegible]

ذالقوم من شئی قاصر گوید که مکرر ذکر شد که بسیاری از فضایل حضرت امیر مخفی ماند و حضرت رسول اظهار آنها نفرمود بجهة خوف
از غلو محبان و انکار منافقین ملتزم و پنهان داشت چنانچه از بعض احادیث مفهوم میشود مثل آنکه حضرت رسول میفرماید
که اگر در حق تو نمیگفتند آنچه را که در حق عیسی بن مریم گفتند در حق تو مقالی میگفتم که خاک قدم ترا بگیرند و بآن استشفا نمایند
و از این حدیث شریف که در تکلم آفتاب با آنحضرت وارد شده بتحقیق واضح میشود پس بر این چگونه طاقت تحمل کلام آفتاب
نداشتند حکم بتفسیر ظاهر حضرت رسول که بجهة اطمینان آنها فرمودند قناعت ننمودند و گفتند محمد ما را در ظلمات انداخته
و تفسیر باطن نیز از چیزهائیست که عقول تحمل آن نمیتواند نمود و چگونه معانی ظاهر که حضرت رسول بیان فرمودند نیز باطنی
دارد و کشف حجاب نیز از اینگونه امور در اظهار [illegible] مناسب نیست اهل حال را در باب [illegible] و
حقوق صاحبان ذوق را از این قدر بهره خواهد بود تو لذت عشق و عاشقی [illegible] ای باده [illegible]
دفعه ثالثه در کتاب روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت در بعضی از ایام در مدینه عمار [illegible] ملاقات نمودیم و او را از [illegible]
کردم گفت در مسجد هست با بسیاری از قوم خود و چون نماز صبح را ادا کرد و در آن حالت بودیم که آفتاب برآمد [illegible] وقت
حضرت امیر آمد پس حضرت رسول برخاست و میان دو چشم او را بوسید و او را نزد خود نشانید و فرمود یا علی
برخیز و از برای آفتاب با او تکلم کن که او با تو تکلم خواهد کرد پس اهل مسجد برخاستند و گفتند آیا دیده شود چشمه آفتاب
که با علی تکلم نماید بعضی گفتند که حضرت رسول [illegible] پسر عم خود [illegible]
[illegible] حضرت امیر بیرون رفت و با آفتاب فرمود چگونه صبح کردی ای خلق خدا گفت بخیر ای برادر رسول خدا [illegible]

یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بکل شیء علیم پس برگشت بسوی پیغمبر و آنحضرت تبسم فرمود و فرمود یا علی تو خبر میدهی مرا یا من خبر دهم
عرض کرد از تو نیکوتر است یا رسول الله پس حضرت فرمود اما آنچه بتو گفت یا اول پس تو اول کسی هستی که بخدا ایمان آوردی
گفت یا آخر پس تو آخر کسی هستی [illegible] یا ظاهر پس تو [illegible] اما قول او یا باطن
پس تو مستبطن علم منی و علوم من در سینه تو خواهد بود و اما علیم بکل شیء پس [illegible] حلال و حرام و فرایض
و احکام و شرایع و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مشکل مگر اینکه تو بآنها عالمی [illegible] اینکه میگفتند در حق تو
از آنچه [illegible] در حق عیسی گفتند هر آینه در حق تو مقالی میگفتم که [illegible] خاک زیر پایت را [illegible]
استشفا مینمودند جابر گوید چون عمار از حدیث خود فارغ شد سلمان آمد عمار گفت این سلمان است و با ما بوده سلمان نیز
حدیث کرد مثل آنچه عمار ذکر کرده بود و اینها خوارق عادات و معجزات [illegible] ایشان بسیار است
مثل شق قمر و تسبیح حصا و فرود آمدن ستاره و تکلم حیوانات و اطاعت زمین و سکون زلزال آن بامر حضرت امیر و تکلم
با آنحضرت و ایستادن آفتاب بجهة اذان گفتن بلال و سوار شدن بر ابر و سیر کردن در عوالم و قلب کردن سنگ و کلوخ
و آب بطلا و جواهر و حرکت در آمدن [illegible] چنانکه حضرت [illegible] کرد [illegible]
کردن بصورت شیر و شیر کردن ~~[illegible]~~ آن چنانکه از بسیار حضرت امام موسی
و امام رضا اتفاق افتاد و احیای اموات [illegible] و عروج بسموات و راه رفتن بر روی آب در بعض
و فرو رفتن [illegible] و [illegible] آب [illegible] وغیر اینها از معجزات و خوارق

عادت و چیزهایی که اکثر آنها از برای سایر انبیا و اوصیا آنها اتفاق افتاد که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و ابن شهرآشوب
در وقع بعضی شده و در رد شمس است و در کتاب الانوار از طرائف نقل کرده که گفته ابن مغازلی در کتاب مناقب روایت کرده باسناد
خود که ضربه رد شمس است که وحی بر پیغمبر نازل شد و سر آنحضرت در حجر علی بود پس آنحضرت نماز عصر را نخوانده تا وقت فضیلت آن
فوت شده بعضی گفته اند تا اینکه آفتاب غروب کرد پس رسول خدا گفت ای پروردگار به درستیکه علی بر طاعت تو و بر طاعت رسول تو
پس برگردان بر او آفتاب را پس دیدم من آن را که غروب کرد بعد از آن دیدم که طلوع کرد بعد از آنکه غایب شده بود و در جمیع
این معانی نیز جهت از ابدراغ که گفت برگشت آفتاب بر علی بعد از آنکه غایب شده بود تا اینکه نماز عصر را در وقت بجا آورد پس
آنحضرت برخاست و نماز عصر را گزارد چون فارغ شد آفتاب غایب شد و آنچه در خصوص رد آفتاب گفته اند استدلال مساره و نوره
صدایعتا از طرق کثیره ممکن است در این باب چند وجه والله اعلم ذکر کرده اند پس یا اینکه خدا انتقالی فرموده شکل جنابه
در آن موضعیکه او را عجوه دادند آن است یا اینکه بعضی زمین را منخفض ساخته و آفتاب ظاهر شد یا اینکه حق فرموده شکل
افتاب را در صورت و حکم آن و در صلوة آنحضرت شکل حکم آفتاب قرار داده و روایت شده که در سالف الزمان از برای بعضی
انبیا نیز آفتاب را نگاه داشتند چنانکه در کتاب روایت کرده بعد از آنچه ذکر شد گفته که میگویم سید مرتضی در شرح قصیده بائیه
سید حمیری که گفته است ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة و قد دنت للمغرب فرموده که این خبر تا مشهور داد که
آفتاب از برای آنحضرت در حیوة پیغمبر و بعد از آن دو مرتبه که حضرت رسول خواب بود و سر او در حجر علی امیرالمؤمنین بود
چنین وقت صلوة عصر شد خوش نداشت که بجهة ادای آن نماز برخیزد و از غایب نبر لازم آید پس چیز وقت آن گذشت و حضرت رسول
سیاه شد

سیاه شد از خدا خواست و دعا کرد و آفتاب بر آنحضرت برگشت پس نماز را در وقت خواند پس اگر گوید که این جمله مقتضی است که
آنحضرت ترک نماز عصیان کرده باشد از آن دو جواب گوییم اول عصیان دفع متحقق میشود که بدون عذر نماز ترک نموده باشد
پس عذر است و در ترک آن داد طاعت بردار است پس اگر گفته شود که اعذار در ترک جمیع افعال صلوة نمیشود مگر بفقد عقل و تمیز
مثل خواب و بیهوشی و مانند آنها و در آنجایی آنحضرت با حقیقه نبوده و اما اعذار یکه عقل و تمیز با آنها باشد مثل زمین گیری
و موالحمه و سرحدات و قید و مرض شدید و اشتباک قتال پس آنها در استیفا افعال نماز عذر نمیدهد در ترک آن بالکلیه
عذر نمیشود پس هر معذوری از اینها که گذشت نماز را بحسب طاقت خود بجا میآورد و هر چند باشد اشاره و وهم باشد بعد از
اینکلام سید میفرماید میگویم ممکن است که آنحضرت در آنوقت باشاره نماز خوانده باشد و جمیع قیام مراد متعذر بوده است نماز کرده
باشد و فضیلت از برای او بوده باشد و بر عظم شأن آنحضرت دلالت کرده باشد بعد از این میفرماید جواب دیگر اینست که
نماز آنحضرت فوت نشده بود بلکه تنها تمام وقت آن که فضل و مرتبت آن که در اول وقت داشت فوت شده بود و این جمیع
دو جهه موقتیت بلا رد ایشه دیگر است که در آن مذکور است همین قول تر و آن صریح است در اینکه فوات واقع شده بلکه بر گشته
بوده و دوم قول حمیری است که قد دنت للمغرب و این نیز مقتضی است که غروب نکرده بود بلکه نزدیک غروب رسیده بود اگر
گفته شود که در همه صورت که نماز از آنحضرت فوت نشده باشد پس چه فایده دعا کردن بر رد آفتاب تا نماز را در وقت بجا
آورد ما میگوییم که آنحضرت در وقت نماز خوانده گوییم فایده در رد آن ادراک فضیلت نماز است بادای وقت
بر دلالت امر جلیله بر عظم محل و جلالت قدر آنحضرت است در خرق عادت بجهة خاطر او پس اگر گفته شود که هرگاه بجا

بجهة اتفاق او از نماز عصر و براین تقدیر فایده رد آفتاب از برای این بوده که آنحضرت استیفای افعال نماز کرده باشد

دعا کرده و آفتاب برگشته خرق عادت از برای او شده گوییم آنحضرت بجهة خاطر حضرت پیغمبر دعا بر رد آفتاب کرد
تا ادراک نماید آنچه را که از او فوت شده بود از فضل نماز پس شرف انحراق عادت در میان هر دو جهت میشود اگر
گفته شود چگونه صحیح است رد آفتاب و حال اینکه اصحاب هیئت و منکر قائلند باینکه محال است و قدرت بآن تعلق نمیگیرد خصوص
حساب کن که اینجمله بنا بر مذاهب اهل اسلام جایز باشد آیا چنین نیست که هرگاه آفتاب از وقت غروب برگردد بسوی وقت
زوال هر آینه واجب بوده باشد که اهل شرق و غرب بآن عالم شوند بجهة اینکه در صورت طلوع بر اهل بلاد بشرق و غرب
پس ظلمتی ظاهر شد که آن بغایت خارق عادت بوده باشد و همه میگردد از روز و قرن دیگر که همه نموده باشد خارج
که بر اهل بلاد غروب آن مخفی بوده باشد بعد از آن عود طلوع بعد از غروب بنماید و اخبار بآن منتشر بوده باشد و آن
عظیم در تاریخ موزخ شده باشد و اهل نجوم از طرفان بوده باشد گوییم از صحیح و حجه دلالت دارد بر اینکه فلک را یادگر
در است از آفتاب و ماه و ستارها متحرک بنفسه و بالطبیعه نمیشود و بر طریق قهر بر آن راه یابند و اینکه خدا ایتاً محرک است
آن است باتفاق خود و مادر بسیار از کتب خود حجج بسیار بر بطلان آن اقامه کرده ایم و این موضع ذکر آنها نیست پس اما
اهل شرق و غرب و سهل و جبل بآن بنابر آنچه در سؤال گذشت پس آن واجب نیست زیرا که ما قائل نیستیم بآنکه
آفتاب برگشت از وقت غروب بوقت زوال یا آنچه نزدیک آن است بنابر آنچه در سؤال گذشت بلکه گوییم وقت فضیلت
صلوة عصر وقتی است که نزدیک باشد بدون فاصله بزمان ادای هشت فرض ظهر و اعتبار رکوع عقب زوال و هر زمانیکه
چند کوتاه و کم باشد که تجاوز ننماید از این وقت را پس آن فضیلت ثابت و هرگاه آفتاب برگردد بمقداریکه فرض یاد کرده
مقدار

مقدار زمانیست که ادا شود در آن چیزیکه گفتیم مخفی میماند بر اهل شرق و غرب و مشهور آنها نخواهد شد بلکه این جمله از چیزهاییست که خفا
آن جایز است بر حاضر و شاهد حال اگر نظر بر آن نه بسته باشد و بسیار از آنها نیز از برای او منزه باشد پس سؤال باطل خواهد بود
بنابر جواب دوم ما که جمیع برفوت فضیلت بوده اما جواب دیگر که مبنی بر فوت صلوة و غروب شمس بود بجهة عذری که ذکر کرد این سؤال
نیز باطل است بجهة اینکه میان مغیب جمیع قرص آفتاب در زمان و میان بعض آن و ظهور بعض است مکر زمان کوتاه که
مخفی است در آن رجوع شمس بعد از مغیب جمیع قرص تا ظهور بعض آن بعد قریب و بعید هرگاه سبب آن انعقاد نیابد که
خارق عادت بوده منقطع شد آن میشود و کسیکه منقطع شده بروز و ما بیگفتیم که آفتاب غایب شد و بعض آن بعد عود کرد و تجویز
میکند که این بر سطائر یا حایط دیگر بوده باشد و بعد از این مطلب سید مرتضی در شرح این شعر حمیری که میفرماید بباز
و هو واجب بحکم فریب وقرموده که این بیت متضمن اخبار از رد آفتاب بر حضرت امیرالمؤمنین است در بابل و روایت که
در اینجاب وارد شده در باب اینکه آنحضرت از جنه وقت عصر فوت شد آفتاب از برای او برگشت تا اینکه نماز عصر را در وقت
بجا آورد و مشهور است و نسبت به خلق خرق عادت در اینجا نیز آنحضرت ممکن نیست چنانکه در ایام پیغمبر ممکن بود وجه صحیح در فوت
نماز در اینجا یا از دو وجه مذکور بیرون است که ذکر آنها پیش شد در رد آفتاب در عهد پیغمبر و آن اینست که بواسطه شغل
وقت شد آنحضرت را فضیلت اول وقت پس بجهة ادراک اول آن فضیلت را نیاز آفتاب برگشت و ما اینجه را از حضرت
اول بیان کردیم و باطل ساختیم قول کسی را که ادعا نماید وجوب علم و معرفت حق را بر این مرحله تا ماندین و تاریخ نمانند
ترجمه
آخر آنچه آن کلام سید مرحوم بود و در کتاب بعد از ذکر کلام سید مرتضی فرموده که در دو موضعی که آنحضرت داد آن دو موضع که بجهة ظهور کرامت او

و این قول نیز اضعف وجوه است

مأمور بترک صلوة بوده یا گفته شود که کیفیة در مرور آفتاب شد از برای او ترک صلوة تا غروب آفتاب جایز باشد لکن چون که

سید فرموده با اصول اصحاب ما اوفق است و محمد ابن عطا ابن ابرهیم ... در کتاب عمل کفیه علامه در تلخیص علی امیر المؤمنین

و ما طلعت حتی ابل الا دخل کلهم قال العالم الا من صلی بهذه الشمس انعامها الا الموضع الذی کان فیه امیر المؤمنین و صحابه

فانه صلی بها حتی طلعت علیهم ... فرموده که علامه در کتاب کشف الیقین فرموده که بعضی از ... در موعظه حرمود

و در بعضی ایام بعد از موعظه شروع بمدح حضرت امیر نمود پس آفتاب مقارب غروب شد و افق تاریک گشت پس او چون را

مخاطب ساخته و گفت لا تغربی یا شمس حتی ینقضی مدحی لمصطفی و لنجله واثنی عنانک ان اردت ثنائهم

انسیت یوما اذ رددت لاجله الکان للمولی وذلک لخیله هذا الوقوف لخیله ولرجله لیرق ...

و افق روشن شد تا اینکه مدح منقضی شد و این امر در حضور جماعة کثیره که لا یکاد تعد رسید اتفاق افتاد و این قصه نزد خواص و عوام

مشهور شد تمام شد کلام ... و در کتاب نیز روایت کرده که مردی خارجی با زنی خصومت داشت و کاذب حضرت امیر آمده ...

صدا او خود را بر آن بلند کرد حضرت باو فرمود خسا ناگاه سر او مثل سر سگ شد پس کسی با حضرت گفت یا امیر المؤمنین

با این خارجی چه بود بر سر ش سر سگ شد چه چیز مانع است ترا از معاویه فرمود که اگر خواهم معاویه را با سریر او در اینجا

هر آینه دعا میکنم ... خدا میخواهم تا او را بیاورد و لکن ما خازنان خدائیم نه بر طلا و نقره بر اسرار خدا ...

قرآن نخوانده که بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و در کتاب از اصبغ ابن نباته روایت کرده

که گفت در پشت سر حضرت امیر میرفتم ... از قریش با ما بود پس با حضرت گفت که ...

لدر

که او بر حضرت ... فرمود خسا ناگاه سگ شد سیاه پس شروع کرد بتملق و جابجا بر سر کردن و در ... چنانکه

و با حضرت ملتمس شده ترحم آنحضرت شامل او گشت لبهای خود را حرکت داد ناگاه مردی شد چنانکه اول بود پس برخاست از آن قوم

خود گفت یا امیر المؤمنین تو با ینطور قادری و معاویه با تو دشمنی مینماید فرمود نحن عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول

و هم بامره عاملون و در آنکتاب نیز از سلمان فارسی ره روایت کرده که فرمود زنی بود در انصار مسماة بام فروه

که تحریص بر نقض بیعت ابو بکر و بر بیعت امیر المؤمنین مینمود تا اینکه این خبر بابو بکر رسید او را حاضر ساخته و با او گفت توبه

کن و او ابا نمود پس با او گفت ای دشمنه خدا آیا تو اختلاف میکنی بر فرقه که جماعتی از مسلمین بر آن اجتماع نموده اند چه میگوئی در امامت

ام فروه گفت تو لا امیر نیستی ابو بکر گفت پس کیست گفت امیر قوم خود که ترا ... اکرا ...

نمایند و لا امام معصوم از جانب خدا ... جایز نیست و علامت امام معصوم آنست که ...

... آنچه در مشرق و مغرب است ... اگر در آفتاب ... و امامت از برای عابدین

و کسیکه کافر بوده و اسلام آورده باشد جایز نیست ... ابو قحافه ... ابو بکر ...

که خدا آنها را از برای عبادت خود اختیار فرموده ام فروه گفت ... هر گاه تو از کسانی بودی که خدا

اختیار کرده بود هر آینه در کتاب ذکر تو کرده ... که فرموده وجعلناهم ائمة یهدون

بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون ... آسمانها

و آسمان دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم ... ابو بکر ماند در جواب ... آسمانها

آنها را خلق کرده ام فروه گفت هر گاه جایز بود ... تعلیم نماید هر آینه تعلیم میکرد ترا ابو بکر گفت ... را از

... میکشم گفت ... مرا ... از اینکه کشتن ...

ظاهر شود لکن ترا ... آسمانها خبر میدهم ... بیرون ... چهارم ...

و پنجم و ششم ... که ... گفته ... در حق علی گفت ...

و دوستی علی ... و کسیکه ... روشن است و کسیکه توحید ... مرا ...

از ابو بکر نقض ... ابو بکر گفت ... که مرتد شد ... ام فروه را ...

حضرت امیر ... که ... تشریف داشت ... ام فروه را ...

او رفت ... نوع ... و ... رسیدند ...

قبر ... چنین ... با ... و آنحضرت ... آنها ... جواب داد و فرمود

میکنم ... آسمان بلند کرد و عرض کرد یا محیی النفوس بعد الموت و یا

العظام ... زنده کن ... عبرت ... کرده پس ...

او ... اما اصحاب ... یا امیر المؤمنین ... از قبر بیرون آمد ...

و گفت ... فرشته ... زیاده ... پس ...

و عمر رسید ... که هر گاه ... خدا ... زنده نماید البته ...

زنده ...

زنده ... ام فروه ... شوهر ... دو پسر ... از او ... حضرت امیر ... ماه دیگر زنده بود

و نیز از جابر ... روایت شده که گفت روزی حضرت امیر را دیدم ... بیرون ...

تا بقبرستان ... رسید ... در قبرستان ایستاد ... آنها در جواب ... گفتند لبیک لبیک

... حضرت فرمود ... خدا ... عذاب باشد ...

... که ... حضرت ... اول ...

شده ... امیر المؤمنین ... از یاقوت سرخ ... جواهر ...

... فرمود ... ملک ...

از ملک سلیمان ... داود ... پس آنحضرت ... شد ...

مسجد شدیم پس ... لا اله الا ... عمود ...

کن ... فرمود ... در ... اول ...

... یا امیر المؤمنین ... تا ... ولایت ... اعتراف ...

کلهم لا اله الا ... انما ... فرموده ... و العباد و البلاد ...

انکار ... که ... خدا ... عرصات قیامت ...

بر زمین ... حضرت فاطمه روایت شده که ... عهد ابو بکر زلزله عظیم ...

و عمر رفته داو گفتا بترس در بر بکوبت حضرت امیر تشنا فتند و مردم عقب ایشان میرفتند تا اینکه بدر خانه آنحضرت رسیدند پس
آنحضرت بیرون آمد و هیچ اعتنا بایشان نکرد بآنچه واقع شده بود بایشان پس بیرون رفت و مردم عقب او رفتند تا اینکه بپاره کوهی رسیدند
پس حضرت بر سر آن نشست و مردم دور او نشستند و بدیوارهای مدینه نظر میکردند که متزلزل بود و میرفت و میآمد حضرت بایشان
فرمود گویا آنچه میبینید شما را ترسانیده گفتند چگونه نترساننده باشد و حال اینکه هرگز مثل آن ندیده بودیم [illegible]
فرمود حضرت لبهای مبارک حرکت داد و بعد از آن دست مبارک بر زمین زد و بزمین فرمود ترا چه میشود ساکن شو پس ساکن شد
و مردم از این امر متعجب شدند زیاده از آنچه بودند پس حضرت بایشان فرمود شما از کردار من تعجب کردید گفتند بلی فرمود منم مردی که خدا تعالی فرمود
اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها و قال الانسان ما لها پس منم آن انسان که بزمین میگویم ما لک
ترا چه میشود یومئذ تحدث اخبارها منم که احادیث اخبار را از اخبار خود و نیز روایت شده که مردی بحضرت امیر عرض کرد
[illegible] در ایام دنیا تعجب دارم که در دست امیر [illegible] است و نزد شماست فرمود ای غلام آیا چنین
می چیزی که ماه دینار میخواهیم و ما را داده نمیشود پس شتری از یک سر گرفت تا گاهی جواهر شد فرمود این چیست که اینها از
[illegible] پس آنحضرت فرمود اگر بخواهیم این را [illegible] ولکن نمیخواهیم بعد از آن ایشان را بر زمین زد که ریگ شد
و از سلمان [illegible] روایت شده که بحضرت امیر عرض کردند [illegible] در حق شیعه تو [illegible] حضرت در بعضی از طرق
بساتین مدینه راه میرفت و در دست آنحضرت [illegible] بود فرمود ای عمر شنیده ام که تو شیعیان مرا [illegible]
اربع علی ظلعک [illegible] که حضرت فرمود [illegible]

مانند شتر

مانند شتری دهن باز و رو بر او آورد که او را ببلعد پس فریاد کرد الله الله یا ابا الحسن بعد از این دیگر [illegible] آنحضرت [illegible]
نمود پس آنحضرت دست برداشت [illegible] اول بود پس عمر ترسان بخانه برگشت سلمان گوید چون [illegible] شد حضرت
حرکت فرمود [illegible] از ناحیه مشرق بسوی او آورده اند و احدی از علماء [illegible]
[illegible] از ناحیه مشرق بسوی تو آورده اند [illegible] سکه از [illegible] قرار داده شده
[illegible] سلمان گوید [illegible] رسانیدم [illegible]
برادر [illegible] گفت آنچه [illegible] از [illegible] علامت [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible] شده گفتم [illegible]
واقع شده بود حضرت [illegible] روایت شده که سلمان [illegible]
دیده [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
مشرق که [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

و بر او سلام کرده ایشان از عجایب و از چیزهائیکه دیده بود پس حضرت بروی غضب کرد و بسوی فضا انداخت و فرمود یا ابا خطاب
مرا تکذیب میکنی گفتم غضب مکن [illegible] ایشان از چیزهائیکه [illegible] شد فرمود اگر تو را [illegible]
انکار نمائی [illegible] استغفار میکنی [illegible] آنچه [illegible] در دل خود [illegible] آنچه بر آن [illegible] توبه میکنی [illegible]
[illegible] گفتم بلی فرمود برخیز پس با او برخواستم و بیرون رفتیم تا کنار مدینه پس گفت چشمهایت بر هم گذار بر هم گذاشتم فرمود باز کن
و دیدم رسول خدا [illegible] جبرئیل [illegible] ملائکه [illegible] نظر طولانی دادم فرمود او را دیدی گفتم بلی گفت چشمهایت بر هم گذار بر هم گذاشتم
فرمود باز کن باز کردم [illegible] آنچه دیده بودم [illegible] سلمان [illegible]
و بصحرا بیرون رفت و با هم در راه گفتگو میکردیم و در دست آنحضرت کمانی بود چون بصحرا رسیدیم کمان را انداخت اژدهائی شد
بزرگ مانند اژدهای موسی و دهن باز کرد و رو بمن آورد [illegible] از خوف دلم پرید [illegible]
آنحضرت خندیدم گفتم الامان یا علی بن ابیطالب بیاد آور آنچه را که میان من و تو [illegible] حضرت [illegible] السلام
[illegible] خندید [illegible] اژدها [illegible]
کمان شد که در دست [illegible] سلمان [illegible]
خبر دادم یا ابا عبدالله [illegible]
که [illegible]
[illegible]

اربعین

اربعین محمد ابن مسلم ابن ابی الفوارس سند او از عبدالله ابن خالد بن سعید بن عاص روایت کرده که گفت حضرت امیر المؤمنین بود
و آنحضرت [illegible]
[illegible] علی ابن ابیطالب [illegible]
[illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible]
حضرت فرمود [illegible] سنگ [illegible]
و ما بر این سنگ [illegible]
هزار مرد [illegible] حضرت [illegible]
دست مبارک [illegible] سنگ [illegible]
و [illegible] بر آن نقش است [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا امیر المؤمنین
[illegible] روایت شده که روزی حضرت امیر [illegible] حضرت فاطمه [illegible]
[illegible] حسنین [illegible]
[illegible] و حضرت [illegible]

نزد تو باشد پسر یهودی چون با آنحضرت داد و ادعا کرد هستی زکات دهی راه رفت یهود و خیلی گریه کرد که یا امیرالمؤمنین ترحم کن

که با پسر ما تا او را به پیش آنحضرت نشست و یهود گریست او آمد و گفت پسرم تو خیلی کمال و سکینه که چیزی خدا و خانه و فقط [illegible]

و اشرف رسل است دعا کند و از خدا بخواهد تا شما را از این فقر و فاقه نجات دهد پس حضرت اندکی توقف فرمود و دست خود

بر زمین خط میکشید و فرمود یا اخا یهود بخدا قسم که از جانب خدا هیچ چیز نیست که اگر او را قسم دهند که این را به طلا

هر آینه میکند و اکمال آن نیز از طلا شد حضرت فرمود ترا قصد نکردم بلکه مثل قوم بنی اسرائیل یهودی که علم آورد و نیز دادیم

شده که مردی حضرت آنحضرت آمده آنحضرت او را تفیف طلبید و قرص جو و قدری از آب طلب کرد پس قطعه از آن

نان شکست و در آب انداخت و تناول فرمود و شاه ولی کی آنرا آنچه از قوم پیر خوار و درد و قطعه از حلوا عرض کرد یهودی دید

پاره نان خشک نزد وی میکند از روغن آنرا انواع طعام میبایم حضرت فرمود بیا ای یهودی و آن یا ظاهر است و هر که بیند

امر ما چنین است بخدا قسم و نیز روایت شده که چیزی قطعه کار نه حضرت زهرا آمد در آنجا شمشیر و زره و دستار حضرت

نیافت و او در شهر بادشاه هند بود و قدری اکسیر ذخیره و هشت درم او بود پسر او که بار بهر دادم ازیم کرد قطعه

قرار داده و او از آن رکیب طلا شد چون حضرت امیر آمد خدمت آنحضرت گذاشت و چون نظر آنحضرت بر آن افتاد

فرمود حسن یا فضه لکن اگر حیدر الله هیچه بود ترکیب و قیمت آن بعلاوه فضه گفت یا سیدی تو بانی عالم اولی

فرمود یا داشته و بابم هستی فرمود و گفت استغفار [illegible] از ما میدانند در آنحضرت آمد و چنانکه حضرت امیر فرموده

او نیز فرمود پس حضرت امیر فضه گفت فی بزرگتر از این را میدانم و میرست بشماره کرد تا کلان بار ها طلا دکنوز زمین

کی باید

کو میا آمید پسر فضه گفت بخدا آنرا بار خواست آن پس فضه طلا را بر زمین گذاشت و رفت و درش رق الغاز ز مذکور است

که یهودی خیبری با حضرت امیر در راهی رفاقت نمود و با هم میرفتند آن یهودی در راه مکرر میگفت که تو را استطاعت صاحب

نیست تا آب بسیاری رسیدند یهودی چیزی خوانده از روی آب عبور نمود و حضرت بر کنار آب ایستاد پس یهودی پیش حضرت

خندید و گفت نمیگفتم که ترا قدرت بر مصاحبت نیست آنحضرت اشاره به آب فرمود آب در زمین فرو رفت و خشکید

یهودی متحیر شد گفت بر آب چه خواندی که فرو رفت فرمود تو چه خواندی و عبور کردی گفت اسم وصی خاتم انبیا را خواندم و از آب

عبور کردم فرمود آن وصی منم و از جمله حکایات حدیث بساط است که در کتب ضبط شده و در حدیقه الشیعه طریقی نیز نوشته

ذکر کرده و در غیر آن کتاب نیز ذکر آن شده و در آن کتاب از مجمع الفوائد نقل نموده و گفته است ظاهرا این کتاب

از مصنفات صدوق باشد و بر هر تقدیر تفصیل آن اینست که ابن بابویه بسند خود از سلمان رضی الله عنه روایت میکند

که گفت نزد سید و سردار خود امیرالمؤمنین نشسته بودیم و در آن وقت که مردم با عمر خطاب بیعت کرده بودند حضرت امام حسن

و محمد ابن حنفیه و محمد ابن ابی بکر و عمار یاسر و مقداد و ابوذر نیز در خدمت آنحضرت بودند و از همه جانبها گفته شد

خبر دادند آنحضرت امیر گرد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین ملک و دود سلیمان ابن داود را سلطنت داده بود یا او را

علیه حضه و عطینی سید او عطا رسیده باشد حضرت تبسم نمود و فرمود تا آن معنی که دانه ملک را در زمان سرائد

در آن قادر که آدم را از خاک تیره آفرید قسم که آنچه خدا تعالی به پیر تو داده هیچیک از او ببا که نشسته داده

و صبر از این هم بیکس بانی کرامت کرده رسید پس امام حسن و حضرت امام حسن را التماس کردند که یا امیرالمؤمنین میخواهیم که بشنوم از این

و اسب لطیفات شما میل مرد مرد شاهد کنیم و معاینه ببینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و عقاید

ما گردد و سید اوصیا فرمود چنان که شما میخواهید و از خدا باشد که حضرت عزت بذات فرموده

شما خبر دهم پس برخواست و در دور گفت نماز کرد و کلمه چند بر زبان مبارک جاری کرد آنرا اید کسی چیزی از آن نفهم آن

بنشستند کرده از آنجا بمیان خانه دست مبارک بجانب مغرب دراز کرد ابر از مغرب ظاهر شد و نزدیک آمد و در کف دستش

دو پاره ابر دیدیم سلمان گوید ما همه از آن ابرها شنیدیم که هر یک چیزی از ان بحدا شنیدم گفتند اشهد ان لا اله

الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی رسول الله فی شک کان فی شک ذالک فقد هلک و من تمسک بک فقد سلک و سبیل النجات

پس دیدیم آن دو پاره ابر چیزی در فی لیجه پهن شده و در بساط ما تکیه گرار گرفته و از آن ابر ها سنگ از رخیز [illegible]

اهل ایمان بیر رسید پس و من نزدیک شنید ما همه برخواستیم بر یک ابر بنشستیم آنحضرت تنها بر ابر دیگر نشست | در خبر بساط ابن طاهر

پس کلمه چند تکلم نمود که هیچ کس نفهمید و بابر اشاره کرد که ابر بجانب مغرب روانه شد که ناگاه بعلاوه زیر پای

دو ابر در آمده ابر آهسته تمام برد آهسته بهوا برد و ما در ابر قصه چیزی باحضرت نگاه کردیم دیدیم دو جا نزد

بنشسته و تاجی از یاقوت سرخ بر سر دارد و نعلین که بند آن از یاقوت آبدار بود در پا و انگشتری گوهر بار

همه مخلوقات سلیمان را بجهت انگشتر اطاعت میکرد شما را به سبب منقار خود مرد یا وقار آن و به الله وانا علیها

وانا الذی لقد طوی خلقه وانا وجه الله وانا ورث الله الذی لا اله الا هو وانا باب الله الذی یؤتی منه وانا حجة الله

علی عباده وانا نور الله فی ارضه وانا قسیم الجنة والنار وانا سید فی الدنیا وانا صاحب الاعراف هو اهل خاتم

سلیمان

سلیمان نبی را به نام اسم درست در نقش کرده انگشتر را در فرا آورد و از غلاف چرم کشیش از یاقوت سرخ و فرمود بغور بند این

خاتم سلیمان است و ما نهادن بارها است که برای آن نقش کرده اند سلمان گوید تعجب من زیاده شد که بگذارم و اوراده خواستم چند

پس فرمود مثل اینها عجب نیست که اگر کند بنایم اگر چنین از مرد عزیزه باشید پس امام حسن گفت از آن روز ما است که سه روز از [illegible]

را با ما بانه آنحضرت مادر را اخروز کرد که ما را بیطاقه که چه خوردیم جمعی میخواهیم بر مغارات آن آوازی چون اواز رعد بگوش

ما ابر برد و هوا برد امیرالمؤمنین بر کرسی زر نشسته از پا ماپ که پایه بود و ما را اگر هر چند برده و رخ عظیم برای

که بود خلق نشده و بر کناری رکیب یکی از ما گفت یا امیرالمؤمنین ابتدا رخ را به رسیده که او رخش از هم بکشد

آنحضرت فرمود از خود شیء بپرسید تا حال خود بگوید لاحق میشی نمود از ان رخ پرسید که مالک ابتلا تو چه چیز هم

بخیر سلمان گوید بخدا قسم که آن درخت سخن شده گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفه خیر البریه حق و خطاب

با مام حق بموده که یا ابا محمد هر شب دفت سحر برت برزنی میاید و دور گفت نماز میکذارد و تسبیح و تهلیل

و تقدیس حق تعالی مشغول میشد و میرفت و در آمدن در وقت بر کرسی از نور در میان ابر سفید بود که از آن نور ها

از فرقش ای فرو میرسید و فرار از آن چشمه و بوی افزای حضرت در آن نور سر سبز شد با طراوت میگردد الکنون چهل روز

شد که تشریف از ما نیاورده از مفارقت حضرت حال قربی این مرتبه رسیده الکار از او هست عالی لطف خود از

این مهر بر داده آمدن او مرا بحال خود باز میاورد پس شاه ولایت نیز در آن درخت آمد و دور گفت نماز کذارد

دست مبارک بر آن درخت مالید سلمان گوید بخدا قسم که از آن درخت نالۀ مشتاقانه برخواست و تازه و سبز شد

که بر یکی برگ و میوه بر آورد پس آنحضرت بر کرسی خود قرار گرفت باد ما را بر داشته بلند شد که بکیه و دنیا در نظر ما بمقدار سپری
مینمود و در هوا فرشته دیدیم که سر او در زیر قرص آفتاب و پایش در قعر بحر محیط بود و یک دست او در مشرق و یک دست در مغرب بود از آن
حضرت پرسیدیم که این کیست فرمود این فرشته ایست که حکم خدا او را در ضبط شب کرده ام و بتاریکی شب و روشنی روز
موکل ساخته ام و چنین خواهد بود تا روز قیامت پس باد ما را برد بنزد قوم یاجوج و ماجوج رسانید آنحضرت با ایشان خطاب
فرمود که ... تحت ... جبل و آن کوهی بود بلند و ظلمانی که گویا شب بود و سیاه در برابر او از آنجا بشام رسیدیم یاجوج و ماجوج
را دیدیم و از کثرت ایشان تعجب نمودیم و ایشان را سه صنف یافتیم یکی را طول قامت صد گز و صنف دیگر قدش صد گز و عرض
صد گز و صنف دیگر یک گوش را لحاف و گوش دیگر را فرش کرده و یکی از ما از احوال پرسید حضرت فرمود عالم ایشان
نا محصور است و همه ایشان در حکم منند پس باد بر خواند که ما را برداشت بکوه قاف رسانید کوهی دیدیم چنین یاقوت سرخ که
محیط بر همه دنیا بود و ملکی ... آن و سر کل بر او بود چشمهای او بر ما افتاد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
وارث حضرت خیر خواست که عوض لطف خدا ... بروی بکویم چه بگوید ... گفت نبوت بنده و حضرت ... در محضر
زیارت ... جهاد ... خدمت دادم ... گفت ... ... در ... نظر ما غایب شد
بعد از ... در ... دیگر دیدیم ... اول ... آن حرارت ... شده اند ... در ... اول ...
امیر ... تسبیح و تقدیس خدا ... از ... گشته ... روایت
فیض ... از ... گرفته ... از مفارقت او ... واو ... شده ... حضرت امیر

برآن در حق شنید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و انک امیر المؤمنین و انک الله و ارکه
الطیبه و وصی رسول الله رب العالمین فی سمائه و ارضه و فی خلقه ... پس ... شده ... عرض کردیم یا امیر المؤمنین ... جبل ... عبور کردیم بکه تا آنحضرت
دهشت آرام گرفته پرسیدیم یا امیر المؤمنین آن ملک بکجا رفت فرمود ... بر جبل ظلمت عبور کردیم بکه رای ... کل آن
استیفان زیارت ملک نمود او را رخصت دادم امروز آنملک رفت که ... از یاران کهف ... بجا
شما از محل و مکان خود حرکت میکنید فرمودیم که ... ما آسمان را بستون بر فرشته که هیچ یک از ملائکه بر جهت
محل از جای خود حرکت نمیکنند ... مگر اینکه حضرت ... نمیکنند ... مگر اینکه حضرت عزت سرخ ... خود
بود و بعد از من فرزندم حسن و بعد از او فرزندم حسین و بعد از او نه کس از اولاد او که نهم ایشان قائم آل محمد است
و هیچ یک از ملائکه مقربان خدا نباشد که ... اراده ایشان ... پس ... رسید که حکم ... کل کوه
قاف را ... فرمود ... و گفتم یا امیر المؤمنین ... در خدمت شما ... دیدیم که ... وقت
... اهل ... در آن کوه شده بود ... چشم خود را ... شنیدیم ... ملکوت
دیگر یافتیم گفتیم یا امیر المؤمنین ... فرمود امر ملکوت در قبضه قدرت الهی است که شما را طاقت بر اطلاع آن نیست
من بنده هستم که در اکل و شرب و خواب مانند بندگان دیگر میباشم الا آنکه از آنچه ... میدانم ...
تا ... آن ... حق ... هفتاد و سه حرف است نزد ... خدا ... جملکشم ...
سلیمان حاضر ... یک حرف بود ... هفتاد و دو حرف است ... علم غیب است که مخصوص ذات او است و ...

قدرت الله العلی العظیم شناخت هر که شناخت و منکر شد هر که منکر شد پس آن ابر را امر فرمود ما را ببهشت رسانید که
در عرصه ... روضه جنان ... برابر ... و در آنجا ... در میان دو قبر ... نماز مشغول دیدیم گفتیم یا امیر المؤمنین این جوان کیست
گفت برادرم صالح پیغمبر است و این قبر از پدر و مادر او است و چون چشم صالح بر آنحضرت افتاد بی تابانه برخاست و بسوی
آنحضرت دوید و گریه کنان بشکوه آمد و آنحضرت او را تسلی میداد پرسیدیم چرا گریه میکند فرمود از او پرسید ... که
ایها العبد الصالح ما یبکیک فرمود ... هر روز وقت طلوع صبح نزد من میآمد و با هم نماز میکردیم ... عادت
... در عبادت بود امروز ده روز است که تشریف نیاورده ... طاقتم نماند گفتیم یا امیر المؤمنین ...
که ... در خدمت شما ... چگونه ... اطلاع ما اینجا آمده و با حضرت صالح نماز گذارده ... حضرت
سلیمان را زیارت نمائید گفتیم بلی یا امیر المؤمنین آرزوی آن داریم پس آنحضرت روانه شد و ما در خدمتش بودیم
به بستانی رسیدیم که مانند آن کس ندیده و نشنیده انهار جاری و مرغان خوش الحان و فواکه بسیار و ... مرغان
... آنحضرت ... در میان بستان تختی ... زده دیدیم جوانی بر آن
خوابیده و دستها بر سینه نهاده ... غلطیده ... آنحضرت ...
گفتیم یا امیر المؤمنین ... انگشتر سلیمان ... از دست خود بیرون آورده در انگشت او کرده و گفت قم باذن الله
... اشهد ان لا اله الا الله ... و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ارسله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقاً الهادی المهدی ...

و بحبه و بحبه اهل بیته فاتانی الله الملک و در بعض اخبار دیگر بعد از این فقرات مذکور است که فقلت الله علیک و علی
و انما سئلت الله بکم اهل البیت فاعطیت ذلک الملک الذی اتانی الله پس زنانی آنحضرت در نزد سلیمان نشست و ما بی ...
آن پیغمبر مشرف شدیم پس ... را وداع نمود بر خواست و بجای خود برگشت پرسیدیم که یا امیر المؤمنین شما را عطا بجواب ...
کوه قاف است پیدا شد فرمود خلق عالم و مرقد ... کوه قاف چهل عالم ... که هر عالمی برابر دنیا است و کل
... از ... مثل علم ... که ... در دنیا است و بعد از رسول خدا من حافظ و نگاهدار ... عالمها و ...
بعد از من او لاد من حافظ شریعت ... وارث علم مصطفی خواهند بود تا روز قیامت ... نامها که در آسمانها است
از نامهائیکه در زمین است و مائیم اسم مخزون مکنون الهی و مائیم نامهای حسنی که چون خدا را بآن خوانند اجابت کند و مائیم
صاحب آن نامهائیکه بر عرش و کرسی نوشته است و مائیم قسمت کننده بهشت و دوزخ از ما تعلیم گرفته اند ملائکه ... تسبیح
و تهلیل و تقدیس و تکبیر و توحید الهی را و مائیم کلماتیکه چون آدم ... با ما توبه اش قبول شد و ... این امور
... را ... اسم اعظم که ... بیشتر ... و ... ما ... میل ... که
نکند و تاریکی شب و روشنی روز از برکت نامهای ما است و ... چون بر آسمان نقش کرده اند ... سخت ...
... زمین ... شده و چون بر باد خوانند در حرکت آمد و بر برق نوشته شد لمعان پیدا کرد و بر رعد ...
... شده ... نقش کرده ... الکلام ... مستمع ... رب الملائکه و الروح ... که ... نظاره
... جبرئیل ... شنیدیم ... گشودیم چون ... در شهر ... بر بازار ...

در بلندی قامت و کمال استقامت هر یکی چون نخل فرمود این گروه از بقیه قوم عاد اند که هنوز در کفر و ضلالت و ظلم و عصیان اند
و ایمان برب الارباب و روز حساب ندارند و شهرهای آنها از شهرهای مشرق بود و فرمان بر خلاق چون قلع و قمع کن
آنها نموده با همگان نعقشان نمودم تا شما آنها را در اینجا ببینید و بر آن مطلع شوید و فی الواقع آن دارم که با این
گروه مقاتله نمایم پس قوم را بوحدانیت خدا و رسالت مصطفی و ولایت خود دعوت نمود آنها ابا کردند و منکر اسلام
و ایمان شان خواند امتناع ورزیدند پس بر آنها حمله کرد و آنها برا حمله نمودند بسیاری از آنها را کشت و چنین خوف ما را
مشاهده نمود نزد ما آمده و دست بر سینه ما مالید خوف از ما زایل شد بار دیگر باز هنوز ایشان را بایمان و اسلام
دعوت نمود ایمان نیاوردند برق و صاعقه ظاهر شد و چیزی چند میخواندند که ما نفهمیدیم و ما را چنان مشاهده شد
که این برق و صاعقه از رخ مبارک آنحضرت بر میآید و چنان صداهای هولناک پدید آمد که ما گفتیم این صدا
اسلام بر زمین میافتند و کوهها از هم میریزد تا آنکه یکی متنفس از آنها نماند و چون از مجادله آن قوم فارغ شد رعد و برق
برطرف شد آهسته عامل دیدیم که یا امیر المؤمنین ما را بوطن خود برسان که زیاده بر این طاقت مشاهده آنها نداریم حضرت
آن ابر را طلبید ما بر آن ابر سوار شدیم آنحضرت متکلم بکلام شد باد و ما را بهوا بر دو بی زود رسانید که دنیا در نظر ما قدر ... نمود
و بعد از لحظه خود را در منزل آنحضرت دیدیم در همان مکان که سوار شده بودیم چنین فرود آمده نشستیم بانگ موذن شنیدیم
که اذان ظهر میگفت ما اول صبح بعد از طلوع آفتاب سوار شده بودیم چون ما در این پنج ساعت پنجاه ساله راه طی شده بود تعجب نمودیم
و چون ما را متعجب دید فرمود بآن خدائی که نفس من بید قدرت او است که اگر خواهید شما را در همه آنها در چند ... گردانم و بیران

قادرم

قادرم و اینهمه قدرت عظیمه باذن خالق البریه یافته ام و ببرکت رسول و منم ... و در آنحضرت در حیات و بعد از
رحلت و لیکن اکثر مردمان نمیدانند سلمان گفت من ابن در عصر جنگ و جدیک و ... و ما عرف علیه انهم الا ...
و این حدیث بطریق مؤالف و مخالف نقل شده لیکن با اختلاف ذکر کرده اند و از طرق علمای امامیه هر مختلف است
این طریق که مذکور شد و دلالت آن بر فضیلت حضرت امیر و تصرف او در مخلوقات و آسمانها و زمینها و ریاح
و غیر آنها باذن و امر خدا و تفویض او ظاهر و غیر مخفی است پس علوم آنها تعلیم خدا و قدرت ایشان باید از او
و کردار ایشان بامر و اذن او است جبرا از فیض کل هر ... سخن ورنه نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقار من
و در مشارق الانوار از شیخ رجب برسی خطبه طولیه مسنده ... منقبه بالمضامین ذکر کرده و از جمله آنها چند کلمه از او حکایت
شده است که آنحضرت بعد از حمد و صلوات کلمات چند فرموده و در اثناء آنها فرمود انا عندی مفاتیح
الغیب لا یعلمها بعد رسول الله الا انا انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم سلیمان انا ولی الحساب
انا صاحب الصراط و الموقف انا قاسم الجنة و النار انا آدم الاول انا نوح الاول انا آیة الجبار انا حقیقة الاسرار انا مورق
الاشجار انا مونع الثمار انا مفجر العیون انا مجری الانهار انا خازن العلم انا طود الحلم انا امیر المؤمنین انا عین الیقین انا حجة الله
فی السموات و الارضین انا الراجفة انا الصاعقة انا الصیحة بالحق انا الساعة لمن کذب بها انا ذلک الکتاب لا ریب فیه انا الاسماء الحسنی
التی امر الله ان یدعی بها انا ذلک النور الذی اقتبس موسی منه الهدی انا صاحب الصور انا مخرج من فی القبور انا صاحب یوم النشور انا صاحب نوح
و منجیه انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه انا اقمت السموات بامر ربی انا صاحب ابراهیم انا سر الکلیم انا الناظر فی الملکوت انا الحی الذی لا یموت انا

و سائر محی علی سایر الخلق انا الذی لا یبدل القول لدی و حساب الخلق الی انا المفوض الیه امر الخلایق انا خلیفة الله علی الخلایق انا
سر الله فی بلاده و حجته علی عباده انا امر الله و الروح کما قال سبحانه و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی انا ارسیت الجبال
الشامخات و فجرت العیون الجاریات انا غارس الاشجار و مخرج الوان الثمار انا مقدر الاقوات انا ناشر الاموات انا منزل
القطرات انا منور الشمس و القمر و النجوم انا قیم القیامة انا مقیم الساعة انا الواجب له من الله الطاعة انا حی لا یموت و اذا مت
لم امت انا سر الله المخزون انا العالم بما کان و ما یکون انا صلوة المؤمنین و صیامهم انا مولیهم و امامهم انا صاحب النشر الاول
و الآخر انا صاحب المناقب و المفاخر انا صاحب الکواکب انا عذاب الله الواصب انا مهلک الجبابرة الاولی انا مزیل الدول
انا صاحب الزلازل و الرجف انا صاحب الخسوف و الکسوف انا مدمر الفراعنة بسیفی هذا انا الذی اقمت فی الاظلة
و دعاهم الی طاعتی فلما ظهرت انکروا فقال سبحانه فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به انا نور الله الذی لا یطفی انا حامل العرش مع الابرار
انا صاحب الکتب انا باب الله الذی لا یفتح لمن کذب بها و لا یذوق الجنة انا الذی تزدحم الملائکة علی فراشی و تعرفنی
اقالیم الدنیا انا الذی رد لی الشمس مرتین و سلمت علی کرتین و صلیت مع رسول الله الی القبلتین و بایعت البیعتین انا
صاحب بدر و حنین انا الطور انا الکتاب المسطور انا البحر المسجور انا البیت المعمور انا الذی دعا الله الخلایق الی طاعتی فکفرت و اصرت
فمسخت و اجابت امة فنجت و ازلفت انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران انا مع رسول الله فی الارض و فی
السماء انا المسیح حیث لا روح یتحرک و لا نفس یتنفس غیری انا صاحب القرون الاولی انا الصامت و محمد الناطق انا جاوزت
موسی فی البحر و اغرقت فرعون و جنوده انا اعلم همهمة البهایم و منطق الطیر انا الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع

فی طرفة

طرفة عین انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد انا الذی یصلی عیسی خلفی انا الذی اتقلب فی الصور کیف شاء الله انا مصباح الهدی
انا مفتاح التقی انا الآخرة و الاولی انا الذی اری اعمال العباد انا خازن السموات و الارض بامر رب العالمین انا القائم
بالقسط انا دیان الدین انا الذی لا تقبل الاعمال الا بولایتی و لا تنفع الحسنات الا بحبی انا العالم بمدار الفلک الدوار انا
عالم بکیل قطرات الامطار و رمل القفار باذن الملک الجبار انا الذی اقتل مرتین و احیی مرتین و اظهر کیف شئت انا محصی
الخلایق و ان کثروا انا محاسبهم و ان عظموا انا الذی عندی الف کتاب من کتب الانبیاء انا الذی جحد ولایتی الف امة
فمسخوا انا المذکور فی سالف الزمان و الخارج فی آخر الزمان انا قاصم الجبارین فی الغابرین انا معذب یغوث و یعوق و نسر
و نسرا عذابا شدیدا انا المتکلم بکل لسان انا شاهد لاعمال الخلایق فی المغارب و المشارق انا محمد و محمد انا انا النقطة التی
لا یقع علیها اسم و لا شبه انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم چه سعادتست مولوی تو رمزها شنیدن لیکن
گوش دادن بحرفها شنیدن و از مقوله کلمات ابیات است و با اینهمه در خطبه تطنجیه مسنوعه که بعضی از آنها گذشت
که ترک نموده ام آنها را و مکلف ام بجهة انکه مفیدیم از برای آنها و مدرج ها چون توم ناقص رو و شده از بر عاکس با کل
و آن رد که شده کس اگر از سر الله یک ممکن و اینهمه صفات واجب لا حول و لا قوة الا بالله و در جز عیسی خطبه که مردوده
که گویا مراد منافقین را که میگویند علمای الغش چون تقریع بیدتر نموده پس شما هر با شید ایمرومان شما را که
خواهم از شما آنرا در رد صاحب آن که علاوه است مخلوق و بنده ایست مرزوق و هر که غیر از این گوید پس بر او باد لعنت خدا
و لعنت لاعنین بعد از آن از غیر بائین آنحد اتفرات و عار اواند تحقق بین الملک و الملکوت و عصمت بین الله و کرم

واستغفت بعزی القدرة و الجبروت و بكل ما اخاف و احذر و خواندن این دعا اشاره بشدت محنت منافقان است چنانچه
واضح است بعد از آن فرمودند هیچ کس در زیر هیچ حادثه و مصیبتی نمیگوید الطلاثه الا اینکه خدا از او دفع مینماید آنرا الی شقی
عرض کردم طلاثه را به تنهائی بگویم فرمود بلی و اضافه مینمایم با آن سیزده اسم را و در تحفة الملوک بعد از این فقره فرموده که گویا
اشارت باین است که تاثیر الطلاثات با اعتقاد و معرفت سیزده نفس خود ایشان است و منتظر قائم و حجت متین
تنبیه سابقا ذکر کردیم که اعظم الطاف خداوند تعلیق اعداء اولیاء الله برآنها و عروض حیات و امراض است و
آنها است زیرا که اینها باعث رفع شبهات میشود و در فقرات ذیل خطبه مذکوره که فرموده فانا الذی اقدر بین و
و آنچه در بسیاری از فقرات فرموده مانند لهم یا ناصر الله و المحیین الحمد لله و در خطبه فرموده که لا حول و لا قوة الا بالله
از برای رفع شبهه منافقین و غالین است که او را نگویند عالم بربوبیت خود تعین مینماید و جمیع غلاة و گمراه کردند
و از برای آنحضرت و سایر ائمه فضیلت و صفات زیاده بر آنست که ذکر شد خود فرموده انزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا
ما شئتم و نیز فرموده اند نحن اسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية و ادفعوا عنا حظوظ البشرية
فانا عنها مبعدون و عما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا ما استطعتم فان البحر لا ينزف و سر الغيب لا يعرف و كلمة الله لا توصف
و من قال هناك لم و بم و مم فقد كفر و همه اینها از جانب حق تعالی باشان رسیده عالمند بتعلیم او قادرند باقدار او و
صفات و ترقیات که از برای آنها حاصل شده بواسطه استکمال مقام بندگی و عبودیت است و فقرات خطبه مذکوره را اکثر
شیخ رجب برسی روایت و او را نسبت بغلو داده تضعیف نموده اند ولی بسیاری از آنها با معانی اخبار مطابق است سایر فقرات مذکوره

قلبیه

قابل حمل و تاویل نیست و اتمام آنها چونکه مقصود ما در این باب ممکن است و با جمله مضامین خطبه مختصر و مدار آنچه ذکر شد از حیثیت
سند و رفع آن متعلق بمضامین اخبار دیگر میشود و از آنچه ذکر شد در اوایل کتاب در اشراق اول از شهر اخفات خاتمه حقیقه
امر واضح میشود و بتامل معلوم میشود که اینها با شبهه با ولی الله بعید و مستغرب نمینماید و از جمله حکایات است که از قصص الانبیا نقل
شده که جوانی بود در خدمت حضرت امیر المؤمنین گفتند ما رسل قوم خودیم بسوی تو از جانب تو چند سوال داریم اگر موافق کتاب جواب
گوئی بدین تو در آییم فرمود که در تفسیر من قسم بخورید که اگر جواب شما را گفتم تابع من شوید و بدین من در آئید قسم یاد کردند حضرت فرمود
بپرسید هر چه شما را است الله گفتند سوال اول اینکه اخبار بنما ما را از تسبیح شتر فرمود میگوید سبحان فی بریتی و الله
بالمنظر الاعلی اللهم العن مبغض الصلوة متعمدا دویم اینکه خبر ده ما را از تسبیح چارپا چیست فرمود سبحان فی تسبیح
قوائم سبحان ... اللهم العن ... سیم اینکه خبر ده ما را از تسبیح خروس فرمود میگوید سبحان
من لم یلد و لم یولد اللهم العن قاطع الرحم چهارم اینکه خبر ده ما را از تسبیح اسب فرمود میگوید سبحان
اللهم العن مانع الزکوة پنجم اینکه خبر ده ما را از تسبیح ... فرمود میگوید سبحان ... اللهم العن ...
و حلال ... گفتند ... که ما در تورات چنین خوانده ایم ...
بودند و هیچ ... خاطر آنها ... مسلمان شدند ...
و حقیقه تفسیر آیه شریفه یسبح لله ما فی السموات و الارض ... و از این امور از برای حضرت امام
نیز واقع شد بلکه معجزات آنحضرت از حد و نهایت بیرون است و از آنجمله از کتاب کشف الغمه نقل شده که در راه مکه یکی از

اولاد زبیر در خدمت آنحضرت بود و با جماعت او قرار داشت در یکی از منازل در زیر درخت خرمای خشکی گسترده بودند و زبیری برابر
آن درخت نظر کرده گفت کاش این درخت رطب میداشت که کام ما از آن شیرین میشد امام آن سخن را شنید فرمود که آیا رطب میخواهی
عرض کرد بلی آرزو کرده اگر بود میخوردیم آنحضرت دست بمناجات برداشت و لب مبارک حرکت میداد و کسی فهم آن نمیکرد
فی الحال آن درخت سبز شد و شکوفه آورد و دانه بسته شد و بالید و رنگ برنگ شد تا رطب رسیده گشت ساربانی که همراه بود گفت
هذا السحر عجیب آنحضرت فرمود وای بر تو که این سحر نیست ... دعای فرزند پیغمبر است که هرگاه ... مستجاب شده ...
کس برآمد و رطبها بزیر آورد و هر که همراه بود از آنها خورد و همه را کفایت کرد و نیز از حافظ ابو نعیم حکایت شده که گوید
آنحضرت بیست مرتبه از مکه بمدینه پیاده رفت با اینکه شتران همراه او بودند سوار نمیشد جز اینکه مشهور است که پای مبارکش
ورم کرد یکی از دوستان عرض کرد بابی انت و امی یا ابن رسول الله اینقدر سوار نمیشوید که این ورم زایل شود ...
باز پیاده میرفت فرمود در این منزل سیاهی میبینی که او روغن خواهد بود از او بگیر که آن ورم خواهد رفت گفت فدای تو شوم اگر
در هر منزل است فرمود بلی لیکن در اثنای راه خواهی دید ... در راه رفته سیاهی پیدا شد از او روغن طلبید گفت ...
نفروشم ... گفت ... در خدمت آنحضرت برد ...
گفت یا ابن رسول الله ... امید دارم که چون زنم حمل دارد دعا فرمائی که حق تعالی پسری کرامت نماید که دوست
اهل بیت باشد آنحضرت دعا کرد و حقتعالی ... پسری مرحمت کرد ... که دوستدار اهل بیت شد ...
خواهر دیده و نیز از کتاب اربعین و کفایة المؤمنین حکایت شده که یکی از ... در خدمت آنحضرت عرض کردم ...

فرمود

محبت ... شیعیان ... فرمود ... که حق تعالی شر او را از تو دور گردانید و ترا از رحمت خود
او نجات داد و چون بخانه رفت صدای ناله از همسایه شنید ... نزدیک شد در خانه را ... همسایه گفت ...
تمام شب ... واقع شده گفت دیشب ... شوهرم با هم ... مشغول بودیم ناگاه مضطرب شد و ...
مرا از ... ناگاه آوازی شنیدیم که ...
او ... از آن صدا ... و نیز از کتاب ...
المؤمنین حکایت شده که روایت نموده اند که روزی مردی از شام در خدمت امیر المؤمنین آمد و گفت یا امیر المؤمنین من از
محبین و شیعیان اهل بیت توام حضرت فرمود دروغ میگوئی نه چنین است از محبت ما ترا نیست و تو از اهل شام هستی و مرد که
او را ابن الکوا میگویند از معاویه ... رسیده معاویه ترا ... بجهت تحقیق آنها فرستاده که بطریق خفیه از من معلوم ...
شد و گفت یا امیر المؤمنین راست گفتی معاویه مرا فرستاده که در خفیه نزد تو آیم و تحقیق ... فرمود که از یکی از دو
سوال کن ... متوجه امام حسن شد ... فرمود ... از اینکه تو سوال کنی ... آمده سوال
کرد از آنکه میان حق و باطل چه قدر راه است و میان زمین و آسمان چه قدر مسافت است و میان مشرق و مغرب چه
چه قدر است و دیگر سوال کرده ... علامت ... و نیز ...
کدام است آن ده که هر یک از دیگری سخت تر است گفت ... امام حسن فرمود میان حق و باطل چهار
انگشت راه است آنچه بچشم دیده ای حق است و آنچه بگوش شنیده ای بسیار احتمال باطل دارد و مسافت میان زمین و آسمان

سیر دهار معلوم و منه اهر است و دوری شرق از مغرب بقدار یک روز سیر آفتاب است و آن آدم که علامت مرد و زن

دارد اگر محتلم میشود مرد است و اگر حایض شود زن است و اگر به هیچکدام معلوم نگردد اگر بولش [illegible] بقوت میریزد مرد است و اگر

بر رانهایش بریزد زن است ولادت آن دو که هر یک از دیگری سخت تر است هر اینکه حق سبحانه و تعالی سنگ را سخت ترین اشیا خلق

کرده و آهن را از آن سخت تر آفریده که باین سنگ شکسته میشود و آتش از آهن سخت تر است زیرا که آن آهن را میگدازد

و آب از آتش سخت تر است که آتش را فرو مینشاند و ابر از آب سخت تر است که آب را بر میدارد و بهر جا که میخواهد میبرد و باد

از ابر سخت تر است که ابر را بهر طرف میراند و از باد سخت تر ملکی است که آن در قبضه تصرف او است و از آن سخت تر ملک الموت

که او را امیر اند و از او سخت تر حکم الهی است که او را بقبض ارواح مأمور ساخته و ایضا روایت شده که روزی اعرابی بخدمت

حضرت رسول آمد گفت یا محمد شنیده ام که تو خدا را [illegible] دیده [illegible] ازانچه با تو دشمن بودم اکنون که ترا دیدم [illegible]

غیر زیاده شده و آنوقت بسیاری از اصحاب در خدمت آنحضرت بودند امام حسن نیز حاضر بود و از سن او شش سال گذشته بود

خواست با اعرابی معارضه نماید حضرت رسول [illegible] گفت پس اعرابی گفت یا محمد دعوی نبوت میکنی و [illegible] از پیغمبران [illegible]

دروغ میگوئی زیرا که پیغمبران سابقین کرامات و معجزات داشتند [illegible] هیچ [illegible] از [illegible] امیر [illegible]

[illegible] گفت اگر [illegible] بگو که [illegible] بنزد تو آمده ام حضرت با امام حسن رد کرد فرمود این طفل [illegible] است و او را شش

سال است با تو بگوید که تو چون از خانه بیرون آمدی [illegible] را [illegible] معارض تو [illegible] است [illegible]

خواهر [illegible] آن اعرابی بچشم غضب بر حضرت [illegible] نظر کرد و گفت [illegible] که [illegible] و از [illegible]

[illegible]

و مانند [illegible] پس حضرت رسول فرمود [illegible] احوال [illegible] را بیان کن امام رو بآن اعرابی کرد و فرمود [illegible] بسیار گستاخ

و بی ادب آمده و از حد خود تجاوز نموده بسیار زبان درازی میکنی [illegible] تا اسلام قبول نکنی از این مجلس بر نخیزی [illegible]

پس امام حسن در آمد و فرمود اگر احوال ترا بگویم اسلام قبول خواهی کرد گفت چنین باشد فرمود ای اعرابی تو با جماعت خود

روزی در موضعی جمع شده و از روی نادانی گفتید محمد ابتر است و فرزندی ندارد [illegible] و جمله عرب دشمن او

[illegible] و اگر [illegible] قصاص [illegible] طلب نکنند [illegible] از میان آنها بر خواسته و گفتی من میروم او را [illegible]

اگر تو [illegible] این کار [illegible] ما [illegible] دنیا [illegible] تو [illegible] هدایت [illegible] و بقصد کشتن آنحضرت روانه

[illegible] در راه [illegible] بر تو [illegible] نکردی که مبادا قوم تو [illegible]

[illegible] در بیابان [illegible] نه روشنی ماند [illegible] راه [illegible] و در [illegible]

[illegible] اضطراب نمود [illegible] و [illegible] کردی [illegible]

[illegible] و آن شدت [illegible] و [illegible] چندان [illegible] بتو رسیده که در همه عمر خود ندیده

بودی و [illegible] و [illegible] اعرابی گفت ای پسر [illegible]

بوده و از [illegible] بر تو پوشیده نیست ایمان [illegible] عرض کن که دین جدت حق است فرمود [illegible] بگو اشهد ان

لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد ان علیاً ولی الله [illegible] پس اعرابی [illegible] و از [illegible]

مسلمان شد و در خدمت حضرت رسول [illegible] اقامت نمود بعد از آن گفت میروم تا قوم خود را از دین [illegible]

با سلام [illegible] نمایم حضرت او را دستوری داد و برخاست و بعد از [illegible] با جمعی کثیر قریب [illegible]

[illegible] و گفتند [illegible] و ایضا روایت شده که روزی عمرو عاص بمعاویه گفت حسن ابن علی مردی با حیا است [illegible]

او را تکلیف [illegible] تا [illegible] مردم [illegible] خلق [illegible] و [illegible]

خلق او [illegible] قبول کرد و آنحضرت را [illegible] بمنبر [illegible]

[illegible] حمد [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible] بعد از حمد [illegible] حضرت رسالت [illegible]

هر که مرا شناسد [illegible] و هر کس [illegible] که من حسن ابن علی ابن ابی طالب [illegible] و دختر رسول خدا [illegible]

خدا [illegible] رسول [illegible] منم پسر سید المرسلین منم [illegible] خیر النساء [illegible] منم پسر [illegible]

موجودات منم فرزند [illegible] کاینات منم پسر امیر المؤمنین منم فرزند امام [illegible] منم فرزند صاحب [illegible]

معجزات و [illegible] منم [illegible] صاحب [illegible] منم صاحب [illegible]

حضرت [illegible] حضار [illegible] آنحضرت [illegible] شد [illegible] آنها [illegible] معاویه [illegible]

گفت یا ابا محمد [illegible] از [illegible] معاویه گفت یا ابا محمد تو [illegible]

خلیفه [illegible] خلیفه [illegible] حضرت [illegible] خلیفه [illegible] خدا و رسول او خلیفه باشد [illegible]

خلیفه [illegible] اسلام باشد نه [illegible] خلیفه [illegible] دنیا و [illegible]

باشد و [illegible] نه آنکه [illegible] را [illegible] جمع کند [illegible] را از دست [illegible]

[illegible]

[illegible] مردم [illegible] حضرت [illegible] فرمود [illegible] از [illegible] شنیدی [illegible]

زبان [illegible] معاویه [illegible] با آنحضرت [illegible] زبان [illegible] خدا [illegible]

پس آنحضرت [illegible] گفت اللهم [illegible] دعای آنحضرت مستجاب شد [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]

که [illegible] آنحضرت [illegible] آن [illegible]

که [illegible] گفت [illegible] رسول [illegible] جواب [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] کرم و [illegible] و مروت [illegible] فرمود [illegible] عطا کردن است [illegible]

از [illegible] مروت [illegible] نفس [illegible] صبر کردن است بر [illegible] مروت [illegible]

و [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] معاویه [illegible] شام [illegible] عمرو عاص [illegible]

معاویه [illegible] شام [illegible] دنیا باشد [illegible] شام [illegible]

[illegible] امام حسن [illegible] کرده [illegible]

[illegible] روایت شده که [illegible] مردم [illegible] حضرت امام حسن [illegible]

[illegible] معاویه [illegible] شام [illegible]

و زنی را هم و مردی را نیز خواهد نمود و مردی از حضار [illegible] و بعضی [illegible] که نیکو [illegible] آن حضرت فرمود [illegible]

که در میان مردان [illegible] و زنی را نیز [illegible] خود را [illegible] آن حضرت او را خبر داد [illegible] مرد [illegible]

خواهید رفت و در راه باز مفارقت خواهد نمود [illegible] و بعد از [illegible] نزد [illegible] آن حضرت خبر داده بود

به وقوع رسید بعد از آن که خدمت حضرت آمد [illegible] که باب [illegible] کرد و حضرت [illegible] کرد [illegible]

و معجزات آن حضرت بسیار است با آنچه ذکر شده در این رساله [illegible] و [illegible]

پس بعد از حضرت امیر [illegible] و اعبد و افصح از همه کس آن حضرت بود کلام و خطبه [illegible] با کلام [illegible]

[illegible] از [illegible] روایت شده که [illegible]

[illegible] و [illegible] آن حضرت را گفت [illegible]

رسول الله [illegible] روایت شده که [illegible]

[illegible]

[illegible] بر منبر [illegible]

که [illegible] آن حضرت [illegible] جواب داد [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

گرنا [illegible]

[illegible] روز [illegible] و بعد از آن [illegible] مشهور است که روزی [illegible] با آن حضرت [illegible]

هر چیز در قرآن شده [illegible] مذکور است و فرموده البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا

نکدا و نیز آورده اند که معاویه [illegible] بود آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible] و این بیت [illegible]

راند [illegible] ان [illegible] انا [illegible] آن حضرت در جواب [illegible] قصیده [illegible]

که [illegible] و از قبیل آنچه ذکر شد از حضرت [illegible]

روایت شده که ام سلیم خدمت حضرت رسول آمد و [illegible] و او [illegible] پیغمبر [illegible]

یا رسول الله هر پیغمبر را [illegible] خلیفه بود [illegible] در حیات [illegible] بعد از وفات خلیفه موسی در حیات هارون و در ممات یوشع بن نون

بود [illegible] در حیات [illegible] و بعد از [illegible] خلیفه [illegible]

بیان [illegible] سنگ پاره [illegible] ام سلیم [illegible] پاره سنگ [illegible] آن حضرت [illegible] بر کف دست نهاد [illegible]

[illegible] سرخ [illegible] و [illegible] آمده [illegible]

چپ بر زمین [illegible] آن حضرت [illegible] هر که [illegible] خلیفه [illegible]

و بعد ام سلیم [illegible] خدمت حضرت امیر [illegible] رسول خدا [illegible] پاره سنگ [illegible]

جواب آن حضرت آوردم او نیز [illegible] حضرت رسول [illegible] سرخ [illegible]

در [illegible] آن حضرت دست راست [illegible] چپ [illegible] ام سلیم [illegible]

و دیدم که فرزند [illegible] کودک بود گفتم [illegible] سنگ پاره [illegible]

او نیز [illegible] بعد از [illegible] اتفاق [illegible] خدمت حضرت

امام حسین [illegible] پاره سنگ [illegible]

کرد [illegible]

کردم [illegible] مبارک حضرت و امیر المؤمنین و حسن و حسین [illegible] امام [illegible]

معجزه دیگر [illegible] آن حضرت [illegible]

آن حضرت [illegible]

[illegible] امام زین العابدین [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

که [illegible] آن حضرت [illegible]

عرض کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] از اموال در فلان موضع [illegible] ثلث آن [illegible]

[illegible] و تعلیم [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

و جان [illegible] تسلیم کرد پس حضرت [illegible] در قبرستان بقیع دفن کردند [illegible] از حضرت امام زین العابدین [illegible]

روزی [illegible] مدینه [illegible] مفارقت کرده [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] مفارقت [illegible]

رسول الله [illegible] اشهد انک [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] روایت شده که [illegible]

امام حسین [illegible] از شام آمده [illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] از شام [illegible]

[illegible] شام [illegible]

[illegible] اشهد انکم اهل بیت النبوة [illegible] و عیال خود [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] روایت شده که آن حضرت [illegible]

کنده بودند تا مصاف از یک طرف باشد و حرب از یک طرف تا از تعرض بیگانه ایمن باشند و الحق قرار از همین بود و
فرمود آتش در آن انداختند تا کسی شبیخون نزند چون آتش زبانه کشید مالک ابن عروه بر لب خندق آمد
قبل از آتش آخرت این آتش بر خود زدی حضرت فرمود کذبت یا عدو الله گمان میبری که من [illegible] و تو به بهشت
عبد کعب پس پیغمبر رسول الله ... قرار تا تیری بر دهن او زنم فرمود نخواهم که در حرب پیش دستی کنم [illegible]
بر [illegible] دعا فرمود و گفت اللهم جره الی النار روی پیش از بار گشت با آتش [illegible]
فی الحال اثر اجابت ظاهر شد و اسبش را [illegible] او بجانب [illegible]
در رکاب ماند اسب بهر طرف دوید تا بکنار خندق آمد او را از میان زین در آتش انداخت
بر آمد و نظیر این معجزه است آنچه سید [illegible] در مدینة المعاجز ذکر کرده و از سید [illegible] نقل نموده
و او از [illegible] نقل کرده که گفت مرد [illegible] ابن جویریه [illegible] آنحضرت [illegible]
البشر بالنار فرمود [illegible]
ابن جویریه [illegible] آنحضرت دست مبارک بلند کرد [illegible] و گفت اللهم جره الی النار [illegible]
و آن حضرت [illegible] اسبش [illegible] در رکاب ماند [illegible]
و دو میدان [illegible] قدم و ساق او منقطع گردید [illegible] در رکاب ماند [illegible]
و ایضا نقل شده که [illegible] مالک در آتش افتاد و آنحضرت [illegible]

ازاین

و از آن جمله است [illegible] ابن [illegible] که با حسین ترا با رسول چه نسبت است که هر ساعت [illegible] آنحضرت
بر [illegible] و گفت خدایا این [illegible] قطع نسل میکند [illegible] فرزند رسول [illegible]
بود که الملعون از اسب بزیر آمد و [illegible] مشغول شد عقرب سیاه [illegible]
که [illegible] از [illegible] و [illegible] ذره ذره [illegible]
و ایضا در مدینة المعاجز [illegible] که [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible] بوده [illegible] روایت دیگر است [illegible]
و این معجزه بود که [illegible] آنحضرت [illegible]
حضرت فرمود [illegible] روایت شده از [illegible]
در طواف خانه کعبه [illegible]
این چه [illegible]
رو به کناه [illegible]
راه [illegible]
[illegible]
و در [illegible]

[illegible] شد و دو [illegible] نوشت و [illegible] فحکم [illegible] حکم الکتاب و آن [illegible]
[illegible] و در حدیقة الشیعه ذکر کرده که [illegible] ثقات [illegible] نقل میکردند که این [illegible]
صاحب آن پرسیدند که [illegible] نوشته اند گفت [illegible] شنیدم که [illegible]
این [illegible] نوشته بوده و ایضا نوشته اند که [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و مسلمان شد [illegible] اسلام آورد [illegible]
[illegible] و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون [illegible]
[illegible] حیاته [illegible] و وصیت کرد که [illegible]
چنین از این قبیل معجزات که از آنحضرت در حال حیات و از سر مبارکش بعد از شهادت [illegible] رسید [illegible] تلاوت سوره کهف
و [illegible] نیزه که [illegible] ایشان [illegible]
که [illegible] از کتاب [illegible]
و [illegible] معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] معجزات [illegible]
[illegible]
[illegible] و معجزات ایشان [illegible]
فی شجرة [illegible] کلمات [illegible]
ان نفد کلمات ربی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان تحل علیکم [illegible]
[illegible]

بمحمد و آله ان تفضلني بالطيبين الطاهرين اقضها لي حسن ما يقضيها من تشفعون اليه فاعز الخلق عليه پس آنها از روی [illegible]
سلمان گفتند ای بنده خدا چه شود ترا که از خدا استدعا نمیکنی که ترا بهترین اهل مدینه قرار دهد [illegible]
باشد این خوانده و از او سئوال کرده چیزی را که اجل و افضل و انفع از تمام ملک دنیا است از او خواسته ام که مرا زبانی
ذاکر از برای تمجید و ثنای او و ستایش گرا از برای رسول او و صابر بر دو امر و اهتمام عطا فرماید در حق تعالی اجابت فرموده [illegible]
افضل است از تمام ملک دنیا و آنچه مشتمل است بر آن از خیرات آن صد هزار هزار دفعه بعد از روی [illegible] گفتند
ای سلمان هر آینه تحقیق که مرتبه شریف بزرگی ادعا کردی که محتاج با متحان باشد صدق قول ترا و اینک ما [illegible]
تازیانها خود ترا میزنیم و تو از خدا بخواه که کف این را از تو منع نماید پس سلمان گفت اللهم اجعلني مع البلاء صابرا [illegible]
دیده او را تازیانه میزدند تا خسته و ملول شدند گفتند ای سلمان ما گمان میکردیم که با مثل این عذاب [illegible]
ماند پس چگونه است حال تو که خدا را خود را نخواندی تا شر ما را از تو کفایت نماید فرمود سئوال غیر از حق تعالی [illegible]
خلاف صبر است و ترک تسلیم بود و امهال او و استار او را از او سئوال کردم که نمیر صبر عطا فرماید پس چیزی از خستگی بر من [illegible]
تازیانهای شما هرگز بخورد متصل ترا با این تازیانه ها خود میزنیم تا اینکه روح تو از بدن بیرون رود یا محمد کافر شوی [illegible]
پس چون کار رسید که هر رسیکه خدا فرود فرستاده بعد عجز الذین یؤمنون بالغیب [illegible] و هر رسیکه [illegible] شمار ایشان [illegible]
داخل شدم در جمله کسیکه آنها را خدا مدح فرموده بان که گمان داخل است بر غیبی که آنها را جو است و [illegible]
خسته شدند بعد از آن نشستند و گفتند ای سلمان اگر ترا نمیدیدم در دادگاه خود نه در زمین [illegible] کرده که ایمان تو محمد و عاری ترا [illegible]

وارد تو شد تازیانها را سیدالثبت در مقام شما چه قدر نادانید چگونه دعا فرج مستجاب نموده باشد هرگاه آنچه از او خواسته [illegible]
غیر از او صبر خواسته ام و از برای فرج مستجاب کرده و صبر عطا فرموده و در دل شما را از خود راضی [illegible]
باشد تا خلاف دعای فرج باشد چنانکه شما گمان میکنید پس دفعه سیم برخواسته تا زیانها را آماده برده بجانب سلمان [illegible]
صبر نه علی البلاء فی حکایة حقیقت سلمان فی عهد پیغمبر این که گفتند ای سلمان تو ترا رخصت نکرده که کلمه کفر [illegible]
بر زبان خود جاری کنی و تصدیقش را اعتقاد داشته باشی بجهت تقیه فرموده است و هر چه از حق داری [illegible]
واجب نکرده بلکه مرا اجازت داده که آنچه شما میخواهید بشما بدهم و احتمال مکاره شما نمایم و این را افضل [illegible]
و غیر آنرا اختیار نمیکنی پس دفعه دیگر برخواستند و او را بسیار زدند بحدیکه خون از بدن جاری شد و از روی [illegible]
از خدا کف شر ما را از خود نمیخواهی و از برای ما آنچه را که از تو میخواهیم ظاهر نمیکنی تا کف شر خود از تو نمائیم [illegible]
هلاک نما [illegible] صادقانه خداوند عالم را از این حالت بدرستیکه سلمان گفت چون شما [illegible]
از او بخواهم که جهت اینکه مبادا در میان شما کسی باشد که خدا اراده داشته باشد بر فرزندان او [illegible]
گفتند بگو خدایا هلاک کن کسی را که تو میدانی که تا وقت مرگ بر کفر و تمرد خود باقی است پس در آن وقت [illegible]
نمود آنچه را که ترس از آن داشت و در آن وقت دیوار خانه که در آن بودند شکافته شد و رسول خدا مشاهده [illegible]
ای سلمان دعا کن بر آنها بهلاک که در آنها یکی نیست که قابل ارشاد باشد چنانچه نوح دعا کرد بر قوم خود [illegible]
نیاوردند از آنها مگر کسیکه ایمان آورده بود پس سلمان گفت چگونه میخواهید بهلاک شما دعا کنم گفتند از خدا بخواه [illegible]

ان بگیر تازیانهای هر یک را مثل افعی سازد که از برای آن دو سر باشد و هر دو با چه استخوان ها سایر بدن او را ببلعد او را
پس سلمان دعا کرد و شد از تازیانهای آنها تازیانه ها دو ها افعی شد که از برای آن دو سر بود یک سر آنها [illegible]
طرف راست آنها را که تازیانه در آن بود گرفته و آنها را خورده و استخوان ایشان را شکسته و بلعیده [illegible]
واویلا رسول خدا در مجلس خود فرمود ای جماعت مؤمنین بدرستیکه خدا یاری حضرت داد برادر شما سلمان را [illegible]
از منافقین که بوده و منافقین سند کرده تازیانهای آنها را افعی ها آنها را خوردند و استخوانهای آنها را شکستند [illegible]
ببلعیدند برخیزیم تا برویم نظر کنیم با فعیهائیکه فرستاده شده بسوی نصرت سلمان پس با اصحاب برخواستند بسوی آن خانه [illegible]
شدند جمعی اکابر جمیع فرار و ناله القوم را شنیده بودند و در آنخانه اجتماع نموده بودند لکن از آن افعی ها ترسان [illegible]
بودند چون حضرت تشریف برد کل آن افعی ها از خانه بیرون رفته بسوی آنحضرت رفتند و حضرت در مجمع [illegible]
بود که بسیار تنگ بود خدا آنرا وسیع کرده مقابل و وسعت داد بعد از آن افعی ها آواز بلند گفتند السلام علیک یا محمد یا سید الاولین والآخرین
السلام علیک یا علی یا سید الوصیین السلام علی ذریتک الطیبین الطاهرین الذین جعلوا علی الخلق قوامین انک بامر بالهلاک [illegible]
بافعی مستحق ساخته هر گاه آنچه بر غیر سلمان فی رسول خدا فرمود الحمد لله الذی جعل من امتی من یملأ الفم [illegible]
و بعد از آن افعی گفتند یا رسول الله غضب ما براینها شدید است که فرمان دهی که ما را از آنها [illegible]
و ما سئوال نمی نمائیم تو را بلکه از خدا التماس کنیم که ما را از افعی ها خلاص کرده در آن [illegible]
در دنیا آنها را فرو دادیم پس رسول خدا فرمود دعا کرد [illegible] تا آن حق تو ظلمی است [illegible]

این کفار را رسم شما است که اتم است از برای جزای آنها و اقرب است بعربت آنها را که در میان آنها در غیر [illegible]
با آنها نمودیم چون که بعضی از آنها میکند زنده و نبید اینها دهند مؤمنین که [illegible] محمد سلمان [illegible]
افعی را که در شکم خود از اجزای ابدان آنها و اشیاء اند هضم نموده و اهل آنها آنها را مدفون ساخته و بسیاری از کفار [illegible]
اختیار نموده و بسیاری از منافقین مخلص شده و بسیاری از کفار و منافقین شقاوت غلبه نمود و [illegible]
از آن رسول خدا آن روز سلمان کرده فرمود یا عبد الله تو از خواص برادران مؤمن ما و از احباب [illegible]
بدرستیکه تو در ملکوت و حجب و عرش و کرسی و ما دون آنها تا تحت الثری مشهورتری در فضل خود نزد آنها از آفتاب [illegible]
در روزی که در آن ابر و گرد و غباری نبوده باشد و از افاضل کسانی هستی که حق سبحانه و تعالی فرموده الذین یؤمنون
بالغیب مدح آنها فرموده و دلالت این آیه بر شرف و فضل اتم اعلی از برای سلمان خیر مخفی نیست که تأمل در دل
حضرت رسول که الحمد لله الذی جعل من امتی و در فقره دیگر حدیث که یا عبد الله تو شرافت و فضیلت انکار ظاهر [illegible]
و در اینجا دقیقه و نکته است و آن اینست که نیز عترت طاهره [illegible] و در حدیث [illegible]
ملزمان [illegible] و ظاهر [illegible] خدا بود چنانچه [illegible]
حضرت تامیر شد که جمیع آنحضرت [illegible] را در قتال امویه [illegible]
اثبات [illegible] و مکاه [illegible] و از خدا مراد از [illegible]
از جبر [illegible] و سلمان با دریا [illegible]

ارضا الموات کر بعد از اذن خدا و رسول و اتفاق ایشان در مقام رحمه عامه انده و زنات را مراعات نمایند این کسیکه
عبد ایمان آورده باو وصف او مؤمن بوده باشد بجهة خوف انقطاع نفس یا بر تحمل ادراک فرج غمگینند و تسلی کشیده تا کسی را که در ابتلای او فرج
نموده باشد و خود او هم قبلا ایمان نیاورده و در آنچه جمله ز بکیان مشاهده شده بود که بر آنها توبیخ کرده
او با مکیه ایمان آورده آوره و در آیند مکر بر آنها چنانکه حق تعالی در کتاب خود اخبار فرموده و نیز کیان و در حجر
تا نتیجه ابتلای حسد و نادر آیات آنها گشته بوده هر از اینها که عمل کرده و صبر نموده خدا او بی سلطان در عطا.
و نموده آن شرک اما او بود که او از ها در شده بود چنانکه در جناب پیغمبر اتفاق افتاده و لکن فرج از آنها رسیده نموده
او قبل شفاعه برده و کار خود و عملکه امتحان نموده و صبر کرد و توبیخ نموده و وقتیکه خدا اذن داده و هم چنین سایر از
انجا که مراعات اصلاح تقریر بوده بر کت او بوده که از آنها ظاهر شده مثل انکه دار شده که حضرت خلیل و ذکر کرده
اسمان و زمین ما دیم نموده شد مرده را او ... که بر ما متوقف آنها را توبیخ کرد مرده دو نفر دیگر را و بر متوالد توبیخ
کرده ... شد نه و فقه ... بر چنین دیده چنان کرد حق تعالی بر او و هو برساند که توبیخ ... شیده در حین آنکه ... شد
یا از اینها کسی باشد که بعد ایمان آورده و اگر چنین هم باشد خدا بر انتقام کشیدن در حضرت قادر است و قوت ... او
انتقام از عصاة و عرض ما در اینجا تفضیل کیان بر انبیا نیست بلکه مقصود تفصیل ... و ائمه بعد است که ما را ... آنها.
بر کت آنها از وقایع عبودیت عالم شد نه ما بجهة خدا به انبیا تعلیم فرموده بعد از وقوع محبت و تادیب آنها او
قسید است انکه جناب یوسف چنانکه گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه و کول شد از خدا سؤال کرد که چه

مسجون شدم بسوی او و حق و تبار که تو خود بحق را از بار خود اختیار کردی و رسول خدا فرمود رحم الله اخی یوسف و طلب خیر
الدنیا و الاخرة و ما حال بر برکت نبی و عترت طاهره میدانیم که دعا کنیم و گوئیم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
و اعطنا خیر الدنیا و الاخرة و ادفع عنا بلاء الدنیا و الاخرة و حضرت یوسف بعد از انکه واقع شد از او آنچه واقع
شد و بعد از تعلیم حق تعالی ما بجمله عالم شد و این مستلزم تفضیل ما بر آنحضرت نیست چنانکه واضح است پس غرض را ادن
و مقصود را بفهم و خود را در مهاوی مهالک مینداز و الله الحق و الصواب و نظر کن بحلم و صبر و شفقت او
بر قوم خود که نهایت اذیت بآنحضرت رسانیدند مع هذا فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و خبر و چنین
کفار و منافقین از آنحضرت معجزه میخواستند میفرمود بنده پروردگار خود را امتحان نمیکند و در هر موضع که خدا اذن
میداد اظهار معجزه میفرمود و هم چنان است حال وصی و صبر او بعد از رحلت آنحضرت چون او را الصبر امر کرده بود و هم
چنین رعایت کردن او اسلام و کفار را در قتال و هم با نمیز ال است حال حسنین و سایر ائمه در صبر و شفقة آنها
بر امت چنانکه حضرت سید الشهداء در واقعه کربلا کرد از صبر آنحضرت و اتمام حجت بر معاندین بر بیان ... و شفقت
بجهة ترحم خود و دیگر انبیا و باید دانست که بر تر شدن مرتبه ایشان خلیفه و او از علامات که تحمل علم آنها نمیشوند
نمود که ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن ممتحن و در اخبار است در ز مرتبه آنها و علم است بعلم اولین و آخرین و با هم علم خدا
وارد او صیاحضرت عیسی است و اکمل از طرف و ... در دنیا کو ... مقامی معصومین وارد از برای او ... که پر و آنکه از او ...
تعجب دارد که از برای بعضی دیگر انا او بیانیه که ادراک مرتبه او نموده بودند نیز واقع شد چنانکه از عمار ...

ظاهر میشود مرتبه او بعد از سلمان و آن در مقداد است و قرآن ظاهر نه و عمار را عمر طالا بود در وضع
است که کمال تحفظ در او هر عمر را او بر دلیل است و ما از او قصه ذکر مینمائیم که او داخل عمر ازاد و ملکی کشته ... ز غیر ...
که چند روز بعد از انکه مسلمان را در جنگ احد رسید آنچه رسید عمر ابا ... عمار و حذیفه را ملاقات کرده بآنها گفت
در نظر ... آنچه را که در روز احد بشما رسید نیست جز به محمد که مشرک از طالبان ملک دنیا ... میریزید
نفع او و دعوه دیگر ضرر او است شما از دین او برگردید حذیفه چنین امثال سخنان شنید گفت خدا شما را العنت کند
اشما مر نشینید و کلام شما را گوش نمیکنم ... بر دین خود خائفم و بر حجته از شما و از ... بس او در حرکت
و عمار بر او ... آمد ... و ... آنها گفت امیا شر بوده بر رسیکه محمد در روز بدر اصحاب خود را وعده ظفر داد شرط اینکه
صبر کنند پس صبر کردند و ظفر یافتند و در روز احد نیز ... شرطی آنها را وعده ظفر فرمود ... که نامر کردم
و مخالفت نمودند و از آن جهت رسید آنها را آنچه رسید و هر گاه اطاعت کرده صبر کرده بودند مخالفت نموده او هم
البته مغلوب نمیشدند بلکه غالب میشدند گفت ای عمار هر گاه تو اطاعت میکردی محمد غالب میشد بر ما ... میترسی با
این وقت و ما ... ساقی ... تو عمار گفت ... خدا گفت ... که بر او خدا ... واجب حضرت ... ساخته که محمد
کرده بود مرا از فضل و حکمت آنچه بر تو شناسانید از بیوت خود و خواهانید مرا از فضل برادر و وصی خود و
بعد از او و عمار او شنیدند و از تسلیم از برای ... طلبان او دلیل کرد مرا انکه ... حاکم ... ... تبرئه ...
خود و وعده فرمود که امر شاید بر الجز که در آن عقبات ... ... انکه ... ... امر کند مرا ... او ...

آسمانها و زمین و ما بار بر زمین ها تا بسنا ها خدا بر مرا بر آن قوت میدهد با این ساقهاری ... بیهود گفتند طلا الله
یا عمار که محمد نزد خدا اکرم است از انکه تو میگوئی او نزد خدا و محمد است ... از انکه میگوئی پس عمار از نزد آنها بر خاست
و گفت حجت پروردگار خود را بشما رسانیدم و شما را نصیحت کردم لکن شما نصیحت را خوش نمیدارید و بسوی حضرت رسول آمد
پس حضرت فرمود ای عمار خبر شما بمن رسید اما حذیفه پس او بجهة دین خود از شیطان و اولیاء او فرار کرد پس او از بندگان
صالحین است و اما تو پس تو مناظره کردی از دین خدا و نصیحت کردی از برای محمد رسول خدا پس تو از جمله مجاهدین فی سبیل الله
در راه خدا هستی پس در این کلام بودند که داخل شدند و گفتند یا محمد این صاحب تو عمار گمان دارد که اگر تو او را امر فرمائی
آسمان و زمین و ما بالا برد زمین را با آسمان امر فرمائی او را اعتقاد و طاقه تو بداند عزم با اینکار کند هرآینه خدا او را بر آن
امداد میکند هر گاه از تو داوری حقیقی رضا انیم مرا آنچه از آن ... تر دو انگشت تر است اگر تو میسر ... میکنیم
یا میکه عمار با این ساقهار را کند این سنگ را بر دارد و آن سنگ در پیش روی آنحضرت افتاده بود و در شب مدینه
و سنگ بود که اگر صد مرد برای آن اجتماع مینمودند که آن را حرکت دهند حمل نمیشدند گفتند یا محمد اگر او را امر داده حرکت میتوانند
داد و هر گاه مر چند بار کند سا قهار را در شکیند و خشمش بوده دو میکرد و رسول خدا فرمود که حکم شما را به ساقهار عمار
کمتر از روز حساب ... سنگین تر از کوه ثور و ثبیر و حراء ابو قبیس است ... ارکان زمین و انجه بر او است و هر ... جمع
سبک کرده ... صلوات بر محمد و اهل بیت طیبین طاهرین او و آنچه را که از این سنگ سنگین تر است سبک کرده ...
بردوش مشت ملک از ملائکه تحمل آن سنگ ... طاقت تحمل آن نمیتوانستند با عدد کثیر ... جمع غفیر بعد از آن فرمود ... اعتقاد کن ...

مراد بجواب [illegible] محمد و آله الطیبین [illegible] که بیان میکند خدا از برای تو آنچه را که [illegible] امر کردم چنانکه [illegible]

[illegible] عبور از دریا را در شکم آب در حالیکه بر اسب خود سوار بود و پا بر شکم آن میزد و میراند بجهت اینکه [illegible] خدا را [illegible]

حاصل پس عمار [illegible] بر زبان راند و [illegible] طاعت آن حضرت نمود و سنگ را برداشت و در بالای سر خود برد [illegible]

[illegible] رسول [illegible] که این سنگ در دست [illegible] است از [illegible]

[illegible] پس رسول خدا فرمود آن را در هوا [illegible] تا [illegible] آن کوه [illegible]

دور بود پس عمار سنگ را انداخت و در هوا [illegible] تا [illegible] آمد [illegible] رسول خدا [illegible]

گفته یا [illegible] عمار [illegible] بگو که [illegible] این سنگ بود [illegible]

[illegible] شد و در [illegible] بر سر کوه رسید سنگ را [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] پس [illegible] عمار چنان سنگ را بر زمین زد که از هم پاشید و مثل خاک پراکنده [illegible]

پس آن حضرت فرمود [illegible] ایمان آورده [illegible] آیات خدا [illegible] ایمان آورده [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] این سنگ را [illegible] رسول [illegible]

مردی [illegible] از [illegible] گناه [illegible]

[illegible] عمار [illegible] زمین [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] که [illegible]

آنها را بر زبان رانده باشد [illegible] عمار [illegible] را [illegible] مثل [illegible] این [illegible]

وارد کرده [illegible] که [illegible] زمین و آسمان [illegible] پس [illegible]

و [illegible] عمار [illegible] رسول [illegible] که [illegible] کرده [illegible]

[illegible] فرمود [illegible] حق تعالی [illegible]

فرمود [illegible] آنها را [illegible]

[illegible] رسول خدا فرمود [illegible]

[illegible] رسول خدا امر فرمود [illegible] قریش [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] فرمود [illegible]

و بر محمد و آل او صلوات [illegible]

[illegible] رسول [illegible] صلوات [illegible]

فرمود [illegible] صلوات بر محمد و آل او [illegible]

[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید [illegible]

[illegible] علم ائمه [illegible] قرآن علم خدا [illegible]

آسمان و [illegible] زمین است و قرآن [illegible] آسمان و زمین [illegible]

بسیار در [illegible] از طرق عامه و خاصه روایت شده و در [illegible] از طرق عامه [illegible] حدیث [illegible]

ذکر کرده [illegible] علم آن حضرت و سایر ائمه از طریق خاصه [illegible] حدیث بیان فرموده [illegible]

شریفه و کل شیء احصیناه فی امام مبین ذکر کرده و از جمله [illegible]

حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر روایت کرده [illegible] و کل شیء احصیناه [illegible]

بر رسول خدا نازل شد [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible] امام مبین [illegible]

گفته قرآن است فرمود نه پس حضرت امیر آمد رسول خدا فرمود اینست امام مبین [illegible]

و [illegible] فرموده علم هر چیز [illegible] روایت کرده [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] روایت کرده [illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

و کل شیء احصیناه فی امام مبین [illegible] ابن عباس روایت کرده [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] علم هر چیز [illegible]

[illegible]

شیخ طوسی [illegible] روایت کرده [illegible]

و علی و فاطمة و الحسن و الحسین [illegible] قال یا مفضل [illegible]

[illegible] قال یا مفضل [illegible]

[illegible] و الجبال و الرمال و البحار [illegible]

[illegible]

[illegible] قال نعم یا مفضل [illegible]

[illegible] پس از اخبار [illegible]

[illegible] ذکر کردیم علم ایشان [illegible] در موجودات و مخلوقات [illegible]

و معلوم [illegible] صاحب ذوق سلیم و عقل مستقیم [illegible]

[illegible] علامه [illegible] امام حاضر و ناظر [illegible] در جواب آن

رساله [illegible] و اسرار [illegible]

که آنچه [illegible] ایمان [illegible] امام است [illegible] تعلیم خدا [illegible]

بر هر چیز [illegible] امام [illegible] حضرت [illegible] بر هر چیز بتعلیم خدا [illegible]

[illegible] ایمان دارم [illegible] ظاهر و باطن ایشان [illegible]

بگزیده و علامهٔ مجلسی ره در اربعین از تضافر اخبار بر احاطهٔ علم ایشان بجمیع اشیا نموده و تصدیق [illegible] که قاعده [illegible]
بر مقطوعات برده و در جواب سائل مشافهه رقیه که از حضرت صاحب الزمان از او سؤال کرده اند که مشاهده خداوند [illegible]
او مشاهده است علم او محیط است باو بر او چیزی مخفی نیست از احوال ما و بجمله مطلب مذکور از قطعیات است و هر که علما [illegible]
امامت باشد البته با منزلهٔ قطع خواهد نمود بلکه بملاحظهٔ تضافر اخبار و تکامل علوم و شرایط ضرور از بودن آن از مذهب [illegible]
زیرا که ضروریات با اختلاف اشخاص و ازمنه تفاوت میکند بلکه ضروره مثل علم [illegible] است و این دائم است که [illegible]
امر باو شده باید عالم و محیط بر شد آن بوده باشد و قادر بر آن باشد مشکل حکمت است که متعلق امر بعض از [illegible]
عباد ازانکه او و سایر ملائکه را امر فرمود بقبض قبضهٔ خاک از زمین چنانکه در اخبار مذکور است و امثال آن [illegible]
ملائکه و تحقیق شد که او اعلم است از بر ایشان امرا آنها قادر نموده بر احاطهٔ بجمیع مخلوقین چنانکه از حدیث [illegible]
هم مستفاد میشود پس لابد که امر عالم و فیضات در عالم جبروت و ملکوت باو شده لابد احاطه علم با نها باید داشته باشد [illegible]
اینکه او است و اسطهٔ جمیع فیوض در مقام تکوین و تشریع و معلوم بوده است و که انبیا و صلحا عین که هر که اخبار [illegible]
بوده باشد و نه هر که کار را با انکه از آن عاجز بوده باشد حق تعالی حکیم خود مرا بر اثر عمران [illegible]
بر زمین و بر زمرهٔ املاک در خیر و در دلیل و نزول و قدرت ظاهره او را بر جمیع مخلوقات از جبال و کار و بحار و بحرات و [illegible]
و غیر آنها و مقاد و مطیع ساخت آنها را از برای ایشان و طاعت و انقیاد آنها را از برای ایشان [illegible]
تسلیم نموده از برای خداوند آنها را از آن با هلاک اعدا خود مراد نمیکرد [illegible]

میکردند بلکه با هر چند از ایشان ... عباد الله بلکه این که ... بالقول و هم بامره یعملون و تقوم امر ... [illegible]
بلکه آنچه را که افضل و اولی بوده و غیر ایشان از انبیا و معصومان بسیار از ترک میکرده اند و اولاد و حدوف [illegible]
و هر چند بعض آنها میکردند بلکه ارجح را الکن بسیار بود که مرتکب میشدند اگرچه غیر آن ارجح بوده و نیست معنی ترک اولی
و از جزئیات همین حال است اوزره مستحبه که با وجوب فرض با فطار روزهٔ حرم و عبادت است و اجابت انجه از عمل [illegible]
مسرور در حق او غیر مستحب است و ارجح از صوم بود ... استفهام و در آیات و اخبار شماره با نچه ذکر شده [illegible]
حق تعالی میفرماید طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و در حق جناب موسی فرموده ... [illegible]
فرموده سبحان الذی اسری بعبده ... [illegible]
طی ... و همچنین از این قبیل شارات بسیار است حق سبحانه انبیاء و معصومان مخالفت نموده خدا را [illegible]
او امر و نواهی او را در حقیقت ... [illegible]
نموده باشد که اولی بود لکن ... [illegible]
امام میان در آنها ... زیرا که فرق میان او و سایر ائمه ... [illegible]
آنها را ... [illegible]
و تعلیم فرموده خدا ... امام امام ... جمیع علم قرآن را از ظاهر و باطن
و تنزیل و تاویل ... [illegible]

و معلوم است که حضرت ... [illegible]
مراد آنحضرت نه مجرد مکالمه بوده بلکه ... حقیقی را قصد داشته و در حدیث ... [illegible]
میان ما و ما میان ... شده چنانکه در ... از حضرت کاظم روایت کرده ... [illegible]
و علمک ما لم تکن تعلم و کان ... [illegible]
در طرق عامه و خاصه اخبار متعدده روایت شده که حضرت ... انا مدینة العلم و علی بابها ... [illegible]
... علم ... [illegible]
بر امیت که آنحضرت ... [illegible]
افاضه میشود از آنحضرت ... [illegible]
بر انکه علم ... [illegible]
و ... [illegible]
... [illegible]
درست نیست ... [illegible]
و با جمله ... [illegible]
و ... [illegible]

آنها بواسطه و برکت ایشان ... [illegible]
جبرئیل و انبیاء و رسول بوده باشند ... در مقام تنزل و رسالت ... [illegible]
معراج ... اعتراف نمود ... [illegible]
و از برای ائمه مقامات و مراتب است ... [illegible]
غیر ایشان و آن اشرف مقامات ایشان است ... مقام رسالت و امامت است ... [illegible]
و فضائل ... [illegible]
منزل ... مقامات ایشان است ... [illegible]
استغفار ... [illegible]
... [illegible]
مشهور است حسنات الابرار سیئات المقربین ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

و اگر خواهی بگو که تنزل ایشان در مقام معاشرت و مخالطه با عامه و منیویه توجه بآن است پس در هر صورت این وجه باید که
از ... علاقه بآن است و با اینکه بنیه قوت و اتم تر به نشانه دارد و بتا ... داع میشوند از جمله وجوه مقام نیز هست که
مراتب ایشان آن آن در نزاید و ترقی کرده و استعدادات و کمالات تسلسل شراید یکشبه بی ترتیب ... اعطا ...
کرده و استغفار ایشان محمول بر صدور اعمال و عبادات ایشان در مرتبه سابقه است که لیکن بملاحظه مقبول کرده
عبادات در صورت ترقی استعدادات و تزاید کمالات البته افضل خواهد بود و وجه دیگر نیز دارد که ذکر آنها را این
رساله گنجایش ندارد پس علم ایشان از حق تعالی بدون واسطه احدی نشاید با اخذ ایشان از رسل و در بعضی از وجوه
و اخذ ملائکه از ایشان و تعلیم ایشان مر ملائکه را منافاتی ندارد نیست و در این اخذ از ملائکه تعبیرات ... ورده
اکرامات از برای ایشان چنانکه در ارسال ملائکه در محضر بسوی اولیا الله و نزول آنها بر ایشان از برای تبلیغ سلام خدا
بر ایشان امر یا بی کو است ... مانند ملک مقرب ... علی انکه ایشان نید خدا ایشان جلالت امر و عظم خطر ایشان را
و تمام نزد ... مقام و صدق مقامات ایشان و بزرگی ایشان از خود و قرب منزلت ایشان از خود و اینکه ایشان در نظر
و اقرب خلائق نزد او از حیثیت منزلت و هر چند بعضی آنها از مقام رسالت و ولایت و تحمل و ... تبلیغ امور ...
باشد پس ایشان را ... است و مقام تکلیف ظاهر مثل سایر عباد و تزیی چنانچه ایشان حقایق مخافت ...
... صورت ... ظاهر است ... تمام ... و ... امر ... و علم باطن و قدرت ... تمکن ... استعمال
مگر چنانکه در ... ایشان ... و در مقام تکوین و اعمال ... بر ...

در مقام

دور این مقام چنانچه بروز ندهد و آن مقام امامت و ولایت مطلقه است حتی اینکه ... از اعدای ایشان ... بب
حق ایشان هم نقدار خدا است آنها را بواسطه ایشان با بنی آدم ... قوت ... و منکر خدا و ایشان ...
جنان است که حق تعالی خلق فرموده و بجهة طاعت و ذکر نادر عطا شده و عقوبت است که ... معنی وعید شده و هم چنین است
حال ... بجهة اینها بجهة طاعت و بندگی خلق کرده و به بندگان عطا فرموده و اگر حق سبحانه ایشان را از آنها منع
فیض خود نماید آنها را قدرت بر انکار نخواهد بود و در صرف آنها از خود محتاج بجهة قبل ... بلکه ...
احیاء ... و ... بمجرد صرف نظر و لطف ایشان از ایشان آنها ... فافهم و باید دانست که علم ...
بذات خود بدانسته پس علم و عالم و معلوم یکیست و همچنین است علم او با سر آنکه بدانسته است و میان موجودات و معدومات
فرقی نیست عالم است باشیا قبل از وجود آنها و بعد از آن ... بر ذات و ... قدیمه ... ذات
و ... صورت و اسباب هم نیست پس با اسباب و مسببات عالم است علاوه ... و آنچه ... کرده اند که علم او باشیا
... و ... بعد از وجود آنها و ... حادث است و قبل از وجود آنها علم با آنها ندارد ... که خدا ...
باشد باطل و فاسد است و هر چند بعضی ... مرجح آن هست ... از آن مقام ... است که ...
بعد از وجود اشیا نیز علم بآنها ندارد ... و تبدل آنها تغییر ... لازم آید و اما علم ...
علم سایرین با اسباب ... ذات هست لکن ایشان را دو علم است آنچه مربوط بتکلیف است علم ...
است مثل ... و آنچه با اسباب باطنیه است از مراد تکلیف نیست ... ایشان ... و هم چنان است حال ...

ایشان در جمیع آنچه ذکر شد علاوه بر اینکه ذات مقدسه عالم بهیأت شنید مثل ... پس آن از علم غیب است که لا یعلم الا الله
و هم چنین است علم بغیر سبب که آن نیز از علم غیب و مختص بخدا است و اما آنچه از جوانی مغایب است پس ایشان را اعلم باآن
با اسباب باطنیه از قبیل وحی و الهام و ... و جفر و جامعه ... پس ... این غیب با تعلیم خدا و علم ذات مقدسه
هر چند در حق مخلوقات با جمیعهم محال است لکن از ... در حق ... ان الله ... بعقول ...
علم با ... و در ... مقام ... خدا ... میان خود و خلق خود حجاب ... و ... ابصار و ...
و ... و ... ابصار ... است ... ابصار و عقول او را ادراک نتوانند نمود ... حجاب ...
مقدسه است و جمیع مخلوقات ... هر که ... حجاب ... اسم ...
... و ... قدس ... ایشان ... عبادت ... و ...
و ... و ... و وجوب ... حدوث و جمیع ... حضرت رسول ... ما عرفناک حق معرفتک
و ما عبدناک حق عبادتک و حضرت امیر المؤمنین ... و ... و بعضی ... اند ...
بر او ... و این ... است ... اورا ... ایمان ... چنانکه
... حضرت ... کما ... معانیه ... علیه ... سلم ...
غیر از آن ... غایت فهم ... و ... پس ایشان را علم باشیا ... ذات مقدسه ... اسباب ...
و باطنیه و عدم استعمال ایشان علم ... تکلیف ... ظاهر ... علم است ...

چنانکه

چنانکه در ... سؤال ... است کیف کان ... مقام ... شخص ... اهل ... است و از برای او ملکه
استخراج و استنباط آن نیست و یکدفعه ملکه از برای او هست یکدفعه علم بآن هم هست پس ... معلومات محفوظ است لکن
حاضر نزد او نیست و بآن ... شد و یکدفعه ملتفت ... است ... حاضر ... ظاهر است که علوم ...
... شد ... بجهة استغراق ایشان در ... ملتفت ... معلومات ... و از این قبیل است ...
که ملتفت ... اخراج تیر از پای مبارک ... در حال نماز ... حضرت امیر ...
نیز هست و هم از این قبیل است عدم التفات ... و ... حضرت ... سلطان
... و در حال نماز ... و ... و ... است و از این قبیل است ...
این عدم التفات ... بعضی عشاق مجازی اتفاق ... و ... آن حکایات بسیار است که از آنجمله حکایت ...
... و ... قطع کرده ... است ... اگر ... حدید ... و ...
... است ... حضرت ... حال ... تصدق ... و ... آن ...
... استغراق ... متعلقات آن ... التفات ... آن ... حضرت
... استغراق ... عبادت ... چنانکه ... تحقق ... و ...
... الم ... احساس ... التفات ...
... و ... متعلقات ... منافیات ... آن است و ...

و بخاتم اشاره باو کرده از چراغ منبر غافل شده و جز آن امام آن نمود تسلیم اینکه گوییم حق تعالی تأیید جناب ایشان و اوراد حجّت
و معتقد میکرده اند ایشانرا با اهل کلاف جنبیات و از اینجاست که آنحضرت اشعار فرموده بان نوع در این امام سبل اعتراف بموجب
هو جهت صورت نزد شیعتان او معاونه زوجات و نهال اینها اجیادم اینکه گوییم ایقاعات متعدده و ممکن است ورود
با متعدده شده مشکل کسیکه هر چند امور متعدده را باو چنین بایشان متمتع شود پس در تقدم بسبب ظاهر بیت باطنیه افاده در این
آنحضرت ظاهر الحقیقه شده و با سببات بطلیه سائل را احساس فرموده چنانکه از جنبه سرور ز هر چیز علوم او دید ایشان
خبر دید ابیه منام و ما رؤیت از خلفه شیئ امر حینی است هلال و علمیه ظاهر و بر هلال و تحقیق ایست که شعر ایدان ایشان اهل
از شعور اراده و امانت هادی ابن یاسر که سر مبارک حضرت سید الشهداء بر نیزه قرائت سوره کهف میفرموده چنانکه از اولاد
دیگر نیز ظهور رسیده از برای ایشان بنابر شعور است لکن مانقل آن ظاهر اشعار و از اینجاست که نزد خدا تعالی در روز قیامت شهادت
میدهند و باکو جوارح و بیدار و حیات و سرایت اکمل ساده ایست و از شب سرور مینه چنانکه از بیش روایت حیاسی تسبیح اهل حق
نظر و عدم انقلاب از جهه دیگر ممکن است فهم عیان ایشان الشافره لکن در ظاهر تکلیف مثل ما هاند فاهم و بر کدام اینها زیر اینکه
حق علم ایشان است بالفعل بجنبه ایشان و مرضه بسبق آنها و بعض احوال ملفوف بنا شده و اگر انبیاء و ملک نموده اند ایشان حق است
و فطاهر بعض جواب نیست که علم ایشان ملکات اگر کرده اند اراده مانند علم قطعا از برای ایشان حاصل میکرده و بعضی دیگر در این
توقف کرده اند و آنچه ذکر شد حق و صواب است و احکام و موضوعات را حکم مساوی است در ترتیب میان آنها نیست و از برای تحقیق
فرق است پس تأمل نمایند در احکام و ملکات در موضوعات شده اند و توقف در بعضی نیز در آن وارد چنانکه حکایت شده فافهم فانه دقیق

العالم بشکر رو بعد از الله دانستی که امام معصوم ناظر است کونیم امر جمله جمیع احوال و امراد رو شامل است و شنیده مرتضی
حضرت زیدا ... نزد محتضر بی انکار کرده فرموده چگونه جایز است که دو شخص حاضر شوند برسیل مباعدت و حصول در شرق و غرب
نزد هر محتضر و وقوع آن با مکان استقرار ایشان و در آنکه خود و انکشاف نزد جمیع محتضرین میشود چنانکه در رؤیة الشمس
از برای اهل ارض حال به همین مثال است پس مراد از حضور انکشاف است چنانکه اجبه از برای یکنفر از اهل مجلس ظاهر میشد
و او برای دیگران غایب میماند با اینکه تمه و حسب منافع از برای بعضی چنانکه بعضی نقل شده اند ممکن است پس حضور او
برای جمیع بجنبه شناسایی تجسید ممکن است چنانکه بعضی گفته اند و شاید نحو الذی میفرماید لکن آنچه اول ذکر شد اقرب است

تنویر عرفانی در حدیث شریف مرتضوی بوداد انه فی کتاب انه لا خبر لک بما کان و ما هو کائن الی یوم القیامة و فی حق
الذین هم الذین اثبات له محمد حنیف که از برای ایشان با آنچه در لوح محفوظ است علم نباشد بلکه خصایص علم ایشان با آنچه
در لوح محو و اثبات نوشته شده و از آن جهت خبر داده و خبر نیست در آن لوح محفوظ است که امر ریشه خلقت باشد و محیط بکل
کل امور دیده باشد و اول بعد در حدیث الی یوم القیامة مفتوح است و مزید احتمال امر اراست و قول خدا تعالی که و عنده
مفاتح الغیب اه در این کلام آنچه در لوح محفوظ است از علم غیب است که علم غیب آن بکر خدا و آنحضرت با آنچه در اینجا
و در بسیاری از امور وارد شده که آن از امر محتوم است مثل خروج دجال و رجعه و کرامات اینها مندرج است و حق آنکه
ایشان علمند با آنچه در روح حیاة است آنچه را که محو و اثبات شود و آنچه از آن امر ایشان نموده باشد و علم با آن تفصیل است
و آن مستلزم است علم با غلام الحجاب را در این کلام کونیم عدم حضار بحقیقة بسبکه اخبار موهم کذب بعضی از آنجا

و کذب بر جوز ایشان است و بیان آن نیست که هرگاه با آنچه در لوح محفوظ است خبر دهد و مخالف باشد با آنچه در لوح
محو و اثبات است توهم جنایه کذب بود و کذب حق سبحانه و تعالی را و آنچه در لوح محو و اثبات اظهار نوشته و اگر خبر دهد با آنچه
در لوح محو و اثبات است یا اخبار با احتمال محو عدم شمر لازم آید زیرا المرجح آن با احتمال خبر به عدم آن است و آن تحصیل از
اخبار حاصل نیست و نیز توهم جنایه کذب او را و آنچه در ظاهر و حقیقت میکرد و مخالف آنچه اراده در هر کاه بوده خبر و تبدیل
عدد طاق لازم آید زیرا که شمر از برای این اخبار نیست بخلاف علم مجید که شمر این جنایات در شرق و مغرب است و این
هر چند در اخبار تفصیلیه حاصل است لکن غرض عدم شمر از برای این اخبار تفصیلیه است که ایشان میکرد در علم مجیدی حاصل است
پس نیست سر عدم اخبار او نه عدم علم او با آنچه در لوح محفوظ است و نیز امر محتوم در لوح محفوظ ثبت است و آنچه در آن
است تغییر و تبدیل بر نمیدارد لکن در لوح محو و اثبات تغییر و تبدیل است مثلا عمر زید در لوح محو و اثبات ده سال
ثبت شده و بعد از آن صدقه میدهد و تباوه میشود یا قطع رحم میکند کسر میشود و هر یک از زیاده و ناقص محو میکرده و نقص
و زیاده ثبت میشود و آنچه در آن ثبت میشود در لوح محفوظ ثبت است جهت خدا علام بتصدق یا قطع رحم او و آنچه واقع میشود
در واقع ثبت و مقرره و از اینجاست که میگویند بدا یا نسبت بخداوند اصلا است نسبت با ... بعد از محو و اثبات
بدا میشود و اما حکم همان است که در لوح محفوظ ثبت گشته و در این کلام در اخبار حضرت بلوح محو و اثبات تکذیب نمی شود
بلزوم آید زیرا که در اخبار عیان است که خدا او خود او با آن علاقه مند لوکان آنچه در لوح محفوظ است خبر دهد تکذیب ساله کذب خود
نزد آنها لازم آید بنا بر آنکه آنها عالم با آنچه در لوح محو و اثبات است هستند و از لوح محفوظ اطلاع ندارند فافهم والله العالم باحوال اولیائه

آیة تطهیر دلالت بر طهارت عنصر و خون و بول و غایط امام دارد و در بعض اخبار که وارد شده مدد اینکه بول و غایت امام
زمین مأمور است که ببلعد و بر آن ابنا نور مشک از فوق است و حکایت حجام که خون حضرت رسول را خورد و حضرت فرموده آتش
جهنم بر تو حرام شد ولی دیگر نجس آن مشهور غیر اینها نیز دلالت بر طهارت دارد و همچنین است آنکه شرافة که در حق والده
حق تعالی میفرماید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح چنانکه در الله علاقه بر رساله مختصره که در حجیة ظن نوشته اند بعد از ذکر آیه شریفه
و استدلال بدلیل آن بر وجود علم فرموده که در اینجا اسرار غریبه عجیبه عرفانیه است در اینکه چگونه پسر نوح با اینکه از جزء
او است اهل او نباشد بعد از آن فرموده که این در اهل و اخبار است و اما خارجی چنانکه در بعض صحابه و امراء مرده
وارد است و اینکه معتبر و مراد قول باجر او و اقعیه است نه مقارنات زیرا که معصومین را اختلاطی ثابت نیست لکن بول
و غایط ایشان کلی طاهر است و مقارنه جنایت حتماً ... متغیر نه بلکه آنها را باک میشوند هر کاه مستهلک گردند با عدم انفکاک
بر جنایت خود باقیند و علم آنها بکاه متمیز شده مثل سیاه منعقده جاریه باک است و اما خارجی پس عمرت در آن مصاحبه دارد
و علاقه آنها است و هر چند مکان اجسام آنها دور باشد نه مصاحبه روحیه چنانکه اویس قرنی را سبیل طعن هم بوم قرنی بود
کسیکه کتاب الله را ثبت مساوی از دو امر تحریف نماید و ثانی ثقلین را ظلم کند و در حق ایشان غصب نماید از صحابه کرام ادبه
رو محبت نزد او سلک آنها مسلک الجماعت برده او از او دیده نه فافهم و حال مقام مقتضی کشف زیاده بر این نیست والله المؤید

اشراق پنجم در بیان مراتب افضل اولیاء والله است و آنچه محقق شده و از اخبار معلوم میشود حضرت رسول است و بعد از جمیع خلق ... افضل
افضل ایشان حضرت امیرالمؤمنین نیز از جمیع آنها و از ملائکه و انبیاء و غیر آنها افضلند مگر اینکه وارد شده که جناب عیسی خلف امام عصر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بهتر آنها از آنها افضل است و این حدیث بر فضیلت آنها از سایر ائمه نیز دلالت دارد و از آن جمله است آنچه وارد شده که اول
حق سبحانه و تعالی آدم را خلق فرمود و دمید در او از روح خود عطسه کرد و گفت الحمد لله پس حق تعالی فرمود [illegible]
مرا بعزت و جلال خود قسم است که هرگاه نبودند دو بنده که [illegible] آنها را خلق نمایم در دنیا خلق نمیکردم ترا الخ
ای پروردگار آیا آنها را [illegible] سر [illegible] نظر نما پس آدم سر خود را بلند کرد و دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله
محمد نبی الرحمة علی مقیم الحجة کسیکه بشناسد حق علی را زکات و طیب است و کسیکه حق او را انکار کند ملعون و خائب است
و از آن جمله است اخبار بسیار که وارد شده در اینکه آنحضرت سید متقین است و در اینکه او رایت هدی و منار ایمان
و امام اولیاست و در جمیع کسانیکه اطاعت نمایند او را و از آن جمله است آنچه در اخبار وارد شده که بدرستیکه خدا او
علامه [illegible] ساخته است آنحضرت را [illegible] خود را بیان [illegible] و از خلفا آن علامات
قتل فرزندش حسین و ظلم بر سایر ائمه و از آن جمله است قول حضرت امام حسن بعد از شهادت آنحضرت که در این شب از دنیا
رفت کسیکه سبقت نگرفتند او را پیشینیان و درک نمیکنند [illegible] او را [illegible] و نیز از آن جمله است آنچه در کافی روایت کرده
از محمد [illegible] روزی حضرت [illegible] و آنحضرت تکیه فرموده بود و خبر [illegible] رسیده بود که
الحکم [illegible] پس [illegible] آنحضرت نظر کرد [illegible]
رسول [illegible]
و هر [illegible]

انا انه لا اول انسان [illegible] کان یخبر الرجل [illegible] جبرئیل
بمفاتیح خزائن الارض [illegible]
[illegible]
حتی [illegible]
الناس [illegible]
[illegible]
و لقد [illegible]
الله سبحانه [illegible]
فی الکتاب [illegible] و این حدیث را ذکر شده [illegible]
[illegible]
در خبر دیگر است [illegible] و در خبر دیگر است آنحضرت
[illegible] هر گاه کتاب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

هذا ابتدای آنحضرت خبر داده و در خبر دیگر است که [illegible] و در حدیث دیگر است که حضرت
سید الشهدا [illegible] معاویه خواست از
آنحضرت بیعت بگیرد اشارت بامام حسن فرمود و فرمود این امام من است اطاعت میکنم او را [illegible] حضرت
حسن [illegible]
[illegible]
آن دو بزرگوار هر دو طفل بودند [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] حضرت امیر آمد [illegible]
[illegible]
آنها را جمع کرده [illegible] حضرت صدیقه طاهره [illegible]
هر یک [illegible]
[illegible] حضرت رسول در شب معراج است که حضرت [illegible]
[illegible]
و عماد [illegible] حق جل جلاله نه آدم و نه بهشت و نه نار و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین
و نه ملائکه و نه انس و نه جن را [illegible] رسول خدا [illegible] خلق شده اند [illegible]

در غایة المرام در این باب از طریق عامه [illegible] حدیث و از طریق خاصه چهارده حدیث ذکر فرموده و از جمله اخبار عجاب
است آنچه از کتاب فرائد السمطین که در فضایل مرتضی و بتول و سبطین است شیخ ابراهیم ابن محمد [illegible] الحموینی
حموینی که از اعیان علما و فضلاء آنها است نقل کرده بسند خود از ابو هریره از حضرت رسول که فرمود حق تعالی چون آدم ابو البشر را
خلق کرد و در او از روح خود دمید ملتفت شد آدم بطرف راست عرش انوار پنج شبح [illegible]
بودند گفت ای پروردگار آیا احدی را قبل از من خلق فرموده [illegible] گفت پس کیستند این پنج که آنها را می‌بینم
در هیئات و صورت خود فرمود اینها پنج نفر از فرزندان تو اند که اگر نبودند ترا خلق نمیکردم اینها پنج تن اند که اشتقاق نموده‌ام نامهای
ایشان را از نامهای خود اگر اینها نبودند خلق نمیکردم نه بهشت و نه دوزخ و نه عرش و کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه
ملائکه و نه انس و نه جن را پس منم محمود و این محمد است و منم عالی و این علی است و منم فاطر و این فاطمه است و منم احسان
و این حسن است و منم محسن و این حسین است قسم یاد کرده‌ام بعزت خود که نیاورد روز قیامت احدی مثقال حبه از خردل از بغض
یکی از اینها مگر اینکه داخل نمایم او را در آتش خود و باکی ندارم ای آدم اینها برگزیدگان منند بایشان نجات میدهم [illegible]
و بایشان هلاک میکنم [illegible] پس اگر ترا بمن حاجتی باشد [illegible] باینها [illegible] حضرت رسول فرمود
مائیم سفینه نجات که هر که با آن متعلق شود نجات یابد و هر که تخلف نماید هلاک خواهد شد پس هر که را بسوی خدا حاجتی باشد باید بما اهل بیت
از او سؤال نماید و از جمله آنچه از طریق خاصه روایت کرده خبری است که جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که
آنحضرت فرمود بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود نور محمد را از نوریکه اختراع کرده بود آنرا از نور عظمت و جلال خود [illegible]

نور طاهره است الذریة بعضها من بعض الله ارفع الهیه فی ایته الذین تبدا منه و بجا لمر سر او تیه و دلت هر فرمان منتهی علیه و ان
نور نور محمد بود پس چون خواست که خلق فرماید از آن محمد را آن نور را بدو شطر قسمت نمود پس از شطر اول محمد را خلق کرد و از
شطر دیگر علی ابن ابیطالب را خلق فرمود و خلق نفرمود از این نور غیر ایشان را ایشان را خدا بدست خود خلق کرد و دمید
در ایشان از برای نفس خود و مصور ساخت ایشان را بر صورت ایشان و ایشان را امنا خود و شهدا بر خلق خود و خلفا بر خلیقه خود
و چشم بر ایشان و لسان از برای خود نمود ایشان قرار داد و مستودع داشت در ایشان علم خود را و با ایشان تعلیم فرمود بیان را و بر
خود ایشان را مطلع ساخت و یکی از ایشان را نفس او و دیگری را روح او قرار داد و قائم نمیشود یکی از ایشان بغیر صاحب خود ظاهر
آن دو بشریه و باطن لاهوتیه است ظاهر شدند از برای خلق بر هیاکل ناسوتیه تا رؤیة ایشان را طاقت داشته باشند و این است
قول حق تعالی و للبسنا علیهم ما یلبسون پس ایشانند مقام رب العالمین و حجاب از برای خالق خلایق جمیعا با ایشان فتح
ساخت خدا ابتدا خلق را و با ایشان ختم میفرماید ملک و مقادیر را پس از آن از نور محمد اقتباس کرد فاطمه دختر او
چنانکه از نور خود اقتباس فرموده بود نور او را و اقتباس کرد از نور فاطمه و علی حسن و حسین را مثل اقتباس کردن مصابیح
ایشان از انوار مشتق شدند از شیئ بشیئ و از صلب بصلب و از رحم برحم در طبقه علیا از غیر کتابه بلکه نقل میفرمود ایشان را
ما مهین عطا نطفه حره که مخلوقه بودند بلکه انوار بودند که از صلب طاهر بصلب طاهر منتقل شدند بسوی ارحام مطهرات زیرا که
ایشان صفوت خدا برگزیدگان برگزیدگان اند برگزیده ایشان از برای نفس خود قرار داد و ایشان را خزان علم خود و بیان کننده از خود و حق
خود قائم نموده است و مقام خود دیده نمیشود و ادراک کرده نمیشود و شناخته نمیشود و ادراک کرده نمیشود و شناخته نمیشود

بلوغ

کیفیت ایشان او پس ایشانند ناطق و مبلغ از او و متصرف در امر و نهی او در ایشان ظاهر میشود قوة او و از ایشان دیده میشود
آیات و معجزات او و از ایشان و بایشان شناخته شدند بندگان او خود را و بایشان اطاعت میشود امر او و اگر ایشان نبودند
ایشان شناخته نمیشد خدا و دانسته نمیشد که چگونه پرستش نمایند خدا را و خدا فاطمه را بحیرا کیف شئنا فی ولایة السبیل عما
بعض و ابن بابویه و غیر آن از کتب روایت کرده از ابن بابویه باسناد متصله بجهت الصلاة ابن عباس از حضرت
داود بنده بزرگوار خود دو مرتبه تا حضرت امیر المؤمنین و او از حضرت رسول که فرمود خلق نفرموده خدا خلقی افضل
از من و نه اکرم بر او از من حضرت امیر گفت یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود یا علی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی
تفضیل داده انبیا مرسلین خود را بر ملائکه مقربین خود و تفضیل داده مرا بر جمیع پیغمبران و مرسلین و فضل بعد از من از برای
تست یا علی و از برای ائمه بعد از تو پس بدرستیکه ملائکه از خدام ما و خدام محبان ما اند یا علی آنان که حامل عرش و حول اند تسبیح میکنند
بحمد پروردگار خود و استغفار مینمایند از برای آنکه بولایت ما ایمان آورده اند یا علی اگر ما نبودیم خلق نمیکرد خدا آدم و نه حوا
و نه جنت و نه نار و نه آسمان و نه زمین را پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه سبقت گرفتیم ما ایشان را بسوی معرفت
پروردگار خود و تسبیح و تهلیل و تقدیس او بجهة آنکه اول چیزیکه خدا عز و جل خلق فرمود ارواح ما بود پس گویا کرد ما را
بتوحید و تمجید خود بعد از آن خلق فرمود ملائکه را پس چون مشاهده نمودند ارواح ما را نوری واحد بزرگ شمردند امر ما را
ما تسبیح کردیم بجهة آنکه ملائکه بدانند که ما خلق و مخلوقیم و آنکه خدا منزه است از صفات ما پس تسبیح کردند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه
کردند او را از صفات ما پس چون مشاهده عظمت شان ما را لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدائی غیر از خدا نیست و آنکه

عبید و بندگانیم نه خدایان پس گفتند لا اله الا الله پس چون بزرگی محل ما را دیدند تکبیر
گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا بزرگتر است از اینکه عظیم محل برسد مگر باو پس چون دیدند آنچه را که خدا از برای ما قرار داده بود
از عزت و قوة گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله تا بدانند ملائکه که نیست حول و قوة مگر بخدا پس چون مشاهده نمودند آنچه را که خدا
انعام بما نموده بود و از برای ما واجب ساخته از فرض طاعت گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه آنچه را که از برای خدا
واجب است بر ما از حمد نعمت او پس گفتند الحمد لله پس بما هدایت یافتند بسوی معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او
بدرستیکه خدا تعالی خلق فرمود آدم را پس ما را در صلب او گذاشت و امر کرد ملائکه را بسجده بجهت تعظیم و اکرام ما و بود
از برای خدا عز و جل بود بر سبیل عبودیت و از برای آدم بود اکرام و طاعت بجهت بودن ما در صلب او پس چگونه ما از ملائکه افضل
نباشیم و حال آنکه سجده کردند از برای آدم و بدرستیکه چون مرا باسمان عروج داد جبرئیل اذان گفت دو گانه دو گانه و اقامه گفت
جبرئیل بعد از آن گفت پیش بایست یا محمد گفتم ای جبرئیل بر تو مقدم شوم گفت بلی بدرستیکه خدا تبارک و تعالی تفضیل داده
انبیا خود را بر همه ملائکه خود و تفضیل داده ترا خاصة پس پیش رفتم و ایشان نماز گزاردم و فخری نیست پس چون بحجب نور
رسیدم جبرئیل گفت یا محمد پیش برو و خود ایستاد و از من تخلف نمود گفتم ای جبرئیل در مثل این موضع مرا مفارقت مینمائی گفت یا محمد
بدرستیکه اینجا انتهای حدی است که خدا عز و جل مرا در آن گذاشته و اگر از آن بگذرم پر و بالم میسوزد بجهت تعدی از حدود پروردگار
خود جل جلاله پس زخ بانور زخه فرستاد انی تابت لجیمیت اتا امتی فی علو ملکه پس ندا داده شدم که یا محمد تو بنده منی
و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و بر من توکل نما پس بدرستیکه تو نور منی در میان بندگان و رسول منی بسوی خلق و حجت منی بر بریه

انوار او

از برای تو و از برای کسیکه متابعت تو کند خلق کردم بهشت خود را و از برای کسیکه مخالفت تو نماید خلق کردم آتش خود را و از برای
اوصیای تو واجب کردم کرامت خود را و از برای شیعیان ایشان واجب کردم ثواب خود را پس گفتم ای پروردگار کیستند اوصیای
من پس ندا کرده شدم که یا محمد اوصیای تو مکتوبند بر ساق عرش پس نظر کردم و من در برابر پروردگار بودم بسوی ساق عرش پس دیدم
دوازده نور در هر نوری سطری سبز بود که بر آن اسم وصیی از اوصیای من بود اول ایشان علی ابن ابیطالب و آخر ایشان
مهدی امت من بود گفتم ای پروردگار اینها اوصیای منند بعد از من پس ندا کرده شدم که یا محمد اینها اولیا و احبا و اصفیا
منند و حجت منند بعد از تو بر بریه من و اینها اوصیا و خلفای تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خود قسم است
که هر آینه ظاهر میسازم باینها دین خود را و هر آینه باینها بلند میکنم کلمه خود را و هر آینه زمین را پاک میکنم باخر اینها از
اعدا خود و هر آینه مالک میگردانم او را مشارق و مغارب زمین و هر آینه مسخر خواهم نمود از برای او بادها را و ذلیل خواهم نمود از
برای او ابرهای سخت را و هر آینه او را بلند خواهم برد و ترقی خواهم داد در اسباب و هر آینه نصرت میدهم او را بلشکر خود
و امداد میکنم او را بملائکه خود تا بلند شود دعوت من و جمع شوند خلق بر توحید من پس همیشه باقی خواهم داشت ملک او را و ایام
را میان اولیای خود دور خواهم داد تا روز قیامت و اخبار در این باب در فضیلت ایشان بسیار است که ذکر اینها را این رساله گنجایش ندارد
و از آنچه ذکر شد معلوم شد که اقوال در مراتب فضل ایشان و ترجیح بعضی بر بعضی مختلف است و بعضی توقف کرده اند و اخبار هم مختلف است
در باره تفضیل امیر المؤمنین بر سایرین و تفضیل بعضی دیگر بر بعضی و قائم بر باقی ائمه متقدمین بر او و است و بعد از اینها حضرت زهرا
و اخبار در فضیلت بر سایر بر بعضی دیگر بسیار است مثل فضل قائم بر باقی ائمه چنانکه از بعضی اخبار ظاهر میشود و فضیلت حضرت

مجتبی از حضرت سید الشهدا مستفاد میگردد و از اخبار انوار ایشان افضلیت پنج تن حتی حضرت صدیقه طاهره بر سایر ائمه مستفاد
میشود و از بعضی دیگر افضلیت میان از حضرت ابا الحسن و ابا جعفر مستفاد میشود و کیف کان حق افضلیت قائم بنا بر اکمل و ابتر حضرت
حضرت امیر از سایرین است و در ما بقی اوما توقف و سکوت است که مسلک است مراقی احتیاط و مق رد الله علام العلام
مقام هم جلی است پس کریم ایشان در فضایل شرکت دارند و در علم جبار در تفضیل توقف میکنیم و الله العالم
و آنکه تمام عهد در ولایت ایشان اتیان قبر و زیارت ایشان است از نزدیک و دور و دوری حضرت ... از هر ما
در حق او نیا حوزه ... عهد لیست و آنها احیا و زنده اند موت و حیات آنها تفاوت نمیکند ... صدا ایشان ... افرقی
رو از دور زائر میبیند و سلام آنها را جواب میدهند چنانکه در الصرفین وارد شده و در زیارت ایشان افضلیت بسیار است
و ظاهر است که فضیلت زیارت ایشان تابع فضیلت مزور است پس زیارت افضل افضل است ملکه ... خلود ...
و ظاهر و مستفر در از ها ان است عقول سلیمه خالیه از شبهات و تحلیلات را در آن شکی در مرتبت و درد اعمار ارشاد بان
شده و در حقیقت ارشاد بانچه در ازهان است شده نه اینکه تعبد تعبد بوده باشد پس هر کس از شبهه در ذهن او نباشد
اذعان و اعتقاد خواهد نمود باینکه زیارت حضرت رسول در حال حیات و ممات افضل از زیارت غیر او است در حیات و ممات
و همچنین هم از آن زیارت حضرت امیر از زیارت غیر او افضل است و همچنین هر فاضلیکه فضل او محقق شد در اذهان فضل زیارت
او بر مفضول متحقق است و همچنین جمله که تعلق بافضل گیرد افضلست از آنچه متعلق بمفضول شد و از اینجهة است که عقلا نزد تخییر
اشیاء اختیار مینمایند فاضل را و در زیارت واقفند از کوا اینها و تخیر و تابع در اشیاء را بر میدارند و در شبهات که در اخبار وارد شده ازاینکه

هرکه زیارت کند امیر را مثل است که رسول خدا را زیارت کرده باشد یا مثل کسیکه خدا را در عرش زیارت کرده باشد
ارشاد بانها شده و عرض اینکه اینها موجب فضیلت شده باشد نه آنکه مساوی تحقق جهات در مفضول که قابل آن باشد نشود پس
در اینجهة زیارت مفضول بعد بر فاضل رجحان ندارد بر آنچه حق و مثل راست از آنچه حسن و قبح اشیا تابع مصالح و مفاسد نفس
الامریه اند و نیز تابع وجوه و اعتبارات است و اینها متفاوت و در آن دو هستند و ماه که بظاهر دانسته بوده باشند که حقیر از جهاد
معارضه نباشد و بنا بر آنچه ذکر شد زیارت حضرت سید الشهدا افضل است از زیارت حضرت رضا بنا بر افضلیت اول
چنانکه از تصریح اظهر است لکن از بعضی روایات افضلیت زیارت حضرت رضا معلوم میشود و از بعضی ادله جهات
شده که مشعر بر طبق آن داده و ظاهر اینکه این اخبار مؤول باشد بانچه ذکر شد از انضمام جهات دیگر و در زمان صدور
روایات که موجب افضلیت است و از جمله آن اخبار در عیون باسناد متصله از علامه مهزیار روایت کرده که گفت بحضرت
ابی جعفر محمد بن علی عرض کردم فدای تو شوم زیارت رضا افضل است یا زیارت ابی عبد الله الحسین فرمود زیارت پدرم افضلیت
و آن بجهة اینکه حضرت ابی عبد الله را زیارت میکنند کل مردم و پدرم را زیارت نمیکنند مگر خواص شیعه و قلیلی که حضرت در حدیث
مشورت با پیکم افضلیت بجهة جهة عارضیه است که موجب آن شده چنانکه ذکر شد و مراد از آن اینکه زیارت حقیقی در زمان حضرت
جواد شایع و متداول بوده لکن زیارت حضرت رضا در زمان او شیعی نه است و متداول نبود زیارت میکرد مراد از او الامر جای
هر کدام و از زیارت میکرد جمع کرده در میان زیارت و تسنین بسنه حسنه که شراکت دارد در آن هر کس تسنین آن کند مثل که ابداز او در جزا
ثواب روز قیمت چنانکه مقتضای عقل و نقل است و اما اینکه مرتبق از زیارت زیارت حضرت رضا علیه السلام خدا از خواص شیعه است بنا بر آن فضل

جهة فضل عامل است نه فضل عمل و بنا برابر طلا تا روز قیمت نایه است لکن زیارت حضرت سید الشهدا در نقیها و از جهة فضل مزور فضیلت
و بنابر اول افضل مخصوص مقبل زمان حضرت جواد وارد شده و قریب بان است که قبلی از اول در آنجا و نحوست خواص شیعه بعضی و دیگر از اینها است که
هر که زیارت کند حضرت رضا را و اعتقاد بامامت او داشته باشد از شیعه و از خاصه است زیرا که هر که قائل بامامت او شده قائل
بامامت ائمه متاخرین نیز هست زیرا که مذهب سر و کل قائل با امامت در دو ده سیکن هر فضل رجح افضل عاملان میشود
لکن بر این وارد میاید اینکه از زیارت غیر شیعه اثنا عشری فضیلت نمیاید اینکه گفته شود که زیارت آنها فضل دارد و از
قبیل تخفیف عذاب اعطاء آن بعضا شیعه پس باز بار شیعه اثنا عشری بازیارت فضل حاصل نبوده هر چند عامل بالا جر است شد
پس این فضل بر بعضی فضل زیارت خود شیعه غیر ... و شو ... که سائل نموده باینکه گفتیم از استقرار تبعیه فضل زیارت
بر از فضل مزور در عقول امامیه نیست شاید شخص سائل افضلیه حضرت سید الشهدا نزد او متحقق نبوده باینکه کلامی در فضل زیارت
رضا و انحضرت شنیده و احتمال آن را داده باشد لعارضی پس بجهة تحقیق حال سؤال کرده باشد و از ابراهیم بن عقبه روایت شده
که گفت خدمت حضرت ابو الحسن سیم نوشتم و از او سؤال کردم او را از زیارت حضرت سید الشهدا و از زیارت حضرت ابو الحسن و ابو جعفر
انحضرت جواب نوشت که ابو عبد الله مقدم است و این اجمع اعظم است حقیقت اجر و اینکه زیارت ... مقدم است ... فضل پس زیارت
افضل میشود لکن این معنی زیارت حضرت ابو الحسن و ابو جعفر اجمع است بجهة تعیین آن زیارت سید الشهدا و قرار بآن و آن که
آنها از زیارت ما به حضرت سید الشهدا و آنها و سایر ائمه مستفاد است و جز آن بانچه اعظم است بجهة اینکه سبب تشریع زیارت
آنها شده و استحسان آن نموده و محتمل است که از لفظ مقدم مراد این باشد که از زیارت انحضرت زمان گذشته و متداول

گشته بخلاف زیارت آنها پس آن اجمع و اعظم است از حیثیت اجر بجهة استنان مزور و باختصاص زیارت رضا گویا بجهة اجر آن
داده شد مرشد است آنچه در عیون باسناد متصله از ابا الصلت هروی روایت کرده که گفت نزد حضرت رضا بودم که قومی از اهل
قم بخدمت انحضرت آمدند بر او سلام کردند و حضرت جواب سلام آنها را داد و آنها را نزدیک فرمود و بعد از آن فرمود مرحبا
بکم و اهلا حقا که شما شیعیان ما هستید و زود باشد که بر شما بیاید روزی که در آن روز زیارت نمائید تربت مرا بطوس آگاه باشید
که هر که مرا زیارت کند و حال اینکه با غسل باشد از گناهان خارج میشود مثل روزیکه مادرش او را زاده و نیز از عبد العظیم بن
عبد الله حسنی باسناد متصله او روایت کرده که گفت شنیدم علی بن محمد عسکری را که میفرمود اهل قم و اهل آبه آمرزیده
هستند بجهة زیارت آنها علی جدی علی بن موسی الرضا بطوس الا و من زاره فاصابه فی طریقه قطرة من السماء حرم الله جسده علی النار
و مرسلا از حضرت صادق نیز روایت نموده که بشارت فرمود بحضرت امام موسی از فرزند کشته میشود از این پسر در طوس که زیارت
میکند او را از شیعه ما الا الاندر فالاندر و نیز باسناد متصله از عبد العظیم بن عبد الله روایت کرده که گفت خدمت حضرت
ابی جعفر عرض کردم که من متحیرم میان زیارت قبر ابی عبد الله و زیارت قبر پدرت بطوس پس چه میفرمائید فرمود اینجا مان بعد از آن
داخل شد و بر خاست در حالیکه اشکش بر خدین جاری بود پس فرمود زوار قبر ابی عبد الله بسیارند و زوار قبر پدرم بطوس کمند
و آنها خواص از شیعیان اند و میان این دو وجه منافاتی نیست پس زوار قبر حضرت رضا بطوس کمند و آنها خواص شیعه اند
و از هم متداول شده بود در زیارت انحضرت جهت که متضمن فضل جمیع فضیلت ایشان سنت حسنه و فضیلت عاملان آن
بجهة اینکه آنها از خواص شیعه اند پس باین وجه تفضیل داده میشود بر زیارت حضرت پس اگر یکی از خواص از شیعه زیارت نماید حضرت سید الشهدا

با آنکه زیارت نماید حضرت رضا را در این فضیلت شریک است خاصه تا به معاینه و در فضیلت دیگر که حضرت امام جعفر بان
اشاره فرموده در هر دو دست و ظاهر اختصاص این جهت بزمان حضرت امام جعفر است پس زیارت حضرت سید الشهدا در غیر آن زمان
افضل است و بعد بعموم عدم شمول آن از جهت مشابهت است و غایت آن است که فضیلت زیارت رضا مطلق
و بعلت اختصاص ضمیمه است و الا افضل فی نفسه از زیارت زیارت سید الشهدا است و از جمله اخبار یکه بر این جهت دلالت
دارد آنست که صدوق باسناد متصل از حسن بن علی بن فضال و او از پدرش روایت کرده که گفت شنیدم ابا الحسن علی
ابن موسی الرضا علیه السلام میفرمود منم مقتول بسم و مدفون در زمین غربت میدانم این را بعهدیکه پدرم بمن کرده از پدرش
و او از پدران خود از علی ابن ابیطالب از رسول خدا آگاه باشید که هر که در غربت مرا زیارت کند من و پدرانم شفیعان او هستیم
در روز قیامت و کسیکه ما شفیعان او باشیم نجات خواهد یافت و هر چند بر او مثل وزر ثقلین بوده باشد و نیز روایت کرده باسناد
متصل از سلیمان ابن حفص مروزی که گفت شنیدم حضرت ابا الحسن موسی ابن جعفر را میفرمود کسیکه زیارت کند قبر فرزند مرا از برای
او است نزد خدا هفتاد حجه مبروره گفتم هفتاد حجه فرمود بلی هفتاد هزار حجه پس فرمود بسا حجه است که قبول نمیشود و کسیکه زیارت کند
او را یا شب نزد او بصبح آورد مثل کسی خواهد بود که خدا را در عرش او زیارت کرده باشد گفتم مثل کسیکه خدا را در عرش
زیارت کرده باشد فرمود بلی چون روز قیامت شود بر عرش خدا عز و جل چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین خواهند بود اما
اولین پس آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند و اما چهار نفر از آخرین پس محمد و علی و حسن و حسین اند بعد از آن بساط کشیده میشود و با ما مینشینند
زوار قبر ائمه الا آنکه اعلاهم درجة و اقربهم حبوة زوار قبر ولدی علی و بعد از ذکر این حدیث صدوق فرموده که مصنف این کتاب گوید

٤١٦

معنی

معنی قول آنحضرت که من و او ... بر عرش نشسته ایم بجهه اینکه ملائکه عرش او را زیارت میکنند که ... دور او
طواف مینمایند و میگویند خدا را در عرش زیارت کردیم چنانکه زوار میگویند حج بیت الله الحرام نمودیم و خدا را زیارت کردیم بجهه اینکه
موصوف بمکان نیست تعالی عن ذلک علوا کبیرا و والد علامه بعد از ذکر این کلام فرموده و محتملست در وجه حدیث دیگر نیز
باشد نظیر ملائکه که زیارت عرش مینمایند و دور آن طواف میکنند باعتبار عصمت و عدم معصیت آنها پس نظیر این شد که هر که
آنحضرت را زیارت کند گناهان او باطل میشود و مثل زائرین عرش شود که گناه ندارند و این وجه با قواعد ... اولی
از مصنف کتاب حکایت کرد که ملائکه زیارت عرش میکنند منافات با آن ندارد ... لکن این وجه بهتر است
و آنکه در حدیث فرموده که اعلاهم درجه ... پس آن نص است در افضلیت زیارت آنحضرت از زیارت حضرت سید الشهدا
بلکه از زیارت حضرت امیر است لکن با آنچه در وجه جمع ذکر شد منافات نیست زیرا که زوار آنحضرت خواص از شیعه اند
و عوام چنانکه آنحضرت را زیارت مینمایند سایر ائمه را نیز زیارت میکنند پس زیارت آنحضرت ارجح است بجهه تعرض این ...
با یقین را چنانکه گذشت و از جمله اخبار داله بر فضل زیارت آنحضرت حدیثیکه در وسایل الشیعه از ... روایت کرده که گفت
خواندم کتاب حضرت ابا الحسن الرضا را نوشته بود برسان بشیعیان که زیارت من نزد خدا برابر هفتاد هزار حج است
ای والله هزار هزار حجه است از برای کسیکه عارف بحق او باشد و نیز در باب استحباب ... زیارت آنحضرت ...
زیارت نزد سر آنحضرت بسیار دعا کردن و طلب حوائج نزد او نمودن باسناد خود از جعفر ابن ... روایت کرده که گفت شنیدم
... ابن محمد ابن علی الرضا ... که هر گاه بسوی خدا حاجتی باشد پس زیارت کند قبر جدم رضا در طوس در حالتیکه با غسل باشد و بایستد نزد

٤١٧

سر او نماز گذارد دو رکعت و از خدا حاجت خود را در قنوت سؤال کند پس بدرستیکه از برای او مستجاب میشود مادام که سؤال نکند
مأثم یا قطیعه رحم را و بدرستیکه موضع قبر او بقعه ایست از بقعه های بهشت که زیارت نمیکند آن را مؤمنی مگر اینکه
خدا او را از آتش آزاد میفرماید و او را داخل دار القرار مینماید و از این قبیل اخبار بسیار است که ذکر آنها مقام ...
نمیخواهد بهمین قدر اکتفا مینمائیم ... از احوالات والد علامه اعلی الله مقامه مصنف کتاب روح
الایمان است که این کتاب را ... ترجمه آن است ...
و او از فرید عصر و زمان خود بود در علوم ...
وحید علامه زمان و ... فطین ... در ... فقه و اصول ...
... در حکمت و عرفان و کلام و احادیث ... و بسیاری از علوم دیگر ...
و در عقلا و نقلا محقق ... جامع معقول و منقول ... در فروع و اصول ...
و ... دائره شرع و ... مسائل ...
صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ... در سنه ...
... ربیع ... سنه ...
در قصبه مذکوره ...
... ثواب ...

٤١٨

او ...

... مقام است ... عبارت ... در باب ما ...
... الکثیرة ...
... و ...
...
...
...
...
...
...
...
...
سیفا مسلولا ...

٤١٩

فانصفاه تحت عبائه فقلت يا مولاي قال لانهم اولاد رسول الله محمد اصيد بكيدون الحرب فرضي في ذلك ثم وجبت اجابة منهم

اذا قامت رجلا منهم جاءوا ورت عنه كالبرق الخاطف وضربته في نهضة فلم يسقط وقتلته حتى قتلت منهم كثيرا من اربعين

ثم شرحت كلها شته وقبلت سيده فقلت له يا سيدي لم لا تجاوز حضرتنا الخدام حتى قتلتم في وجوهي قال الان له مصلحة

في الغد سكنت في رقهم لانا اعلم مكيد فاقدر ثم انتبهت ومنها اني كنت حجيت الطرق الى الارض المقدسة الكربلائية

بانية عمرت ذي القطيف فرايت امير المؤمنين وبيده ذو الفقار فجيء به انه ذو شعبتين وانه اذ اسل يطول فاذا اسله

دار الى واحد ثم حركه حركة فصار داره اليمين وهو في شدة الصفا كان يذهب النور فقلت له يا سيدي المكن ان انظر اليه فقال

نعم فدققت حتى انتبهت الى وكشف النظر فيه فاذا امر يتعلق في موضعه الى باب البيت وتامت به وقت له يا سيدي اعطني

اصره بيدي فقال نعم ثم جعل يده وكشف النظر فيه وكان عريضا وورده نور جعلني كجنة عندي فانتبهت ومنها اني اعددت

الاولى في الارض المقدسة وكنت في النجف الاشرف مشغولا بتحصيل العلوم فاذا رايت ديباج السلطان فحيث جدد الجلد

كف بيدي فاذا اعطيت ورايته في هذه الرواية مستورة القبة المباركة وسطه منقوش بيده لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله

فاذا انتبهت ومنها اني عند المراجعة الى النجف الاشرف الى كربلاء بعد منذ ايام كنت في بيت المرحوم المغفور له الكامل

الفاضل في المعارف والمكارم والعبادة والاشراقة راس المجتهدين وخاتمهم وابن جميع من في عصره في النجف الاشرف علا

وسيد التقيا السيد المدرس الحاج السيد ابو الحسن السيد علي الطباطبائي الحائري ... فرزندان ...

صاحب الاخلاق الروحانية والمكارم السلطانية ذي النفس القدسية والكمالات الموهبة الارفع السيد السيد الشفيق الذي ...

سلمه الله تعالى دفعه برجيه وامر ان اشكر حيائه ... عن ابي عبد الله الحسين ...

حقه من الطلاب وتقدمه فارحمت بعض منهم وقلت يا سيدي انظر الى نظرة رحيمة فنظر عنه فرعيته الاستيقاظ فاستيقظت

ثم قال يا فرزندي ... ابن ... منه نظرا ... ان لم يصل الى السعادة ولم يعلم القيامة ... فقلت له

يا سيدي ارى علم ... فقال علم البصر ثم قال والاصول والفقه ثم انتبهت وكانت اخرى في الاحراز بجور سان وكان ...

قبل مسائل حرب في سنة الهدى والكتاب ... فقلت الله تعالى لعلهم ... ثم اجمعت ... الوصول الى ما امر ...

والامر جواد ابيه ومنها اني منذ ايام كنت في حضرة سيد الحسين في الحاضرة في الارض المقدسة الكربلائية المطهرة رايت في الطيف

في بعض الايام ان سئل الشيخ احمد الاحسائي عن حرمة ... وكان كتب في جوابه عن وجه الطفل الذي ...

الذي ... وجه الرجل حيث النيا وكان في عالم الرؤيا اعددت المعجزات الثلاث ... قوام المسؤول عنه

ثم انتبهت ولكن زجرا به سيد في كل حال ... الا ابيه وفرد به ... الاحوال ويقلب المقدرات ومنها

اني منذ زمان كنت ساكنا في بيت المرحوم المغفور له المشار اليه رايت في الطيف انه مع ولده الامجد الاكرم المشار اليه

مائدة فيها الوان الطعام فقصدين عنها ... فذهب ... وبقيت وكان في حلقه فيها ... بالفارسية

... فاشتهيتها ثانيا ... الاخ المشار اليه ... في التمر فاكلت بعضها فرايت ...

جالسين على المائدة التي استعن ... محلقه ... المذكور ... فخانيا ... نه

فاذا احدهم ... سيدي ومولاي صاحب العصر والزمان روحنا له الفداء ... قال ... الطعام المذكور ...

الا اخر الحضر وكان ... الاشخاص في مجالس ... في الحلقة وما وقف ... من ... تحت ذلك منه فقلت له يا سيدي

اني قد رايته فيما سبق فلا بد ان ... فرايته الطافة ولما فقبلت يده الشريفة في هذا المكان قام فقبلت رجله

الذي وضعت عليه خدي ... ثم ... في البعيد ... ان احدث الطعام المعهود وجئت ملفته مشتغلا بالكلام

ازعم انه الحز المشار اليه فيما اتمنا ... وقد استيقظت ... ارجو لكفي ... من ... جاء ... اليا ... من

امين محمد واله الاطهار ومنها ما رايته حيث كنت مجاورا للمشهد الغروي ليلة سبع عشر او ست عشر في شهر ... الله على ذلك

اني كنت لا اعتبر سيدنا ومولانا ابا عبد الله الحسين ... انا عبدك المظلوم انا عبدك ... فلك الاستغفار

منه على النفس ... ثم رايت ... عند الباب ... المباركة فاذا انا مسعود ...

حين تلقانه عنده ذلك الباب جالس على الشرق وكانه فرغ في الصلاة فقال ... او ... حاليك

حتى ... اس ... وكتب ... ذلك ... فقلت ... يا سيدي فقال ... مع كونه منظور النظر

لطفك ... سبحانه وتعالى كذلك ثم شرع في الكتابة ... الاغنية ... الكتاب فاذا

انتبهت والحمد لله على كل حال ومنها الاحسن المحاورة المذكورة ... في بعض حجرات تلك ...

فاذا انا ... جالس ... ثيابه وعنده رجل ... ان ... انا كنت ... فاذا ... اني ... من

كان احا ... ذلك المكان وكنت حضرت عنده ولكن ... اني اذا انتبهت وقلت

... انا ... فقعدت بين يديه ... عليه واخذت يده الشريفة وقبلتها فقال

مطهر ... الناس ... في حضرته ... فقلت ... جلال ... فقبلت يده ... الحزين ثم

وضعت يده الشريفة على احدى عيني ثم على الاخرى ومسحتها بها ... وانا قائل ... اذ الى من ... التوفيق ...

امر ... ثم ... قصيدة ... فقال ... وقبل كل شيء ثم قبلت احدى عيني ثم الاخرى ...

غير ... الا انا انتبهت من الرؤيا فلما فتحت عيني وقت ... سيدي امير المؤمنين ... فرحت فرحا شديدا ... الرؤيا

لا اذكر ... والحمد لله على كل حال ومنها ما رايت حين كنت مجاورا في النجف الاشرف ان عند ...

... اعد ... الحسين ... عباس ... روحنا له الفداء فاذا هناك

... زوار الامير ... الاف ... ابن ... ابن رسول الله ... الاطهار ...

الزيارة ... وانا ... عليهم ... فلم لا ...

بالشهادة فاذا جمع ... الامير ... الحسين ... عباس ومنها

ما رايت ... الاشرف مشهده ... فوق الراس الى القبلة ... يديه ان ...

اذ ... المشهد ... المواضع ... محدودة ...

وكان ... فقلت انا لا ادري ... قالت ... فقلت ...

ولم ... ثم قصدت ان ... الامير ... قدامه ... على القبر الشريف ... مراعات الادب

في ... قبلها ... قصدت ... عنده وقلت ... وامصده ... على ...

واظن انی وصفت بعض علیها فاخذتهم بیدیه علی ظهری و فخذی قلیلا و جلست و وضع فاه علی صدری وقرء اورادا علی
سرا فقلت فی نفسی استمع کی افهم واتعلم هذا الدعا فلم اتمیز بالکلمات کلما استمعت ولم احسن بغیر صوته فقرأ خمس مرات
علی صدری فتنبهت و وجدت غلبة علی القلب اشرقه فسلمت علیه وقصدته زیارة و منها ما رایته بعد المعاودة الی بلدی حرفا فی
لیلة یوم عرفة فی بلیة بتقدیر الله سبحانه وان الظفر فی جمیع الاحوال قد عرفت انه مشتغلا بالملک ثم رفع البلیة
فاستبشرت منه ملک البلیة بان دخلت مسجد الکوفة مشتغلا علی بیت کاهوان وکان البیت الذی بجنب قبر هانی
مشتغلا علی فضاء و بیوت وکانت منورة الی مرقد القائم وکان هناک محراب فی اصل الصفوف فامرت خادمه باحضار
مقدار منه للطعم فرکت رأسی فاخذه اما بالشارة والانضر فیه المرضی الذی بی وهو الدم الذی یحکی من بعد البول فاستار
برأسه ظاهرا فقلت له یا سیدی بای شی ما رأیت ثم قلت له ما ذا امرض فقال ثم بالفارسیة
صلوتها است وکنت مریدا استوال فتنبهت و هذه الرؤیا کتبتها بعد مضی مدة فی حال الرؤیة ولکن الظاهر
عدم التغییر و منها ما رایت بعد العود الی بلدی یوم ثمنه وعشرین من شهر الله الاعظم انی صعدت الی السماء الثالثة و جلست علی
الشمس علی وجهها المضیئة وکان وجهها الذی بازاء الارض مظلمة وکانت مضطربة تحتی فقلبت وجهها المضیئة الی الارض
مرارا ست او اکثر فاضائت الارض ثم دخلت الجنة ورایت الملقوف الحور هناک فانتقلت الی الارض وکان یحکی
کیفیات اخری لا اتذکرها الان وازعم ان ولادة مهدی وقعة انه تکلم جمیع غیر الدار بعدین هذه الذی یسعید
الشمس الظاهرة جمیع اهل الارض رضای ثانی هذه الرؤیا کانت وقت انعقاد نطفة او لیلة ظاهرا والله العالم

الذی